

دوره آموزش فنون ترجمه

ویژه مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد

پتر نیومارک

مترجمان:

دکتر منصور فهمیم

سعید سبزیان





این اثر علمی بزرگ پیتیر نیومارک یک کتاب درسی و راهنما برای دانشجویان انگلیسی زبان و غیر انگلیسی زبان است که با شخصاً به فراگیری فن ترجمه علاقمند هستند یا در مقاطع کارشناسی و یا کارشناسی ارشد مترجمی به تحصیل اشتغال دارند.

در این کتاب مباحث جامعی پیرامون موضوعات و مشکلات ترجمه انواع متون مطرح می شود و نویسنده با ارائه مثال های متعدد به نقد و بررسی و تحلیل مسائل گوناگون ترجمه می پردازد.

پیتیر نیومارک در ((مرکز آموزش ترجمه و مطالعه زبان ها)) در دانشگاه سری (Surry) به عنوان استاد مدعو مشغول تدریس است و یکی از استادان مطرح دانشگاه مذکور است. نیومارک کتاب ها، مقالات و متون تبلیغاتی بسیاری ترجمه کرده و به چاپ رسانده است و پیرامون اغلب آنها سخنرانی های متعددی داشته است. وی هم اکنون عضو هیئت برگزاری امتحانات مؤسسه زبان شناسان و از اعضای هیئت امنای سازمان آموزشی مری گلاسکو (Mary Glasgow) می باشد. کتاب ((دوره آموزش فنون ترجمه)) در سال ۱۹۸۸ برنده جایزه انجمن زبان شناسی کاربردی بریتانیا شد.

ISBN: 964-367-091-0



9 789643 670917

رها
2003

Http: www.rahnamapress.com

E-mail: rahnamapress@hotmail.com

دوره آموزش فنون ترجمه

پیش
گام

مترجمان: دکتر مایه‌هاشم سعید سیرین

۹۶۱

۲

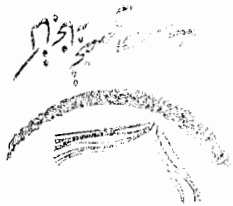
دوره آموزشی

۷۱۲۵۹

فنون ترجمه

ویژه مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد

پیتر نیومارک



برنده جایزه انجمن زبان شناسی

کاربردی بریتانیا

مترجمان:

دکتر منصور فہیم

سعید سبزیان مراد آبادی



Newmark, Peter

نیومارک، پیتر، ۱۹۱۶

دوره آموزش فنون ترجمه ویژه مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد / پیتر نیومارک؛ مترجمان: منصور
فهم، سعید سبزیان مرادآبادی. - تهران: رهنما، ۱۳۸۲.
خ، ۳۱۱ ص.: جدول.

ISBN 964-367-091-0

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

A textbook of translation

عنوان اصلی:

واژه نامه

۱. ترجمه. الف. فهم، منصور، ۱۳۲۵ - مترجم. ب. سبزیان مرادآبادی، سعید، ۱۳۵۲ - مترجم. ج.
عنوان.

۴۱۸/۰۲

P ۳۰۶/ن۹۵۹

۱۳۸۲

۸۲-۱۱۷۳۷م

کتابخانه ملی ایران

رهنما

دوره آموزش فنون ترجمه ویژه مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد مؤلف: پیتر نیومارک، مترجمان: دکتر
منصور فهم و سعید سبزیان مرادآبادی، چاپ: چاپخانه گوهر اندیشه، تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول: تابستان
۱۳۸۲، حروفچینی: س. نیرومند راد، ناشر: انتشارات رهنما، مقابل دانشگاه تهران خیابان فروردین، نبش
خیابان شهدای ژاندارمری، پلاک ۲۲۰، تلفن: ۶۴۰۰۹۲۷-۶۴۱۶۶۰۴، فروشگاه رهنما، سعادت آباد، خیابان
علامه طباطبائی پلاک ۸، تلفن: ۲۰۹۴۱۰۲، نمایشگاه کتاب رهنما، مقابل دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده
تلفن: ۶۹۵۰۹۵۷
شابک: ۹۶۴-۳۶۷-۰۹۱-۰

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

قیمت ۲۵۰۰۰ ریال

تقدمه مترجمان

کتاب «دوره آموزش فنون ترجمه» حاصل بخشی از مطالعات و تجربیات محقق و دانشمندی است که امروزه در زمینه مطالعات ترجمه از صاحب نظران شناخته شده و بنام است. نیومارک محقق و مترجمی است که به استناد آثار علمی و تجارب خویش در مطالعات ترجمه و ترجمه شناسی نکات مهمی را طرح و به دسته بندی بسیاری از نظریات علمی پرداخته است.

در اواخر قرن بیستم شعار معروف «علم قدرت است» از سوی صاحب نظران ترجمه به «ترجمه قدرت است» تبدیل شد، چرا که ایجاد ارتباط بین انسان ها که به زبان های گوناگون صحبت می کنند با ترجمه های درست و مناسب امکان بیشتری در پیشبرد علوم بشری فراهم می سازد و نویسنده این کتاب گامی بزرگ در راستای تحقق امری چنین مهم برداشته است.

امتیاز این اثر در آن است که ضمن بیان مبانی نظری ترجمه و معرفی انواع متون و ویژگی های آنها روش های کاربردی ترجمه کردن را نیز عرضه کرده است.

بی تردید اساتید، مترجمان و دانشجویان راه حل بسیاری از مشکلات ترجمه های فارسی را در این کتاب پیدا خواهند کرد؛ مشکلاتی که در بسیاری از آثار ترجمه شده از زبان های مختلف به فارسی و یا از فارسی به سایر زبان ها به وضوح مشاهده می شوند. تحلیل و راه حل های ارائه شده به بسیاری از ابهام ها و سؤالات مطرح در باب روش های ترجمه پاسخ خواهد داد.

کتاب اصلی دارای دو بخش است و نویسنده با استفاده از جملات و مثال های فراوان از دو زبان فرانسه و آلمانی روش ها و راهکارهای ترجمه را تشریح کرده است. در بخش دوم متن هایی از زبان های غیرانگلیسی برای تمرین ترجمه ارائه شده است که با توجه به کم مصرف بودن آنها برای طیف وسیع تر خوانندگان این بخش حذف شد، اما بخش نخست که شامل بیست فصل است به طور کامل ترجمه شده است.

در ترجمه کتاب سعی فراوان به عمل آمد که با توجه به تخصصی بودن موضوع، برای واژه های کلیدی از معادل های مناسب استفاده شود و در مواردی که نویسنده از مثال های متعدد فرانسه و آلمانی استفاده کرده اند، تا جایی که به مطلب ترجمه شده لطمه ای وارد نشود، برخی از آن مثال ها حذف گردید. لازم به ذکر است که استفاده از مثال های گوناگون به زبان های فرانسه و آلمانی امکان استفاده مؤثر از این کتاب را برای اساتید و دانشجویان رشته های مترجمی زبان فرانسه و آلمانی نیز فراهم می سازد. واژه نامه ای به انتهای کتاب اضافه شده است تا واژه های تخصصی و اصطلاحات فنی و معادل فارسی آنها در دسترس علاقمندان قرار گیرد.

کتاب حاضر دوره درسی جامعی در آموزش فن ترجمه می باشد که نظریات ترجمه

را با فن ترجمه کردن تلفیق نموده است و می‌تواند یکی از منابع و مراجع معتبر برای اساتید و دانشجویان رشته مترجمی در هر دو مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد باشد. خواندن کتاب برای اساتید، مترجمان حرفه‌ای، دانشجویان و علاقمندان به ترجمه مفید خواهد بود. مترجمانی که به ضرورت از زبان‌های غیرانگلیسی به فارسی و یا از زبان فارسی به سایر زبان‌ها ترجمه می‌کنند می‌توانند از توصیه‌های علمی و راهکارهای کاربردی این کتاب بهره‌مند شوند.

دکتر منصور فهیم
سعید سبزیان مرادآبادی

آدرس الکترونیکی مترجمان:

mansoor_fahim@ hotmail.com

saeedsabzian@ yahoo.com

به یاد زادگاهم نهاوند

و تقدیم به تمامی اساتید و دانشجویان
مشتاق به تعالی فن ترجمه در ایران

منصور فهیم

تقدیم به

پدرم، برادرانم مجید و مظفر

سعید سبزیان مرادآبادی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
الف	مقدمه مترجمان
پ	فهرست مطالب
۱	فصل اول
۱	مقدمه
۱۱	فصل دوم
۱۱	تحلیل متن
۱۲	هدف اصلی متن
۱۳	هدف اصلی مترجم
۱۳	انواع متن
۱۴	خوانندگان
۱۵	مقیاس‌های سبکی
۱۵	ساده:
۱۵	عامیانه:
۱۵	عادی (فقط با استفاده از واژگان اصلی):
۱۵	در سطح تحصیل کردگان:
۱۶	تخصصی:
۱۶	فوق تخصصی (که فقط برای متخصصان قابل فهم است):
۱۷	نگرش
۱۷	زمینه
۱۸	کیفیت نگارش
۱۹	معنای تلویحی و معنای صریح
۱۹	خواندن نهایی
۲۰	نتیجه‌گیری
۲۱	فصل سوم
۲۱	فرایند عملی ترجمه
۲۱	ارتباط میان نظریه ترجمه کردن و نظریه ترجمه
۲۳	نگرش
۲۵	سطح متن
۲۶	سطح ارجاعی (اشاری)
۲۷	سطح انسجامی
۲۸	سطح طبیعی بودن
۳۴	تلفیق هر چهار سطح
۳۵	واحد ترجمه
۳۹	ترجمه واژگان
۴۳	ترجمه اسامی خاص (نگاه کنید به فصل هیجده ذیل همین عنوان)
۴۴	بازخوانی
۴۶	نتیجه‌گیری

۴۸	فصل چهارم
۴۸	کارکردهای زبان، مقوله‌های متنی و انواع متن
۴۸	کارکرد بیانی
۵۰	کارکرد آگاهانشی
۵۱	کارکرد خطابی
۵۲	کارکرد زیباشناختی زبان
۵۳	کارکرد معاشرتی زبان
۵۴	کارکرد فرازبانی
۵۶	فصل پنجم
۵۶	روش‌های ترجمه
۵۶	تأکید زبان مقصدتأکید زبان مبدأ
۵۷	روش‌های ترجمه
۵۷	ترجمه تحت‌اللفظی
۵۷	ترجمه وفادار
۵۷	ترجمه معنایی
۵۸	اقتباس
۵۸	ترجمه آزاد
۵۸	ترجمه اصطلاحاتی
۵۹	شرح و نقد این روش‌های ترجمه
۶۰	تأثیر معادل
۶۳	روش‌ها و مقوله‌های متنی
۶۵	ترجمه کردن
۶۶	روش‌های دیگر ترجمه
۶۸	فصل ششم
۶۸	واحد ترجمه و تحلیل گفتمان
۷۰	انسجام مفهومی
۷۱	عناوین
۷۲	انسجام در گفتگو
۷۳	علامت‌گذاری
۷۴	تأثیرات آوایی
۷۵	انسجام (لغوی و نحوی)
۷۵	مترادف‌های ارجاعی
۷۶	شمارنده‌ها
۷۷	ربطی‌های دیگر
۷۷	دیدگاه کارکردی جمله
۸۱	تضادهای (مقایسه نقاط افتراق)
۸۳	واحدهای کوچکتر ترجمه
۸۶	نتیجه‌گیری

۸۷	فصل هفتم
۸۷	ترجمه تحت اللفظی
۸۸	انواع ترجمه دقیق (نزدیک به متن اصلی)
۹۰	ترجمه شعر
۹۲	«واژه‌های هم‌ریشه غلط‌انداز» یا دوستان غیر واقعی
۹۳	واژه‌ها در متن
۹۳	معادل‌های اختیاری
۹۴	آزمایش برگردان ترجمه به اصل (BTT)
۹۵	ترجمه قابل قبول
۹۵	محدودیت‌های ترجمه تحت اللفظی
۹۶	ترجمه طبیعی
۹۷	ترجمه بازآفرین
۹۷	ترجمه ادبی
۹۸	معنای نهفته
۱۰۰	انگاره واژه «بی‌معادل»
۱۰۱	نقش یافت

۱۰۳	فصل هشتم
۱۰۳	فرایندهای دیگر ترجمه
۱۰۳	انتقال
۱۰۵	بومی کردن
۱۰۵	معادل فرهنگی
۱۰۶	معادل کارکردی
۱۰۷	معادل توصیفی
۱۰۷	ترادف
۱۰۷	گرفته‌برداری (ترجمه قرضی)
۱۰۸	تغییرات یا جایگزینی‌ها
۱۱۲	دگرگون‌سازی (وارونه‌ش)
۱۱۴	ترجمه مورد قبول
۱۱۵	ترجمه موقت
۱۱۵	جبران
۱۱۵	تحلیل محتوا (نگاه کنید به فصل ۱۱)
۱۱۵	کاهش و بسط
۱۱۶	دیگرنوشت
۱۱۶	فرایندهای دیگر
۱۱۶	فرایندهای تلفیقی
۱۱۷	یادداشت‌ها، اضافات، توضیحات

۱۲۰	فصل نهم
۱۲۰	ترجمه و فرهنگ
۱۲۲	مقولات فرهنگی
۱۲۲	قواعد کلی

بوم‌شناسی	۱۲۳
فرهنگ مادی (بعد مادی فرهنگ)	۱۲۴
فرهنگ اجتماعی (بعد اجتماعی فرهنگ)	۱۲۶
سازمان اجتماعی - سیاسی و مدیریتی	۱۲۸
واژه‌های تاریخی	۱۳۱
واژه‌های بین‌المللی	۱۳۱
اصطلاحات و واژه‌های مذهبی	۱۳۲
واژه‌ها و اصطلاحات هنری	۱۳۲
«حرکت - گفتاری» (ژست) و عادات	۱۳۳
خلاصه فرایندها	۱۳۳
الف) فرهنگ	۱۳۳
فرایندهای ترجمه	۱۳۴

فصل دهم	۱۳۵
ترجمه استعاره‌ها	۱۳۵
ترجمه استعاره	۱۳۸
انواع استعاره	۱۳۸
استعاره‌های مرده	۱۳۸
استعاره‌های کلیشه‌ای	۱۳۹
استعاره‌های معیار یا متداول	۱۴۰
استعاره‌ای اقتباسی	۱۴۵
استعاره‌های جدید	۱۴۶
استعاره‌های ابتکاری	۱۴۶

فصل یازدهم	۱۴۹
استفاده از تحلیل محتوا در ترجمه	۱۴۹
واژگان قاموسی	۱۵۴
واژه‌های فرهنگی	۱۵۶
مترادف‌ها	۱۵۷
مجموعه‌های مرتبط و گروه‌های هم‌رده	۱۵۸
اصطلاحات مفهومی	۱۵۹
نوواژه‌ها	۱۶۱
واژه‌های اسطوره‌ای	۱۶۲
نتیجه‌گیری	۱۶۳

فصل دوازدهم	۱۶۴
کاربرد دستور حالتی در ترجمه	۱۶۴
ترجمه افعال محذوف و به عبارتی واژه‌هایی که «توانش فعلی» دارند	۱۶۶
ترجمه شکاف‌های حالتی	۱۶۸
پرکردن شکاف‌های حالتی ایجابی	۱۶۹
شکاف‌های حالتی ضمنی	۱۶۹
شکاف‌های حالتی اختیاری	۱۷۱

صفحه	عنوان
۱۷۱	اطلاعات تکمیلی (موارد آزاد «منسوب به هلیگ»)
۱۷۱	انواع مختلف وابسته‌های حالتی
۱۷۵	تقابل و انتخاب در ترجمه
۱۷۶	چند مبحث درباره موضوعات گفته شده
۱۷۷	وابسته‌های حالتی صفات و اسم‌ها
۱۷۹	فعل به عنوان اصلی‌ترین عامل حفظ قدرت تأثیر
۱۷۹	نقدی بر تنسییر
۱۸۰	نتیجه‌گیری
۱۸۲	فصل سیزدهم
۱۸۲	ترجمه نوواژه‌ها
۱۸۳	واژه‌های کهنه با معانی جدید
۱۸۵	واژه‌های ابداعی جدید
۱۸۷	واژه‌های مشتق
۱۸۹	علائم اختصاری
۱۸۹	همایندها (همچنین نگاه کنید به فصل هیجده ذیل همین عنوان)
۱۹۱	واژه‌های «نام‌ساخته» (نگاه کنید به فصل هیجده ذیل همین عنوان)
۱۹۲	واژه‌های اصطلاحی مرکب
۱۹۳	واژه‌های انتقال یافته
۱۹۳	علائم اختصاری (همچنین نگاه کنید به فصل هیجده ذیل همین عنوان)
۱۹۴	شبه نوواژه‌ها
۱۹۵	ابداع نوواژه‌ها
۱۹۷	ملاک ترجمه نوواژه‌ها
۱۹۸	فصل چهاردهم
۱۹۸	ترجمه فنی
۱۹۹	سبک فنی
۱۹۹	اصطلاحات (واژه‌ها)
۲۰۰	انواع سبک فنی
۲۰۱	اصطلاحات توصیفی و فنی
۲۰۲	قدم اول در ترجمه فنی
۲۰۳	روش ترجمه
۲۰۵	عنوان
۲۰۶	بررسی کامل متن
۲۰۸	نتیجه‌گیری
۲۰۹	فصل پانزدهم
۲۰۹	ترجمه ادبیات جدی و بیانات معتبر
۲۱۰	شعر
۲۱۹	داستان کوتاه / رمان
۲۲۱	نمایشنامه
۲۲۳	نتیجه‌گیری

صفحه	عنوان
۱۷۱	اطلاعات تکمیلی (موارد آزاد «منسوب به هلیگ»)
۱۷۱	انواع مختلف وابسته‌های حالتی
۱۷۵	تقابل و انتخاب در ترجمه
۱۷۶	چند مبحث درباره موضوعات گفته شده
۱۷۷	وابسته‌های حالتی صفات و اسم‌ها
۱۷۹	فعل به عنوان اصلی‌ترین عامل حفظ قدرت تأثیر
۱۷۹	نقدی بر تنسییر
۱۸۰	نتیجه‌گیری
۱۸۲	فصل سیزدهم
۱۸۲	ترجمه نوآژه‌ها
۱۸۳	واژه‌های کهنه با معانی جدید
۱۸۵	واژه‌های ابداعی جدید
۱۸۷	واژه‌های مشتق
۱۸۹	علائم اختصاری
۱۸۹	هماینها (همچنین نگاه کنید به فصل هیجده ذیل همین عنوان)
۱۹۱	واژه‌های «نام‌ساخته» (نگاه کنید به فصل هیجده ذیل همین عنوان)
۱۹۲	واژه‌های اصطلاحی مرکب
۱۹۳	واژه‌های انتقال یافته
۱۹۳	علائم اختصاری (همچنین نگاه کنید به فصل هیجده ذیل همین عنوان)
۱۹۴	شبه نوآژه‌ها
۱۹۵	ابداع نوآژه‌ها
۱۹۷	ملاک ترجمه نوآژه‌ها
۱۹۸	فصل چهاردهم
۱۹۸	ترجمه فنی
۱۹۹	سبک فنی
۱۹۹	اصطلاحات (واژه‌ها)
۲۰۰	انواع سبک فنی
۲۰۱	اصطلاحات توصیفی و فنی
۲۰۲	قدم اول در ترجمه فنی
۲۰۳	روش ترجمه
۲۰۵	عنوان
۲۰۶	بررسی کامل متن
۲۰۸	نتیجه‌گیری
۲۰۹	فصل پانزدهم
۲۰۹	ترجمه ادبیات جدی و بیانات معتبر
۲۱۰	شعر
۲۱۹	داستان کوتاه / رمان
۲۲۱	نمایشنامه
۲۲۳	نتیجه‌گیری

صفحه	عنوان
۲۲۵	فصل شانزدهم
۲۲۵	کتاب‌های مرجع و کاربرد آنها؛ در تکافوی
۲۲۵	واژه‌های «نایافتنی»
۲۲۶	منابع
۲۲۸	واژه‌های نایافتنی
۲۲۸	انواع واژه‌های نایافتنی
۲۳۰	روند تحقیق
۲۳۷	فرایند ترجمه
۲۳۹	فصل هفدهم
۲۳۹	نقد ترجمه
۲۴۱	طرح نقد
۲۴۲	تحلیل متن
۲۴۲	هدف مترجم
۲۴۳	مقایسه ترجمه با متن اصلی
۲۴۴	ارزیابی ترجمه
۲۴۵	آینده ترجمه
۲۴۵	نمره‌دادن به ترجمه
۲۴۹	کیفیت در ترجمه
۲۵۱	فصل هجدهم
۲۵۱	اجزاء کوتاه‌تر
۲۵۲	ترجمه لهجه
۲۵۴	شما و کامپیوتر
۲۵۷	کارکرد و توصیف
۲۵۸	ترجمه واژه‌های نام ساخته و علائم اختصاری
۲۵۸	ترجمه اسامی خاص
۲۵۹	اشیاء
۲۶۰	نام‌های جغرافیائی
۲۶۰	علائم اختصاری
۲۶۱	معادل‌های شناخته شده هم‌تران
۲۶۶	چه وقت و چگونه متن را بهبود بخشیم
۲۶۷	توالی منطقی
۲۶۸	جملاتی که نحو ضعیف دارند
۲۶۹	لهجه فردی
۲۶۹	ابهام
۲۶۹	استعاره
۲۷۲	حشو و کلیشه‌ها
۲۷۲	خطاهای سطحی، غلط‌های چاپی و اشتباه‌های اساسی، اغلاط املائی
۲۷۳	زبان اصطلاحی نامفهوم (زبان اصطلاحی صنفی)
۲۷۶	تعصب و مسئولیت‌های اخلاقی مترجم
۲۷۷	نتیجه‌گیری
۲۷۷	هماینها

۲۸۰	ترجمه اسامی خاص
۲۸۲	نام اشیاء
۲۸۲	اصطلاحات جغرافیایی
۲۸۴	ترجمه جناس‌ها
۲۸۵	ترجمه وزن‌ها، مقیاس‌ها، مقدارها و پول رایج کشورها
۲۸۶	ایهام
۲۸۶	ایهام دستوری
۲۸۷	ایهام واژگانی
۲۸۷	ایهام عملکردی
۲۸۷	ایهام فرهنگی
۲۸۸	ایهام در لهجه فردی
۲۸۹	ایهام در ارجاع
۲۸۹	ایهام استعاره‌ای
۲۹۰	فصل نوزدهم
۲۹۰	نکاتی در مورد بازبینی ترجمه
۲۹۴	فصل بیستم
۲۹۴	من باب یک نتیجه‌گیری
	«واژه‌نامه مؤلف»
	«ضمیمه واژه‌های پزشکی»
	«مقالات و کتاب‌های منتشر شده مؤلف»



فصل اول

مقدمه

هدف من در این کتاب عرضه دوره‌ای در اصول و روش ترجمه برای دانشجویان سال آخر مقطع کارشناسی و دانشجویان تحصیلات تکمیلی و نیز برای خودآموزان و غیردانشجویان است. علاوه بر این هم دانشجویان غیرانگلیسی زبان و هم دانشجویان انگلیسی زبان را مدنظر دارم و متون و مثال‌های مناسبی را به زبان انگلیسی جهت تمرین ارائه خواهم کرد.

فرض را بر این می‌گذارم که شما، خواننده این کتاب، قصد دارید ترجمه کردن به زبان معمول مورد استفاده خود را فراگیرید، زیرا فقط از این راه است که می‌توان ترجمه‌ای روان، دقیق و با حداکثر کارایی ارائه داد. اما عملاً بسیاری از مترجمان از زبان خود به زبان‌های دیگر ترجمه می‌کنند (ترجمه «خدماتی») و از این رهگذر به میزان زیادی انبساط خاطر مردم را فراهم می‌آورند.

علاوه بر این فرض می‌کنم که شما در حد [مقطع] کارشناسی قادر به خواندن و درک یک زبان خارجی هستید و به یکی از سه حیطه اصلی ترجمه علاقه دارید، که عبارتند از (الف) متون علمی و متون مربوط به فناوری (ب) مباحث و نهادهای اجتماعی، اقتصادی و یا سیاسی و (ج) آثار ادبی و فلسفی. معمولاً فقط موارد (الف) و (ب) درآمدزا هستند، اما ترجمه متون ادبی و فلسفی کار آزاد و مستقلی است.

لکن به خاطر داشته باشید که دانستن یک زبان خارجی و آشنایی با یک رشته یا موضوع خاص، به اندازه توجه حساسانه به زبان خویش و توانایی نوشتن به شیوه‌ای ماهرانه، واضح، موجز و مدبرانه اهمیت ندارد. بررسی یک ترجمه نادرست مانند متن زیر:

Strauss' Opus 29 stands under the star of Bierbaum who in his lyric poems attempted to tie in the echoes of the German love poetry with the folk song and with the impressionistic changes.

Opus 29 steht im Zeichen Bierbaums, der als Lyriker versuchte, Nachklänge des Minnesangs mit dem Volkslied und mit impressionistischen Wendungen zu verknüpfen.

(یادداشت رکورد اسلیو)^۱



(اپوس بیست و نهم اشتراس که متأثر از بیربام بود تلاش می‌کرد که بازتاب اشعار عاشقانه آلمانی را با ترانه‌های محلی و تحولات امپرسیونیستی پیوند دهد)

نشان می‌دهد که نویسنده خوب صرفاً می‌تواند با استفاده از عقل سلیم و نشان دادن حساسیت به زبان از ارتکاب اشتباهات مربوط به واقعیات و داده‌های متن و زبان، پرهیز نماید.

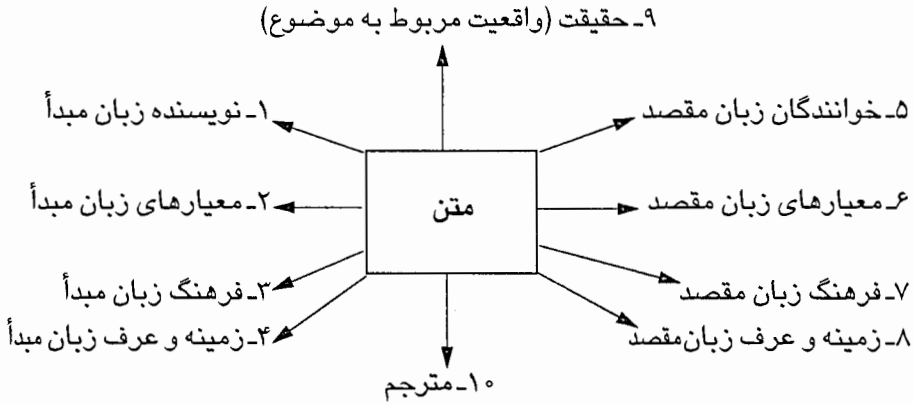
مهارت نویسندگی به تبحر در مقاله‌نویسی یا تسلط به زبان انگلیسی که در دوره تحصیلی آموخته‌اید ربطی ندارد. این مهارت مستلزم توانایی به کار بردن کلمات مناسب با نظم و ترتیب درست برای موضوع یا امری است که می‌خواهید آن را توصیف کنید. نیز لازم است مرتباً تلاش کنید تا مهارت نویسندگی خویش را ارتقاء دهید (ترجمه هرگز تمام شدنی نیست)، باید به طور جامع دامنه لغات انگلیسی خود را به همراه معلوماتتان از وقایع تازه و لغات جدید زبان خارجی گسترش دهید، و در استفاده از منابع سرشار دستور زبان که با محاورات و گفتار روزمره غنی می‌شوند، انعطاف داشته باشید. نویسندگی هم هنری است که مانند ترجمه می‌توان آن را آموخت. شما یک نویسنده متبحر متولد نمی‌شوید و لازم هم نیست که هم اکنون نویسنده زبردستی باشید، بلکه باید مصمم باشید که نویسنده شوید و تجارب نوین را به زبان روز پیوند دهید.

و نکته آخر آنکه نویسندگی مستلزم داشتن نظم و تناسب است. به عنوان مثال، باید برای موضوع نوشتار خود، مقدمه، پیکره متن و نتیجه‌گیری هدفدار و مشخصی را شکل دهید: طوری که در مقدمه، موضوع بحث مطرح و تعریف شود و در پیکره متن نظرات موافق و مخالف ارائه شده، شرح و بسط داده شوند، و بخش نتیجه‌گیری باید بیانگر نظرات شما باشد – و تمام این موارد باید با هم مرتبط باشند.

مترجم باید نسبت به زبان خویش، درک و قوه تشخیص داشته باشد. این «حس ششم» ابداً حس مرموزی نیست، بلکه ترکیبی از هوش، فراست، شم زبانی و نیز آگاهی است. با این حس که غالباً در آخرین مراحل بازبینی ترجمه وارد عمل می‌شود، تشخیص می‌دهید که چه موقع باید تحت‌اللفظی ترجمه کنید و شاید گاهی از میان هر یکصد یا سیصد لغت، به طور قریحی متوجه شوید که لازم است برای کلمه‌ای همه «قواعد» ترجمه را کنار بگذارید و مثلاً در متون قرن هفدهمی، واژه قدیمی *malheur* را «فاجعه» ترجمه کنید.

در توان من نیست که از شما مترجم خوبی بسازم و کاری کنم که خوب بنویسید. اما بهترین کاری که می‌توانم انجام دهم، آن است که چند اصل کلی ترجمه را پیشنهاد کنم. در این راستا، شیوه تحلیل متن زبان مبدأ را مطرح می‌کنم و به بررسی دو روش کلی ترجمه می‌پردازم و روش‌های مختلفی را برای ترجمه متون، جملات و دیگر واحدهای زبانی مطرح خواهم کرد و در جای خود ارتباط میان معنا، زبان، فرهنگ و ترجمه را

تشریح خواهم نمود و امیدوارم با مثال‌های متعددی که عرضه می‌کنم، بتوانم تمرینات کافی برای ارتقاء عملکرد شما در ترجمه فراهم آورم.



شکل ۱- جریان ترجمه

ترجمه چیست؟ اغلب، ترجمه برگردان معنای یک متن به زبان دیگری است، به طریقی که منظور نویسنده متن اصلی را برساند. البته همیشه اینطور نیست. عقل سلیم می‌گوید که انسان می‌تواند موضوعی را که به زبانی گفته می‌شود، به زبانی دیگر نیز بگوید. از سوی دیگر، شاید ترجمه را کاری پیچیده و تصنعی بدانید، زیرا فرد با استفاده از زبانی دیگر، وانمود می‌کند که شخص دیگری است. با وجود این، تلاش بر این است که حتی‌المقدور بیشترین واژگان متون (حقوقی، اداری، لهجه‌ای، محلی و فرهنگی) مستقیماً از زبان مبدأ به زبان مقصد منتقل شوند. همان‌طور که مانین^۱ نوشته است، متأسفانه ترجمه نمی‌تواند متن اصلی را از نو بیافریند یا دقیقاً همان متن باشد، در نتیجه، اولین و مهمترین کار مترجم برگردان متن است.

از این رو، یک متن ممکن است به جهات دهگانه زیر سوق پیدا کند:

(۱) شیوه نگارش یا سبک فردی نویسنده زبان مبدأ. چه موقع باید شیوه وی را (الف) حفظ کرد و چه موقع (ب) باید آن را تغییر داد.

(۲) کاربرد مرسوم دستور و واژگان این نوع متن، بسته به موضوع و موقعیت.

(۳) عناصر محتوایی و اصلی که مشخصاً به «فرهنگ» زبان مبدأ یا زبان سوم (یعنی نه به «زبان» مبدأ و نه به «زبان» مقصد) اشاره دارند.

(۴) قالب رایج متن یک کتاب، نشریه ادواری، روزنامه و غیره، که در زمان‌های مختلف تحت تأثیر سبک متداول زمان خود می‌باشد.



۵) توقعات و انتظارات خوانندگان فرضی، که با در نظر داشتن معلومات تقریبی و سبک مورد استفاده آنها، و در قالب رایج ترین سبک بیان می شود چون مترجم نباید در سطحی پایین تر (یا بالاتر) از سطح خوانندگان ترجمه کند.

۶)، (۷) و (۸) به ترتیب مانند موارد (۲) و (۳) و (۴) هستند، اما به زبان مقصد مربوط می شوند.

۹) آنچه شرح داده می شود یا ارائه می گردد (حقایق قابل رجوع) باید تا حد امکان، بدون در نظر داشتن متن زبان مبدأ و توقعات خوانندگان، مورد تحقیق و تأیید قرار گیرد.

۱۰) دیدگاه ها و تعصبات مترجم که ممکن است شخصی، انتزاعی یا اجتماعی و فرهنگی، یا حتی حاکی از «عامل جانبداری از گروهی» باشند، طوری که باورهای ملی، سیاسی، نژادی، مذهبی، طبقه اجتماعی، جنسیت و دیگر عوامل و انگاره های مترجم را منعکس کنند.

مسئلاً در ترجمه تنش های متعدد دیگری وجود دارد، از جمله نقش میان لحن و مفهوم گفتار، تأکید بر جزئی از گفتار (آرایش واژگان) و ساختار طبیعی جمله (دستور زبان)، تفاوت معنای مجازی و معنای تحت اللفظی کلمات یا دقیق بودن و جامع بودن و تنش میان اختصار و صحت.

شکل (۱) نشان می دهد که عوامل مختلف و متعددی فعالیت ترجمه (*L'activité traduisante*) را به جهات مختلف سوق می دهند، البته این شکل کامل نیست. اغلب میان معنای اصلی و معنای ارتباطی، یا به عبارتی میان حوزه معنایی و نقش کاربردی تفاوت وجود دارد. چه وقت جمله (*Il fait froid*) را با همان معنای به کار رفته در متن به «هوا سرد است»، «سردم است»، «دارم یخ می زنم»، «من خیلی سردم است» و مانند اینها ترجمه می کنیم؟ هر کدام از این ترجمه ها، غیرمستقیم حاکی از آن است که ترجمه امکان ناپذیر است، که البته این طور نیست.

چرا چنین کتابی باید نوشته شود؟ چون به اعتقاد من، اصول و نظریاتی کلی پیرامون ترجمه وجود دارد که اگر در حل مسائل و مشکلات ترجمه به کار گرفته شوند، می تواند به آموزش مترجم کمک کند. ترجمه به عنوان یک حرفه در سازمان های بین المللی، نهادهای دولتی، شرکت های غیردولتی و دارالترجمه ها (که اکنون آنها را شرکت های ترجمه می نامند) حدود سی سال پیش شروع شد. حتی امروزه این نظریه به رسمیت شناخته نمی شود که تمام زبان ها (که حدود ۴۰۰۰ زبانند) از اهمیت و ارزش یکسانی برخوردارند و هر کسی حق صحبت کردن و نوشتن به زبان خویش را دارد و اهمیتی ندارد که زبانش یک زبان ملی و یا زبان اقلیتی از جامعه باشد (اکثر کشورها حداقل دوزبانه هستند). ترجمه حرفه ای را باید جریانی مشترک میان مترجمان، ویراستاران، فرهنگ نویسان و اغلب نویسندگان و خوانندگان انگاشت که هر کدام در جهت رسیدن به یک توافق کلی کار می کنند (آثار ادبی را باید یک ویرایشگر بومی زبان



مقصد و حتی بهتر است یک زبانور زبان مبدأ بررسی کند). با وجود این که در پایان کار، هر نفر فقط می‌تواند مسئول یک جزء یا بخشی از ترجمه باشد، باید کل ترجمه از یک سبک نگارش برخوردار باشد. اصلی که نگارش این کتاب با آن آغاز می‌شود، آن است که هر چیز بدون استثناء ترجمه‌پذیر است. مترجم نمی‌تواند بگوید برخی چیزها ترجمه‌ناپذیرند.

دانیلا سلزکویچ^۱ که مترجم و نویسنده زبردستی است می‌گوید: «هر آنچه به یک زبان گفته شود، می‌تواند به زبانی دیگر نیز بیان شود، به شرطی که هر دو زبان به فرهنگ‌هایی متعلق باشند که پیشرفت و توسعه مشابهی داشته‌اند.» شرطی که خانم سلزکویچ عنوان می‌کند، نادرست و گمراه‌کننده است. ترجمه ابزاری آموزشی و وسیله‌ای برای بیان دقیق واقعیت است، چون ترجمه به دست خوانندگانی می‌رسد که سطح فرهنگی و آموزشی آنها با سطح خوانندگان زبان مبدأ متفاوت و غالباً پایین‌تر از آن است — به عنوان مثال، بیان تکنولوژی کامپیوتر در زبان خوزان "Xhosas". جوامع «خارجی» هر کدام ساختار زبان و فرهنگ خود را دارند، افراد «خارجی» هم روش‌های تفکر مخصوص به خود و در نتیجه بیان خاص خود را دارند، اما همه این مقولات، قابل توضیح هستند و آخرین چاره در ترجمه آنها، توضیح آنهاست. هیچ زبان و فرهنگی آنقدر «ابتدایی» نیست که نتواند به عنوان مثال اصطلاح فناوری کامپیوتر یا سرود کلیسایی قرن هفدهم را درک کند. اما اگر به زبانی ترجمه شود که فناوری کامپیوتر در فرهنگ آن وارد نشده باشد، ترجمه باید راه درازی را طی کند و اگر هدف ترجمه آن باشد که تمام نکات موجود در متن، برگردانده شود، در متن زبان مقصد به فضای بیشتری نیاز است. از این رو، در حالی که ترجمه در همه حال شدنی است، اما ممکن است به دلایل مختلف تأثیر مشابه زبان مبدأ را نداشته باشد.

ترجمه جذابیت و کشش خاص خود را دارد. ترجمه خوب و قابل قبول، همیشه امکان‌پذیر است، اما مترجم خوب هرگز با آن ارضاء نمی‌شود. به عبارتی، ترجمه معمولاً قابلیت بهتر شدن دارد و هرگز ترجمه بدون نقص، ایده‌آل یا کاملاً «صحیح» وجود ندارد. مترجم همیشه در تلاش است تا دانش خود را توسعه دهد و بیانش را بهتر کند. همیشه در جستجوی واژه‌هاست. وی در چهار سطح کار می‌کند: اولاً ترجمه خود علمی است که مستلزم شناخت و اثبات حقایق و زبانی است که آنها را شرح می‌دهد — در این مرحله، نادرستی‌ها و اشتباهات مربوط به واقعیت شناسایی می‌شوند؛ دوماً مهارتی است که نیازمند زبان مناسب و استفاده قابل قبول از آن است. سوماً ترجمه هنری است که نوشتار خوب و بد را از هم تمییز می‌دهد، و در واقع مرحله خلاقیت، شمع و شهود و گاهی الهام در ترجمه است. نکته آخر اینکه ترجمه به ذوق و قریحه مترجم بستگی دارد و این

مقوله‌ای است که نیازی به استدلال ندارد و ارجحیت‌های سلیقه‌ای اعمال می‌شوند و تنوعی که در ترجمه‌های با ارزش دیده می‌شود، بازتاب تفاوت‌های فردی است.

در حالی که قبول دارم محدود مترجمانی استعداد ذاتی ترجمه دارند (همان طور که بازیگران محدودی استعداد ذاتی و طبیعی دارند)، تصور می‌کنم که درخواست کار از مترجمان فراوان است و با آنکه هنوز بحث‌های بیهوده‌ای دربارهٔ امکان‌پذیری آن مطرح می‌شود گذراندن دوره‌ای براساس مثال‌ها و متون مختلف برای دانشجویان مترجمی و کسانی که در آینده مترجم خواهند شد، مفید خواهد بود. ادعای کتاب حاضر این است که مفید واقع شود، نه اصل و اساس کار باشد. هدف آن است که این کتاب ملاکی باشد برای حرفه‌ای که ارتباط دهندهٔ فرهنگ‌هاست و فنی برای یادگیری زبان (یکی از فنون بسیاری که باید به درستی مورد استفاده قرار گیرد) و نیز زمینه‌ای برای ایجاد مسرت فردی است.

ترجمه به عنوان ابزار ارتباطی برای آگهی‌های چندزبانه در مکان‌های عمومی و نیز برای دستورالعمل و طرز استفاده کالاهای، از سوی شرکت‌های صادراتی مورد استفاده قرار می‌گیرد و بومیان کشورها نیز برای تبلیغات توریستی و افتخار ملی خود از آگهی‌های چندزبانه استفاده می‌کنند، کاربردهای دیگر آن عبارتند از ترجمه اسناد رسمی از قبیل معاهدات و قراردادهای، گزارش‌ها، روزنامه‌ها، مقاله‌ها، مکاتبات و کتب درسی، به منظور انتقال اطلاعات و توصیه‌نامه‌ها و معرفی‌نامه‌های تمام رشته‌های علمی. دامنه ترجمه با رشد رسانه‌های گروهی و افزایش تعداد کشورهای استقلال یافته و به رسمیت شناخته شدن اقلیت‌های زبانی تمام کشورهای جهان گسترش یافته است. اهمیت ترجمه در برگردان نادرست تلگرام ژاپنی که درست پیش از بمباران هیروشیما به واشنگتن ارسال شد مشخص می‌شود که چنین گفته می‌شود که عبارت *mokasutu* به جای «منظور شد» با اطمینان به «نادیده گرفته شد» ترجمه گردید. و نیز نکته مبهمی که در قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل که «عقب‌نشینی از نواحی اشغالی» به *Le retrait des territoires occupés* ترجمه شد و طبق آن اسرائیلی‌ها می‌بایست تمام نواحی اشغالی را تخلیه کنند.

از زمانی که کشورها و زبان‌ها با یکدیگر ارتباط داشته‌اند، ترجمه وسیلهٔ انتقال فرهنگ بوده است و گاهی در شرایط مغرضانه، نتیجه‌اش ترجمه‌های تحریف شده و سوءاستفاده‌جویانه بوده است؛ بر این اساس، رومی‌ها فرهنگ یونان را «غارت» کردند، مکتب تولدو^۱ علوم عربی و یونانی را به اروپا منتقل کرد و تا قرن نوزدهم فرهنگ اروپا به طور گسترده از ترجمه‌های لاتین و یونانی تأثیر می‌گرفت. در قرن نوزدهم، ادبیات شکسپیر وارد فرهنگ آلمان شد. در این قرن، ادبیاتی جهانی با نیروی گریز از مرکز



پدیدار گشت که آثار تعداد انگشت شماری از نویسندگان بین‌المللی را دربرمی‌گیرد (از جمله آنهایی که هنوز در قید حیات‌اند، عبارتند از: گرینه^۱، بلو^۲، سولژنیت سین^۳، بول^۴، گراس^۵، مراویا^۶، موردوخ^۷، لسینگ^۸، و پیش از آنها مان^۹، برشت^{۱۰}، کافکا^{۱۱}، موریاک^{۱۲}، والری^{۱۳} و امثالهم) که آثار آنان به اکثر زبان‌های ملّی و بسیاری از زبان‌های محلی ترجمه شده است. متأسفانه هیچ‌گونه حرکت فرهنگی متناسب و مرکز‌گرا از نویسندگان «بومی» یا محلی دیده نشده است.

اینکه ترجمه صرفاً عامل انتقال فرهنگ نیست، بلکه ابزار انتقال حقیقت و عاملی برای پیشرفت است، شاهد مثالش مقاومت‌های مداومی است که در برابر ترجمه کتاب مقدس صورت می‌گرفت، و نیز تلاش‌های متعصبانه‌ای که در جهت حفظ لاتین به عنوان زبان برتر و منتخب انجام می‌شد و نتیجه‌اش ممانعت از ترجمه آن به سایر زبان‌ها می‌شد.

ترجمه به عنوان فنی برای یادگیری زبان‌های خارجی یک ابزار دوسویه است: هدف خاص آن نشان دادن دانش یادگیرنده زبان خارجی است، چه به صورت یک عامل سامان‌بخش و چه به مثابه تمرینی برای هوش یادگیرنده در جهت تقویت توان وی. این نقطه قوت ترجمه در کلاس‌های آموزش زبان خارجی است که باید با کاربرد متعارف آن در انتقال معانی و پیام‌ها کاملاً تمایز داشته باشد. متأسفانه ترجمه‌ای که در مراکز آموزشی انجام می‌شود، عموماً به عنوان یک اصل مورد توجه قرار نمی‌گیرد و اغلب ترجمه‌های مضحک و بی‌ربط، به ویژه متون محاوره‌ای ارائه می‌شود که شامل اسامی خاص و عناوین و اصطلاحات آموزشی است (ترجمه‌های مایوس‌کننده‌ای که با استفاده نادرست از فرهنگ لغت حاصل می‌شود، مانند واژه *Giacopo* به جای "James" و *staatsrat* به جای "Privy Councillor" که به غلط ترجمه شده‌اند. حتی ممکن است یک دانش‌آموز سال آخر متن زیر را:

*Qu'une maille saûtat parfois à ce tissue de perfection auquel
Brigitte Pian travaillait avec une vigilance de toutes les
secondes, c'était dans l'ordre et elle s'en consolait pourvû que
ce fût sans temoin.*

به این صورت ترجمه کند:

1- Greene

2- Bellow

3- Solzhenitsyn

4- Böll

5- Grass

6- Moravia

7- Murdoch

8- Lessing

9- Mann

10- Brecht

11- Kafka

12- Maurica

13- Valéry



That a stitch should sometimes break in that tissue of perfection at which Brigitte Pian was working with a vigilance to which she devoted every second, this was in order and she consoled herself for it provided it was without witness.

که نشان می‌دهد ترکیب همه کلمات برایش مفهوم بوده است، در حالی که ترجمه محتمل‌تر آن می‌تواند به صورت زیر باشد:

If Brigitte pian sometimes dropped a stitich in the admirable material she was working on with such unremitting vigilance, it was in the natural order of things and she found consolation for it, provided she had no witnesses.

شاید مترجم بیش از هر صاحب حرفه دیگری مرتباً با گزینه‌های مختلف روبرو می‌شود، مثلاً در ترجمه لغاتی که معانی کیفی دارند یا واژه‌هایی که به دنیای ذهنی و غیرمادی متعلقند (مانند صفت‌ها، قیدها، اسامی توصیفی از جمله «خوب»، «به خوبی»، «نیکی») نسبت به زمانی که باید اسم اشیاء و واژگان مربوط به وقایع را ترجمه کند، گزینه‌های بیشتری پیش روی او قرار دارد. مترجم در انتخاب خود به طور آگاهانه یا درون‌یافتی از یک نظریه ترجمه پیروی می‌کند، مانند معلمی که در تدریس دستور زبان از یک فرضیه زبان‌شناختی متعاقبت می‌کند. ژان - رنه لادمیرال^۱ در این مورد چنین گفته است:

La traduction appelle une théorie en acte.

ترجمه در عمل به یک فرضیه نیاز دارد؛ مترجم در مرحله‌ای از ترجمه خود پیش از انتخاب این فرضیه معیار گزینه‌های مختلف را می‌سنجد و آن را بازبینی می‌کند. لذت فردی حاصل از ترجمه، همان هیجان فرد در تلاش برای حل هزاران مشکل کوچک است که در بطن مشکل بزرگتری قرار دارند. معما، جورچین، بازی، شکل‌نما، جدول، الکلنگ، بازی مارپیچ، تردستی - جدای از بخش جدی کار ترجمه - استعاره‌هایی برای بُعد «سرگرم کننده» ترجمه هستند (اما در این بُعد نسبت به بُعد جدی ترجمه لذت بیشتری وجود دارد). به دنبال کلمات و واقعیات گشتن وقفه‌ناپذیر است و این امر نیاز به تخیل و تجسم دارد. جستجو برای یافتن معنای درست واژه‌هایی که به راحتی پیدا نمی‌شوند، جذابیت خاصی دارد، چون مترجم با جستجوی معنای صحیح سعی می‌کند شکاف معنایی میان دو زبان را پر کند. آرامشی که در یافتن این واژه‌های نایافتنی هست و «لبخند شادمانه‌ای» که پس از پیدا کردن واژه درست بر لبان مترجم می‌نشیند، پاداش بزرگی است که جدای از خشنودی حاصل از تکمیل کل متن است و از آن ملموس‌تر است، و این در حالی است که هنوز برخی از واژه‌ها مبهم هستند. نوع این لذت بیانگر تنش



مداوم میان جمله و واژه است.

شاید موضوع نسبتاً جدید دانشگاهی / پلی تکنیکی ائی را که «نظریه ترجمه» نامیده می شود، شنیده باشید (که در کانادا "Translatology" (ترجمه شناسی)، در اسپانیا *Traductologia* در کشورهای آلمانی زبان *Übersetzungswissenschaft* و در بلژیک و هلند "Translation Studies" (مطالعات ترجمه) نامیده می شود) هدف کتاب حاضر معرفی این موضوع است.

با نگاهی دقیق و موشکافانه می توان پی برد که موضوع نظریه ترجمه به کارگیری درست روش ترجمه در یک متن است و از این رو مبتنی بر نوعی نظریه کاربردی زبان است. با وجود این، در مفهومی جامعتر، نظریه ترجمه اساس دانش ما درباره ترجمه است، و از اصول کلی گرفته تا راهبردها، پیشنهادات و توصیه ها را شامل می شود. تنها قاعده ای که من قائل به آن هستم، قاعده تساوی تکرار شدن کلمات است، به این معنا که لغات هم کاربرد - استعاره ها، کلمات هم معنا، گروه لغات، عبارات، جملات، ترتیب کلمات، ضرب المثل ها و غیره - در صورت وجود - باید در موضوع و گونه سبکی مربوطه، در هر دو زبان مبدأ و مقصد تقریباً به طور یکسان تکرار شوند. نظریه ترجمه هم به جزئیات (مفهوم ویرگول نقطه، مورب نویسی، غلط های چاپی) و هم به کلیات (بیان، مبنای فکری یک قطعه متنی) می پردازد و هر دوی این مقولات در متن اهمیت یکسان دارند.

نظریه ترجمه یعنی نظریه ای که عملاً در بررسی تمام گزینه ها (به ویژه برای آشنا کردن مترجم با گزینه هایی که پیش از این به آنها آگاهی نداشته است) و سپس تصمیم گیری نهایی - که در واقع مهم ترین بخش این نظریه است - ملاک ارجاعی مشخصی برای ترجمه و نقد ترجمه است. این نظریه ابتدا به متون کامل می پردازد که مطلب بیشتری دارند و در سطوح پایین تر واحدهای جزئی تر را مورد بحث قرار می دهد، از جمله: پاراگراف ها، جمله ها، بندها، گروه و اژگان (به ویژه هماینها)، لغات شناخته شده هم تران، اصطلاحات فرهنگی و سازمانی، اسامی خاص «واژه های غیر همسان»، اصطلاحات کاملاً جدید و کلیه تکواژها و علائم نقطه گذاری. توجه داشته باشید که استعاره که شاید شاخص ترین مشکل ترجمه است، می تواند در همه سطوح اعم از واژه تا متن وجود داشته باشد طوری که در این سطوح ممکن است یک تمثیل یا تخیل باشد. کار نظریه ترجمه، اولاً شناسایی و تعریف مشکل ترجمه است (اگر مشکلی در ترجمه وجود نداشته باشد، نظریه ترجمه وجود نخواهد داشت!) دوماً تعیین همه عواملی که باید در حل مشکل به کار گرفته شوند، سوماً تهیه فهرست همه رویه های ممکن در ترجمه، و نهایتاً توصیه مناسب ترین رویه ترجمه به همراه بهترین ترجمه.

نظریه ترجمه باید مبتنی بر مشکلات عملی ترجمه باشد و پیش از اخذ تصمیم نهایی تمام عوامل درونی و بیرونی متن از ورای آن ارزیابی و در نظر گرفته شود، در

غیر این صورت بی‌حاصل و عبث خواهد بود.

با ذکر اصول جدید ترجمه که با دیدگاه‌های ابتدای قرن بیستم در تضاد است، به این فصل پایان می‌دهم:

(۱) توجه خاص به خوانندگان و موقعیت آنها و نتیجتاً تأکید بر روان بودن، یعنی در صورتی که مناسب باشد، باید عواملی چون سهل‌الفهم بودن و سبک در خور آنان را در نظر داشت.

(۲) بسط موضوعات مذهبی، ادبی و عملی به مقولات مربوط به فناوری، تجارت، حوادث جاری، اطلاعات و تبلیغات و در واقع تمام عناوین نوشتاری.

(۳) افزایش تنوع قالب متون، از کتاب گرفته (منجمله نمایشنامه و شعر) تا مقاله، روزنامه، قرارداد، معاهده، حقوق، اعلانات، دستورالعمل‌ها، آگهی‌های تبلیغاتی، اطلاعاتی، نامه، گزارش، کتب آشپزی، فرم‌های تجاری، اسناد و مدارک و غیره. تعداد این قبیل متون امروزه خیلی بیشتر از تعداد کتاب‌هاست، بنابراین مشکل می‌توان تعداد آنها یا زبان مناسب برای ترجمه آنها را با هر گونه معیار برشمرد.

(۴) استاندارد کردن اصطلاحات.

(۵) تشکیل تیم‌های ترجمه و توجه به نقش ویرایشگر.

(۶) تأثیر زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی زبان و نظریه ترجمه، که تجلی آنها فقط با تحصیل مترجمان بیشتر در دوره‌های دانشگاهی و مجتمع‌های فنی مشخص‌تر خواهد شد.

(۷) امروزه هر چه بیشتر در انتقال یافته‌های علمی و ایجاد تفاهم میان گروه‌ها و ملت‌ها و در انتقال فرهنگ از ترجمه استفاده می‌شود.

در مجموع ترجمه به رشته جدید یا حرفه تازه‌ای می‌انجامد؛ امروزه این حرفه قدیمی در خدمت اهداف کاملاً متفاوت است.

فصل دوم

تحلیل متن

خواندن متن

برای تحلیل متن اصلی با دو هدف متن را می‌خوانیم: نخست آنکه بفهمیم درباره چیست؛ دوم اینکه آن را از دیدگاه یک «مترجم» بررسی کنیم، که البته با دیدگاه زبان‌شناس و منتقد ادبی کاملاً متفاوت است. باید برای انتخاب روش مناسب ترجمه و شناسایی مشکلات مشخص و پیاپی، هدف متن و سبک نوشتار آن را تعیین کنیم.

درک متن، هم نیازمند خواندن اجمالی و هم خواندن دقیق است. خواندن اجمالی برای آن است که به اصل موضوع پی ببریم. در این مرحله شاید لازم باشد به دایرةالمعارف و کتاب‌های درسی، یا مقالات کارشناسان مراجعه کنیم تا متوجه موضوع و مفاهیم آن شویم، همیشه این نکته را مدنظر داشته باشید که مترجم باید به کارکرد بیش از توصیف اهمیت داد - اهمیت ذره خنثای متن در آن نیست که به مثابه یک ذره بنیادی و ثابت، قانون بقای جرم و انرژی را حفظ کند، چون اخیراً دریافته‌اند که نوترون جرم دارد و تخمین زده‌اند که جهان دو برابر بزرگتر از آن است که قبلاً تصور می‌شده است.

stul, silla, sedia, Sessel, Stuhl, chaise, "chair" - تقریباً همگی معرف شکل‌های مختلفی هستند که از فرهنگی به فرهنگی دیگر متفاوتند، اما اساساً نقش مشترکی دارند، یعنی وسیله‌ای با یک سری مشخصات اصلی ظاهری از قبیل چهارپایه و کف و پشتی که شخص روی آن می‌نشیند. چاقو وسیله‌ای است برای بریدن، اما در تعریف آن تیغه و دسته هم مهمند، زیرا شکل آنهاست که چاقو را از قیچی متمایز می‌سازد.

در هر متن دشوار، لازم است که کلمات، هم در خارج و هم در درون متن دقیقاً بررسی شوند. اصولاً هرگاه احساس شود که واژه‌ای در متن معنی مناسبی ندارد، باید معنای درست آن را پیدا کرد، مانند واژه‌های متداولی چون *serpent* (از زبان فرانسه)، تا مطمئن شویم که به دلیل خوش‌آوایی یا با معنای مجازی (مانند موزی، فریبکار، بی‌وجدان)، تخصصی مانند (ارز جامعه اقتصادی اروپا)^۱ یا محاوره‌ای به صورت نواژه به کار نرفته باشند - که ممکن است در ترجمه یک کتاب تازه انتشار یافته، با

1- (EEC Currency) (European Economic Community)



بسیاری از این قبیل واژه‌ها مواجه شوید (برای «کلمات نامعادل» به فصل ۱۱ مراجعه کنید)؛ مثلاً در ترجمه اسم‌های مستعار که ممکن است در زبان مقصد معادل نداشته باشند یا اصلاً وجود خارجی نداشته باشند (در این موارد حتی اگر متوجه شوید که نویسندگان زبان مبدأ آنها را ابداع کرده است، نباید معادلی برای آنها ابداع کنید)؛ مورد دیگر، برگرداندن ارقام و واحدهای اندازه‌گیری به واحدهای زبان مقصد یا سیستم بین‌المللی *Système International (SI)* است در هر جا که ضرورت داشته باشد. اسامی اشخاص و مکان‌ها و تقریباً همه کلماتی که با حروف بزرگ شروع می‌شوند - کلمات موجود در «دایرةالمعارف» به اندازه کلمات موجود در فرهنگ لغت مهم هستند، که البته تفاوت میان آنها چندان واضح نیست (کلمات مطلقى مانند «همیشه»، «هرگز»، «همه» و «باید» در مباحث ترجمه جایی ندارد - «همیشه» استثنائاتی وجود دارد). می‌توان کار ترجمه را با یک کوه یخی مقایسه کرد. ترجمه در حکم رأس آن است، یعنی بخش قابل رویت آن، و به مثابه قسمتی از ترجمه است که روی کاغذ آورده می‌شود. و این تمام کاری است که مترجم انجام می‌دهد ولی وسعت فعالیت ترجمه، اغلب ده‌ها برابر آن است، حال آنکه بیشترین قسمت آن به کار گرفته نمی‌شود.

هدف اصلی متن

خواندن متن به منظور دستیابی به هدف متن صورت می‌گیرد که از درک متن جدایی‌ناپذیر است، این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. عنوان متن ممکن است هم از هدف و هم از محتوای آن دور باشد. ممکن است دو متن متفاوت، یک جنگ، شورش یا مجادله را با واقعیات و آمار و ارقام یکسان، با زبان و حتی ساختار دستوری (مجهول افعال غیرشخصی که برای انکار تقصیر به کار رفته‌اند) متفاوت توصیف کنند. این تفاوت حاکی از دیدگاه‌های مختلف آنهاست. هدف و جهت‌گیری متن، دیدگاه نویسنده زبان مبدأ را نسبت به موضوع مورد بحث نشان می‌دهد.

متنی که کف اتاق را توصیف می‌کند، ممکن است واکس پارکت را «تبلیغ» نماید؛ متنی که درباره روزنامه‌ها صحبت می‌کند، ممکن است هدفش محکومیت مطبوعات باشد، و متنی که موضوع آن سلاح‌های هسته‌ای است نیز ممکن است در جهت تبلیغ آنها باشد - همیشه در متن جهت‌گیری وجود دارد، مثلاً استفاده از یک فعل کمکی در بیان نظرات. شاید این جهت‌گیری در قالب یک کلمه مانند «متأسفانه»، «با وجود این»، «خوشبختانه» ظاهر شود.

منظور این جمله چیست؟ "That was clever of him" (از زرنگی‌اش بود) آیا طعنه‌آمیز است یا معنای صریح یا تلویحی دارد؟ (در متنی اشاره شده بود که شبکه ۲ رادیویی بی‌بی‌سی تقلید ضعیفی از رادیو بازرگانی است، این کنایه شاید فقط برای

خواننده غیرانگلیسی زبان مبهم باشد و مترجم بخواهد مطلب را صریح‌تر بیان کند). جمله "Clément, notre justice répressive?" ممکن است از دیدگاه یک روزنامه‌نگار به معنای «نظام قضایی سرکوبگر ما بویی از ملایمت نبرده است» باشد یا شاید هم فقط بلوفی برای جلب نظر دیگران باشد؟ پیدا کردن معنای آن مانند قضیه همان کوه یخی است و هر چند ممکن است با یک ترجمه تحت‌اللفظی بتوان به لحن آن دست یافت، اما مترجم باید مفهوم آن را تشخیص دهد.

مثال دیگر، فرض کنید در یک متن پیچیده و تفصیلی درباره معاینه بیماران کهنسالی که نیاز به شیمی درمانی دارند، نویسنده بخواهد نشان دهد بیماران قبل از استفاده دوره‌ای از دارو باید از کل بدن معاینه شوند: اگر هیچ‌گونه مشکلات بدنی در آنها مشاهده نشود، دیگر نیازی به روان درمانی نیست.

این‌گونه خلاصه کردن که در آن صرفاً از تعداد اندکی از واژه‌های کلیدی متن اصلی استفاده شده است، ظاهراً با زبان متن اصلی تفاوت دارد و صرفاً نشان می‌دهد که در یک واقعه چه اتفاقی رخ می‌دهد و مترجم باید به این قضیه توجه کند، اما وی باید مجدداً به متن بازگردد و آن را ترجمه کند، حتی اگر مجبور باشد متن را ساده کرده، جملات آن را از نو مرتب کند، و آن را واضح‌تر کند، سپس مطالب اضافی را حذف کند و آن را کاملاً خلاصه نماید.

هدف اصلی مترجم

معمولاً هدف مترجم و نویسنده متن مبدأ یکی است. اما ممکن است قصد وی از ترجمه یک پیام بازرگانی، اعلامیه یا یک مجموعه دستورالعمل آن باشد که به کاربر خود نشان دهد چنین موضوعاتی با چه هدفی در زبان مبدأ نوشته شده‌اند، نه آنکه آنها را برای - ترغیب یا آموزش خواننده جدید زبان مقصد انطباق دهد. و حتی زمانی که کتابچه راهنمایی را برای خوانندگان تحصیل نکرده ترجمه می‌کند، ممکن است توضیحات وی در ترجمه‌اش از «بازآفرینی» متن بسیار بیشتر باشد.

انواع متن

با توجه به دسته‌بندی نایدا، من هم متون را به چهار دسته (اعم از متون ادبی یا غیرادبی) تقسیم می‌کنم:

۱) روایی: که در آن وقایع با یک توالی پویا به دنبال هم می‌آیند و تأکید آن روی فعل است. در زبان انگلیسی این تأکید روی افعال کم محتوی (dummy) یا تهی (empty) و نیز اسم فعل‌ها یا افعال مرکب است. ("He made a sudden appearance" = او



- ناگهان ظاهر شد، "He burst in" = ناگهان وارد شد).
- (۲) توصیفی: این دسته از متون ایستا هستند و تأکید آنها روی فعل‌های ربطی، صفات و اسامی وصفی است.
- (۳) تحلیلی و مباحثه‌ای: این متون به طرح انگاره‌ها و افکار می‌پردازند و تأکید آنها روی اسم ذات (مفاهیم) و فعل‌های مربوط به حوزه تفکر و ذهن (مانند «در نظر گرفتن»، «بحث کردن» و غیره) و بحث‌های منطقی و حروف ربط است.
- (۴) محاوره‌ای: که بر کلمات و عبارات محاوره‌ای و «عبارات کلیشه‌ای معاشرتی» تأکید دارد.

خوانندگان

باید براساس نوع زبانی که در متن اصلی استفاده شده، موقعیت خواننده متن اصلی و سپس موقعیت خواننده ترجمه را برای خود مشخص کنیم و آنگاه تصمیم بگیریم که تا چه حد باید خوانندگان زبان مقصد را در نظر داشته باشیم (البته به نظر من در مورد شعر یا هر اثری که اساساً بیانگر احساسات درونی فرد است، این مقدار شناخت ناچیز است). می‌توان ویژگی‌هایی از قبیل سطح تحصیلات، طبقه اجتماعی، سن و جنسیت خوانندگان را در صورتی که حائز اهمیت باشند، ارزیابی نمود.

متن عادی برای ترجمه، متنی است مناسب یک خواننده تحصیلکرده و از طبقه متوسط، که سبکی غیررسمی دارد، ولی محاوره‌ای و عامیانه نیست. معمول‌ترین اشتباه سبکی «محرز» در بین دانشجویان مترجمی استفاده از سبک «محاوره‌ای عامیانه» و «بسیار دوستانه» می‌باشد، برای مثال استفاده از عباراتی چون «بیشتر و بیشتر» (more and more) به جای «به طور فزاینده» (increasingly)، (de plus en plus)، "above all" (بالا تر از همه) به جای particularly (surtout) (به ویژه)، استفاده از کلمه "Job" به جای "work"، "get well"، به جای "recovered"، و عبارات فعلی بسیار متداولی مانند "get out of"، "get rid of". اشتباه بسیار معمول دیگر، استفاده از سبک رسمی یا اداری در جای نامناسب است (برای مثال «فوت» به جای «مرگ»)، که این نیز نشان از «ترجمه گونگی» متن است. وجود این مشخصات زبانی نوع و سطح دانشجویان مترجمی را مشخص می‌کند، نه خوانندگانی که مخاطب ترجمه هستند. حتی این مشخصات می‌تواند بیانگر میزان معلومات و علاقه مترجمان به موضوع و فرهنگ مربوط به آن باشد، یعنی این که تا چه حد انگیزه دارند. تمام این مطالب به انتخاب میزان رسمی بودن، عام یا «خاص» بودن و نیز لحن احساسی مناسب در ترجمه یک متن کمک خواهند کرد.

مقیاس‌های سبکی

سازمان

محققانی چون مارتین جوس^۱ و استریونز^۲، مقیاس‌های مختلفی برای «رسمی بودن» متن تعیین کرده‌اند. من این مقیاس‌ها را به صورت زیر پیشنهاد می‌کنم:

«کاملاً اداری شده» (Official): «مصرف هرگونه مواد خوراکی تحت هر عنوانی در این تشکیلات مطلقاً ممنوع است.»

«اداری» (Official): «مصرف مواد خوراکی ممنوع است.»

«رسمی» (Formal): «از شما خواهشمندیم در این تشکیلات از مواد خوراکی استفاده نکنید.»

«عادی» (Neutral): «خوردن مواد خوراکی ممنوع.»

«غیررسمی» (Informal): «لطفاً اینجا چیزی نخورید.»

«عامیانه» (Colloquial): «اینجا نمی‌توانید به شکمتان برسید.»

«اصطلاح عامیانه» (Slang): «نکمونید.»

«اصطلاح رکیک» (Taboo): «اینجا چیزی کوفت نکنید.»

این تمایزها معمولاً مبهم هستند. برای درجات مختلف «عام بودن» یا «دشواری» نیز مقیاس زیر را پیشنهاد می‌کنم:

ساده:

"The floor of the oceans is covered with rows of big mountains and deep pits."

کف اقیانوس‌ها از رشته کوه‌های بزرگ و حفره‌های عمیقی پوشیده شده است.

عامیانه:

"The floor of the oceans is covered with great mountain chains and deep trenches."

کف اقیانوس‌ها از سلسله کوه‌های بسیار بزرگ و دره‌های عمیقی پوشیده شده است.

عادی (فقط با استفاده از واژگان اصلی):

"A graveyard of animals and plants remains lies burried in the earth's crust."

بقایای حیوانات و گیاهان در پوسته زمین مدفون مانده‌اند.

در سطح تحصیل کردگان:

"The latest set up is vertebrate evolution was the tool-making man."



آخرین مرحله در تکامل مهره‌داران «انسان ابزار ساز» است.

تخصصی:

"Critical path analysis is an operational research technique used in management."

تحقیقات تعیین مسیر «تخصصی تحقیقی و عملی» است که در مدیریت از آن استفاده می‌شود.

فوق تخصصی «که فقط برای متخصصان قابل فهم است»:

"Neuraminic acid in the form of its alkali-stable methoxy derivative was first isolated by Klenk from gangliosides."

اسید نورامینیک در شکل الکالی - استیل - متاکسی‌اش، نخستین بار توسط کلنک از گانگلیوسایدها جدا شد (نشریه نامه‌ای به طبیعت Letter to Nature، نوامبر ۱۹۵۵، به نقل از کرک ۱، ۱۹۸۴)

برای «لحن عاطفی» مقیاس‌های زیر را مطرح می‌کنم:

— شدید (استفاده فراوان از قیود تأکیدی) ("hot" کاملاً شدید)
 "absolutely wonderful" (فوق‌العاده عالی)؛ "ideally dark bass" (صدای
 بم بسیار مطلوب در موسیقی)؛ "enormously successful" (بسیار موفق)،
 "superbly controlled" (شدیداً کنترل شده).

— "warm" (گرم، شاد)

ملودی‌های آرام، ملایم و دلنشین و دلنواز.

— مبتنی بر واقعیت (factual) (معتدل):

«مهم»؛ «فوق‌العاده درست ارزیابی شده»، «خوش قیافه»، «چشمگیر»، «قابل
 ملاحظه».

— کوتاهی در بیان حقیقت (خشک و سرد):

"Not ... undignified" — «بدون ... بی‌ارزش».

توجه داشته باشید که میان لحن رسمی و عاطفی، ارتباط دوطرفه‌ای وجود دارد، طوری که سبک اداری، مبتنی بر واقعیت است. حال آنکه واژگان محاوره‌ای و اصطلاحات عامیانه معمولاً عاطفی هستند. در ترجمه باید سبک اغراق‌آمیز زبان ایتالیایی، سبک خشک و رسمی زبان روسی و آلمانی، بی‌روحي زبان فرانسوی، غیررسمی بودن و کوتاهی در بیان زبان انگلیسی را مدنظر داشت.

نگرش

در متونی که حاکی از اظهار نظر و ارزیابی هستند، باید معیارهای نویسنده را مشخص کنیم. اگر در متنی از کلماتی نظیر «خوب»، «مناسب»، «متوسط»، «قابل قبول»، «کافی»، «رضایت‌بخش»، «ملایم»، «ضعیف»، «عالی»، استفاده می‌شود، آیا معیارهایش در ارتباط با متن، کلی هستند و در فرهنگش پذیرش عمومی دارند یا اینکه معیارهایی قراردادی هستند؟ اغلب تفاوت مهم میان دو نظر مثبت و منفی آنقدر اندک است که با کلمات «معمولی» نمی‌توان آن را مشخص کرد.

به همین ترتیب، ممکن است در بسیاری از زبان‌ها مدلول‌های مشابه به صورت مثبت، منفی یا خنثی بیان شوند؛ مانند "plump/fat" (چاق / چاقالو)، "rondelet/grats" «mollig/dick» (کله‌پوک / احمق)، "slim/slender/thin" (باریک / ترکه‌ای / لاغر)؛ (هر چه نویسنده به زبانش بیشتر آگاهی پیدا کند، این مرحله آشکارتر می‌شود). *Régime* (رژیم) به معنای دولت (government) در فرانسه خنثی است، اما در زبان انگلیسی بار معنایی منفی دارد.

زمینه

نویسنده

ما باید زمینه و موقعیت احتمالی را ارزیابی کنیم: متن مورد نظر در زبان مقصد، کجا منتشر می‌شود؟ گاهنامه، روزنامه، کتاب درسی و مجلات مشابه آن در زبان مقصد کدامند؟ یا آن را برای چه کسی ترجمه می‌کنیم و انتظارات وی چیست؟ ممکن است لازم باشد مشخصات سبک خاص زبان مقصد، از جمله: عناوین کوتاه، نداشتن عناوین و سرفصل‌های فرعی، پاراگراف‌های کوتاه و ویژگی‌های دیگری از این قبیل را مورد توجه قرار دهیم. باید فرضیه‌های متعددی را در مورد خوانندگان زبان مبدأ در نظر بگیریم، و از زمینه و نیز متن زبان مبدأ دریابیم که آیا خواننده برای خواندن متن، به قدر کافی انگیزه دارد؟ (علاوه بر خواندن متن)، و با فرهنگ و موضوع آشناست؟ در درک نوع زبانی که در متن به کار رفته مشکل دارد یا نه؟ می‌توان خوانندگان را به سه دسته متخصصین، خوانندگان تحصیلکرده متوسط و خوانندگان بی‌اطلاع تقسیم کرد. سپس باید مشخص کنیم برای این دسته از خوانندگان زبان مقصد ترجمه می‌کنیم یا غیر از آن، یعنی خوانندگانی که دانش کمتری نسبت به فرهنگ و موضوع مورد نظر دارند، یا حتی افرادی که دانش زبانی پایین‌تری از حد معیار دارند. نهایتاً زمانی که یک شعر یا یک بیانیه رسمی و مهم را ترجمه می‌کنیم، باید معین کنیم که گذشته از تطبیق و حذف جزئیات فرهنگی، برای کمک به خواننده آیا لازم است مقتضیات وی را در نظر داشته باشیم؟ (برای مثال ترجمه عبارت "a half-holiday" به *un après-midi libre*)



کیفیت نگارش

باید در انتخاب روش ترجمه، دو عامل مهم یعنی کیفیت نگارش و اعتبار متن را مدنظر داشت. کیفیت نگارش را باید با توجه به قصد و نیت نویسنده و یا مقتضیات موضوع متن ارزیابی کرد. اگر متنی خوب نوشته شده باشد، به عبارتی سبک آن به اندازه محتوا حائز اهمیت باشد، و کلمات مناسب در جای مناسب به کار رفته باشند و در متن درازگویی و حاشیه‌روی نشده باشد، باید به تمام جزئیات معنایی مورد نظر نویسنده (به ویژه اگر دشوار و غیرقابل فهم باشد) توجه نمود، چون این عوامل بر واکنش یا برداشت خواننده اولویت دارند - البته با این فرض که لازم نباشد فوراً عمل کنند یا واکنش نشان دهند؛ برعکس، امیدوارانه فرض کنید که خواننده حداقل دوبار ترجمه شما را خواهد خواند. گاهی انتخاب نگارش خوب را وابسته به «ذهنیت» افراد می‌دانند، اما این نیز مانند همه انتخاب‌های دیگر یک انتخاب است. اگر نگوییم عامل ذهنیت، اما عنصری ذهنی و فردی را در خود دارد (به عبارتی محدوده سلیقه است). مترجم با استفاده از تجربه‌ای که در نقد دارد، باید سلیقه خود را اعمال کند، اما باید توجه داشت که اینجا معیار معنی است: تا چه حد شبکه کلمات متن زبان مبدأ با بازنمود واضح حقایق و تخیلات ما مطابقت دارد؟ اگر متنی خوب نوشته شده باشد، نحو آن ویژگی‌های نویسنده را نشان می‌دهد - نحو پیچیده بیانگر هوشمندی و مهارت نویسنده (Mann, proust) و نحو ساده مبین ساده‌لوحی اوست. متنی که بد نوشته شده باشد، پر از عبارات کلیشه‌ای و کلمات متداولی است که بر زبان همه جاریست و احتمالاً ساختار ضعیفی دارد. باید توجه داشت که قواعد و دستور زبان، به نگارش خوب ربطی ندارد. آنچه حائز اهمیت است، انعکاس تازه واقعیات خارج از زبان یا برآمده از ذهن نویسنده است.

اعتبار متن از نگارش خوب حاصل می‌شود، اما به طور غیرمستقیم از موقعیت نویسنده متن مبدأ نیز سرچشمه می‌گیرد. اگر نویسنده زبان مبدأ در زمینه کار خود شاخه شده و صاحب‌نام باشد و از موضع توانمندی خویش یا به صورت بیانیه‌ای رسمی، متنی را بنویسد، آن متن نیز معتبر خواهد بود. نکته اینجاست که متون «بیانی» که شامل ادبیات تخیلی جدی^۱ و بیانات فردی معتبرند، باید با نهایت دقت ترجمه شوند و نوشتار آنها نظیر نوشتار متن اصلی باشد، چه خوب و چه بد. متون آگاهانه‌ی^۲ گفته‌هایی هستند که اساساً با واقعیت و جزئیات مسلم موضوع پیوند خورده‌اند، و مترجم باید با بهترین سبکی که می‌تواند با سبک متن اصلی تطبیق دهد و آنها را ترجمه کند.

۱- ادبیات جدی ادبیاتی است که به موضوعات مهم و مسائل پیچیده می‌پردازد. /

۲- آگاهی‌بخش



معنای تلویحی و معنای صریح

باید توجه داشت که اگر چه همه متون معنی تلویحی دارند، یعنی فضایی از انگاره‌ها و احساسات که به واسطه واژه‌های قاموسی به ذهن متبادر می‌شود («دویدن» به طریقی ممکن است به معنی «عجله کردن» و «کاناپه» به معنی «راحتی» باشد) و در پس همه متن‌ها «جهان پوشیده‌ای» هست (که از راه خوانش تحلیلی و شهودی متن می‌توان به اندازه ویژگی‌های فردی نویسنده دنیا‌های پوشیده‌ای در متن یافت) اما در یک متن غیرادبی، طبیعتاً معنی صریح کلمه قبل از معنی تلویحی آن به ذهن می‌رسد. در متون ادبی باید معنی ضمنی را در اولویت قرار داد، چون اگر متن برجسته و خوبی باشد، ممکن است مطلب با ارزشی برای گفتن داشته باشد. به عنوان مثال یک تمثیل می‌تواند نوعی اظهار نظر درباره فضای خشک جامعه، چه در زمان خود نویسنده و چه در زمان حال باشد.

از دیدگاه مترجم، این تنها تفاوت نظری میان متن ادبی و غیرادبی است. در حقیقت، هر قدر که ابتکارهای زبان (از قبیل جلوه‌های آوایی، وزن، قافیه، بازی با کلمات و اشتقاق معنایی) در متنی بیشتر نمود پیدا کند، ترجمه آن سخت‌تر و در عین حال با ارزش‌تر خواهد بود. همیشه ترجمه حدودی و قابل قبول از هر شعری امکان‌پذیر است، اگر چه امکان دارد چنین ترجمه‌ای در حد معرفی و یا تفسیری از آن شعر باشد، نه نظیر بازآفریده آن.

خواندن نهایی

در آخر باید به جنبه‌های فرهنگی متن مبدأ توجه کرد. باید تمام واژه‌های جدید، استعاره‌ها، کلمات مختص به فرهنگ و اصطلاحات ابتکاری که خاص زبان مبدأ یا زبان سوم هستند، اسامی خاص، اصطلاحات تخصصی و واژه‌های ترجمه‌ناپذیر را مشخص نمود. واژه‌های ترجمه‌ناپذیر لغاتی هستند که هیچ معادل کلمه به کلمه‌ای در زبان مقصد برای آنها پیدا نمی‌شود. این واژه‌ها بیشتر مربوط به کیفیات یا اعمال هستند، مانند افعال توصیفی، واژگان ذهنی – واژه‌هایی که به هوش و حس مربوطند و هیچ واژه هم خانواده‌ای در زبان مقصد ندارند، منجمله: "fuzzy"، "murky"، "dizzy"، "snug"، "snub". اکثر این واژه‌ها از زبان هلندی یا از گویش‌ها وارد زبان انگلیسی شده‌اند. واژه‌هایی را که لازم است معنای آنها هم در خارج و هم در درون متن در نظر گرفته شود، مشخص کنید. برعکس برای هامپتی (Humpty) طبیعتاً نمی‌توانید واژه‌ای بسازید که معنای مورد نظر شما را برساند. بنابراین، در معنی هر واژه‌ای محدودیت‌هایی وجود دارد. واژه‌نامه‌ها باید محدوده معنایی کلمات و نیز معانی اصلی آنها را در هماینها



مشخص کنند.

لازم به ذکر است که هر چند معنی کلمه‌ای در متن ظاهراً با معنی آن در خارج از بافت متن (معنی اصلی) تفاوت دارد، حتماً ارتباطی بین این دو معنی وجود دارد. و اگر چه دور از عقل به نظر می‌رسد که بگوییم واژه فرانسوی *communication* می‌تواند به معنی "fistula" (فیستول) باشد، اما از آنجا که فیستول ارتباط دهنده بین آشورت و سرخرگ ریوی است، پس می‌تواند به معنی رگ اصلی ارتباطی باشد، بنابراین می‌توان میان *communication* و فیستول ارتباطی تصور کرد، در نتیجه در ارتباط میان این معانی رازی نهفته است.

بنا ندارم که بگویم باید روی تمام قسمت‌های متن اینگونه تحلیل شود، در برخی متون ممکن است این تحلیل ناخودآگاه صورت گیرد یا اصلاً ضرورتی نداشته باشد. باید واژه‌هایی را که در ترجمه متن مشکل ایجاد می‌کنند، مشخص کرد و همیشه بهتر است چنین واژه‌هایی ابتدا در داخل متن و سپس خارج از متن – حتی اگر در قالب یک مدخل در واژه‌نامه یا دایرةالمعارف آمده باشند – و نهایتاً مجدداً در متن بررسی شوند.

نتیجه‌گیری

۱۳۸۲: ۱۱۲

اصولاً تحلیل متن مبدأ از راه ترجمه که بر درک آن مبتنی است، اولین مرحله ترجمه و مبنای روش مناسبی برای نقد ترجمه است. به عقیده من، در حقیقت چنین تحلیلی آموزش مناسبی برای مترجمان خواهد بود، زیرا مترجم با مشخص کردن برخی کلمات نشان می‌دهد که به مشکلات متن آگاهی دارد، در غیر این صورت ممکن است متوجه مشکلات آن نشده باشد. از این راه میان نظریه ترجمه و کاربرد آن ارتباط برقرار می‌شود. مترجم حرفه‌ای چنین تحلیلی نمی‌کند، چون وی برای پی بردن به خصوصیات متن فقط نیاز به نمونه دارد. با این حال، منتقد ترجمه بعد از تعیین خصوصیات کلی متن اصلی و ترجمه (بررسی هر دوی آنها در مرکز اهداف مترجم و منتقد قرار دارند) از کلماتی که مشخص شده‌اند، به عنوان مبنای مقایسه میان هر دو متن (اصلی و ترجمه) استفاده خواهد کرد.

خلاصه آنکه متن را به خاطر خود آن مطالعه نمی‌کنیم، بلکه آن را مطالعه می‌کنیم تا آن را برای خوانندگان فرهنگی دیگر، از نو سامان دهیم و ترکیب آن را تغییر دهیم.

فصل سوم

فرایند عملی ترجمه

مقدمه

فرایند ترجمه را به صورت عملیاتی تشریح می‌کنم. این فرایند با انتخاب یک راهبرد نگرشی آغاز می‌شود. ما با در نظر داشتن چهار سطح کم و بیش آگاهانه ذهنی ترجمه می‌کنیم:

(۱) سطح متن زبان مبدأ یا سطح زبان، و آن عبارت است از سطحی که از آن شروع می‌کنیم و همواره (البته با وقفه) به آن رجوع می‌کنیم.

(۲) سطح ارجاعی که به اشیاء و وقایع حقیقی یا خیالی، که باید به تدریج به آنها نمود ببخشیم مربوط می‌شود. این سطح در درک و بازآفرینی، مرحله‌ای اساسی است.

(۳) سطح انسجامی که عمومیت بیشتری دارد و دستوری است و خط فکری و لحن عاطفی (مثبت یا منفی) و پیش‌فرض‌های مختلف متن زبان مبدأ را ترسیم می‌کند. این سطح شامل درک و بازآفرینی است و نمایی کلی از موضوع ارائه می‌کند که باید سطح زبان را با آن تطبیق دهیم.

(۴) سطح طبیعی بودن زبان خاص نویسنده یا گوینده در موقعیت‌های خاص. این سطح نیز سطحی تعمیم یافته است و محدوده‌ای را شکل می‌دهد که مترجم در آن حیطة کار می‌کند، اما اگر مترجم، متن معتبری را ترجمه می‌کند در این صورت سطح طبیعی بودن را معیاری برای اختلاف - در صورت وجود داشتن - میان سطح مورد نظر نویسنده و سطح طبیعی تلقی می‌کند. سطح طبیعی بودن فقط به بازآفرینی مربوط می‌شود. در نهایت به مرحله بازخوانی ترجمه می‌رسیم که باید برحسب موارد و مقتضیات ویژه انجام شود. این مرحله دست کم نصف تمام فرایند ترجمه را شامل می‌شود.

ارتباط میان نظریه ترجمه کردن و نظریه ترجمه^۱

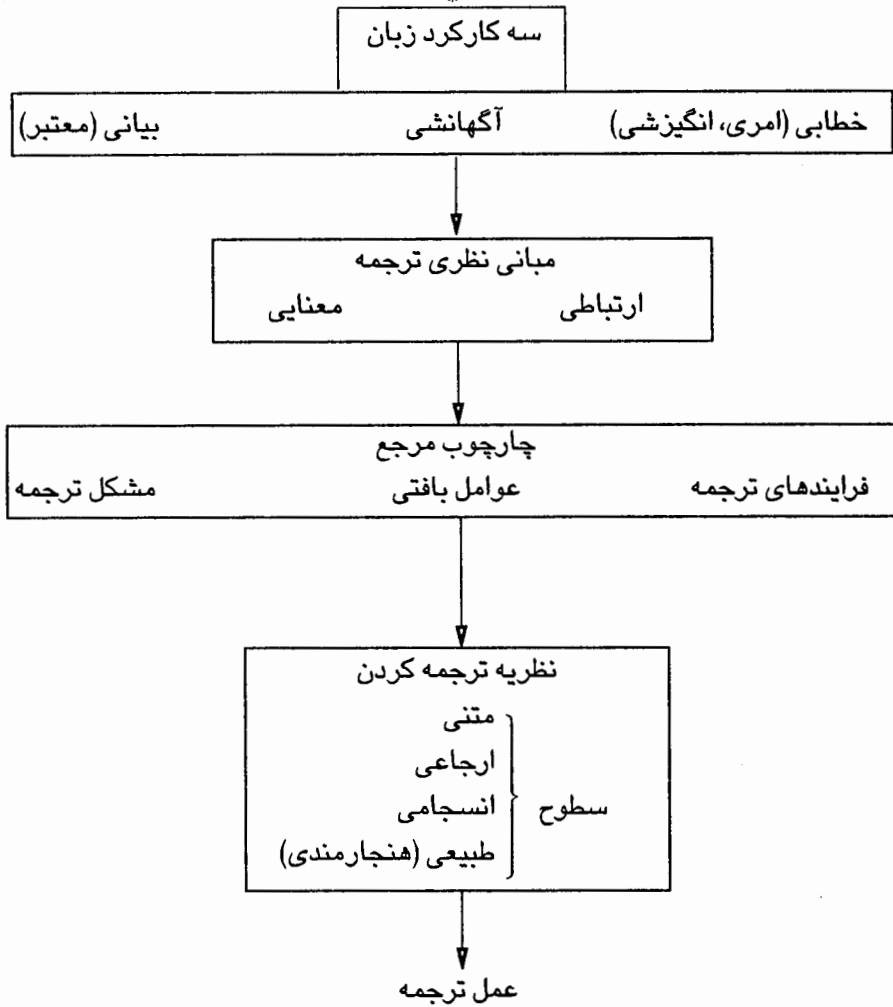
هدف نظریه^۱ «ترجمه کردن^۲» کمک به مترجم است و طوری طراحی شده که پیوندی دائمی میان مبانی نظری و عملی ترجمه برقرار کند. شالوده این نظریه آن است که اگر هدف اصلی ترجمه انتقال داده‌ها و متقاعد ساختن خواننده باشد، روش ترجمه کردن،



باید «طبیعی» باشد؛ از طرف دیگر اگر متن دارای سبک بدیع و منحصر به فرد (یا کلیشه‌ای) و معتبر یک نویسنده باشد (چه شعر غنایی، چه سخنرانی یک نخست‌وزیر و چه یک سند حقوقی) مترجم باید تمام تفاوت‌های آن متن را با سبک «عادی»، در متن خود نشان دهد. در زیر با تشریح نظریه «ترجمه کردن» ماهیت طبیعی بودن را از دیدگاه شخصی‌ام توضیح می‌دهم. طبیعی بودن [یا هنجارمندی] هم دستوری است و هم واژگانی. و معیاری است برای تمام سطوح متن، از پاراگراف گرفته تا واژگان و از عنوان گرفته تا علامت‌گذاری.

سطح «طبیعی بودن»، مبانی نظری ترجمه را به نظریه ترجمه کردن و نظریه ترجمه کردن را به کار ترجمه پیوند می‌دهد. مابقی نظریه ترجمه من، ماهیت روان‌شناسانه دارد – یعنی ارتباط میان زبان و «واقعیت» (اگر چه آنچه ما از «واقعیت» می‌دانیم تصورات ذهنی، و باز نموده اندیشه یا تفکر ما است) – اما کاربردهای عملی دارد.

اگر این نظریه ترجمه کردن را بپذیریم، فاصله‌ای میان مبانی نظری ترجمه و عمل ترجمه وجود نخواهد داشت. نظریه ترجمه کردن از طریق سطح طبیعی بودن، براساس مبانی نظری ترجمه پایه‌ریزی می‌شود. براین اساس به طرح نشان داده شده در شکل ۲ می‌رسیم.



شکل ۲- نظریه کارکردی زبان

نگرش

متن ترجمه مقوله‌ای است که باید آن را مورد بحث و بررسی قرار داد. در بسیاری از مراکز آموزشی و دانشگاه‌ها ترجمه هنوز هم به عنوان درسی برای تمرین یادگیری زبان انگلیسی تحمیل می‌شود، و این در حالی است که به اشتباهات و نقص‌های اصلی توجهی نمی‌شود. معلم نسخه‌ای را به عنوان ترجمه نهایی تحمیل می‌کند که در واقع «الگوی» از زبان انگلیسی خود اوست، حال آن که باید ترجمه‌ای را جهت بحث و اظهار نظر انتقادی، به دانشجویان پیشنهاد نماید، دانشجویانی که برخی از آنها ممکن است نظرشان از خود او صائب‌تر باشد.



ترجمه را باید به بحث گذاشت. ترجمه هم از بُعد ارجاعی [اشاری] و هم از بُعد کاربردی یک ویژگی تغییرناپذیر دارد، اما این ویژگی را نمی‌توان دقیقاً تعریف کرد، چون به مقتضیات و محدودیت‌هایی که متن ترجمه بر آن اعمال می‌کند، بستگی دارد. در تأیید این مطلب تنها کاری که می‌توان کرد، طرح بحثی با چند مثال برای ترجمه است. هیچ چیزی کاملاً عینی و یا کاملاً انتزاعی نیست، زیرا هیچ قانون و قاعده مطلق وجود ندارد. همه چیز نسبی است. در پس هر اصل تثبیت شده‌ای فرضیاتی چون «غالباً» یا «معمولاً» و «قاعداً» وجود دارد و همانطور که پیش از این اشاره کردم قیدهایی مطلق از قبیل «همیشه»، «هرگز» و «باید» وجود ندارد – هیچ امری مطلق نیست. با ارائه چنین هشدارهایی، قصد دارم شما را با فرایند آزمایشی ترجمه‌ام، آشنا کنم.

دو رویکرد به ترجمه مطرح است (و شباهت‌های بسیاری میان آنها وجود دارد):
 (۱) ابتدا جمله به جمله ترجمه می‌کنیم تا مثلاً پاراگراف اول یا بخش اول را به پایان ببریم تا از این راه متن را بفهمیم و به لحن آن پی ببریم، سپس از ترجمه دست می‌کشیم و با آرامش کارمان را مرور می‌کنیم.

(۲) تمام متن مبدأ را می‌خوانیم و هدف و سبک و لحن آن را پیدا می‌کنیم و واژه‌ها و عبارات مشکل را مشخص می‌کنیم و زمانی که به محتوا و چند و چون مطلب پی بردیم، شروع به ترجمه می‌کنیم.

انتخاب هر کدام از این دو روش به عواملی بستگی دارد: از جمله ذوق مترجم، که اگر به استنباط و حس تشخیص خود ایمان داشته باشد روش اول را برمی‌گزیند، یا اگر به توان تجزیه و تحلیل خود مطمئن باشد روش دوم را انتخاب می‌کند. شاید هم فکر کند که روش اول برای متون ادبی و روش دوم برای متون تخصصی یا سازمانی مناسب‌ترند. ایراد روش اول در این است که باید در بخش‌های آغازین متن اصطلاحات زیادی انجام شود و بنابراین باعث اتلاف وقت می‌شود. روش دوم (که معمولاً به روش اول ترجیح داده می‌شود) با به کارگیری حس تشخیص انجام می‌شود؛ تجزیه و تحلیل متن برای اطمینان از دقت ترجمه مفید است، اما نباید مانع آزادی عمل و استنباط شما شود. حتی می‌توان از روش اول برای ترجمه متون نسبتاً آسان و از روش دوم برای متون دشوار استفاده کرد.

از دیدگاه یک مترجم، همه تحقیقات علمی آماری و نموداری (برخی از زبان‌شناسان و نظریه‌پردازان ترجمه برای طرح دیدگاه‌های خود از نمودارها، طرح‌ها و الگوهای بسیاری استفاده کرده‌اند)، پیرامون فعالیت‌های ذهنی (حافظه؟ اعصاب؟ سلول‌های عصبی؟) که در خلال ترجمه صورت می‌گیرد دور از ذهن و تردیدآمیز به نظر می‌رسند و در حال حاضر همه این تحقیقات حدسی و نظری هستند. همراهی روان‌شناسی زبان در ترجمه محدود است: این علم که به تأثیر کاربردی مثبت، خنثی یا منفی واژگان می‌پردازد (مانند affect (تأثیر گذاشتن)، extraordinary (فوق‌العاده)،

arbitrary / arbitration (داوری / اختیاری)، pretentious (متظاهر)، pontentate (فرمانروای مطلق)، exploit (بهره‌کشی). مثلاً در این زمینه اثر اسگود^۱ پیرامون تفاوت‌های معنایی مفید است، چون برای تفسیر یک متن همیشه تفاوت میان «مثبت» و «منفی» (یعنی تفاوت بین تایید یا انکار نویسنده) فوق‌العاده مهم است. موضوع مشکلات ترجمه اساس مبانی نظری ترجمه را تشکیل می‌دهد. (البته باید پذیرفت که مشکلاتی که برای یک مترجم وجود دارد ممکن است مشکلات مترجم دیگری نباشد)؛ در تعریف عام نظریه ترجمه می‌توان گفت که نظریه ترجمه شامل تعمیم‌های کلی و نظری درباره مشکلات ترجمه است. و بحث و بررسی نظری فلسفه و روان‌شناسی ترجمه با مشکلات مترجم یک افق فاصله دارد. چه تحقیق آماری فراهم آورید و از طریق پرسشنامه تصورات یکصد مترجم را جویا شوید و چه مرحله به مرحله حوادث ذهنی او را در حین ترجمه بررسی کنید، به اعتقاد من هیچ استفاده‌ای برای فرد دیگری نخواهد داشت جز آنکه شاید روش‌های غلط و معیوب – یا شیوه‌های نادرست وی منجمه اتکای کامل به واژه‌نامه دوزبانه، استفاده از توضیحات دایرةالمعارفی به جای تعاریف واژه‌نامه‌ای و استفاده از مترادف‌های هم‌آوا در ترجمه ادبی، انتقال تمام واژه‌های یونانی – لاتینی و تفسیر و توضیح مکرر از این دست اشتباه‌ها را اصلاح کند. اما اثبات علمی بدیهیات هیچ فایده‌ای ندارد.

سطح متن

هنگامی که در سطح متن ترجمه می‌کنید به طور خودکار و از روی استنباط شخصی خود «تغییرات» مشخصی صورت می‌دهید؛ دستور زبان مبدأ (عبارات و گروه‌های دستوری) را جایگزین معادل‌های «آماده» در زبان مقصد می‌کنید و واژه‌های متن اصلی را با مفهومی که با جمله‌ها سازگاری و تناسب داشته باشند ترجمه می‌کنید. در ترجمه، متن اصلی مبنای کار شماست. این مرحله‌ای است که به صورت تحت‌اللفظی از زبان مبدأ به زبان مقصد ترجمه می‌کنید، سطحی است که بوی ترجمه می‌دهد و باید این نقص را برطرف کنید، اما در تصحیح بازنویسی‌ها و تلطیف مترادف‌ها نیز عمل می‌کند. بنابراین ممکن است بخشی از ذهن شما روی سطح متن باشد در حالی که بخش دیگر آن در سطح دیگر باشد. ترجمه اساساً کار خارق‌العاده‌ای است که مترجم باید در حین ترجمه، هم‌زمان به چندین مطلب فکر کند.



سطح ارجاعی (اشاری)

مفهوم هیچ جمله‌ای را بدون بررسی آن در سطح ارجاعی نباید پیش‌بینی و تفسیر کرد، چه تخصصی باشد چه ادبی و چه سازمانی، بلکه باید همواره با رغبت مصمم باشید که به موضوع آن پی ببرید، و بفهمید هدف آن چیست و نگرش خاص نویسنده چیست؟ مثلاً *Le pression quantitative* ممکن است بیانگر تعداد زیاد دانش‌آموزان مدارس، تقاضا برای آموزش و پرورش بهتر یا نیاز به آموزش و پرورش مناسب برای همه افراد باشد. همواره باید قادر باشید واژه‌های ناپخته و عامیانه را اصلاح کنید، و تا حد اکثر ممکن به ساده‌کردن متن اقدام نمایید، در اصطلاحات تخصصی رخنه کنید، و ابهام کلمات را بشکافید. معمولاً یک مرجع دقیق‌تر در ترجمه مراد مطلوب است. ترجمه باید مبین نوعی انطباق میان متن و واقعیات مسلم باشد.

هرگاه با جمله‌ای برخورد کنید که ابهام داشته باشد یا نوشتار آن استعاری و پیچیده باشد باید، از خود بپرسید: نویسنده، واقعاً، با بیان این مطلب می‌خواهد چه چیزی را مطرح کند؟ چرا؟ و به چه دلیل، با چه پس‌زمینه‌ای و برای چه هدفی؟ آیا می‌توان آن را در ذهن خود تصور کرد؟ آیا می‌توان آن را مجسم نمود؟ اگر این اقدامات امکان‌پذیر نباشد، باید سطح زبانی و سطح متن را با استفاده از سطح ارجاعی و سطح واقعیت‌بنیاد را با افزودن اطلاعات لازم (نه بیشتر) که از سطح حقیقی و واقعیت‌های مربوط به موضوع بدست می‌آورید تکمیل کنید. در دنیای واقعی، زمینه یا صحنه سوژه مورد نظر نویسنده کدام است، بازیگران یا ایفاگران و عوامل آن چه کسانی هستند و هدف از این بازی چیست؟ شاید این سؤالات موقتاً مترجم را از محدوده واژه‌های درون متن دور سازد، شاید هم خیر. و یقیناً به راحتی می‌توان خود را در اعماق زبان غرق کرد و از واقعیت‌های آن دور نگهداشت، یعنی از واقعیت‌های مسلم یا خیالی که فقط با شرح و توضیح به دست آمده‌اند. مترجم‌ها بسیار عمیق‌تر از نویسنده‌ها – که فقط با یک زبان درگیر هستند – به شکاف عمیقی که بین واژه‌ها و اشیاء و جمله‌ها و اعمال (یا فرایندها) دستور و لحن‌های گفتار (نگرش‌ها) وجود دارد، آگاه می‌شوند. مترجم باید به دورنمایی از متن دست یابد و از ماورای زبان به متن بنگرد تا حقیقتی را که در پس متن نهفته است در ذهن خود مجسم کند. مترجم مسؤل واقعیتی است که در پس متن به تصویر می‌کشد، نه نویسنده (مگر آنکه متن معتبر یا بیانی باشد).

سطح ارجاعی با سطح متن ارتباط تنگاتنگ دارد. همه زبان‌ها واژگان و ساختارهای چند منظوره دارند که تنها در سطح ارجاعی قابل حل هستند، دامنه این ساختارها از تعدادی حرف اضافه و حرف ربط چند منظوره گرفته تا وجه وصفی مجهول و واژگان عام‌گسترش می‌یابد، به عنوان مثال به وجه وصفی مجهول در جمله زیر توجه کنید:



(Reading the paper, the dog barked loudly). زمانی که ذهنتان درگیر دسته‌بندی مطالب متن می‌شود، سطح ارجاعی بر مبنای تشریح همه مشکلات زبان و گرفتن اطلاعات مناسب و تکمیلی از دایرةالمعارف – که نهاد هر نوع مرجع یا متن آموزشی است – شکل می‌گیرد. مثلاً در *Pour le passage de Flore* می‌بینید که *Flore/ Flora* با حروف مورب نوشته شده و به معنی الهه گل‌ها و باغ‌هاست. و مانند کلادل^۱ آنرا بدین صورت ترجمه می‌کنیم "for the goddess Flora to pass" (برای الهه فلورا تا عبور کند) و بقیه را به عهده خواننده می‌گذاریم. هنگامی که موضوعی را از متن زبان مبدأ به زبان مقصد انتقال می‌دهید، تصویری ارجاعی در ذهن خود مجسم می‌کنید؛ و به سبب حرفه‌ای که دارید مسئول حقیقی بودن این تصویر هستید.

آیا مفهوم این گفته، بنا به ادعای سلزکویچ، آن است که «واژه‌های زبان مبدأ ناپدید می‌شوند» یا اینکه مترجم «بیان را از آنها می‌زداید» (Delisle)؟ اصلاً و ابداً اینگونه نیست، مترجم مرتباً روی دو سطح، واقعی و زبانی، زندگی و زبان، مرجع و معنا کار می‌کند، اما در سطح زبانی تألیف می‌کند، یعنی در سطحی که کارش ایجاب می‌کند میان واژه‌ها و جملات زبان مبدأ از لحاظ کاربردی و ارجاعی بیشترین انطباق ممکن را ایجاد می‌کند. در هر صورت حتی اگر وسوسه شوید که به یک سطح ساده، یعنی معمولاً سطح ساده‌ای از واقعیت (پیام و کارکرد) که مناسب اشخاص عادی باشد بسنده کنید، باید تا جایی که برای خواننده قابل تحمل باشد، وارد جزئیات معنایی زبان مبدأ شوید.

سطح انسجامی

در ورای دومین سطح واقعیت بنیاد ترجمه، سطح تعمیم یافتهٔ سومی وجود دارد که رابط سطح اول و دوم است و باید به آن توجه کنید. این سطح، «انسجامی» نامیده می‌شود و از ساختار و لحن متن متابعت می‌کند، تبعیت آن از ساختار متن در این مقوله‌ها صورت می‌گیرد: کلمات ربط که رابط بین جمله‌ها هستند (از جمله: حروف ربط، شمارنده‌ها، تکرارها، حرف تعریف، واژه‌های عام، مترادف‌های ارجاعی، علامت‌گذاری‌ها) و معمولاً از اطلاعات قبلی theme (دورنمایه) به اطلاعات جدید (rheme)^۲ می‌رسند، حروف اضافه، تضاد، تداوم، تکرار، نتیجه‌گیری – مانند تز (نهاد)، آنتی‌تز، (برابر نهاد)، سنتز (هم نهاد). بنابراین ساختار از مسیر فکری متن متابعت می‌کند و به عنوان مثال حتی «مسیر» کلماتی نظیر «علاوه براین»، «گذشته از این»، «در هر حال» را در متن تعیین می‌کند. همچنین به مترجم اطمینان می‌دهد که علامت دو نقطه (:) دنباله‌دار است و مثلاً *ultérieur* مرجع دیگری در متن دارد، و بیانگر آن است که یک تسلسل زمانی، فضایی و

1- Claudel

۲- theme بخشی از جمله که اطلاعات جدیدی از دورنمایه ارائه می‌کند. /م



منطقی در متن وجود دارد.

عامل دوم سطح انسجامی «وجه» است، که می‌توان آن را هم به صورت یک عامل استدلالی که میان مثبت و منفی، انگیزشی و خنثی در نوسان است، نشان داد. این امر به این معنا است که می‌توان تسلسل متن را به واسطه عبارات ارزش‌گذاری شده و عبارات ارزش‌گذاری نشده‌ای که از طریق اسم، شیء، صفت و قید بیان می‌شوند پیدا کرد. مارگارت مسترمن^۱ ۱۹۸۲ نشان داده است که چگونه متنی می‌تواند میان «درخواست کمک» و «فاجعه» در نوسان باشد. باید اختلاف بار معنایی مثبت و خنثی را در نظر داشت. مثلاً به اختلاف معنی این کلمه‌ها توجه کنید: «قدردانی»، «ارزیابی» - «حیرت‌انگیز»، «مخوف» - «بسامان»، «منظم» - «فوت کرد» (که میبین ارزش شخص است) و «مُرد». به همین ترتیب باید تفاوت بار معنایی منفی و خنثی را مدنظر داشت، مثلاً واژه‌های (حاکم) و (قدرت‌مدار). اختلاف بار معنایی مثبت، منفی و خنثی، مخصوصاً در واژه‌های «حد وسط» ظریف‌تر است و مشکل می‌توان آن را مشخص کرد. واقعیت آن است که بیشتر زبان‌ها دارای واژه‌های حد وسط هستند، منجمله: "fair"، "moderate"، *assez bon, passable, mäßig* و همیشه نمی‌توان بار معنایی آنها را در متن مشخص کرد.

آنچه که به عنوان سطح سوم معرفی می‌کنم، عبارت است از تلاش برای دنبال‌گیری اندیشه از طریق کلمات ربط و لحن عاطفی. از طریق عبارات رها از ارزش‌گذاری و عبارات ارزش‌گذاری شده می‌توان لحن عاطفی متن را پیدا کرد. این مرحله قطعیت ندارد، اما می‌تواند اختلاف میان یک ترجمه خسته‌کننده و نادرست را با یک ترجمه درست نشان دهد. این سطح انسجامی نقش سامان‌ده دارد، یعنی انسجام متن را فراهم می‌آورد و تأکید جملات ترجمه را با تأکید جملات متن اصلی تطبیق می‌دهد. در این سطح طول پاراگراف‌ها و جمله‌ها و نحوه طرح عنوان مطلب و لحن نتیجه‌گیری، مورد بازنگری قرار می‌گیرد و تحلیل گفتمان مناسب این مرحله است.

سطح طبیعی بودن

در متون خاص یا متونی که بد نوشته شده‌اند اما در عین حال معتبر، ابتکاری یا «منحصر به فرد» هستند و نویسنده در نگارش خود سبک خاصی دارد لازم است سبک آنها به همان صورت بازآفریده شود (مثلاً متون فلسفی هایدگر^۲، سارتر^۳، هوسرل^۴ و تمام داستان‌های سوررئالیستی، سبک باروک و برخی نویسندگان رمانتیک). در اکثر متون دیگر مترجم باید مطمئن شود: (الف) ترجمه‌اش معنی‌دار باشد (ب) سبک نوشتار

1- Margaret Masterman

2- Heidegger

3- Sartre

4- Husserl

آن طبیعی (بهنجار) باشد و به عبارتی دیگر، به زبان رایج نوشته شود و از دستور زبان و واژه‌ها و اصطلاحات متداولی بهره گیرد که مناسب چنان موقعیتی باشند. طبیعی است که برای دست یافتن به چنین ترجمه‌ای باید موقتاً متن مبدأ را رها کنیم و ترجمه خود را بخوانیم، گویی اصلاً متن مبدأ وجود نداشته است.

نکته‌ای درباره «طبیعی بودن» آن است که ترجمه یک نوشتار تخیلی و نوآورانه و جدی (چه از شکسپیر)^۱، رابله^۲، توماس مان^۳، هگل^۴، کانت^۵ یا هر صاحب‌نظر دیگری) ممکن است طبیعی به نظر نرسد یا به نظر شما طبیعی نباشد، البته اگر ترجمه خوبی باشد احتمال دارد که با خواندن‌های مکرر بهتر شود.

زمانی که با یک متن بیانی نوآورانه مواجه می‌شوید باید تفاوت آن را با سطح طبیعی زبان رایج پیدا کرده و همان میزان تفاوت را در ترجمه منعکس کنید. از اینرو در هر نوع متنی معمولاً باید به منظور بازآفرینی و گاهی هم به خاطر فاصله گرفتن از سطح طبیعی زبان، میزان طبیعی بودن آن را بسنجید. در یک متن بیانی جدی مانند:

il promenait son regard bleu sur la petite pelouse

باید عبارت "*son regard bleu*" را (نگاه آبی او) ترجمه کرد که با عبارت عادی "*les yeux bleus*" (چشمان آبی او) تفاوت دارد.

به عبارت زیر که تقریباً معادل دقیق همدیگر هستند توجه کنید:

son visage était mauve، "*His face was mauve*"، «صورتش ارغوانی بود»،
sein Gesicht war mauve (malvenfarben) «ارغوانی» یکی از رنگ‌های فرعی است که معنای نمادین ندارد (البته در زبان فرانسه ارغوانی رنگ دیگری برای لباس عزا است، اگر جمله بالا را به این صورت ترجمه کنید: «صورتش مثل مرده‌ها ارغوانی بود» خیلی خنده‌دار خواهد بود) و معمولاً مانند "*beige*" رنگی است که در اشاره به لباس به کار می‌رود. مثال بالا را با "*violet woman*" (زن خجالتی)، "*shrinking violet*" (آدم خجالتی)، "*mauve woman*" (زن ارغوانی‌پوش) مقایسه کنید. اما "*scarlet woman*" (روسپی یا زن بدکاره) با اینها فرق دارد. در مثالی که با "*mauve*" ذکر کردم گریز از «ارغوانی» — که غیرطبیعی به نظر می‌آید — به «آبی» — که طبیعی به نظر می‌رسد — توجیه‌پذیر است، البته در صورتی که متن بی‌نام نویسنده باشد، یا ضعیف و ناپخته نوشته شده باشد.

باید توجه داشت که سطح طبیعی بودن^۶ کاربرد طبیعی^۷ هم در مقوله دستور زبان است و هم در مقوله واژگان (یعنی ساختارهای نحوی، اصطلاحات و واژه‌های پرتکرار را به وفور می‌توان دید). و در نتیجه طبیعی بودن نحو و واژگان از طریق کلمات

1- Shakespeare

2- Rabelais

3- Thomas Mann

4- Hegel

5- Kant

6- The level of naturalness

7- Natural usage



ربطی به همه متن تسری می‌یابد.

در ترجمه «متون ارتباطی»، چه آگهانشی باشند چه اعلامیه یا متن تبلیغاتی، طبیعی بودن آن امری ضروری است. اگر زبان مقصد، زبان روزمره شما نباشد نمی‌توانید آن را مطلوب ترجمه کنید. از اینرو باید هر چند گاه یکبار ذهن خود را از متن مبدأ دور کنید. و در صورتی که فرصت داشته باشید پس از یک وقفه کوتاه به اصلاح آن بپردازید. باید از خود یا از دیگران بپرسید که تا به حال چنین متنی را در مجله‌ای چون تایمز (Times) اکونومیست (The Economist) — سبک مجلات تایمز، لایف، اشپیگل را بررسی کنید — یا مجله پزشکی بریتانیا (The British Medical Journal) در قالب آگهی دیده‌اید یا می‌بینید یا حتی در پشت جعبه اسباب‌بازی یا روی دستگاهی یا در کتاب‌های درسی و کتب کودکان با چنین ساختاری برخورد کرده‌اید؟ آیا این سبک نگارش کاربرد دارد؟ آیا کاربرد روزمره دارد؟ چقدر تکرار می‌شود؟ از خودتان سؤال نکنید: آیا انگلیسی است؟ زبان انگلیسی بسیار وسیع‌تر از آن چیزی است که میهن‌پرستان و طرفداران زبان سره و بنیادگرایان زبان از آن مطلعند.

به سادگی می‌توان طبیعی بودن را تعریف کرد، البته نه آنقدر راحت که کاملاً ملموس باشد. کاربرد طبیعی زبان شامل استفاده از اصطلاحات یا سبک‌ها یا گونه‌های کاربردی مختلفی است که دوبار مشخص می‌شوند: نخست به واسطه زمینه متن، یعنی جایی که طبیعی بودن متن واضح است و دوماً به وسیله نویسنده، عنوان مطلب و خوانندگان که همه آنها به زمینه وابسته‌اند. حتی ممکن است کاربرد زبان نابجا و غیرطبیعی به نظر رسد، به عنوان مثال در مقاله‌ای از "Foreign Trade" (چاپ مسکو) این یک نمونه آمده است: «به زبان استعاره می‌گویم که تجارت خارجی به مثابه شریان اصلی گردش خون نظام اقتصادی شوروی است» نمونه‌های دیگر زبان غیرقابل فهم اداری شوروی را هم خواهید دید. شاید اتفاقاً بتوان با مهارت آنرا شرح داد، اما باید «دقیقاً» به همان صورت طبیعی خود ترجمه شود، چون زبان رایج اعضای آن مجموعه است.

از اینرو باید کاربرد طبیعی زبان را با «زبان رایج» (که فلاسفه آکسفورد برای بیان فلسفی خود از این سبک ساده و غیرفنی استفاده کرده‌اند) و زبان پایه متفاوت دانست. زبان پایه، زبانی است میان زبان رسمی و غیررسمی و به راحتی قابل فهم است و از ساختارهای نحوی و واژگانی که پیوسته مورد استفاده قرار می‌گیرند، شکل گرفته است. زبان پایه هسته زبانی است که به طور طبیعی ادا می‌شود. این هر سه زبان — طبیعی، رایج و پایه — منحصرأ از زبان مدرن شکل می‌گیرند. اگر چه ترجمه غیرطبیعی و ناسلیس، از دخالت دو عامل کاملاً مشخص تأثیر می‌گیرد: (الف) تأثیر متن مبدأ (ب) احیاناً تأثیر یک زبان سوم که مترجم با آن زبان آشناست. مثلاً زمانی که زبان خود وی، زبان مقصد نباشد می‌تواند در این مسأله تأثیرگذار باشد. ترجمه «طبیعی» را می‌توان با



زبان کاملاً عادی مقایسه کرد (voegelin). زیرا ترتیب کلمات، ساختار نحوی، هماینها و واژه‌های آن قابل پیش‌بینی هستند. با دقت به نکات ذیل توجه کنید:

(۱) آرایش واژگان. در تمام زبان‌ها، قیدها و عبارات قیدی بیشترین اجزای متغیر جمله هستند و جای آنها در جمله غالباً نشان می‌دهد که تا چه میزان بر اطلاعات جدید (rheme) تأکید وجود دارد و متن تا چه حد طبیعی است. قیدها و عبارات قیدی ظریف‌ترین و دقیق‌ترین علائم طبیعی بودن هستند:

— او مرتباً سه‌شنبه‌ها مرا می‌بیند. (تأکید روی مرتباً)

— او معمولاً سه‌شنبه‌ها مرا می‌بیند. (بدون تأکید روی بخش خاصی از جمله)

— سه‌شنبه‌ها او مرتباً مرا می‌بیند. (تأکید روی سه‌شنبه‌ها)

(۲) ترجمه سخیف لفظ به لفظ، ساختارهای معمول هر زبانی را غیرطبیعی می‌سازد. (۳) واژه‌های هم‌ریشه. هم در غرب و هم در شرق هزاران واژه وجود دارد که از لحاظ معنایی به هم نزدیکند. برخی از این واژه‌ها هنگام انتقال طبیعی به نظر می‌رسند اما معنایشان ممکن است نادرست باشد، مانند: "The book is actually in print"

(*Le livre est actuellement sous presse*). بسیاری دیگر از واژه‌ها هنگامی که در ترجمه منتقل می‌شوند عجیب به نظر می‌رسند و نادرستند. هزاران واژه هم‌ریشه هم وجود دارند که طبیعی به نظر می‌رسند، معنای یکسان دارند و انتقال آنها درست است.

(۴) تناسب اسم مصدر، خودمصدرها و افعال اسمی (این کلمات را با هم مقایسه کنید: ("to establish", "the establishing of", "establishing", "the establishment")

(۵) جنبه واژگانی. شاید رایج‌ترین نشانه غیرطبیعی بودن ترجمه، از لحاظ واژگانی، استفاده از واژه‌های منسوخ و اصطلاحات کهنه فرهنگ‌های دوزبانه باشد که مشخص است به تازگی اصلاح شده‌اند، مانند:

Il fit ses nécessites: "He relieved nature".

دقت داشته باشید که: (الف) اصطلاحاتی از زبان مبدأ که اکنون منسوخ یا از نو اصلاح شده‌اند در ترجمه به زبان مدرن مقصد، بی‌ربط، و نامتناسب‌اند؛ (ب) ولی اگر چنان اصطلاحاتی در محاوره مشاهده شوند یا نوعاً برخی از بزرگسالان در محاوراتشان از آنها استفاده کنند ترجمه «اصلاح شده» همتای آن مشکلی ندارد. (ج) «طبیعی بودن» دو قسمت دارد: یک هسته و دوم، بخشی که در پیرامون آن قرار دارد. هسته آن در واقع مقوله تطبیق است که منسجم و تغییرناپذیر است اما بخش پیرامونی آن حاشیه‌ای است که به ذوق و سلیقه مربوط می‌شود، و در واقع همین بخش است که موضوع بحث‌های حاد و بیهوده صاحب‌نظران ترجمه است. آنها ادعا می‌کنند که این مقوله یک موضوع ذهنی و فردی یا حس تشخیص محض است. اما در واقع چنین نیست. اگر مترجم هستید و برایتان مقدور است کارتان را به سه صاحب‌نظر بدهید تا بررسی کنند. اگر معلم ترجمه هستید یک صاحب‌نظر اهل زبان مبدأ را دعوت کنید تا درباره



طبیعی بودن، یا رایج بودن (فرق نمی‌کند) و «میزان» تکرار اصطلاحات زبان مبدأ اظهار نظر نماید.

۶) جنبه غیرطبیعی. از دیگر حیطه‌های «بديهی» که مداخله زبان بیگانه و در نتیجه غیر طبیعی بودن آن را می‌توان به وضوح دید، نحوه کاربرد حروف تعریف، زمان‌های استمراری، ترکیب‌های اسمی، هماینها، تداول اصطلاحات و استعاره‌ها، وجوه مختلف افعال و مصدرهاست.

شما در هر دو جایگاه به عنوان یک فرد اصلی زبان و یک فرد خارجی چگونه طبیعی بودن زبان را حس می‌کنید؟ پاسخ به این سؤالات بسیار واضح است، متن‌هایی را به عنوان متون منتخب بخوانید و سپس با فردی به عنوان گوینده رسمی زبان مقصد صحبت کنید (ضرورت ندارد که گوینده رسمی مربوط به تلویزیون یا رادیو باشد) و از این طریق، بدون واهمه اجازه دهید اشتباهات شما را تصحیح کند. در مورد کتاب‌های اصطلاحات هم دقت به خرج دهید - این کتاب‌ها بندرت میان اصطلاحات رایج مانند «از عهده مشکلات برآمدن و خود را نباختن» "To keep one's head above water" و اصطلاحات منسوخ‌ی مانند «مثل چوب خشکیده (بی‌جان)» "dead as a door nail" تمایز قائل می‌شوند. معمولاً گرایش طوری است که از کلمه «اصطلاح» سه معنی مراد می‌شود: گروهی از واژه‌ها که نمی‌توان معنی آنها را از معنی کلمات تشکیل دهنده آنها حدس زد. مثلاً "dog in the manger"

Spielverderber; l'empêcheur de tourner en rond,

(ب) نوعی از کاربرد زبانی که برای گویشوران بومی یک زبان طبیعی است.

(ج) ویژگی‌های لغوی یا کاربرد لغات در نزد یک قوم.

Elle avait frappé à la bonne porte. (Ça, c'est du français!) در حالی که جمله اصلی دقیقاً *Elle avait trouvé la solution* بوده، به معنی (او راه حل را پیدا کرد) که یک جمله فرانسوی درست است.

ایراد این روش آنست که زبان فصیح را به قیمت استفاده از زبان «اصطلاحی» بی‌ارزش جلوه می‌دهد، به گونه‌ای که زبان صریح غیرطبیعی به نظر می‌رسد و اتفاقاً در مورد این موضوع کاملاً برعکس است. قطعاً زبان اصطلاحی، به شکل استعاری آن، می‌تواند پرمعنی‌تر و واضح‌تر از زبان تحت‌اللفظی باشد، اما از طرفی عامی پسند و تابع زمان و سازگار با سبک روز است و منسوخ می‌شود و از نو روزآمد می‌شود مانند

(He was like a cat on a hot tin roof) (از کوره در رفته بود)

(sur des charbons ardents; wie auf glühenden Kohlen sitzen.)

از تمام اینها گذشته زبان اصطلاحی می‌تواند از گفتن صریح واقعیت جلوگیری کند. در ترجمه اصطلاحات مشکل می‌توان معادل‌هایی را پیدا کرد که هم معنی آنها صد در صد منطبق باشد و هم اینکه همان بسامد را داشته باشند.



واژه‌ها و اصطلاحات را چند بار در یک واژه‌نامه جدید (مانند COD Longman, Collins)، بازبینی کنید. نسبت به هر واژه‌ای که تردید دارید دقت بیشتری به خرج دهید. توجه داشته باشید که در حافظه شما هزاران واژه و اسم خاص وجود دارد که معنی آنها را برای خود فرض کرده‌اید یا در تمام عمرتان تصور کرده‌اید که معنایشان را می‌دانید در حالی که معنای درست آنها را نمی‌دانید. بدین سبب لازم است معنی آنها را در واژه‌نامه پیدا کنید. و به همین میزان هم باید به دنبال اسامی خاص بگردید و آنها را پیدا کنید. به عنوان مثال فرض می‌کنیم که با (*Dax, cité, de-petites H.L.M*) برخورد می‌کنید. اگر Dax را به معنی «مجتمع ساختمانی کوچک تصور کنید شاید طبیعی به نظر برسد، اما اگر آن را در واژه‌نامه پیدا کنید خواهید دید که معنای مورد نظر شما نادرست است. Dax به معنی شهری است که آپارتمان‌های سازمانی کوچک دارد. این اشتباه به خاطر آن است که پیش خود فرض کرده‌اید که «مجتمع ساختمانی» برای فهم خواننده کافی است.

نمی‌توان صبر کرد تا به طور غریزی «طبیعی بودن» را درک کرد. بلکه باید با حرکت به جلو روی مراحل جزئی‌تر کار کنید تا به آن نزدیک شوید. به این ترتیب که ابتدا باید روی جنبه‌های متداول‌تر کار کنید تا به جنبه‌هایی برسید که کم‌تر رواج دارند. و در این خصوص باید مانند هر مسئله دیگری، منطقی و حساب شده پیش روید حتی اگر هرگز به طور کامل به آن دست نیابید.

طبیعی بودن مطلق نیست و به ارتباط میان نویسنده با خوانندگان و خوانندگان با موضوع یا موقعیت بستگی دارد. آنچه در یک موقعیت طبیعی است شاید در موقعیت دیگر غیرطبیعی باشد، اما زمانی که زبان محاوره زبان نوشتار غیررسمی به کار می‌رود کم و بیش به صورت رخداد اتفاقی است، هر کسی یک زبان طبیعی دارد که خنثی است. طبیعی بودن به راحتی با این مورد اشتباه گرفته می‌شود: (الف) سبک محاوره‌ای عامیانه (ب) زنجیره‌درازی از اصطلاحات کلیشه‌ای که بسیاری، به ویژه مدرسین مهاجر تصور می‌کنند مهم‌ترین قسمت زبان همین اصطلاحات کلیشه‌ای‌اند. (ج) زبان تخصصی (د) زبان رسمی. در زیر فقط چند نمونه را ذکر می‌کنم.

(avant tout)

از زبان فرانسه

(first of all) (الف)

ابتدا

(before you can say Jack Robinson) (ب)

(in the first instance) (ج)

(primarily) (د)

plus on moins

(از زبان فرانسه)

(more or less) (الف)

کم و بیش (تقریباً)

(give or take) (ب)

(with in the parameter of an approximation) (ج)

(approximately) (د)

تقریباً



تلفیق هر چهار سطح

kunststück, tour de force, "feat of skill" dimostrazione di virtuosismo برای خلاصه کردن فرایند ترجمه، پیشنهاد می‌کنم که سطوح چهارگانه متنی، اشاری (ارجاعی)، انسجامی، طبیعی را به طور موازی با هم در نظر بگیرید: این چهار سطح جدای از هم‌اند اما مکرراً بر هم تأثیر می‌گذارند و گاهی هم در برابر هم قرار می‌گیرند. رویهم‌رفته مهم‌ترین سطح، سطح متن است؛ از اینرو باید مرتباً سطح واقعیت بنیاد را (که ممکن است ساختگی (یعنی ذهن ساخته و واقعی) باشد مورد توجه قرار دهید و اگر لازم باشد برای تکمیل یا تضمین فهم خوانندگان، آنهم در متون آگهانشی و خطابی باید این واقعیت را روشن ساخته و وارد متن کنید.

در سطح طبیعی بودن، باید متن‌های آگهانشی و خطابی را بدون توجه به سطح طبیعی‌شان ترجمه کنید، و توجه داشته باشید که مثلاً طبیعی بودن متون رسمی کاملاً با طبیعی بودن متون محاوره‌ای تفاوت دارد. اما در ترجمه متون بیانی و معتبر، اگر متن اصلی به زبان رایج نوشته شده باشد باید سبک معمول را برای آن دنبال کنید. اگر متن اصلی در سبک و جنبه‌های زبانی خلاقیت به خرج داده باشد، باید به همان میزان در ترجمه نوآوری کنید و تفاوت آن را با سطح طبیعی زبان رایج نشان دهید – کنایه‌ای می‌توان گفت حتی اگر در ترجمه این متون بدیع، سطح طبیعی آنها به عنوان اصلی ملاک باشد. مثلاً در ترجمه *sincérité explosive*، پرهیجان، پرشور، شدید یا سخت، صداقت، ممکن است طبیعی باشند. اما *sincérité explosive* قطعاً در یک رمان جدی باید "explosive sincerity" باشد (*on s'y fait à tout*) – مگر اینکه مصرانه بگوئید مفهوم مجازی *explosif* در عبارت (*tempérament explosif*) بسامد بیشتری از مفهوم مجازی *explosive* در عبارت (*an explosive temperament*) دارد (که البته من با این ادعا مخالفم) زمانی که مجاب شوید *explosif* را به واژه دیگری ترجمه کنید ادعا می‌کنید که این واژه هم در دامنه معنایی *explosif* می‌گنجد (*fiery sincerity?*).

عجیب آن است که در مرحله «طبیعی بودن» بیشتر از مرحله «واقعی بودن» درستی ترجمه اهمیت پیدا می‌کند – که آخرین مرحله است. اگر از سر بی تفاوتی! دریابید که ترجمه تحت‌اللفظی آسان نیست و غیرطبیعی و نامناسب به نظر می‌رسد، مایل خواهید شد که ترجمه‌ای عالی از آن به دست دهید چون در این صورت ترجمه‌تان زیبا و درست به نظر می‌رسد. به عنوان مثال جمله

Si mince, si dépourvu, de chair, qu'on est bien obligé de comprendre les petits copains féroces de la communale, qui l'ont surnommé Bâton. (Bazin, *L'Eglise verte*).

را به این صورت ترجمه می‌کنید: «آنقدر لاغر بود و آنقدر گوشت تنش ریخته بود که

واقعاً نمی‌توان دوستان کوچک و بدجنس مدرسه‌ایش را که به وی لقب «عصا» داده بودند، سرزنش کرد.» مشکل این ترجمه در انتخاب کلمه بدجنس *féroces* است: روشن است که بدجنس به معنی *féroce* نیست و حیطة معنائیش آنقدر وسعت ندارد و در اینجا حشو است. جزء کاربردی (نه ارجاعی) *copain* نادیده گرفته شده (اما *pals* یا *Mates* مناسب‌تر ندارد). دایره معنایی عبارت *on est obligé* مقداری وسعت پیدا کرده ولی *dépourvu de* همراه کننده است و ساختار جمله آنقدر پیش‌پا افتاده است که حتی در معادلی چون «درکم بود» هم باید قدری تغییر و اصلاح صورت داد. ترجمه پیشنهادی من: آنقدر لاغر و استخوانی بود که باید بفهمید چرا دوستان کوچک و بیرحمش (استفاده از کلمه *fierce* انگلیسی به جای *ferocious* فرانسوی) در مدرسه به او لقب «عصا» داده بودند.

این تلاش در واقع ضربه زدن به دقیق بودن و طبیعی بودن ترجمه است و *on est obligé de comprendre* سطح محاوره‌ای عامیانه ترجمه اول را ندارد اما می‌توان با قاطعیت اصرار داشت بر اینکه متن فرانسوی آن نه محاوره‌ای است و نه پرآب و تاب. در واقع به جز در زبان تخصصی و واژگان کاربردی آن که برای اشاره به اشیاء و اعمال شناخته شده همه فرهنگ‌ها اشاره دارند، دقیق بودن ترجمه معمولاً در برخی ساختارها و واژه‌ها و حیطة‌های زبانی مشخصی وجود دارد. «دقیق بودن» ترجمه چندان هم «دقیق» نیست و امر مطلقى نمی‌باشد (در واقع هیچ امر مطلقى در ترجمه وجود ندارد). دقیق بودن ترجمه به معنی بیشترین حد تطابق در بعد کاربردی و ارجاعی (اشاری) میان کل متن اصلی و اجزاء ترجمه از یک طرف (که محدوده آن از سطح کلمه تا جمله می‌باشد) و «واقعیت» برون زبانی در طرف دیگر می‌باشد. این واقعیت می‌تواند دنیای واقعی یا دنیای ذهن ساخته باشد. در واقع گفتن اینکه چه چیزی دقیق و درست است بسیار مشکل‌تر از آن است که بگوئیم چیزی نادقیق و نادرست است — ترجمه مانند عشق است. من نمی‌دانم ترجمه چیست اما فکر می‌کنم می‌دانم ترجمه چه چیزی نیست — با وجود این همیشه *rappel à l'ordre* وجود دارد که شما را متوجه ترجمه دقیق می‌سازد و حداقل به شما نشان می‌دهد که مرزی هست که نمی‌توانید از آن فراتر روید.

واحد ترجمه

معمولاً شما جمله به جمله ترجمه می‌کنید (نه به صورت قطعات بی‌نظم و منقطع) و با این روش احتمال دارد به عناصر معنایی پیوند دهنده جمله‌ها توجه نکنید. اگر در ترجمه به مشکل برنخورید قطعاً به صورت تحت‌اللفظی آن را ترجمه می‌کنید (ترجمه تحت‌اللفظی *compréhensif*، «درک» و *versatile* «متغیر» است) به علاوه اینکه تغییرات و جابجایی‌هایی را از روی حس تشخیص خود در آرایش واژه‌ها و غیره صورت می‌دهید.



مثلاً جمله زیر به صورت تحت‌اللفظی ترجمه شده است:

MB, arrêté à Périgueux le 13 février, observe actuellement une grève de la faim.

MB, who was arrested in Perigueux on 13th February, is at present observing a hunger strike.

MB که سیزدهم فوریه در پریگوا دستگیر شده بود، اکنون دست به اعتصاب غذا زده است.

اولین نشانه مشکل داشتن ترجمه آنجاست که این تغییرات و اقدامات خودبخودی که از روی حس تشخیص صورت می‌گیرند، دقیق نیستند. (دانشکده... ESIT پاریس به تحقیر این تغییرات را *transcodage* می‌نامد. سپس با مشکل یافتن معنی واژه‌های زبان مبدأ و جور شدن آنها با هم، در هر موقعیتی روبرو هستیم – طوری که این مشکل ممکن است یک واژه مثل "sleazy" (کثیف) یا یک کلمه ترکیبی مانند "a dark horse" (انسان موزی و تودار) یا یک همایند گروهی مانند (The country's government) باشد (چه کسی به چه چیزی حاکمیت دارد؟) یا حتی ممکن است این مشکل، مشکلی ارجاعی، فرهنگی یا مربوط به سبک فردی باشد. پس از این با معضل، ناهمخوانی و درگیری واژه‌های زبان مبدأ با اندیشه و تفکرات زبان مقصد مواجه می‌شویم.

با این معضل چگونه کنار می‌آئید؟ اگر مترجم همزمان هستید یا مترجمی هستید که به صورت طبیعی ترجمه ارتباطی انجام می‌دهید (البته این را با اکراه می‌گویم)، سعی می‌کنید واژه‌ها زبان مبدأ را رها کنید، بیان گفته‌ها را عوض کنید و با این روش ذهنتان را از متن زبان مبدأ آزاد می‌کنید و پیام آن را می‌گیرید و آنگاه شاید هم واژه‌های زبان مبدأ را وارد ترجمه‌تان کنید. اگر شما هم با من هم عقیده‌اید هرگز واژه‌های زبان مبدأ را رها نکنید زیرا در ترجمه خیلی مؤثرند و برپایه همین واژه‌ها است که ابتکار به خرج داده و ترجمه می‌کنید.

تنها در صورتی متن زبان مبدأ یا به عبارتی ترجمه تحت‌اللفظی را رها می‌کنید که هم بلحاظ کاربردی و هم از لحاظ ارجاعی (اشاری) نادرست از کار درآید. (در کنار این بحث، جابجایی‌ها و تغییراتی را که لازم است در ترکیب آرایش واژه‌ها اعمال شود مطرح می‌کنم). بنا به تجربه می‌دانید که ترجمه تحت‌اللفظی برای نوشته‌های بلند، شبه‌رسمی، آثار غیرادبی و حتی در زبان «تخیلی نوآور» بسیار مناسب است و ابداً نمی‌توان از آن در ترجمه زبان محاوره‌ای روزمره که پر از اصطلاح است، استفاده نمود. از تمام این‌ها که بگذریم، کاربرد ترجمه تحت‌اللفظی بسیار بیشتر از آن است که صاحب‌نظران ترجمه از

سیسرون^۱ گرفته تا نایدا^۲ و نوبرت^۳ سعی در متقاعد کردن شما داشته‌اند (البته ویلس^۴ از این افراد استثنا است).

از آنجا که جمله واحد اصلی تفکر است بطوری که مطلبی یا چیزی را به همراه کارکرد یا ماهیت آن مطرح می‌کند و نشان می‌دهد که تحت تأثیر چه عواملی قرار می‌گیرد، بنابراین در وحله اول، واحد اصلی ترجمه است اگر چه ممکن است بعداً معادل‌ها و شباهت‌های فراوانی را از زبان مبدأ و مقصد در بطن جمله پیدا کنید. در گام اول جمله را ترجمه کنید و موضوع و جریاناتی را که برای آن اتفاق می‌افتد، پیدا کنید. بعلاوه اگر قبلاً به موضوع اشاره شده یا مضمون اصلی باشد آن را در ابتدای جمله قرار دهید و اطلاعات و جزئیات جدید مربوط به آن را در قسمت پایانی جمله که معمولاً بیشتر مورد تأکید قرار می‌گیرد، جا دهید:

Die Vignette hatte Thorwaldsen 1805 in Rom entworfen.

The vignette was designed by Thorwaldsen in 1805 in Rome.

(کادر روی جلد در سال ۱۸۰۵ توسط توروالدسن در رم طراحی شد).

معمولاً مشکل شما آن است که جملات مشکل را به صورت معنی‌دار بیان کنید. غالباً اگر در جمله‌های پیچیده فقط مشکل دستوری داشته باشید با گروه‌بندی واژه‌ها بر طبق افعال رسمی، از مشکلات کاسته می‌شود. چون دستور، کاربردی‌تر از واژه‌ها است، چنین جمله‌ای را می‌توان به صورت‌های مختلف ترجمه کرد.

L'abolition de ce qui subsistait des tutelles et la réorganisation du contrôle de légalité, notamment par la création des chambres régionaux des comptes, le transfert aux présidents d'assemblées délibérantes de la fonction exécutive, la création de régions de plein exercice, l'extension de la capacité d'intervention économique des collectivités territoriales, le transfert par blocs aux différentes catégories de collectivités de compétences antérieurement exercées par l'Etat, le transfert aux mêmes collectivités des ressources d'Etat correspondantes, l'introduction de particularismes dans la législation, la création d'une fonction publique territoriale, l'adaptation des règles antérieures de déconcentration aux nouveaux rapports entre Etat et collectivités locales ont créé une effervescence institutionnelle comme notre administration locale n'en avait pas connue

1- Cicero

2- Nida

3- Neubert

4- Wills



depuis un siècle.

M. Duverger, Les Institutions françaises.)

در ترجمه این مطلب ممکن است بخواهید دستور زبان فرانسه را در جمله رعایت کنید و فهم آن را به عهده خواننده بگذارید یا اینکه جرح و تعدیل‌هایی در متن صورت دهید و یا بالاخره آنکه برای روشن ساختن جمله تا حد ممکن بدین صورت ترجمه کنید:

The following measures have profoundly shaken French institutions in a way that has not been known in local government for a century: what has remained of government supervision has been abolished; control of procedural legality has been reorganised and regional audit offices established; executive power has been transferred to the chairmen of deliberative assemblies; regions with full powers have been created; powers of economic intervention have been extended to regional and local authorities; powers previously exercised by the State have been transferred in complete stages to the various types of authorities; corresponding State resources have been transferred to these authorities; specific local characteristics have been introduced into legislation; a territorial civil service has been created and previous devolution regulations have been adapted to the new relations between the State and the local authorities.

ترجمه فارسی:

(اقداماتی که در زیر به آن اشاره می‌شود مدت‌ها موسسات فرانسوی را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده و برای دولت محلی ناشناخته بوده است. آثار نظارت دولتی به کلی برداشته شد، قانون آیین دادرسی کشوری از نوسازمان داده شد، و در مناطق ادارات حسابرسی تشکیل گردید، به رؤسای مجامع شورای اختیارات اجرایی داده شد و مناطق صاحب اختیارات تام شدند. به مراجع و مقامات محلی اختیار مداخله اقتصادی داده شد، و اختیاراتی که سابقاً در دست دولت مرکزی بود طی مراحل حساب شده‌ای به مقامات مختلف واگذار گردید طوری که دارای همان اقتدار و امکانات دولت شدند. مؤلفه‌های خاص مناطق در ایجاد خدمات منطقه‌ای منظور شد و قوانین سابق تمرکززدایی با روابط جدید دولت و مراجع محلی منطبق گردید).



در ترجمه بالا بسیاری از اسامی فعلی را به فعل تبدیل کرده‌ایم، این ساختار با قواعد کاربرد اسم در بیشتر زبان‌ها تفاوت دارد اما شاید مفهوم جمله مبدأ را به خوبی روشن سازد.

پس از جمله سراغ عبارت‌های پایان‌پذیر و پایان‌ناپذیر می‌روید و اگر در این مورد تجربه داشته باشید، مانند جمله طولانی قبل، ذاتاً با حس تشخیص خود عبارات را تغییر داده و به شکل دیگری بازنویسی می‌کنید (تغییرات یا جابجایی‌ها را در فصل ۸ مطالعه کنید)، مگر آنکه با جمله مبهمی برخورد کنید. در هر عبارت ممکن است دو نوع همایند کاملاً همبسته ببینید مانند: موصوف و صفت یا عبارت فعلی (فعل + مفعول و یا همایندهایی که به ندرت متن بنیاد هستند). به نظر من عبارات کوتاه مسترمن^۱ بیشتر برای مترجمان همزمان مناسب است تا مترجمان مکتوب.

از دیگر مشکلات، مشکلات ناشی از دستور زبان استفاده از ساختارهای منسوخ و کهنه و نادرست و مبهم است. توجه داشته باشید که اگر جمله‌های طولانی و ساختارهای پیچیده از ویژگی‌های اساسی متن باشد، و به روش نویسنده مربوط باشند نه زبان مبدأ، باید در ترجمه خودتان چنین تفاوتی را با معیارهای زبان مقصد نشان دهید.

ترجمه واژگان

به هرحال بیشترین مشکلات ترجمه در مقولهٔ واژگان است نه دستور زبان یعنی مشکلاتی که در لغات و هماینها و عبارات ثابت یا اصطلاحات وجود دارد. مشکل ترجمه واژگان شامل نوواژه‌ها و لغات «مهجور» است که هر کدام را جداگانه بررسی می‌کنم.

مشکلات ترجمه کلمات دوگونه است: (الف) آنها را درک نمی‌کنید (ب) در برگرداندن آنها مشکل دارید.

اگر نمی‌توانید معنی واژه‌ای را بفهمید احتمالاً یا به خاطر آنست که همه معانی آن واژه را نمی‌دانید یا به سبب آنکه در ترکیبی غیر از همایندهای رایجش به کار رفته و معنی آن متأثر از آن است.

باید توجه داشت که بسیاری از اسامی رایج چهار نوع معنی دارند: (الف) مادی یا مربوط به جسم (ب) مجازی (ج) فنی (د) محاوره‌ای عامیانه مانند:



مجاورهای عامیانه	فنی	مجازی	مادی
(الف) درجه یک	(الف) خانگی	محیط خانوادگی	خانه <i>maison</i>
(ب) فوق العاده	(ب) شرکت		
(در) منزل	محیط، سلول	(الف) فرد	
(dans son)		(ب) جزء، عنصر	سیم <i>element</i>
		(ج) ایمان	
		(د) رکن - اصل	
(الف) ساده لوح	(الف) کلید برق	(الف) گلابی شکل	گلابی <i>poire</i>
(ب) پررو	(ب) سرنگ	(ب) کیفیت گلابی	
		(آب دار بودن)	
(الف) شوهر، مرتیکه	دستگاه پارچه بافی	(الف) مهارت	شغل <i>métier</i>
(ب) تبار		(ب) تجربه	حرفه
		تجارت	
(الف) خصلت	(الف) دسته نظامی	(الف) مراسم	دستگیره (طناب)
(ب) گرایش	(ب) شیار (تفنگ)	(ب) ویژگی	قایق یدک کش <i>zug</i>
	(ج) صامت انسدادی	حیوانات بارکش	
ناکام	لوله (ابزار)	آهنگ	سوت <i>pfeife</i>

اولین نکته قابل ذکر در مورد این نمودار آن است که طرح اجمالی است و معانی مجاورهای به همایندها یا عبارات ثابت، بستگی دارند. ثانیاً معانی فنی اغلب بدترین شکل ترجمه هستند (به عنوان مثال معنای *enjoliveur* به معنی «بزرگ کردن» است نه «قالپاق») چون انتظار دارید که اصطلاحات فنی تک معنی باشند یعنی فقط یک معنی داشته باشند - یک تصور کلی. (در واقع برخی از اصطلاحات فنی ذکر شده، «همتران شناخته شده» هستند و برخی دیگر با اجزاء سازنده آنها مانند *Orgelzug*، *Orgelpfeife* ترکیب شده‌اند).

مبحث بعدی من می‌پردازد به آنکه بسیاری از اسم‌ها، فعل‌ها یا صفت‌ها در قالب مجاز مورد استفاده قرار می‌گیرند و در نتیجه می‌توانند معنای مجازی داشته باشند - هر چه لغات رایج‌تر باشند معنی مجازی آنها متداول‌تر و قابل فهم‌تر است. در صورت لزوم باید تمام جملات را به دقت بررسی کنیم چون احتمال دارد که معنای مجازی داشته باشند، به عنوان مثال در جمله "The man loved his garden." باغ ممکن است سمبل حريم شخصي، زیبایی، حاصل خیزی، سخت‌کوشی، لذت جنسی و غیره باشد. یکی دیگر از راه حل‌های ممکن در جهت رفع «مشکلات کلمه» در ترجمه آن است

که شاید واژه مورد نظر معنای منسوخ یا محلی داشته باشد (در این مورد به واژه‌نامه مناسب مراجعه نمائید) یا شاید به صورت طنزآمیز یا با معنایی که خاص نویسنده (سبک شخصی) است، استفاده شده و حتی ممکن است به اشتباه چاپ شده باشد.

اما از یک بابت مطمئن باشید که: نویسنده دقیقاً می‌دانسته که چه می‌خواهد بگوید: نویسنده هرگز در میان اقیانوسی از مطالب خود نکته مهم و بی‌معنی نمی‌آورد و شما باید با حس تشخیص خود و گریزاندیشی، معنای مورد نظر وی را پیدا کنید: اشتباه چاپی، غلط املایی (*anatomie* به جای *autonomie*)، ناآگاهی زبانی و فنی نویسنده، لغزش زبانی منسوب به فروید^۱ (*prostate craniale*)، کلمه *craniale* اصلاً وجود ندارد؛ بلکه *crânienne* بوده است؛ درست، اما غده پروستات چه ربطی به جمجمه دارد؟ [آیا به این صورت باید نتیجه‌گیری کرد؟] بله کاسه سر، سر، فوقانی، پروستات فوقانی؟ باید به هر طریق لغت خود را (که معمولاً یک واژه است) معنی‌دار کنید، شما مجبورید سرانجام خودتان را مطمئن کنید که غیراز این هیچ جایگزین منطقی دیگری برای آن واژه وجود ندارد و باید برای آن پاورقی بنویسید مبنی بر اینکه یک "*lucus a non lucendo*" یک چراغ (و در واقع یک رادگشا) باشد، زیرا چراغ دیگری نیست که از گنگی و نامفهوم بودن آن بکاهد، و چنین چراغی «پیدا نمی‌شود».

تاکنون فرض را بر آن گذارده‌ام که واژه کم و بیش «مستقل از متن» است — و به جد تصور می‌کنم که بسیار بیشتر از آنچه مردم فکر می‌کنند، کلمات کم و بیش مستقل از متن وجود دارد. البته معنی بسیاری از کلمات تحت تأثیر هماندهای آنها قرار می‌گیرند و با آنها مشخص می‌شوند، چه در ترکیبات اسمی مرکب ظاهر شوند (مانند *maison centrale* (prison زندان)، *maison close* (brothel، فاحشه‌خانه)، *maison de culture* (arts center، خانه فرهنگ)، *maison de rapport* (appartment block مجتمع آپارتمانی)، *maison de repos* (convalescent home، نقاهت خانه)، *maison de maitre* (family mansion، قصر خانوادگی و غیره)، چه در ترکیبات اصطلاحی و چه به صورت بخشی از گروه واژگانی (مانند *racine*، *root*، *Stamm* (یعنی ریشه) در یک متن زبان‌شناسی در معدود مواردی هم معنای واژه‌ها را می‌توان از طریق ارجاع به پاراگراف‌های مجاور یا ورای آنها معین کرد: هر چیز ناشناخته‌ای که با حرف تعریف "The" مشخص شده باشد ممکن است شما را خیلی از جمله دور کند.

نکته کلی دیگری که در ترجمه وجود دارد آن است که اصولاً چون لغات معادل زبان مبدأ و مقصد معمولاً به طور دقیق دامنه معنایی یکسانی ندارند (هر چند تعداد زیادی از آنها در زبان‌های هم‌ریشه، دامنه معنایی یکسان دارند)، شما اکثر اوقات ترجمه



متن افزا یا متن کاه انجام می‌دهید. در واقع چون در اکثر متون بیشتر بدنبال پیام (کارکرد) هستید تا غنای توصیف، و چون بجز واژه‌های فنی، معنی تمام واژه‌ها محدود به متن است، انطباق ترجمه معمولاً محدود می‌شود. بهرحال باید توجه داشت که بسیاری از کلمات یک زبان در رده‌های معنایی مختلف با واژه‌های معادلشان در زبان دیگر همپوشی دارند. بنابراین واژه‌های فرانسوی نظیر، *discontinuite*, *silhouette*, *également evolution descendre phenomene assurer* دارای معنای کلی هستند و دامنه معنایی وسیع‌تری نسبت به واژه‌های هم‌ریشه خود در زبان انگلیسی دارند، و از اینرو اکثراً با چندین عنوان خاص و متفاوت ترجمه می‌شوند. این موضوع بیانگر یکی از مشکلات اساسی ترجمه است یعنی تغییر اجباری از واحدهای کلی به جزئی یا برعکس که گاهی به خاطر معنای مشترک یا همپوشان و گاهی به سبب خلاءهای زحمت‌آفرین واژگانی یکی از زبان‌ها صورت می‌گیرد، طوری که این خلاء ممکن است در فقدان یک واژه معمولی برای اشیاء یا فرایندها (*aménagement*) یا حتی در نداشتن واژه مشخصی برای برخی از اعضای بدن مانند *reins*, *nuque*, "shin" (ساق پا)، "knuckle" (بندانگشت) "freckle" (کک مک صورت) باشد. مشخصاً در هر زبانی خلاءهای واژگانی و نظایر بالقوه (منجمله *See, Meer, Figure, visage*) وجود دارد و در هر زبانی و حتی همه زبان‌ها اشیاء به روش‌های متفاوتی با هم ترکیب می‌شوند (مثلاً *un fauteuil* نظیر *une chaise* نیست) — و لازمه‌اش آن است که مترجم این جزئیات به ظاهر آشفتۀ زبانی را در زبان دیگر به تصویر بکشد (مثلاً کلمۀ فرانسوی *nipote* به معنای نوۀ پسر، نوۀ دختر، نوه، پسرخواهر یا برادر و دختر خواهر یا برادر است). زبان انگلیسی که ظاهراً غنی‌ترین زبان دنیاست با داشتن واژه‌های "bank"، "funny"، "plane" و غیره به خاطر داشتن مدلول‌های مختلف ارجاعی، وضع بهتری نسبت به زبان فرانسه ندارد. (تک سیلاب‌های بیشمار زبان انگلیسی سبب شده است که این زبان در میان زبان‌های اروپایی بیشترین بازی با الفاظ را داشته باشد). به هرحال اگر این حقایق را در مورد واژگان مدنظر داشته باشید به مشکل برنخواهید خورد، مگر آنکه به صورت فرازبانی به کار رفته باشند.

یک مورد کوچک — به عنوان مثال معنای دقیق *Höhenvergleichstafel* که به «پاناراما» ترجمه می‌شود چیست؟ آیا در زبان آلمانی هم همین است؟ آیا می‌تواند یک *kupferstich* باشد؟ تفاوت میان حکاکی (*etching*) و کنده‌کاری (*engraving*) چیست؟ بین *gravieren* و *einschnitzen* چه تفاوتی هست؟ تمامی این موارد، اگر به هیچ شخص مطلعی دسترسی نداشته باشید، می‌تواند به اندازه ده الی پانزده صفحه کارکردن روی متن وقت شما را بگیرد و باید حاضر باشید آن همه وقت را صرف این مطلب کنید (اما در امتحان چنین کاری امکان‌پذیر نیست). در واقع باید آمادگی آن را داشته باشید که وقت بیشتری را صرف بررسی یک نماد یا گشتن به دنبال یک علامت

اختصاری کنید یا به دنبال واژه‌هایی که معنای آن به سختی پیدا می‌شود، بگردید تا آنکه وقتتان را صرف ترجمه تمام بخش‌های نسبتاً ساده و یا خسته کننده یک متن ننمائید.

ترجمه اسامی خاص (نگاه کنید به فصل هیجده ذیل همین عنوان)

باید تمام اسامی خاص را که نمی‌دانید در فرهنگ لغت نگاه کنید. نخست، لغات و اصطلاحات جغرافیایی، در یک متن جدید «پی‌جین»^۱ به معنی «پی‌کین»^۲ نیست؛ کارل مارکس استات^۳ اکنون دیگر کمینیتز^۴ نیست و موتاره (شهری در زیمباوه) هم اومتالی^۵ سابق نیست: در سال ۱۹۹۷ هنگ‌کنگ، به شیانگ گانگ تغییر نام خواهد داد. *Im Saaletal* به معنی «در دره ساله Saale»^۶ است نه «در سالتال Saaletal». شهرهای لهستان و چک - اسلواکی را با اسامی آلمانی آنها نامگذاری نکنید: پوسن / پوزنان^۷، ورات اسلاو^۸ / برزلو^۹، کارلزباد^{۱۰} / کارلوی واری^{۱۱}، دچین / چشن^{۱۲}. (اخیراً وزیر اطلاعات لهستان به حق در این رابطه به آلمان غربی اعتراض کرد). فقط انگلیسی‌ها کانال اروپا را از آن خود می‌دانند. برای هر شهر، کوه یا رودخانه‌ای که احتمال دارد خواننده نسبت به آن بی‌اطلاع باشد باید اطلاعاتی درج کنید. در آثار ادبی باید درباره وجود مکان‌هایی که نام آنها آورده شده تحقیق کنید. مثلاً آلسگارد که تونیو کراگر^{۱۳} به آن اشاره کرده، وجود دارد ولی در اطلس من موجود نیست. در نظر داشته باشید که اسامی مکان‌هایی را که با نام‌های غیرمعمولشان ذکر شده‌اند به همان صورت برگردانید اما در این کار افراط نکنید (مانند Hannover, Hessen, Braunschweig)، بگذارید Munich (مونیخ) همان Munich بماند. از هیچ یک از طرف‌های اختلافات سیاسی برسر اسامی مکان‌ها جانبداری نکنید.

به اسامی خاص در متون پزشکی دقت تام داشته باشید: یک دارو در کشورهای مختلف با نام‌های متفاوت به بازار عرضه می‌شود، یا حتی این نام ممکن است صرفاً فرمول شیمیایی دارویی چون آسپیرین باشد. آزمایش‌ها، نشانه‌های بیماری، بیماری‌ها، سندرم‌ها و اجزای بدن در یک کشور با نام یکی از دانشمندانشان نامگذاری می‌شوند و در زبان دیگری با نام متفاوتی و حتی ممکن است با یک اصطلاح عام نامیده شوند. هجی تمام اسامی خاص را بررسی کنید. در اسامی خاص اشتباه چاپی زیاد رخ می‌دهد. توجه داشته باشید که انگلیسی‌ها نام کوچک افراد خارجی را تغییر نمی‌دهند و فرانسوی‌ها و

1- Beijing

2- Peking

3- Karl Marx Stadt

4- Chemnitz

5- Umtali

6- Saale

7- Poznan

8- Wroclaw

9- Breslau

10- Karlsbad

11- Karlovyvary

12- Teschen

13- Tonio Kröger



ایتالیایی‌ها بیشتر اوقات از سر اختیار آنها را ترجمه می‌کنند، حتی اگر اسم انسان‌های در قید حیات باشند.

در مدت زمان بین ترجمه و ویرایش نباید مشکلات زبانی متن را نادیده بگیرید (تمام مشکلات ترجمه بالاخره مشکلات زبان مقصد هستند). همیشه در جستجوی مترادف نباشید. شاید با تغییری در ترتیب کلمات پاسخ را پیدا کنید. مثلاً به این عبارت نگاه کنید:

(... *de nouveaux types d'électrodes indicatrices* — ... 'new indicative types of electrodes' — types indicative of future ranges)

در واقع ترجمه درست آن به این صورت است. اگر چیزی که به دنبال آن می‌گردید یک موضوع واقعی یا نوعی اطلاعات است نه یک واژه (مثلاً اینکه تعداد قربانیان کازینو چند نفر است؟) کتاب‌ها و مرجع‌های مختلف را بگردید — یا اینکه حافظه خود را به کار بیندازید. من نقش زبان‌شناسی عصبی و فرایندهای روان‌شناختی را در ترجمه انکار نمی‌کنم بلکه معتقدم باید آنها را تحلیل و در قالب طرح‌بندی مطرح کرد. چون بخش ناخودآگاه تخیل هستند. مثلاً وقتی خوش‌شانسی می‌آورید، ناگهان به هنگام تفکر، راه حلی به ذهن شما می‌رسد.

بازخوانی

در خلال آخرین مرحله بازخوانی ترجمه، مرتباً سعی می‌کنید که برای ظرافت و زیبایی و انسجام متن، اضافات ترجمه را کاهش دهید و در همین مرحله برای سهولت خواندن و اطمینان به اینکه مفاهیم اصلی از قلم نیافتاده باشند، چیزهایی به آن می‌افزائید. (تنش دیگر آن است که مترجم یک متن دشوار، همیشه در لبه پرتگاه قرار دارد مانند کتاب «ابرانسان نیچه» (*Nietzsche's übermensch*). مفهوم این مطلب آن است که عبارت: *le pourcentage de grossesses menées à terme* را نباید به این صورت ترجمه کنید:

"The percentage of pregnancies brought to a succesful conclusion"

(یعنی درصد بارداری‌هایی که با موفقیت به پایان می‌رسید) یا به احتمال ضعیف‌تر بدین صورت "Pregnancies taken up to term"، بلکه شاید به این صورت ترجمه کنید "successful pregnancies" (بارداری‌های موفق)؛ *faire fonctionner* را به "operating" (عمل) ترجمه کنید نه "putting into operation" (به کار انداختن). شما تلاش می‌کنید تا بدون لطمه زدن به متن — واقعیتی که در پس متن وجود دارد یا سبک نوشتاری را که برای خود برگزیده‌اید (طبیعی، ابتکاری یا منسوخ) — از دردسر دیگرنویسی (*paraphrase*) راحت شوید. مزیت ایجاز در مفاهیم جمع‌بندی شده آن

است. متن ترجمه متکی به متن اصلی است، تناقض دیگر آن است که در ترجمه ارتباطی باید از زبانی استفاده کنید که برایتان طبیعی به نظر می‌رسد حال آنکه در ترجمه معنایی باید روی مفهوم مورد نظر نویسنده تأکید داشته باشید. (هر چه بیشتر حرف نویسنده را بفهمید بهتر می‌توانید ترجمه کنید - اگر از یک متن ادبی لذت نمی‌برید بهتر است اصلاً آن را ترجمه نکنید). - و با این هم‌اندیشی باید به دنبال سبک نگارشی باشید که در حالی که برای شما غیرطبیعی به نظر می‌رسد، جنبه مشخصی از شما را به طور «طبیعی» و صادقانه بیان کند. یک ترجمه «فوق‌العاده و ارزشمند» به نوبه خود یک اثر هنری است اما یک ترجمه «خوب» حتی اگر ترجمه یک اثر ادبی درخشان و فوق‌العاده باشد ضرورتاً چنین اعتباری نخواهد داشت.

و اما نکته آخر اینکه: دقیق باشید. صرفاً به خاطر آنکه معادلی را بهتر از واژه زبان مبدأ تشخیص می‌دهید، نمی‌توانید آن را تغییر دهید اگر چه این تغییر از لحاظ معنایی اشکالی پیش نیارد. یا به خاطر آنکه مترادف‌های آن لغات را بیشتر از خودشان بپسندید، یا به قصد آنکه با تغییر آنها نشان دهید خیلی مبتکر هستید، تغییر دهید. خصوصاً به واژه‌های توصیفی دقت کنید: صفت‌ها، قیدها اسامی و افعال کیفی. اینکده مترجم در معرض تنش‌ها و اجبارهایی قرار می‌گیرد، نمی‌تواند عذر موجهی برای اشتباه‌های آشکار او باشد.

«بالاخره این چیزی است که مؤلف نوشته است»، چرا می‌خواهید آن را تغییر دهید؟ نمی‌توانید گواه روشنی بیاورید که نویسنده به زبان خارجی، حتماً همین‌گونه می‌نوشت. چرا فکر می‌کنید، منظور نویسنده از *cigogne* (پرند مهاجر) بوده است؟ چرا بجای آن ننوشته است *oiseau migratoire*؟ آیا دلیلتان آن است که زبان‌شناسی متن می‌داند یا بخاطر راهکارهای کلی شما در تحلیل متن یا ساختارهای نمونه‌ای، فوق ساختارهای جهانشمول، یا آنکه پیشرفت‌های جدید هیجان‌انگیز در عرصه گسترده علوم شناختی است که این تغییرات را ایجاب می‌کند؟ یقیناً چنین نیست.

بسیاری از مترجمان بر این باورند که هرگز نباید واژه‌ها را برگرداند بلکه آنچیزی که باید برگردانده شود جمله‌ها و پیام‌ها و انگاره‌هاست. تصور من آن است که این دسته فقط خود را فریب می‌دهند. متون زبان مبدأ از واژه‌ها شکل گرفته‌اند، این تمام چیزی است که پیش روی شما و بر صفحه کاغذ وجود دارد. نتیجتاً آنچه که شما باید به زبان مقصد برگردانید واژه‌ها هستند، و شما ملزم هستید که جایی در متن زبان مقصد خودتان هر کدام از آنها را توضیح دهید، گاهی اوقات با ترجمه نکردن عمدی آنها (مثلاً واژه‌هایی از قبیل *schon* و *déjà* یا با جایگزین کردن آنها، زیرا اگر ناموزون ترجمه شوند شما ناچاراً آنها را فراتر از متن ترجمه می‌کنید).

در فصل دیگری (فصل ۱۹) نکات مختلفی را که هنگام ویرایش و بازخوانی باید مدنظر داشته باشید تشریح می‌کنم. ویرایش هم فنی است که لازم است آنرا یاد بگیرید.



من پیشنهاد می‌کنم ۵۰ تا ۷۰ درصد از زمانی را که صرف ترجمه می‌کنید، بسته به میزان دشواری متن، به بازخوانی اختصاص دهید. در صورتی که فرصت دارید، بازخوانی دوم را در روز دیگر یا بعداً انجام دهید. دشوار است که بتوان در مقابل «بهبودهای» دائمی مربوط به سلیقه فردی مقاومت کرد، و این مسئله تا جایی که مطمئن باشید به جزئیات اصلاح شده جمله یا انسجام متن لطمه نمی‌زند، اشکالی ندارد. اگر مناسب باشد، در آخرین مرحله بررسی باید «طبیعی بودن» آن را بیازمائید: برای این منظور ترجمه را با صدای بلند برای خودتان بخوانید.

نتیجه‌گیری

نتیجه اینکه این دیدگاهی فردی از فرایند ترجمه است. اما هشدار وجود دارد (یک هشدار و یک شرط). مایل بوده‌ام متن دشوار و پیچیده‌ای را از زبان مبدأ شاهد مثال خود فرض نمایم. هر کس می‌تواند حتی به ظاهر تصنعی در هر متن استعاره‌ای مشکلات پذیرفتنی مربوط به ترجمه را پیدا کند. متأسفانه متون پیش‌پا افتاده بسیاری هست که لزوماً باید ترجمه شوند و هنگامی که بر اصطلاحات ویژه آنها مسلط شوید به تلاش چندانی نیاز نیست و این گونه متن‌ها شما را با پیامدهای آشکارا کسل‌کننده و کاملاً یکنواخت مواجه می‌کنند. چنین متونی از ماهیت چالشی بدورند اگر فقط بدنوشته شده باشند یا شما مجبور باشید خواننده را از مسیر اصلی منحرف کنید یعنی مجبور شوید برای کاربرهایی ترجمه کنید که سطح زبان و یا دانش آنها با موضوع متن متفاوت و گاه پائین‌تر از آن است. بسیاری از مترجمان ادارات و شرکت‌ها از یکنواختی ملال‌آور متونی که سبک آنها بی‌سروته و خنثی و حتی حالتی غیررسمی و پراز بدیهیات هستند، از نظر توضیحات ناقص و از نظر کلیشه‌ای ناهماهنگ و بی‌ربط می‌باشند شکایت دارند، قطعاً مطالبی که من درباره فرایند ترجمه ارائه کرده‌ام کلاً به این معضلات ربطی ندارد. مترجمان جسور و مشتاق باید به دایره تحقیقات شرکت‌هایشان مراجعه نمایند و درخواست کنند که مقالات جالب‌تری را به آنها بسپارند یا آنکه خودشان نشریات خارجی اصل و مهمی را در زمینه کاریشان برای ترجمه توصیه کنند. برخی دیگر نیز مثلاً از دایره عمومی حقوق بشر سازمان بین‌المللی خودشان درخواست می‌کنند که مطالب مفید و باارزشی جهت ترجمه برای آنها بیابد.

یکی از به ظاهر پادانگارهای^۱ بیشتر ترجمه آن است که متون بسیار زیادی وجود دارند که ترجمه آنها به کمک ماشین^۲ و ترجمه ماشینی امکان‌پذیر است (طوری که زبان‌شناسان و صاحب‌نظران هم این موضوع را قبول دارند و حتی آن را لازم



می‌دانند) در حالی که متون دیگری وجود دارد که یک محقق، صاحب‌نظر و هنرمند باید آنها را ترجمه کند.

به نظر من در سطح تفکرات دانشگاهی ترجمه را می‌توان یک کار تحقیقی دانست اگر:

۱- متن زبان مبدأ دشوار باشد به عنوان مثال اگر متن حاوی تازه‌ترین یافته‌های (علمی، فناوری، علوم اجتماعی) باشد یا اگر یک متن ادبی یا فلسفی باشد که با یک زبان بدیع و خلاق و پیچیده یا دشوار یا کهن نوشته شده باشد.

۲- به وضوح، متن نیاز به تفسیر داشته باشد که باید در مقدمه مترجم ذکر شود.

۳- متن نیاز به توضیحات اضافی در قالب پانویس‌های کوتاه داشته باشد.

و تصور می‌کنم که ترجمه با شرایط زیر مانند یک «پژوهش» است:

۱- نیاز به تحقیقات اساسی دانشگاهی داشته باشد.

۲- باید مقدمه قابل ملاحظه‌ای داشته باشد که نگرش مترجم به متن اصلی را بیان کند.

(توجه داشته باشید که تمام کتاب‌های ترجمه شده باید مقدمه مترجم داشته باشند).

۳- متن ترجمه شده باید همراه یادداشت‌های افزوده، واژه‌نامه، و کتاب‌نامه باشد.

پرواضح است که ترجمه یک هنر است و نمود آن زمانی است که قطعه شعری با شور و

احساس به شعر دیگری ترجمه می‌شود. اما هر «انتقال» ماهرانه‌ای از یک قطعه تخیلی

نیز کاری هنرمندانه است، هنگامی که این انتقال حاصل بار معنایی از طریق یک تعادل

متناسب یا برطرف کننده بخشی از تنش‌های این فرایند باشد.



فصل چهارم

کارکردهای زبان، مقوله‌های متنی و انواع متن

من بر این باورم که تمام ترجمه‌ها به طور ضمنی بر یک نظریه زبان استوارند (یاکوبسن^۱، فرث^۲ و واندروتسکا^۳ این مطلب را برعکس مطرح کرده‌اند – آنها می‌گویند که نظریه زبان مبتنی بر نظریه ترجمه است). بنابراین (فقط) از بعضی جهات هر ترجمه تمرینی در زبان‌شناسی کاربردی است. به نظر من نظریه کارکردی زبان بوهلر که یاکوبسن آن را تعدیل کرده است، کاربردی‌ترین نظریه برای ترجمه است. طبق دسته‌بندی بوهلر سه کارکرد اصلی زبان عبارتند از: کارکرد بیانی، کارکرد آگاهانشی – البته این کارکرد را خبری^۴ می‌نامد – و کارکرد خطابی ("appeal" = درخواست): اینها اهداف اصلی استفاده از زبان هستند.

کارکرد بیانی

کانون کارکرد بیانی، ذهن‌گوینده، نویسنده و پدید آورنده گفتار است. او گفتار را قطع نظر از هرگونه پاسخ، برای بیان احساس و نظرش به کار می‌برد. برای اهداف ترجمه به نظر من انواع مشخص متون بیانی عبارتند از:

(۱) ادبیات تخیلی جدی. از میان چهار نوع اصلی آن – یعنی شعر غنایی، داستان کوتاه، رمان و نمایشنامه – شعر غنایی دلنشین‌ترین و فردی‌ترین نوع بیان است در حالی که نمایشنامه برای عده زیادی بیان می‌شود و در ترجمه به کمک نمادها و اصطلاحات خاص فرهنگی به آن شکل داده می‌شود.

(۲) متون معتبر و صاحب‌نظرانه: این دسته، متون مختلفی هستند که اعتبار خود را از موقعیت بالا یا اعتبار و توان زبانی نویسندگان خود بدست می‌آورند. چنین متونی «مهر تأیید شخصی نویسندگانشان را همراه دارند، با وجود اینکه چنین متونی دارای معانی صریح هستند نه ضمنی. متون معتبر و صاحب‌نظرانه عبارتند از سخنرانی‌ها، گزارشات مستند سیاسی و غیره که از سوی وزرا یا رهبران احزاب مطرح می‌شوند، لوایح قانونی و گزارش‌های حقوقی؛ آثار علمی فلسفی و آثار «دانشگاهی» نوشته شده توسط مقامات علمی و صاحب‌نظر.

1- Jakobson

2- Firth

3- Wandruzska

4- Representative



۳) اتوبیوگرافی، مقالات و مکاتبات شخصی. این متون در صورتی که مربوط به احساسات درونی فرد باشند و خوانندگان آنها زمینه اطلاعاتی کافی نداشته باشند بیانی هستند.

خطابی	آگهانشی	بیانی	کارکرد
خوانندگان	«حقیقت»	نویسنده	کانون اصلی
«بی نام»	«بی نام»	«خاص» ^۱	موقعیت نویسنده

آگهی	قالب نوشتار	موضوع	نوع
دستورالعمل	کتاب درسی	علمی	ادبیات تخیلی جدی
اعلامیه تبلیغی	گزارش علمی	فناوری	بیانات معتبر
اعلامیه	مقاله علمی	تجاری	و صاحب نظرانه
	پیش نویس قرارداد	صنعتی	
ادبیات داستانی	یادداشت	اقتصادی	اتوبیوگرافی (زندگی نامه)
عامه پسند			مکاتبات شخصی

حیطه های دیگر

دانش

یا رخدادها

شکل ۳- کارکردهای زبان، مقوله های متنی و انواع متن

مترجم باید قادر باشد مؤلفه های خاص این متون را بشناسد (یعنی همایندهای غیر معمول («کم بسامد»): استعاره های بدیع، واژه های «ترجمه ناپذیر» به خصوص صفت های «کیفیتی» که باید هر کلمه به دو یا سه کلمه ترجمه شود، نحو نامتعارف؛ نوواژه ها؛ واژه های کاملاً ناآشنا (منجمله واژه های منسوخ، لهجه ها، اصطلاحات فنی نامتداول) - آنچه به عنوان «سبک شخصی» یا «گویش فردی» شناخته می شود - را از زبان معمول و متداول مانند استعاره ها و اصطلاحات معیار، همایندهای معمول، نحو بهنجار، اصطلاحات محاوره ای و «عبارات کلیشه ای معاشرتی» تفکیک نماید - یعنی خط سیرهای معمول زبان را تمیز دهد. مؤلفه های شخصی، عنصر «بیانی» متون بیانی را تشکیل می دهند (و فقط یک بخش از مؤلفه های آن هستند) و شما نباید در ترجمه، آنها را به حالت عادی در آورید.



کارکرد آگه‌انشی

اهمیت اصلی کارکرد آگه‌انشی زبان به موقعیت بیرونی آن برمی‌گردد یعنی حقایق مربوط به موضوع، واقعیات خارج از زبان، منجمله انگاره‌ها یا نظریات مطرح شده. برای اهداف ترجمه، نمونه‌های بارز «متون آگه‌انشی» متونی هستند که به موضوعات مختلف علمی می‌پردازند، اما متونی که موضوع ادبی دارند و غالباً بیانگر قضاوت‌های ارزشمند هستند در دسته‌بندی متون «بیانی» قرار می‌گیرند. قالب متون آگه‌انشی اغلب استاندارد است. کتاب‌های درسی، گزارش‌های فنی، مقالات، روزنامه‌ها یا ماهنامه‌ها، مقالات علمی، پایان‌نامه‌ها، صورت جلسه‌ها یا دستور جلسه نشست‌ها.

به طور معمول می‌توانیم تصور کنیم که یک سبک مدرن غیرمحلی عاری از سبک فردی که مختص به هیچ طبقه اجتماعی خاصی نیست در مقیاس تنوع‌های زبانی چهار ویژگی دارد:

۱) دارای سبک رسمی، غیرعاطفی و فنی است که خاص مقالات دانشگاهی است و مشخصه آن در زبان انگلیسی جملات مجهول، زبان‌های حال و کامل، زبان صریح، واژه‌های لاتینی شده، اصطلاحات فنی، ترکیب‌های چند اسمی و افعال «تهی» و فاقد استعاره است.

۲) سبکی عادی و خنثی یا غیررسمی با اصطلاحات فنی مشخص برای کتاب‌های درسی که مشخصه آن اول شخص جمع، زمان‌های حال، افعال حرکتی معلوم و استعاره‌های مفهومی پایه.

۳) سبکی غیررسمی و شاد برای علوم ساده یا کتب هنری (منجمله کتاب‌های مصور برای مطالعه در اوقات فراغت)^۱ که ویژگی آن ساختارهای دستوری ساده، و دامنه وسیع مجموعه لغات برای تطبیق تعاریف و تصاویر متعدد، استعاره‌های متداول و واژه‌های ساده.

۴) سبکی عادی، پرهیجان و غیرفنی برای روزنامه‌نگاری عامه‌پسند^۲ که مشخصه آن استعاره‌های تکان دهنده؛ جملات کوتاه؛ زبان عوامانه^۳؛ علامت‌گذاری غیرمتعارف؛ سبک محاوره‌ای عامیانه و صفت‌هایی که پس از اسامی خاص می‌آیند (توجه داشته باشید که استعاره‌ها می‌توانند ملاکی برای تکلف متن باشند). به نظر من زبان انگلیسی در این سبک‌ها تنوع بیشتری دارد و دارای ویژگی‌های منحصر به فرد است، زیرا زبانی است که واژگان آن محصول زبان‌های مختلف ساکسون، نورس، فرانسوی و کلاسیک است و در تماس نزدیک با بسیاری زبان‌های دیگر بوده است. و از آنجا که به بیشتر دنیا راه یافته است، اصلی‌ترین زبان برای انتقال فن‌آوری محسوب می‌شود و جدا از دوره

1- Coffee-table books 2- Popular journalism

3- Americanese = زبان لانی = slang

کوتاهی در قرن هجدهم به ندرت مسئله‌ای وجود داشته که بر روند آن تأثیر بازدارنده گذاشته باشد.

با این حال دو نکته را در نظر داشته باشید: نخست، متن‌های «آگاهانشی» بیشترین حجم کار گروه‌های ترجمه در سازمان‌های بین‌المللی، چند ملیتی، مؤسسات خصوصی و شرکت‌ها و دارالترجمه‌ها را تشکیل می‌دهد. دو اینکه بخش وسیعی از این متون بسیار ضعیفند و گاهی بی‌دقت نوشته شده‌اند و معمولاً به عهده مترجم است که اصطلاحات و سبک آنها را «تصحیح» کند (به فصل ۱۸ نگاه کنید). از اینرو علیرغم باورهای قدیمی که ترجمه را غیرممکن می‌دانستند امروزه اکثر ترجمه‌ها بهتر از نسخه‌های اصلی هستند یا دست کم «شاید» بهتر از آنها باشند.

کارکرد خطابی

مهمترین بخش کارکرد خطابی زبان، خواننده یا مخاطب است. من واژه «خطابی» را به معنی «فراخواندن» خوانندگان به فعالیت، تفکر و جستجو یا در واقع تحریک به «واکنش» مورد نظر متن به کار می‌برم (کارکرد خطابی حالتی است که برای مخاطب قرار دادن خواننده در برخی زبان‌های تصریفی به کار می‌رود). به این کارکرد با اسامی دیگری نیز اشاره شده از قبیل «کوششی»، «تلاش صریح» ابزاری «عملی» و «کاربردی» (به این معنا که برای ایجاد تأثیر بر خوانندگان به کار می‌رود). توجه داشته باشید که امروزه متون خطابی اغلب گروهی از خوانندگان را مخاطب قرار می‌دهند و نه یک خواننده را. با در نظر داشتن اهداف ترجمه من آگهی‌ها، دستورالعمل‌ها، اعلامیه‌های تبلیغی، نوشته‌های انگیزشی (درخواست‌ها، حالات دستوری، تزاها) و احتمالاً داستان‌های عامه‌پسند را – که هدف آنها فروش خوب یا حتی سرگرم کردن خواننده است – در زمره متون «خطابی» قرار می‌دهم.

اولین مشخصه تمام متون خطابی ارتباط میان نویسنده و خوانندگان است، که روابط دستوری یا شکل‌های خطابی ثابت فردی و اجتماعی مختلف: مانند *T (tu, du)* و *V (vous, Sie, usted)* و شکل‌های دیگر از قبیل مصدر، جملات امری، حروف ربط، ضمائر اشاره، ضمائر غیرشخصی، مجهول، اسم کوچک و / یا نام خانوادگی، عناوین و اسامی تصغیری و خودمانی *hypocoristic names*، کلمات احترام‌آمیز مانند «لطفاً» همه در تعیین روابط متقارن و نامتقارن، روابط قدرت و برابری، دستور و خواهش یا انگیزشی نقش دارند.

عامل دوم آن است که این دسته از متون باید به زبانی که براحتی برای خوانندگان قابل فهم باشد، نوشته شوند. از اینرو در ترجمه، پیش از آنکه سطح فرهنگی و زبانی متن مبدأ از جنبه عملگرایی تغییر داده شود باید بازبینی شود: مثلاً این جمله



Gardez-vous d'une blessure narcissique مختصراً ترجمه می‌شود به: «به ظاهر خودتان بیالید»

معدود متونی وجود دارند که به طور یکدست بیانی، خطابی یا آگهانشی باشند؛ بیشتر متون هر سه نوع را در برمی‌گیرند بی‌آنکه صرفاً روی یک جنبه تمرکز داشته باشند. با این حال کارکرد بیانی در متون آگهانشی یا خطابی مناسبتی ندارد — و اگر در این متون اثری از آن دیده شود صرفاً ناآگاهانه به کار رفته است، مانند «ناخودآگاه». در بافت اکثر متون آگهانشی یا رشته‌ای خطابی، تنیده شده (و بسیار اهمیت دارد که مترجم این رشته را پیدا کند) یا آنکه کارکرد خطابی محدود به یک بخش جداگانه از توصیه‌ها، عقاید، یا قضاوت ارزشی شخصی است: یک متن بندرت امکان دارد آگهانشی محض باشد یا به عبارتی عینی‌نگر محض باشد. متن بیانی هم معمولاً حاوی اطلاعات است: مؤلفه خطابی آن متغییر است و موضوع بحث منتقدان و مترجمان است و دست‌کم تا حدودی بستگی به میزان مؤلفه‌های فرهنگی و جهانشمول آن دارد. اصطلاحات «بیانی»، «آگهانشی» و «خطابی» صرفاً برای نشان دادن تأکید یا «محور اصلی» (*Schwerpunkt*) یک متن به کار روند.

تا اینجا سه نوع اصلی متن را مطرح کرده‌ام و در فصل بعد روش‌های ترجمه آنها را پیشنهاد می‌کنم. اکنون به سه کارکرد دیگر زبان، از دیدگاه یاکوبسن، توجه کنید: زیباشناختی (که یاکوبسن آن را کاربرد «شعری» زبان می‌نامد)، معاشرتی و فرازبانی.

کارکرد زیباشناختی زبان

نقش زیباشناختی زبان آن است که اولاً از طریق لحن واقعی یا تخیلی‌اش و دوماً با استعاره‌هایش احساسات را ارضاء نماید. ضرباهنگ^۱، توازن و تقابل جمله‌ها، عبارات و کلمات هم این نقش را اجرا می‌کنند. جلوه‌های آوایی عبارتند از نام‌آوایی، جناس محرف، شباهت واکه‌ای، قافیه، وزن، آهنگ جمله، تکیه — برخی از این صناعات در بیشتر انواع متون نقش دارند: در شعر، ترانه‌های کودکان و اشعار بی‌محتوا و برخی متون تبلیغی (اشعار روح‌حسی^۲، پیام‌های بازرگانی تلویزیون) حائز اهمیت هستند. در بسیاری موارد در «ترجمه» به کار بردن جلوه‌های آوایی امکان‌پذیر نیست مگر آنکه مترجم واحدهای زبانی مرتبط با آنها را انتقال دهد: جایگزینی و انطباق برخی از انواع آنها معمولاً امکان‌پذیر است. در ترجمه متون بیانی — مخصوصاً شعر اغلب میان کارکردهای بیانی و زیباشناختی تقابل ایجاد می‌شود (یعنی تضاد «حقیقت» با «زیبایی») — که همان تفاوت زشتی ترجمه تحت‌اللفظی و زیبایی ترجمه آزاد است.

افعال توصیفی حرکتی، از آنجا که حالتی را توصیف می‌کنند جلوه‌های آوایی قوی دارند مانند: "race" (مسابقه دادن، شتاب کردن)، "rush" (هجوم بردن)، "scatter"، (پراکنده کردن)، "mumble" (مین کردن)، "gasp"، (نفس نفس زدن) "grunt" (غرغر کردن) و.... اما ترجمه آنها دشوار نیست مگر آنکه واژه معادل آنها در زبان مقصد وجود نداشته باشد (خلاء واژگانی) و البته این ویژگی مشترک همه زبانهاست.

در اشعار بی‌محتوا، جلوه‌های آوایی مهمتر از معناست مانند:

Ein Wiesel saß auf einem Kiesel Inmitten Bachgeriesel

یعنی "A ferret nibbling a carrot in a garret" یا

"A weasel perched on an easel within a patch of teasel"

در اشعار کودکانه و اشعار ادبی «هنر برای هنر» قرن نوزدهم (گوته، سوین‌برن^۱، ورلین^۲، داوسان^۳ و...) (نگاه کنید به لوی^۴ ۱۹۶۹) «زیبایی» آهنگین، مقدم بر «حقیقت» است. در برخی متون دیگر کارکرد «بیانی» بر نقش زیبایی تقدم دارد، اما اگر ترجمه «زشت» و ناموزون باشد یعنی (تنافر آوایی داشته باشد) پیام‌رسانی متن با شکست مواجه شده است.

کارکرد معاشرتی زبان

از کارکرد معاشرتی زبان برای ایجاد ارتباط نزدیک با مخاطب استفاده می‌شود نه برای انتقال اطلاعات نامربوط و صرف‌نظر از لحن صدا، کارکرد معاشرتی معمولاً در قالب عبارات رایج، یا «عبارات کلیشه‌ای معاشرتی» بیان می‌شود. مثلاً در زبان گفتار و در نتیجه در گفتگو مانند "How are you?", "Lovely to see you"، (از دیدارتان خیلی خوشحالم) You know? (می‌دانید که؟)، Are you well? (خوب هستید؟) "Did you have a good Christmas?" (کریسمس خوش گذشت؟ و در انگلیسی "Nasty weather we are having" (چه هوای بدی!) "What an awful day?" (چه روز بدی!) "Isn't it hot today" (امروز هوا گرم نیست؟) (نگاه کنید به نیومارک، ۱۹۸۱). برخی از «عبارات کلیشه‌ای معاشرتی» جهانشمولند (مثلاً به هوا اشاره دارند) برخی دیگر جنبه فرهنگی دارند و باید به معادل‌های مناسبی برگردانده شوند که ترجمه تحت‌اللفظی نباشند. (ارجاع‌های مربوط به وضع هوا را می‌توان به «عبارت کلیشه‌ای معاشرتی» زبان مقصد تغییر داد – *Tu sais, il a fait vilain toute la semaine*) در زبان نوشتار عبارات کلیشه‌ای معاشرتی (باب سخن‌گشایی) باعث اعتماد به نفس و خوش‌باوری خواننده می‌شوند: مانند «البته»، «طبیعی است که»، «بی‌تردید»، «جالب توجه

1- Swinburn

2- Verlaine

3- Dowson

4- Levy



است که» «شایان ذکر است که» و اغلب با استفاده از عبارات تملق آمیز مانند «زبانزد است که...» خواننده را داناتر جلوه می دهند، بعضی از افعال همیشه کمکی (مدال) در زبان آلمانی (مانند *doch, eben, ja* و غیره) و کلیشه های قدیمی برای آغاز کردن یا خاتمه دادن مکاتبات (که هنوز در زبان فرانسه متداول است). تنها مشکلی که در ترجمه این موارد سراغ دارم این است که آیا باید این افعال کمکی را حذف کرده یا از راه متن افزایی^۱ آنها را ترجمه کرد یا آنکه باید عبارات باب سخن گشائی (عبارات کلیشه ای در معاشرت) تملق آمیز را متعادل کنیم (مانند تغییر این عبارت: *illustrissimo Signore Rossi* به "Mr. Rossi" و مانند آن).

کارکرد فرازبانی

سرانجام، کارکرد فرازبانی به معنی توان یک زبان در بیان، توصیف و تحلیل ویژگی های خودش است. وقتی این مقولات کم و بیش جهانشمول باشند (مانند «جمله»، «دستور زبان»، «فعل» و غیره) هیچ مشکلی در ترجمه آنها وجود ندارد. اگرچه ممکن است در برخی زبان ها که فقط محاوره ای اند یا بسیار کم با زبان های دیگر ارتباط داشته اند، چنین ویژگی هایی وجود نداشته باشد. در هر حال اگر این اجزاء مختص زبان باشند مانند "supine" (فعل دو تصریفه)، "ablative" (متمم آزی)، "illative" (استنباطی) "optative" (آرزویی) باید مطابق عوامل مختلف بافتی و مرتبط (ماهیت خوانندگان، اهمیت آن جزء خاص در زبان مبدأ، متن زبان مبدأ و زبان مقصد، موارد مشابه در زبان مقصد و غیره) ترجمه شود، از شرح و توضیحات مفصل و مثال و ترجمه ها گرفته تا اصطلاح سومی که از لحاظ فرهنگی خنثی باشد.

همچنین توجه داشته باشید که اصطلاحات زبان مبدأ دارای واژه های فرازبانی هستند مانند «به معنی دقیق کلمه» «به معنی واقعی کلمه»، «تحت اللفظی»، «به اصطلاح»، «می توان گفت»، «طبق تعریف»، «بعضی اوقات به عنوان... شناخته می شود»، «به عنوان تلقی نسلی دیگر»، «همچنین به معنی...»، با احتیاط آنها را بررسی کرد چون اگر به صورت لفظ به لفظ ترجمه شوند معمولاً واژه بعد از این عبارات در زبان مبدأ دقیقاً به همان معنا در زبان مقصد نیست. مثلاً برای ملاحظه هر دو معنی به ترجمه های آلمانی و فرانسوی این جمله دقت کنید:

"For the last four years, I literally coined money"

Ces quatre dernières années, j'ai frappé des pièces d'argent et j'ai fait des affaires d'or; In den letzten vier Jahren habe ich Münzen geprägt

۱ - over-translate ترجمه متن افزا یا تفصیلی، ترجمه ای است از راه افزودن و تفصیل مطالب در برابر under-translate (ترجمه متن کاه یا تقلیلی) که از مطالب کاسته می شود. /م



(ترجمه‌های بسیار سنگین) *und auch viel Geld gescheffelt.*

من کارکردهای بوهلر – یاکوبسنی را به عنوان مفیدترین روش بررسی متن برای ترجمه پذیرفته‌ام و آنها را تعدیل کرده‌ام. همچنین بهتر است متن‌ها را از لحاظ موضوعی به سه دسته گسترده تقسیم کرد: (الف) ادبی (ب) سازمانی (ج) علمی – موضوعات علمی همه زمینه‌های علمی و فناوری را دربرمی‌گیرد اما در حیطه علوم اجتماعی به موضوع سازمانی می‌پیوندد. متون ادبی با دیگر متون تفاوت دارند از جهت آنکه اهمیت این دسته از متون در معانی تلویحی تخیلی و ذهنی آنهاست نه در معنای ظاهریشان.



فصل پنجم

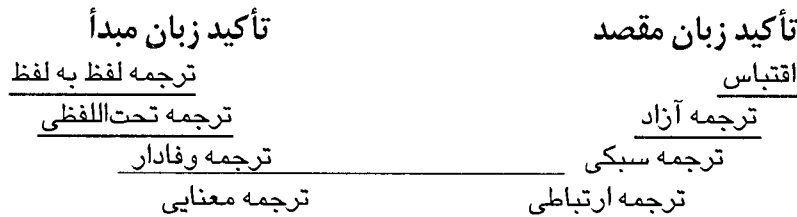
روش‌های ترجمه

مقدمه

همیشه اصلی‌ترین مشکل ترجمه آن بوده است که آیا باید تحت‌اللفظی ترجمه کرد یا آزاد. این بحث دست کم از سدهٔ اول پیش از میلاد تا آغاز سدهٔ نوزدهم مطرح بوده است و بسیاری از نویسندگان جانب نوعی ترجمه «آزاد» را داشته‌اند: یعنی بیان معنای گفتار نه لفظ کلام؛ مفهوم نه واژه‌ها، پیام نه قالب گفتار؛ موضوع گفتار نه حالت آن. این شعار بنیادی غالب نویسندگانی بوده است که هوادار فهم و خوانش حقیقت بوده‌اند - تیندال^۱ و دالت^۲ به سبب مخاطره در این راه جان باخته‌اند و آثار وای کلیف^۳ قدغن شدند. در آستانهٔ قرن نوزدهم یعنی زمانی که مطالعات مردم‌شناسی فرهنگی ادعا کرد که موانع زبانی حل‌نشده می‌باشند و زبان تماماً محصول فرهنگ است، تا حدودی بینش امکان‌ناپذیر بودن ترجمه فراگیر شد و اگر در زمینه ترجمه کاری صورت می‌گرفت می‌بایست تا جای ممکن تحت‌اللفظی ترجمه شود. این بینش به اظهارات افراطی «ترجمه تحت‌اللفظی» والتر بنجامین^۴ و ولادیمیر ناباکوف^۵ منتهی گردید.

بحث مذکور ماهیت نظری داشت و هدف ترجمه، نوع خوانندگان، و نوع متن را مورد بحث قرار نمی‌داد. غالباً نویسنده، مترجم و خواننده تلویحاً یکسان انگاشته می‌شدند. و با آنکه متن تغییر پیدا می‌کرد، مشکل اصلی برجای خود باقی بود.

نگرش فوق را در نموداری به شکل V مسطح نشان می‌دهم:



1- Tindale

2- Dolet

3- Wycliff

4- Walter Benjamin

5- Vladimir Nabakov



روش‌های ترجمه

ترجمه لفظ به لفظ

این نوع ترجمه را اغلب ترجمه میان سطری می‌نامند طوری که کلمات زبان مقصد درست زیر کلمات زبان مبدأ نوشته می‌شود. آرایش کلمات زبان مبدأ به همان ترتیب حفظ می‌شود و واژه‌ها با رایج‌ترین معنایشان و بدون توجه به بافت متن ترجمه می‌شوند. واژه‌های فرهنگی^۱ دقیقاً به صورت تحت‌اللفظی ترجمه می‌شوند. استفاده اصلی از ترجمه لفظ به لفظ یا برای فهم ترکیب اجزاء زبان مبدأ یا برای شرح و تحلیل متون دشوار است و به عنوان مرحله پیش ترجمه اعمال می‌شود.

ترجمه تحت‌اللفظی

در این نوع ترجمه ساختارهای دستوری زبان مبدأ به شبیه‌ترین معادل‌های آنها در زبان مقصد تغییر داده می‌شوند، اما در این روش هم، معنی قاموسی کلمات بدون توجه به متن ترجمه می‌شوند. استفاده از این روش به مانند مرحله «پیش ترجمه» مشکلاتی را که باید مرتفع شوند مشخص می‌کند.

ترجمه وفادار

هدف از ترجمه وفادار آن است که معنای دقیق متن اصلی در چارچوب ساختارهای دستوری زبان مقصد بازآفریده شود. در این ترجمه واژه‌های فرهنگی «تبدیل» می‌شوند و «نابهنجاری» و واژگانی و دستوری (انحراف از معیارهای زبان مقصد) ترجمه را برطرف می‌کند. در این روش ترجمه سعی بر وفاداری کامل به اهداف و مفهوم متن نویسنده زبان مبدأ است.

ترجمه معنایی

ترجمه معنایی صرفاً از این نظر که در جهت دستیابی به «معنا» در هر جایی که نیاز باشد به جنبه زیباشناختی (لحن زیبا و طبیعی) لطمه می‌زند طوری که در ترجمه تکمیل شده هیچ اثری از جناس آوایی و واژگانی متن زبان مبدأ باقی نمی‌ماند و با ترجمه «وفادار» تفاوت دارد. بعلاوه در این ترجمه ممکن است واژه‌های کم‌اهمیت‌تر فرهنگی با

۱- Cultural words منظور واژه‌هایی است که مختص به فرهنگ خاصی باشند. /م



اصطلاحات فرهنگی سوم خنثی یا کارکردی ترجمه شوند ولی نه با معادل فرهنگی آنها. عبارت *une nonne repassant un corporal* را می‌توان به این صورت ترجمه کرد: "a nun ironing a corporal cloth" و می‌توان برای خواننده تطبیق و تغییرات مختصر دیگری صورت داد. تمایز میان ترجمه «وفادار» و «معنایی» آن است که در ترجمه وفادار تغییر و تطبیق وجود ندارد و انعطاف‌ناپذیر است، در حالی که ترجمه معنایی انعطاف‌پذیرتر است و استثناهای ابتکاری را به میزان صددرصد پذیراست و فهم و استنباط متقابل از متن اصلی را موجه می‌داند.

اقتباس

«آزادترین» نوع ترجمه، اقتباس است. و عمدتاً در ترجمه نمایشنامه (کمدی‌ها) و شعر از آن استفاده می‌شود؛ طوری که معمولاً درونمایه‌ها، پیرنگ^۱‌ها جایگزین می‌شوند و فرهنگ زبان مبدأ به فرهنگ زبان مقصد تغییر می‌کند و متن بازنویسی می‌شود. ترجمه وحشتناک تحت‌اللفظی از نمایشنامه یا شعر و سپس بازنویسی آن توسط یک نمایشنامه‌نویس یا شاعر فرمایشی اقتباس‌های ضعیف متعددی را بدست داده، اما برخی دیگر از ترجمه‌های اقتباسی نمایشنامه‌های کهن را از ورطه نابودی «نجات» داده است.

ترجمه آزاد

در ترجمه آزاد موضوع جدای از حالت یا به عبارتی محتوی بدون قالب متن اصلی بازنویسی می‌شود. معمولاً ترجمه آزاد بازگفته‌ای^۲ است که طولانی‌تر از متن اصلی است و در اصطلاح به آن ترجمه «میان زبانی» گفته می‌شود و اغلب طولانی و پرتکلف است و اصلاً ترجمه نیست.

ترجمه اصطلاحاتی

در ترجمه اصطلاحاتی «پیام» متن اصلی بازنویسی می‌شود اما در ظرافت‌های معنایی متن اصلی تغییراتی داده می‌شود طوری که در آن عبارات محاوره‌ای و اصطلاحاتی انتخاب می‌شود که در متن اصلی وجود ندارند. (صاحب‌نظران متفاوتی چون سلز کویچ و استوات گیلبرت به این روش ترجمه روح‌دار و «طبیعی» گرایش داشته‌اند).



شرح و نقد این روش‌های ترجمه

در تشریح این روش‌ها ابتدا اشاره می‌کنم که فقط ترجمه معنایی و ارتباطی دو هدف دقت و ایجاز در ترجمه را برآورده می‌کنند. (ترجمه معنایی موجزتر از ترجمه ارتباطی است مگر آنکه ترجمه ارتباطی بد نوشته شود). در کل ترجمه معنایی در سطح زبانی نویسنده نوشته می‌شود، در حالی که ترجمه ارتباطی در سطح خواننده نوشته می‌شود. ترجمه معنایی در متون «بیانی» استفاده می‌شود حال آنکه ترجمه ارتباطی برای متون «آگهانشی» و «خطابی» به کار می‌رود.

ترجمه معنایی و ارتباطی مانند هم به مؤلفه‌های زیر می‌پردازند: استعاره‌های معیار و استعاره‌های مرده، همایندهای رایج، اصطلاحات فنی، زبان عامیانه، گونه‌های محاوره‌ای آگهی‌های رایج، عبارات کلیشه‌ای معاشرتی، یا زبان رایج. عناصر بیانی متون «بیانی» (منجمله ساختارهای نحوی، همایندها، استعاره‌ها، واژه‌هایی که کاربرد خیلی ویژه دارند) نواژه‌ها اگر تحت‌اللفظی ترجمه نشوند، بسیار نزدیک به اصل ترجمه می‌شوند، اما اگر این عناصر در متون «آگهانشی» و «خطابی» ظاهر شوند، شکل معمول‌تر یا ملایم‌تری به آنها داده می‌شود (مگر در پیام‌های بازرگانی جذاب و جالب توجه). مؤلفه‌های فرهنگی در متون بیانی بدون تغییر منتقل می‌شوند و در متون آگهانشی عناصر فرهنگی منتقل می‌شوند و با استفاده از اصطلاحات فرهنگی خنثی توضیح داده می‌شوند و در متون خطابی معادل‌های فرهنگی آنها جایگزین می‌شود. متونی که بد و یا نادرست نوشته شده باشند در صورتی که جزو متون «بیانی» باشند باید به همان صورت بمانند، اگرچه مترجم باید در صورت لزوم در مورد اشتباهات مربوط به واقعیت یا حقایق اخلاقی و ذهنی نظر خود را منعکس کند. در ترجمه ارتباطی متون غیردقیق و یا بد نوشته شده باید «تصحیح» شوند. من متون «بیانی» را متون «خاص»^۱ می‌دانم و به نقل از ژان دلیسل^۲ متون «آگهانشی» و «خطابی» را «بی‌نام»^۳ می‌نامم، چون موقعیت نویسنده آنها اهمیتی ندارد (در این تقسیم‌بندی محدوده‌های ناشناخته یا نامشخص وجود دارد، همانطور که در همه جنبه‌های ترجمه چنین حالتی وجود دارد).

در تفصیل جزئیات تا همین حد کافی است، اما باید به ترجمه معنایی و ارتباطی به عنوان «کل»^۴ نگاه کرد. ترجمه معنایی شخصی و مرتبط با ذهن فرد^۵ است و مسیر فکری نویسنده را دنبال می‌کند و به ترجمه متن افزا گرایش دارد، و به ظرافت‌های معنایی توجه می‌کند و به منظور بازآفرینی تأثیر کاربردی سعی در دقیق بودن دارد. ترجمه ارتباطی جنبه اجتماعی دارد و صرفاً به پیام متن توجه می‌کند و به ترجمه متن کاه و

1- Sacred

2- Jean Delisle

3- Anonymous

4- Whole

5- individual



سادگی، وضوح و خلاصه‌گویی گرایش دارد و همیشه با یک سبک ساده و ابتکاری نوشته می‌شود. ترجمه معنایی معمولاً مطلوبیت متن اصلی را ندارد چون در ترجمه هم افت‌شناختی و هم افت کاربردی رخ می‌دهد. (ترجمه بودلر^۱ از آثار ادگار آلن پو^۲ از این قاعده مستثنی است)؛ ترجمه ارتباطی معمولاً از متن اصلی خودش بهتر است. در ترجمه معنایی تا حدی باید تحلیل و تفسیر صورت گیرد، حال آن که در ترجمه ارتباطی باید مطالب را قدری توضیح داد.

ترجمه ارتباطی از لحاظ نظری، به اندازه ترجمه معنایی دست مترجم را باز نمی‌گذارد. در واقع دلیلش آن است که مترجم برای گروه وسیعی از خوانندگان ترجمه می‌کند که مشخص نیست چه کسانی هستند، در حالی که در ترجمه معنایی مترجم پیرو صاحب‌نظر مشخصی است، یعنی نویسنده متن زبان مبدأ.

تأثیر معادل^۳

گاهی گفته شده است که هدف اصلی هر ترجمه‌ای باید دستیابی به «تأثیر معادل» باشد یا به عبارتی تأثیری برابر (یا در حد امکان نزدیک به) آنچه متن اصلی بر خوانندگانش داشته است، بر خوانندگان ترجمه داشته باشد. (البته به این تأثیر، اصل «پاسخ معادل»^۴ هم گفته می‌شود و نباید آن را «معادل پویا» می‌نامد). به عقیده من «تأثیر معادل» در واقع «نتیجه» مطلوب ترجمه است نه «هدف» هر ترجمه‌ای، البته باید توجه داشت که در دو صورت این نتیجه غیرمحمول است: (الف) اگر هدف متن زبان مبدأ تأثیر گذاشتن باشد و هدف ترجمه متن زبان مقصد آگاهی دادن (یا برعکس) (ب) اگر میان متن زبان مبدأ و متن زبان مقصد فاصله فرهنگی عمده‌ای وجود داشته باشد.

گذشته از این، در ترجمه ارتباطی متون خطابی، تأثیر معادل نه تنها مطلوب است، بلکه ضروریست و معیاری است که به واسطه آن تأثیرگذاری و در نتیجه ارزش ترجمه آگاهی‌ها، دستورالعمل‌ها، متون تبلیغی، اعلامیه‌ها، نوشته‌های انگیزشی^۵ یا جدلی^۶ و حتی ادبیات داستانی عامه‌پسند^۷ حاصل می‌شود. واکنش خواننده، مانند: داخل چمن نشدن، یا صابونی را خریداری کردن، به حزب به خصوصی ملحق شدن یا دستگاهی را مونتاژ کردن را، حتی می‌توان به عنوان میزان موفقیت ترجمه در نظر گرفت.

در متون آگهانشی، (از لحاظ نظری) تأثیر معادل صرفاً از آن جهت مطلوب است که تأثیر عاطفی این متون ناچیز و بی‌اهمیت است؛ و اگر فرهنگ زبان مبدأ و زبان مقصد با هم تفاوت داشته باشند ایجاد چنین تأثیری ممکن نیست، چون معمولاً مؤلفه‌های

1- Baude laire

2- Poe

3- equivalent effect

4- equivalent response

5- Persuasive

6- Eristic writing

7- Popular fiction

فرهنگی را باید با اصطلاحات خنثی یا عام فرهنگی شرح داد، و موضوع عنوان را باید ساده کرد و مشکلات درکی زبان مبدأ را توضیح داد. خوشبختانه، خوانندهٔ زبان مقصد با همان علاقهٔ خواننده زبان مبدأ متن را می‌خواند، اگر چه تأثیر متن بر آنها متفاوت است. به هر حال بُعد خطابی (انگیزشی) بیشتر متون آگهانشی باید با در نظر گرفتن خواننده ایجاد شود، یعنی با هدف تأثیر معادل.

اولین مشکل در ترجمه معنایی آن است که ادبیات تخیلی جدی، خوانندگان مشخصی دارند و همگان به خواندن آنها روی نمی‌آورند. دوماً ضمن در نظر داشتن خواننده، مترجم اساساً می‌کوشد که همان تأثیری را که متن زبان مبدأ بر خود وی داشته است ایجاد نماید (یعنی سعی می‌کند تا منظور نویسنده را درک کند و با وی همفکری نماید)، نه تأثیری که بر خیل خوانندگان گذاشته است. مطمئناً هر چه متن «جهانشمول‌تر» باشد (مانند «بودن یا نبودن»)^۱ امکان تأثیر معادل فراگیرتری وجود دارد، چون آرمان‌های متن اصلی از مرزهای فرهنگی فراتر می‌روند. تأثیرات آوایی فرانزبانی‌ایی که مترجم قصد دارد بازآفرینی کند، عملاً غیر محتمل است که بر خواننده زبان مقصد تأثیر کند، چون مسلماً نظام آوایی زبان او با زبان مبدأ تفاوت دارد، با وجود این می‌توان تطبیق و تعدیل‌هایی صورت داد. در هر موردی واکنش خواننده فردی است نه فرهنگی یا جهانشمول.

به هر حال هر چه متنی ویژگی فرهنگی بیشتری داشته باشد (محل‌ی‌تر باشد و فاصلهٔ مکانی و زمانی آن با زبان مقصد بیشتر باشد) تأثیر معادل ضعیف‌تر است، حتی اگر قابل درک باشد، مگر آن که خواننده قدرت تخیل و درک بالایی داشته و غرق در فرهنگ مبدأ باشد. کاملاً روشن است که عبارت جان کیس

"Season of mists and mellow fruitfulness" (فصل مه و میوه‌های شیرین) یا مصرع "Shall I compare thee to a summer's day?"^۲ را باید در زبان کشورهایی که پاییز و تابستان دل‌انگیزی ندارند، تغییر داد. فقط در جایی که واژه فرهنگی کم اهمیت باشد، و صبغهٔ فرهنگی مهم و معنای تلویحی یا نمادین نداشته باشد تطبیق فرهنگی (یا به عبارتی تغییر اصطلاحات فرهنگی عام) اشکالی ندارد. مثلاً در متنی از بازین^۳ بهتر است جملهٔ *Il est le plus pélican des pères* را بدین صورت ترجمه کرد: "He is the most devoted of fathers"

یا "He is a symbol of paternal love, a pelican." (او فداکارترین پدر است) یا او نماد عشق پدری است، همچون مرغ سقا. یک ترجمه انطباقی که عنصر فرهنگی

۱ - "To be or not to be" عبارت ماندگار شکسپیر در نمایشنامه هملت. / م

۲ - مصرع از غزل هجدهم شکسپیر: مفهوم آن این است که «مگر می‌توان تو را با روز تابستانی مقایسه کرد»،

و منظورش آن است که تو بسیار زیباتر از روزهای دل‌انگیز تابستان هستی. / م

3- Bazin



(pelican) را حفظ کرده باشد ممکن است به این صورت باشد: "He is as devoted as pelican to his young" (او مانند یک پلیکان برای بچه‌اش فداکار است). در «بیانات اشخاص معتبر» که به گروه خاصی از خوانندگان و نه فرد فرد خوانندگان خطاب می‌شوند، اگر به زبان همگان نوشته شوند باید تأثیر معادل ایجاد شود، مثلاً De Gaulle, Churchill, Lincoln, Jefferson, Pericles — نام‌هایی هستند که جاذبه جهانی دارند و بیانات آنها در ترجمه باید انعکاس نوین و رسایی داشته باشد.

ترجمه ارتباطی که در سطح زبان و دانش خواننده صورت می‌گیرد بیشتر از ترجمه معنایی در سطح نویسنده تأثیر معادل ایجاد می‌کند: اما در متنی که چند صد سال پیش تألیف شده است امتیاز بیشتری برای خواننده ترجمه نسبت به خواننده متن اصلی وجود دارد؛ چون ترجمه متن گاهی که در زبان مدرن از سر ناچاری ساده شده یا از تفصیل مطالب کاسته است ممکن است تأثیر بیشتری از متن اصلی داشته باشد، آلمانی‌های تحصیل کرده از زمان‌های دور آثار شکسپیر را (unser shakespear) می‌شناخته‌اند.

تأثیر معادل یک اصل استنباطی مهم است که می‌توان آن را به محک آزمون گذاشت، البته غالباً هم آزموده می‌شود، اما تحقیق پیرامون آن ارزش این تلاش را ندارد. اما در بحث منطقی مخصوصاً در حیطة «مهارت» (در مقابل «حقیقت»، «هنر» و «سلیقه») زبان کاربرد مفیدی دارد. در ترجمه جمله "I haven't the foggiest idea" (aucune idée)، کدام یک از این موارد شبیه‌ترین تأثیر معادل را دارد؟ Keine blasse Ahnung یا Nicht die geringste Ahnung (ترجمه در درجه اول موضوع بحث و بررسی است تا آنکه اصل و قاعده باشد، حال آنکه حتی امروزه در خیلی از موارد معلمان ترجمه خود را به عنوان الگو یا نسخه نهایی دانشجویان تحمیل می‌کنند. واقعیت آن است که حتی ساده‌ترین جمله — مانند

"The gorgeous girl walked gingerly through the closet" را چه در متن و چه خارج از آن، مترجمان زبردست مختلف به زبان‌های متفاوت ترجمه می‌کنند. در مبحث فوق به تفصیل به اصل «تأثیر معادل» پرداخته‌ام، زیرا این امر در ترجمه موضوع مهمی است و در همه متن‌ها تا حدودی کاربرد دارد، اما در همه آنها به یک اندازه اهمیت ندارد.

روش‌ها و مقوله‌های متنی

با در نظر داشتن کاربرد دو روش ترجمه (معنایی و ارتباطی) در سه مقوله متنی، تصور می‌کنم که معمولاً متون آگهانشی و خطاب‌ی بسیار تحت‌اللفظی ترجمه می‌شوند و متون بیانی به ندرت این گونه ترجمه می‌شوند. ترجمه گونگی آفت مطالب جهانگردی و بسیاری از آگهی‌های عمومی است. مثلاً:

toute circulation est in terdite de 22 h à 6 h; jeglicher Verkehr ist verboten von 22 bis 6 Uhr;

ارتباط جنسی بین ساعات ۱۰ صبح تا ۶ عصر به کلی ممنوع است (امروزه در بریتانیای کبیر تبلیغات و آگهی به زبان خارجی (FL) فراوان است، اما به اندازه کافی نیست. در متون «آگهانشی»، ترجمه گونگی، بدنویسی و سبک‌های نادرست و بی‌اعتماد در کنار هم وجود دارند. در همایندهای به ظاهر آشنا و به واقع ناآشنا (مانند *station hydrominérale*) به معنی "hydromineral station" - نگاه کنید به کلمه "spa" به معنای چشمه‌های آب معدنی) صرفاً باید آنها را بازآفرینی کرد. از سوی دیگر، نادرستی آثار ترجمه شده ادبی ریشه‌های طولانی‌تری دارد: تلقی از ترجمه به عنوان تمرینی در سبک برای پی‌بردن به «ویژگی سبکی» یا «ماهیت» متن اصلی؛ خودداری از ترجمه با واژه‌ای از زبان مقصد که کمترین شباهت را با واژه متن زبان مبدأ دارد، یا حتی خودداری از ترجمه با معنی اصلی واژه (منظورم عمدتاً صفت‌هاست)، ماحصل این ترجمه‌ها آن است که ترجمه به زنجیره‌ای از مترادف‌ها تبدیل می‌شود (از ایجاد تغییرات دستوری و ترجمه یک واژه به دو یا سه واژه معمولاً اجتناب می‌شود)، و در نتیجه ماهیت آن را مخدوش می‌کند.

در متون بیانی، واحد ترجمه^۱ احتمالاً کوچکتر است، چون واژه‌ها نسبت به جمله‌ها ظریف‌ترین تفاوت‌های معنایی را دارند. از این گذشته، در این متون نسبت به انواع متن‌های دیگر واحدهای زبانی معیار (محاوره‌ای عامیانه، استعاره‌ها و همایندهای معیار و غیره) کمتری وجود دارد. به هر حال هر نوع عبارت کلیشه‌ای و با هر درازا باید با معادل آن در زبان مقصد ترجمه شود، حتی اگر انعکاس بدی از نویسنده داشته باشد. توجه داشته باشید که من متون آگهانشی و خطاب‌ی را با نظر به ترجمه ارتباطی دسته‌بندی می‌کنم، اگرچه دسته‌بندی‌های دیگری هم امکان‌پذیر است.

اگر متون آگهانشی بد یا نادرست نوشته نشده باشند، دقیق‌تر از متون خطاب‌ی ترجمه می‌شوند. اصولاً (فقط) چون این متون به بدیهیات فرازبانی می‌پردازند، از جملاتی با ضمیر سوم شخص، سبک غیرعاطفی، و زمان‌های گذشته تشکیل شده‌اند.



متون آنها (که زنجیره‌ای از رویدادها است) احتمالاً برای ترجمه مناسب‌تر هستند تا توصیف، که به درک ذهنی صفت‌ها و تجسم‌ها نیازمند می‌باشند.

ترجمه متون خطابی مستقیماً درگیر مشکل دوم شخص است، یعنی عاملی اجتماعی که مرجع واژگانی و دستوری آن در زبان‌های مختلف فرق می‌کند. از این گذشته متون خطابی بیانگر دو قطب ترجمه ارتباطی‌اند. از یک طرف ترجمه به واژه‌ها و عبارات معیار، اساساً برای آگهی‌ها به کار می‌رود: "transit lounge", "Transithalle salle de transit". از طرف دیگر اساساً ترجمه «خلاق»^۱ وجود دارد که برای متون تبلیغی و آگهی مناسب است، چون در این حالت «موقعیت» از زبان مهم‌تر است. در واقع اگر هیچ نوع شکاف فرهنگی وجود نداشته باشد این زبان انگیزشی که با مهارت تمام نوشته شده غالباً به صورت تحت‌اللفظی ترجمه می‌شود.

با نگاهی گزینشی به برگه‌های تبلیغی چندزبانه فراوانی که امروزه در همه جا دیده می‌شوند، دریافته‌ام که: (الف) مشکل می‌توان تشخیص داد کدام یک متن اصلی بوده است، (ب) چقدر معنی آنها به هم نزدیک است، (ج) هر چه زبان آنها عاطفی‌تر باشد، بیشتر با هم تفاوت دارند، (د) ترجمه‌های مختلف این متون قابل قبول به نظر می‌رسند. مانند:

Young, fresh and fashionable. Jung, frisch und modisch. Jeune, frais et élégant.

Indeed, this is Vanessa. In der Tat, so können, Sie Vanessa beschreiben. Tels sont les qualificatifs de Vanessa.

This model links up with the latest trends in furniture design.

(این طرح جزو آخرین مدل‌های طراحی اثاثیه منزل است)

Dieses Model schliesst bei den letzten Trends im Möbeldesign an. Ce modèle est le dernier cri dans le domaine des meubles design.

The progoamme exists out of different items.

(این طرح دارای چند قلم است).

Das Programm besteht aus verschiedenen Möbeln. Son programme se compose de différents meubles

Which you can combine as you want. (که هر طور بخواهید می‌توانید آنها را با هم ترکیب کنید).

die Sie nach eigenem Bedürfnis zusammenstellen können ... à assembler selon vos besoins ...

(هر سه جمله حاکی از آنند که جملات انگلیسی حالت محاوره‌ای تری دارند (از افعال مرکب دو کلمه‌ای) استفاده کرده‌اند)، در حالی که جملات آلمانی رسمی‌ترند همچنین تأثیر واژگانی کلمات انگلیسی "design" و "trend" را نشان می‌دهند). زمانی که ترجمه ارتباطی متون تبلیغی از طریق ایجاد تأثیر معادل کاربردی این چنین رضایت‌بخش صورت می‌گیرد، نیازی به توسل جستن به مشترک‌نویسی نیست که در این روش مطالب اصلی راجع به یک محصول به دو نویسنده داده می‌شود و به آنها سفارش می‌شود که با زبان محلی خود، آگهی را تا بیشترین حد ترغیب‌کنندگی بنویسند. لازم به ذکر است که من روش‌های ترجمه را به مثابه فراورده^۱ شرح داده‌ام نه فرایند^۲ یعنی فراورده‌هایی که در ترجمه نهایی نمود پیدا می‌کنند.

ترجمه کردن

در فرایند ترجمه اغلب پیش از خواندن دو یا سه پاراگراف نباید بیش از یک یا دو جمله را ترجمه کرد، مگر آن که با نگاهی اجمالی به متن مطمئن شوید که در ترجمه متن با مشکلات بسیار معدودی مواجه خواهید شد. در واقع هر چه متن مشکل‌تر باشد - از جنبه‌های زبانی، فرهنگی، یا «ارجاعی» (یعنی در موضوع) - پیشنهاد من آن است که حتی پیش از آن که شروع به ترجمه یک جمله بکنید، کارهای مقدماتی بیشتری انجام دهید. صرفاً با توجه به این موضوع که اگر واژه کلیدی‌ای از متن را اشتباه حدس زده باشید، به عنوان مثال *humoral* در عبارت *le bilan humoral*

(a fluid balance check-up، مایه‌ای برای کنترل تعادل) یا *Laetitia* در *a Roman actress or an asteroid* (l'actrice, une nouvelle Laetitia) هنرپیشه زن رومی، یا سیارک) - ممکن است سبب شود ساختار اشتباهی برای کل پاراگراف ترسیم کنید و قبل از آن که بفهمید چقدر مرتکب اشتباه شده‌اید، کلی وقت هدر می‌دهید. این راه دیگری برای نگاه به واژه در برابر ناهمخوانی آن با جمله است، که همیشه رخ می‌دهد. تاجایی که شدنی است جمله به جمله (و تا حد ممکن تحت‌اللفظی یا نزدیک به متن ترجمه کنید. هر جا که «می‌توانید» دقت در اصل مطلب را فدای جزئیات نکنید، به عبارتی دیگر از مطلب استنباط کلی بدست بیاورید و سپس مطمئن شوید که توضیحات لازم را برای هر واژه‌ای از زبان مبدأ در اختیار گذاشته‌اید (که این مانند ترجمه نیست). واژه‌های زیادی مانند افعال کمکی، واژه‌های نامفهوم و واژه‌های وابسته به دستور زبان وجود دارند که شاید به دلایل قانع کننده تصمیم بگیرید آنها را ترجمه نکنید. اما اگر واژه‌ها «فنی» باشند، چه «زبانی» (marigot)، چه فرهنگی (sesterce) و



چه ارجاعی (*sessile*) و نسبتاً مستقل از متن به نظر آیند، ابتدا موقتاً آنها را به صورت لغوی ترجمه کنید. سپس آنها را با توجه به بافت وارد متن کنید. و اگر معانی فنی اشتباهی را منظور کرده‌اید باید آمادگی پی‌گیری مجدد آن را داشته باشید.

امروزه تحقیقات به این نکته می‌پردازد که افراد «چگونه» ترجمه می‌کنند، ولی ممکن است عوامل بسیاری (چون وضعیت مترجم، مهلت تحویل کار، نیاز به تغییر روش) در نظر گرفته نشوند. در مرحله پیش ترجمه^۱ تصویر واضحی را از آنچه که واقعاً اتفاق می‌افتد در ذهن دارید حتی به عنوان فرضیه‌ای که مدام نیاز به تغییر داشته باشد. این نکته همانند ترجمه فنی در ترجمه شعر نیز صدق می‌کند. قطعه

Le soleil, sur le sable, ô lutteuse endormie En l'or de tes cheveux chauffe un bain langoureux (Tristesse d'été شعر مالارمه)

ممکن است مبین آن باشد که آفتاب موهای طلایی دختری را شستشو می‌دهد که روی ماسه‌هایی خوابیده و در گرمای رخوت آور در ستیزند (با چه چیز؟) و این تصویر را نیز باید مانند تجسم مبهم و دارای حذف به قرینه‌اش در این زبان بیان کرد.

روش‌های دیگر ترجمه

در پی نوشت این فصل تعاریف دیگری را در باب روش‌های ترجمه اضافه می‌کنم:

- ۱- ترجمه خدماتی: یعنی ترجمه از زبان رایج خود به زبان دیگر. این اصطلاح کاربرد وسیعی ندارد، اما چون حرفه آن در بسیاری از کشورها اهمیت دارد، داشتن اصطلاحی برای آن لازم است.

- ۲- ترجمه نثری از اشعار^۲: ترجمه نثری شعر و نمایش شعری نخستین بار توسط ای. وی. ریو^۴ برای انتشارات پنگوئن صورت گرفت. در این سبک ترجمه، معمولاً بندهای شعری به پاراگراف تبدیل می‌شوند، و تأثیر آوایی ایجاد نمی‌شود. خواننده قادر است مفهوم آن را دریابد ولی همان تأثیر متن اصلی را تجربه نمی‌کند. ترجمه‌های نثری از اشعار معمولاً در کنار متن اصلی‌شان منتشر می‌شوند، و بعد از تطبیق دقیق کلمه به کلمه آنها دستیابی سریع و دقیق به مفهوم شعر را فراهم می‌کنند.

- ۳- ترجمه اطلاع‌رسان^۵: در این سبک ترجمه تمام اطلاعات یک متن غیرادبی منتقل می‌شود، گاهی مطالب با یک قالب منطقی‌تر سازمان می‌یابند و گاهی تا اندازه‌ای خلاصه می‌شوند، البته نه آنکه به صورت بازنویسی باشد.

- ۴- ترجمه شناختی^۶: در این روش ترجمه برای بازگویی اطلاعات متن زبان مبدأ ساختار

1- Pre-translation

2- Mallarmé

3- Plain prose translation

4- E.V. Rieu

5- Information translation

6- Cognitive translation

دستوری آن تغییر داده شده و با معادل رایج آنها در زبان مقصد بیان می‌شوند و معمولاً مفاهیم مجازی به زبان تحت‌اللفظی تبدیل می‌شود. نمی‌دانم این مفهوم تا چه حد نظری یا کاربردی است. اما به عنوان یک مرحله پیش ترجمه، در یک متن دشوار و پر از پیچیدگی مفید است. یک مؤلفه کاربردی برای انجام ترجمه معنایی یا ارتباطی اضافه می‌گردد.

۵- ترجمه دانشگاهی^۱: این نوع ترجمه در برخی از دانشگاه‌های بریتانیا انجام شده است. در این سبک متن زبان اصلی به متن زیبای اصطلاحی و علمی‌ایی در زبان مقصد تغییر می‌کند و دارای سبکی ادبی^۲ است که (در متن اصلی وجود ندارد) و در آن عبارات محاوره‌ای خاص نویسنده کنار گذاشته می‌شود. در شکل سنتی این روش، مهم‌ترین نکته دستیابی به «هدف» متن اصلی است. نمونه پیشرو این سبک که هنوز هم در آکسبریج^۳ در جریان است، آر. ال. گرام ریچی^۳ بود که بی‌تردید استاد برجسته و مترجم زبردستی بوده است و بسیار بیشتر از پیروان خود در کارش دقت داشته است. عبارات

کوتاهی از ضعف ریچی را نقل می‌کنم: *La Notre-Dame avance*

"The Notre-Dame worked her way in" (Notre-Dame وارد شد)؛

La pluie brouilla les objets - "The rain obscured everything."

(باران همه چیز را بند آورد)؛

Cette vie se surpassera par le martyre, et le martyre ne tardera plus -

"That life was to transcend itself through martyrdom and now martyrdom was not to be long in coming"

(آن زندگی باید از طریق شهادت^۴ تعالی می‌یافت و عنقریب شهادت فرا می‌رسید).

دو مفهوم آخر را من مطرح کرده‌ام و فقط در عمل می‌توان نشان داد که آیا برای ملاک ترجمه مفید واقع خواهند شد یا خیر.

فصل ششم

واحد ترجمه و تحلیل گفتمان

مقدمه

موضوع تحلیل گفتمان حدوداً از پانزده سال پیش در زبان‌شناسی مطرح شد، از طرفی برای بیان نارضایتی از دستورهای متکی به جمله و از طرفی هم شاید برای تأکید بر بعد ارتباطی زبان. این موضوع زبان و مرجع را جدای از کاربران آنها بررسی نمی‌کند. تحلیل گفتمان را می‌توان بررسی متن در خارج یا «ورای» جمله تعریف کرد - یعنی تلاشی برای یافتن هنجارمندی زبان در گفتمان. امروزه این موضوع جزو زبان‌شناسی متن شده است. مفاهیم اصلی آن عبارتند از انسجام لغوی و نحوی^۱ یعنی مؤلفه‌هایی که جملات را از لحاظ واژگانی و دستوری به هم ربط می‌دهند و انسجام مفهومی^۲ که همان پیوستگی و یکپارچگی ادراکی و منطقی متن است.

در حال حاضر نظریه‌پردازان ترجمه به گونه‌ای به بیراهه می‌روند که کل متن، یعنی اساس تحلیل گفتمان را به عنوان واحد ترجمه در نظر می‌گیرند و این نظر در تقابل با مفهوم نوآغاز و نوآور^۳ وینی^۴ و داربلنت^۵ است. وینی و داربلنت واحد ترجمه را «کوچکترین بخش کلام که نمادهای انسجام آن به گونه‌ای است که نباید آنها را جداگانه ترجمه کرد» تعریف می‌کنند. به عبارت دیگر منظور کوچکترین بخش زبان است که بایستی به عنوان یک واحد با هم ترجمه شود. استدلالی که دابلیو هاس^۶ درباره طول ترجمه به طور خلاصه و موجز مطرح کرده است: «واحد ترجمه باید تا حد ممکن کوتاه و تا جای لازم بلند باشد» بازتاب ملموسی از هم‌ستیزی دیرینه‌ای است که میان ترجمه آزاد و ترجمه تحت‌اللفظی بوده است - هر چه ترجمه آزادتر باشد، واحد ترجمه طولانی‌تر است؛ هر چه تحت‌اللفظی‌تر باشد واحد ترجمه کوتاه‌تر است و به واژه اصلی نزدیک‌تر یا در شعر حتی به استعاره نزدیک‌تر. ترجمه آزاد همواره به جمله توجه دارد و ترجمه تحت‌اللفظی به واژه. امروزه، از زمانی که زبان‌شناسی متن مطرح شده است، ترجمه آزاد از جمله به کل متن تسری یافته است.

این بحث مهم و بی‌حاصل است، اگرچه در انعکاس خلاصه این دو رویکرد مخالف درباره ترجمه، حقیقت مشخصی وجود دارد. در پانزده سال اخیر، این بحث را

1- Cohesion

2- Coherence

3- Original

4- Vinay

5- Darblent

6- W. Haus

کسانی زنده نگه داشته‌اند که ادعا کرده‌اند تنها واحد درست ترجمه کل متن است. این نقطه نظر با مطالعات وسیع و مفیدی که در زمینه تحلیل گفتمان یا زبان‌شناسی متن، که متن را از حیث همبستگی^۱ و انسجام مطالب در تمام سطوح فراتر از جمله و به مثابه یک کل بررسی می‌کند، مستحکم‌تر شده است.

بی‌تردید با مفهوم «محدودی» که وینی و دار بلنت تعریف می‌کنند کل متن نمی‌تواند واحد ترجمه باشد. این امر آشفتگی ایجاد می‌کند. بیشترین مقدار ترجمه در متن به ترتیب در سطوح کلمه، واحد واژگانی، همایند، گروه، عبارت و جمله صورت می‌گیرد و به ندرت در سطح پاراگراف انجام می‌شود و در سطح کل متن این مقدار به هیچ می‌رسد. احتمالاً با چنین ترتیبی توجه به متن را می‌توان مرحله‌نهایی بررسی دانست. هر جزئی در هر سطحی از ترجمه باید با وحدت موضوعی متن، به عبارتی یکپارچگی مختصات آن که دیسل^۲ آن را «پیوستگی متنی» می‌نامد، همخوانی داشته باشد، البته اگر وجود داشته باشد (چون اغلب وجود ندارد).

ویژگی‌های کلی متن مکرراً توضیح داده شده‌اند. این ویژگی‌ها عبارتند از: لحن، هدف اصلی متن، هدف مترجم، نوع متن، کیفیت نوشتار، ویژگی‌های ثابت نویسنده (منجمله لهجه فردی، لهجه طبقاتی، زمان، جنسیت، سن و غیره) موقعیت مرتبط با خوانندگان، میزان رسمی بودن، عمومی یا تخصصی بودن و لحن عاطفی – به عنوان مثال گونه سبکی و ویژگی‌های کاربردی. سه دسته خوانندگان نوعی عبارتند از: (الف) کارشناس و آگاه به (فرهنگ زبان مبدأ و / یا موضوع گفتمان)؛ (ب) خواننده دانش آموخته و عادی، (ج) افراد ناآگاه به فرهنگ و / یا موضوع، گذشته از میزان علاقه هر کدام از آنها به موضوع.

دیدگاه من به متن از نظریه کارکردی زبان بوهلر گرفته شده است: من همه متون را به سه دسته بیانی، آگهانشی و خطاب‌ی دسته‌بندی می‌کنم که در هر کدام مترجم به ترتیب به نویسنده زبان مبدأ یا «حقیقت»، واقعیت‌های مربوط به موضوع یا خوانندگان وفادار است. کارکردها بیانگر یک تأکید غالب هستند نه یک مضمون کلی؛ مثلاً یک متن آگهانشی ممکن است به خاطر مقتضیاتی به خطابی تغییر کند و اگر بی‌نام باشد مترجم می‌تواند (به تعبیر دیسل) مؤلفه بیانی آن را حذف کند (همه متون مؤلفه بیانی دارند). مانند: *

L'avantage de ces médicaments est pourtant obéré par ses inconvénients –

"The advantages of these drugs, however, outweighed by their disadvantages." (به هر حال مضرات این داروها از فواید آن بیشتر است).

متون بیانی که من آنها را متون «خاص» می‌نامم معمولاً در سطح نویسنده

ترجمه می‌شوند، ولی متون آگه‌انشی و خطابی در سطح خواننده.
جنبه‌های دیگر زبان‌شناسی متن که بر ترجمه تأثیر می‌گذارد عبارتند از: (الف) ادراکی (ب) واژگانی و دستوری (ج) نکات مربوط به علامت‌گذاری.

انسجام مفهومی

هر چه متن به عنوان یک واحد ترجمه، منسجم‌تر و رسمی‌تر باشد، اطلاعات بیشتری در اختیار مترجم می‌گذارد. ابتدا نوع متن را مشخص کنید، تراژدی یونانی است یا تراژدی قرن هفدهمی فرانسوی؛ برنامه کار یا دستور جلسه یک نشست از پیش طرح شده؛ یک کتاب آشپزی، مراسم ازدواج یا جشن عروسی – همه این‌ها مترجم را وامی‌دارد که تا جای ممکن از روال زبان مبدأ یا مقصد پیروی کند. بر همین منوال اگر سبک روایتی مقدمه‌ای کلیشه‌ای (مانند روزی روزگاری) و پایان قالبی (مانند آنها بقیه عمرشان را با شادمانی سپری کردند) داشته باشند مترجم باید در صورت امکان عبارات رایجی را برای آنها پیدا کند. برخی عبارات کلیشه‌ای – مانند گزارش‌های وضع هوا، بررسی‌ها، پرس و جوها، فرم‌های رسمی، مقالات پزشکی – ممکن است شکل معمول شناخته شده یا «سبک نگارش خاص»^۱ داشته باشند. تحقیقات جدیدی که روی گونه‌های مختلف گفت و شنود، به تبعیت از «اشارات تلویحی»^۲ و اصل «تعاون در گفتار» گرایس^۳ صورت می‌گیرد، به طور مثبت حاکی از آن است که این مسیرهای فکری می‌توانند در خلال کار ترجمه نقش راهنما داشته باشند.

در ترجمه یک تراژدی فرانسوی قرن هفدهمی، مترجم اطلاعات قبلی قابل توجهی دارد. ویژگی همه این تراژدی‌ها عبارت است از: وحدت زمان و مکان و عمل داستانی^۴؛ عدد محدودی از شخصیت‌های اشرافی که همگی ملایم‌های نانجیب زاده غیراشرافی (*gouverneurs*) هستند، قاموسی کمتر از ۲۰۰۰ واژه «اشرافی»، واژه‌های انتزاعی؛ توالی در گفتگوهای مختلف^۵ پشت سر هم؛ ابیات دوازده هجایی^۶ که شاید وی بخواهد به شعر سپید^۷ برگرداند، ابیات دیگری که همسنگ و بازتاب یکدیگرند؛ طول محدود، چیزی حدود ۱۸۰۰ سطر که به پنج پرده نمایش یکسان تقسیم شده‌اند، لحن جدی و پایان غم‌انگیزی که معمولاً (نه همیشه) با مرگی رقم می‌خورد و یک خاتمه توضیحی در دنباله آن می‌آید و بازماندگان را به حال عادی برمی‌گرداند مانند نمایشنامه هملت و دان

1- House-style

2- Implicatures

3- Grice

4- Action

۵ - *stichomythia* گفتگوهایی که در نمایشنامه‌ها و اشعار یونانی وجود داشت و شخصیت‌ها یکی پس از دیگری، یکی از ابیات این گفتگوی شعری را زمزمه می‌کرد. / م

6- Alexandrian Couplets

7- Blank verse

گیوانی.^۱

سپس به ساختار متن توجه کنید. از لحاظ محتوایی چنین متنی ممکن است شامل: یک نهاده، برابر نهاده و هم نهاده باشد؛ یک مقدمه، یک مدخل برای ورود به موضوع، ابعاد موضوع و مثال‌ها، یک نتیجه‌گیری، موقعیت داستانی، وضعیت بغرنج^۲ حل آن وضعیت، ارزیابی، تعریفی از چکیده مورد بحث موضوع، دلایل موافق و مخالف، نتیجه‌گیری، یک ساختار، یک اوج داستانی، نتیجه پایانی نمایش، عطف به گذشته، استنتاج و یک دورنما. اگر مترجم به فاصله گرفتن از این ساختارهای رایج و دیگر موارد توجه کند مفید واقع خواهد بود. از این گذشته، این ساختارها به وسیله برخی نشانه‌های ملموس از قبیل فصل‌ها، سرفصل‌ها، عناوین فرعی، طول پاراگراف‌ها مشخص شده‌اند و باید دقت کنید که آیا این عوامل در بافت ترجمه مناسب هستند و با سبک جا افتاده آن همخوانی دارند یا خیر.

عناوین

اگر عنوان، متن زبان مبدأ را به وضوح مشخص می‌کند و مختصر است، آن را به همان صورت بگذارید. مثلاً ترجمه *Un siècle de courtisans* به "An age of Courtisans" عنوان مناسبی است. اما یک عنوان فرعی مانند *Période de décadence morale et spirituelle* ممکن است با سبک نوشتاری خاص انگلیسی همخوانی نداشته باشد (مثلاً ما در روزنامه‌هایمان از عنوان فرعی استفاده نمی‌کنیم، مگر در موارد معدودی از زبرنوشته^۳ استفاده شود) پس این عبارت را باید حذف کنید. به علاوه، اگر عنوان با *Un cas de... A propos de notions nouvelles sur* شروع شود آن را کوتاه کنید یا آنکه نکته اصلی را برجسته کنید. مثلاً هرگاه متن فرانسه عناوین جمله مانند بدترکیبی داشته باشد، مانند:

Un nouveau cas de septicémie à Candida albicans provoquée par les cathéters de perfusion veineuse-guérison par l' amphotéricine B. فقط بنویسید "The use of amphotericin B, Candida Septicaemias" مانند سین آکاسی^۴ عنوان یک کتاب تأثر مدرن انگلیسی را «خرمگس پرنده» نگذارید، چون ذهن خواننده را به بیراهه می‌برد. ترجمه عناوین داستان‌ها هم مشکل دیگری است. عنوان داستان باید جذاب، کنایه‌آمیز و معنی‌دار باشد، حتی اگر اسم خاص باشد و معمولاً باید به نوعی با متن اصلی رابطه داشته باشد، حتی اگر برای شناساندن باشد.

1- Don Givoanni

۲ - Complication رخداد پیچیده‌ای که در پیرنگ داستان اتفاق می‌افتد. / م

3- Superscriptions

4- Sean O'Casey

La Condition Humaine اثر مارلو^۱ مستقیماً از *Strom in Shanghai* (طوفان در شانگهای) به *Man's Estate* (وضعیت بشر) تغییر یافت (حتی *The Human Condition* می‌توانست عنوان بهتری باشد). اما معمولاً ترجمه‌های مجدد از یک اثر نباید عناوین جدید داشته باشند. *Der Untertan* اثر هاینریش مان^۲ می‌تواند *The Underling* باشد، اما *Man of Straw* بهتر است. *Days of Hope* بسیار جذاب‌تر از *L'espoir* است. عناوینی که اسکات مونکریف^۳ برای آثار مارسل پروست^۴ گذاشته، *The Sweet Cheat Gone*، *Within a Budding Grove*، *Cities of the Plain*، *Remembrance of Things Past*، *Sodom et Gomorrhe*، به جای *A la Recherche du Temps Retrouvé*، *La Fugitive*، *A l'ombre des Jeunes Filles en fleur* نمونه‌های تغییر عنوان در ترجمه هستند.

من میان «عناوین توصیفگر»^۵ که موضوع متن را بیان می‌کنند با «عناوین اشارتگر»^۶ (کنایه‌آمیز) که نوعی رابطه ارجاعی یا تلویحی با موضوع دارند، تفاوت قائل هستم. در ادبیات تخیلی جدی به نظر من یک عنوان توصیفگر باید به همان صورت تحت‌اللفظی نگه داشته شود (*Madame Bovary* فقط باید *Madam Bovary* [مادام بوار] باشد. و یک عنوان کنایه‌دار باید به صورت تحت‌اللفظی، یا جایی که نیاز باشد صورت تخیلی آن حفظ شود، مانند مثال‌هایی که از پروست نقل شد - عنوان *Des meeres und der Liebe Wellen* که می‌بایست با عنوان توصیفگری چون *The Waves of the Sea and of Love* ترجمه شود، نه *Hero and Leander* در متون غیرادبی در یک صورت می‌توان عناوین توصیفگر را به جای عناوین اشارتگر گذاشت، و آن اینکه عنوان اشارتگر، اصطلاحی باشد یا با فرهنگ پیوند خورده باشد. به عنوان مثال، در یک نمونه تخیلی می‌توان "The Impasse"، "Who's that knocking at the door?" یا "King Canute again" را به "Syria's policy towards Lebanon" ترجمه کرد، البته در صورتی که موضوع متن همین باشد.

انسجام در گفتگو

زبان گفتار به عنوان بخشی از یک نظریه تفسیری مستقل در نظر گرفته نمی‌شود. این یک برداشت غلط است، چون مترجمان با نوشته‌های مختلف، به ویژه بررسی‌ها و گفتگوهای نمایشنامه‌ها و داستان‌ها برخورد می‌کنند.

انسجام در تبادلات کلامی و زبان محاوره بیش از هر نوع متن دیگری است. در این زمینه، عامل انسجام‌بخش اصلی سؤال است، که ممکن است یک دستور غیر آشکار،

1- Marlaux

2- Heinrich Mann

3- Scott-Moncrieff

4- Proust

5- Descriptive titles

6- Illusive titles

یک خواهش، یک تمنا و یک دعوت باشد، (یعنی از لحاظ دستوری یک جمله خبری یا یک دستور یا پرسش باشد) که در این موارد شکل خطاب را عوامل دوستانه و صمیمی، و متأسفانه طبقه اجتماعی، و جنس و سن تعیین می‌کند. هر زبانی سوای از تغییر در ساختار جمله (به عنوان مثال *Could you come?* ممکن است به *Tu peux venir?* یا *Bitte komm* تغییر کند) یک سری آغازگر جمله دارد که از لحاظ معنایی به این تبادل اختصاص یافته‌اند، مانند:

"I wish you'd come" *Ich hoffe du kommst* (کاش بیایید)

"I wish you'd stop talking" *Tu ne peux donc pas te taire?*
(میشه دیگه حرف نزنی؟)

"I wonder if you" *Je ne sais pas situ*

(ممنون می‌شوم اگر لطف کنید...)

به همین طریق هر زبانی کلمات مشخصی دارد که بیانگر پایان پذیرفتن یا وقفه در موضوع مورد بحث هستند مانند: *right* (درست است)، *well* (خوب)، *good* (باشد)، *fine* (بسیار خوب)، *now* (حالا)، *I see* (که اینطور؟) و *(Ach so, Parfait, C'est vrai)* و *Ok* که به یک اصطلاح بین‌المللی تبدیل شده است.

آخرین مورد در این زمینه ضمیمه‌های کوتاه پی‌آیندی^۱ هستند که کاربرد آنها برای ادامه دادن به گفتگویی است که پایان یافته است. مانند *"isn't it"* (اینطور نیست؟)، *see* (متوجه‌اید؟) *"you know"* (می‌دانید که) که نیاز به یک پاسخ عادی دارند.

مترجم باید تفاوت‌های مهم میان گفتار و گفتگو را در نظر داشته باشد: گفتار هیچ‌گونه علامت‌گذاری ندارد («جمله تقریباً در گفتار معنی ندارد»: سینکلر^۲ و دیگران ۱۹۷۵) و گنگ و پراکنده است و در آن شکاف‌های معنایی وجود دارد که با حرکات بدن و عوامل فرازبانی پر می‌شوند.

علامت‌گذاری

علامت‌گذاری می‌تواند خیلی مؤثر باشد اما از آنجا که بسیار نادیده گرفته می‌شود به مترجمان پیشنهاد می‌کنم مخصوصاً به خاطر علائم، یک بار ترجمه خود را با متن اصلی تطبیق دهند. جایگزینی خط تیره - که برای شماره‌گذاری با (الف)، (ب)، (ج) یا ۱ و ۲ و ۳ به کار می‌روند، یا علامت گیومه در گفتگو یا پرانتز (که اغلب آن را به هلالین ترجمه می‌کنند) بدیهی است. استفاده از نقطه ویرگول (!) برای وقایع و فعالیت‌های همزمان یا موضوعات همسان که آنقدر جدای از هم نیستند یا اهمیت چندانی ندارد که با نقطه یا

علامت تعجب علامت‌گذاری شوند، در زبان فرانسه و ایتالیایی رایج‌تر از زبان انگلیسی است. مترجم باید به دقت بررسی کند که آیا باید این علائم را حذف کند یا باقی گذارد. ئی. دبلیو بالدیک^۱ در ترجمه *L'Education sentimentale* اغلب، آنها را حذف کرده است و بدون آنکه لازم باشد، جملات را به هم ربط داده است (به بهانه روان یا طبیعی بودن ترجمه) و با توجه به آنکه این متن «خاص»^۲ است، کار وی مایه تأسف است. به هر حال شاید این کار عبث باشد؟ این علامت سؤال من علامت کنایه‌آمیز بودن است (و مفهوم آن این است که من فکر نمی‌کنم این کار بیهوده باشد) و حاکی از تردید یا سؤال نیست. دو نقطه (:) هم اگر به عباراتی چون «شامل»، «عبارت است از»، «منجمله» ترجمه شود ممکن است واضح‌تر و بهتر باشد و علائم تعجبی زیاده از حد ممکن است بیانگر ناکامی، هیجان، یا ناتوانی در ابراز عقیده باشد.

علامت‌گذاری جنبه مهمی از تحلیل گفتمان است چون از لحاظ معناشناسی ارتباط میان جملات و عبارات را نشان می‌دهد و ممکن است در زبان‌های مختلف با هم تفاوت داشته باشد. به عنوان مثال استفاده از چند نقطه در زبان فرانسه بیانگر مکث است در حالی که در زبان انگلیسی بیانگر حذف یک مطلب است؛ علائم تعجب در زبان آلمانی برای جلب توجه و تأثیر عاطفی و تأکید و در عنوان اطلاعاتی‌ها به کار می‌روند (اما در عبارتی چون "Dear Mary" و تأثیر نامه‌نگاری چنین نیست) و ممکن است برای جلب توجه مضاعف شوند؛ نقطه ویرگول بیانگر انسجام میان جملات است؛ در زبان فرانسه کاما (ویرگول) به جای حرف ربط به کار می‌رود.

تأثیرات آوایی

حتی در سطح فراتر از جمله باید «تأثیرات آوایی» را مدنظر داشت، نه تنها در شعر بلکه در جملات آهنگین و ضربدار^۳. مثلاً در جاهایی که صدای کشیده "S" قابل انتقال است یا در داستان واقعگرایی مانند "All Quiet on the Western Front" که تکرار پیایی آواها و سیلاب‌ها از جمله *ver* و *zer* در کلماتی که تأثیر آوایی قوی دارند باید به این مسأله توجه کرد. مانند *Granaten*, *Gasschwaden*, *Zerfressen*, *Verbrennen*.

1- E. W. Baldic

۲ - sacred به آن دسته از متون معتبر و صاحب‌نظرانه گفته می‌شود که حاصل خلاقیت و ابتکار اهل ادب و فلسفه‌اند. این متون بسیار پراهمیت‌اند و در ترجمه آنها لازم است که سبک نوشتار، خلاقیت و تمام ویژگی‌های زبانی آنها در ترجمه انعکاس داده شود از جمله شکل جمله‌ها، علامت‌گذاری‌ها، استعاره‌ها .../م

3- Jingle

انسجام (لغوی و نحوی)

سپس به ارتباط میان جملات توجه می‌کنیم. رایج‌ترین شکل‌های آنها عبارتند از حروف ربط - که حاکی از افزودن یک مطلب، تضاد، تقابل، نتیجه و غیره هستند. حروف ربط زمانی که مترادف‌های متعدد دارند دشوار و گمراه‌کننده‌اند، چون ممکن است دارای معانی متضاد باشند مانند *cependant* به معانی "in the meantime" (در خلال) و "nevertheless" (با وجود این) یا *d'ailleurs* به معانی "besides" (به علاوه) و "however" (به هر حال) و *toujours, encore* به معانی "always" و "nevertheless". در زبان آلمانی به وفور از حروف ربط مدال وجهی، (*mots-charnières*) استفاده می‌شود منجمله: *mal, Ja schliesslich, doch, denn, also, aber* - همه این حروف ربط در محاوره سه برابر روزنامه و شش برابر آثار ادبی (Helbig) به کار می‌روند. معمولاً این واژه‌ها را صرفاً از راه ترجمه «متن افزا» می‌توان برگرداند و از اینرو اغلب تعمداً و بجا حذف می‌شوند. تا حدودی استفاده از آنها با هدف معاشرتی [برای سر صحبت بازکردن] صورت می‌گیرد، یعنی برای حفظ و تداوم بخشیدن به توجه خواننده یا شنونده، مثلاً به او «گوشزد» می‌شود که این مطالب صرفاً برای یادآوری بیان می‌شوند و قطعاً خوانندگان از پیش آنها رامی دانسته‌اند.

در اینجا به ویژگی زبان انگلیسی در تغییر جملات مرکب زبان مبدأ به جملات همپایه توجه کنید، مانند *Si tu marches, je cours* "you can walk but I will run" (تو می‌توانی قدم بزنی اما من می‌دوم).

مترادف‌های ارجاعی

جملات از طریق مترادف‌های ارجاعی که ممکن است واژگانی، ضمیری یا کلی باشند با هم ارتباط پیدا می‌کنند. بنابراین مترادف‌های ارجاعی مثلاً در *J'ai acheté l'Huma: ce Journal m'intéressait.* لازم است مشخص شوند: *bought Humanité. The paper interested me.* همچنین به واژه‌های شناخته شده همتران نیز مانند مترادف‌های ارجاعی توجه کنید مانند: "The Emerald Isle" (جزیره سبز یا ایرلند)، "John Bull's Other Country", "The land of the shamrock"، "The land of St. Patrick" (مقایسه کنید با "Hibernian"، "Milesian") یا Napoleon (ناپلئون) "The Emperor"، "Boney"، یا "he" در برخی جملات پشت سرهم؛ در انگلیسی اسم جایگزین ضمیر و کلمات اشاره زبان مبدأ می‌شوند مانند *le second, le premier* ("The former") = مورد اول "The latter" = مورد دوم) دلیل این امر آن است که دامنه شمول برخی از ضمائر انگلیسی (مانند "they"، "it"،

"this one" بسیار وسیع‌تر از زبان‌هایی است که اسم‌های آنها به دو یا سه دسته تقسیم می‌شوند. شاهد مثالی در ترجمه نادرست ضمائر، کتاب معتبر Isaiah صص ۳۶ و ۳۷ است:

"Then the angel of the Lord went forth and smote in the camp of the Assyrians a hundred and four score and five thousand. And when they arose early in the morning, behold, they were all dead."

همین جمله در نسخه انگلیسی امروزی آن به این صورت است:

"An Angel of the Lord went to the Assyrian camp and killed 185000 soldiers. At dawn the next day, there they lay, all dead."

اشاره می‌کنم که *tale* در زبان ایتالیایی و *tel* در زبان فرانسوی به عنوان ضمیر هم‌معنا به کار می‌روند. پس می‌توان از واژگان، هر سطحی از عام بودن را هم که داشته باشند، برای ربط جملات استفاده کرد، از واژه‌های عام گرفته (مانند "thing"، "object"، "case"، "affair"، "truc"، "phénomène"، "élément") تا واژه‌های کلی^۱ (مانند اسم‌های عام از جمله horse) و کلمات فرعی^۲ (مانند foal کره اسب) و اسامی خاص، القاب، واژه‌های شناخته شده هم‌تراز و ضمائر.

در بسیاری از موارد، هر سه نوع مترادف‌های ارجاعی برای جلوگیری از تکرار به کار می‌روند و برای افزودن اطلاعات جدید (که در هر موقعیتی اتفاقی و موضوعی است و بخشی از پیام جمله نیست) از آنها استفاده می‌شود. زمانی که لازم است مترجم اطلاعات جدیدی اضافه کند، نباید واژه‌ای از تکرار داشته باشد، بخصوص در مورد مشخص‌ترین اصطلاحات و اسامی خاص، زیرا از این طریق می‌تواند از گنگ بودن مطلب اجتناب کند.



شمارنده‌ها

شمارنده‌ها ("enumerative conjuncts") در نقش ربط دهنده جملات عمل می‌کنند. قیده‌های شمارشگر معمولاً معنی روشنی دارند. اگر چه *zunächst* می‌تواند به معنی «در حال حاضر» و «نخست» باشد، "enfin" پنج معنی متفاوت دارد، واژه‌های "next" (بعد)، "then" (سپس)، "primarily" (اولاً، ابتدا) و *allora* معانی مختلفی دارند و شمارنده‌های

۱- Hypernym، یعنی واژه‌ای که معنی دیگری به صورت ضمنی در آن وجود دارد و در نتیجه می‌توان واژه‌های فرعی را با همین نام تعریف کرد. مانند building که Hotel و House به صورت ضمنی در آن وجود دارند. /م

۲- Hyponym، یعنی واژه‌ای که معنی آن به صورت ضمنی در واژه دیگری وجود دارد مانند scarlet که به صورت ضمنی در red وجود دارد. /م

دوبخشی مانند (از یک طرف... از طرف دیگر... و غیره) ممکن است یکی از دو شکل شمارشی یا مقایسه‌ای باشند. کلمه "or" نیز در اکثر موارد بسیار مبهم است.

رابطی‌های دیگر

مترادف‌های معنایی هم به عنوان ابزار انسجامی و ارتباطی به کار می‌روند تا از تکرار کلمات مخصوصاً در یک جمله تأکیددار جلوگیری کنند. مثلاً در جمله زیر از درسلر،
:۱۹۷۳

*Die Linguistik kann man zu den progressiven Wissenschaften zählen.
Die Sprachwissenschaft ist ein Element des Fortschritts.*

جمله دوم تقریباً زائد است، اما بر پیشرفت (اجتماعی) تأکید می‌کند در حالی که جمله اول حاکی از تدریجی بودن دوران دانشگاهی یا افزایش جمعیت است؛ Sprachwissenschaft در این متن (نه همیشه) به معنی Linguistik است و می‌توان آن را به "the subject" (موضوع) یا "the discipline" (رشته) ترجمه کرد. (خارج از متن بین دو مترادف در زبان آلمانی، واژه «کهن» غالباً «جدید» تر و پرتعدادتر است و به زبان انگلیسی و فرانسوی نزدیکتر است و این عکس‌العملی است که در برابر ملانقطی‌های سره ساز قدیم صورت می‌گیرد).

واژه‌هایی که کم و بیش به صورت ضمنی بیانگر همانندی هستند مانند "similarly" «به همین طریق» "likewise"، «به همین صورت» نیز در نقش ربطی به کار می‌روند. *également* در زبان فرانسه معمولاً به معنی "also" است و شباهت این معادل‌ها به قدری است که مترجم معمولاً در انتخاب معادل دقیق با مشکل مواجه می‌شود.

دیدگاه کارکردی جمله^۱

دیدگاه کارکردی جمله، حاصل خدمات و قلمیاری وسیع مکتب پراگ^۲ (که اکنون زیر نظر ژان فیبراس^۳ اداره می‌شود که مانند من اهل برونو^۴ است نه پراگ) و در زبان‌شناسی، مباحث، گفتمان، جمله و تأکید را به هم پیوند می‌دهد. دیدگاه کارکردی جمله (FSP) با مسائل ترجمه ارتباط تنگاتنگ دارد و ترتیب اجزاء جمله را با توجه به بافت زبانی، موقعیتی و فرهنگی آن و با در نظر داشتن کارکرد آن در پاراگراف و متن بررسی می‌کند. آنچه که مشخص است، یا می‌توان آن را استنباط کرد یا نقطه آغاز یک ارتباط (یا

1- Functional Sentence Perspective (FSP)

2- Prague

3- Jan Fribas

4- Brno

به عبارتی اساس ارتباط است باید به عنوان موضوع جمله (theme) در نظر گرفته شود، و مؤلفه‌هایی که اطلاعات جدیدی را به ما می‌دهند (هسته اصلی ارتباطی جمله) گزاره (rheme) است. گزاره در زبان انگلیسی غالباً با یک حرف تعریف نامشخص، یک تخصیص‌گر^۱، یک اصطلاح خاص مانند "Robert Smith" نشان داده می‌شود؛ نهاد با یک حرف تعریف مشخص، یک تخصیص‌گر، یا یک اصطلاح عام مانند "Smith" نشان داده می‌شود. تفاوت دیگری که در زبان انگلیسی میان "Robert Smith" و "Smith" وجود دارد آن است که رابرت اسمیت ناشناخته است ولی اسمیت کاملاً مشهور و زبانزد است؛ یا حتی ممکن است اولی معرف یک عضو از میان تعداد کثیری Smiths باشد. زبان روسی الزاماً و زبان ایتالیایی به لحاظ سبکی گزاره را با ترتیب واژگان مشخص می‌کنند، مانند *E arrivato uno dei miei amici* (یکی از دوستان من رسید) و این جمله قدرت تأثیر را بر آخرین واژه جمله قرار داده که جایگاه معمولی گزاره است.

مؤلفه‌هایی که نه به نهاد و نه به گزاره تعلق دارند انتقالی هستند. مؤلفه‌های نهادی از لحاظ ارتباطی پویایی و تأثیر کمتری دارند، و از اینرو قدرت تأثیر کمتری نسبت به مؤلفه‌های گزاره‌ای دارا هستند.

معمولاً حرکت از شناخته‌ها به سوی ناشناخته‌ها است: یعنی حرکت با نهاد آغاز می‌شود و بنابراین مؤلفه‌های جدید که بالاترین حد پویایی ارتباطی را دارند در آخر جمله می‌آیند مانند: "He met a frightening lion" به هر حال هر زبانی شگردهای مختلفی (منجمله آواشناختی، واژگانی، دستوری و علامت‌گذاری) (نوشتن با حروف مورب^۲ یا استفاده از گیومه) برای برجسته کردن اطلاعات مهم دارد، مانند "C'est X qui". در هر زبانی می‌توان هر تأکیدی را بر هر کدام از بخش‌های جمله قرار داد. در ترتیب معمول نهاد - گزاره یا فاعل - فعل - تکمیل‌کننده جمله، عامل پویایی در آخرین واژه جمله یا مکمل جمله قرار دارد. به هر حال اگر بخشی از جمله به طور غیرمعمول در ابتدای جمله قرار گیرد به عنوان بخشی از گزاره تأثیر مهمی دارد و نهاد را تحت الشعاع قرار می‌دهد و این روند مهم و تأثیرگذار باید در جمله نشان داده شود مانند: "He came down"، *Er kam herunter. Il descendit* (او پائین آمد): *Und da fiel er herunter. C'est jusqu'au fond qu'il tomba*، "Down he came" (او آمد پائین).

«پویایی ارتباطی» یا قدرت تأثیر مورد نظر فیرباس بیانگر آن است که حفظ تأکید در ترجمه حائز اهمیت است. همیشه دست کم یک دلیل برای حفظ ترتیب نهاد - گزاره یا گزاره - نهاد و نقض قواعد نحو و واژگان وجود دارد. مترجم باید جنبه‌های مختلف کارکردی، معنایی (شناختی و سبکی) و نحوی جمله را با هم تطبیق دهد. ابتدا این جمله را

در نظر بگیرید: "He was then allowed to leave" (در نهایت به وی اجازه داده شد که برود). اگر این جمله را به فرانسه ترجمه کنید، ترجمه شما یکی از این موارد خواهد بود:

1. *Puis, il lui fut permis de partir.*

2. *Puis, on lui permet de partir.*

3. *Puis, il fut autorisé de partir.*

4. *Puis, il reçut la permission de partir.*

شاید فرض کنید که: از لحاظ شناختی ترجمه اول به انگلیسی نزدیکتر است، از نظر سبکی ترجمه دوم به جمله انگلیسی نزدیکتر است، از لحاظ کارکردی ترجمه سوم نزدیکتر است ولی ترجمه چهارم می‌تواند یک جمله تطبیقی باشد. اینجاست که مترجم باید اولویت‌هایش را مشخص کند و برای این کار صرفاً می‌تواند متن را به عنوان یک کل در نظر بگیرد.

در زبان‌های فرانسه و آلمانی ساختارهای قیدی (عباراتی که با حرف اضافه شروع می‌شوند)^۱ در قسمت اول جمله قرار می‌گیرند حتی زمانی که در حالت گزاره‌ای باشند.

جملات مرکب در زبان آلمانی با عبارات وابسته موضوعی شروع می‌شوند و در پایان، یک عبارت اصلی گزاره‌ای آن را تکمیل می‌کند؛ این ترتیب در انگلیسی برعکس است و برای وضوح مطلب صورت می‌گیرد و برخلاف زبان آلمانی، فعل اصلی زیاد عقب نمی‌افتد: *Alles, was er ihr erzählte darüber ... war ihr schon bekannt.* (She already knew ...everything he told her about this). [مقایسه کنید با

فارسی: او از پیش... هر چیزی را که مرد درباره آن صحبت کرده بود می‌دانست]. بنابراین با در نظر داشتن جنبه‌های کارکردی، معنایی و نحوی یک جمله شاید مترجم مجبور باشد مقاصد کارکردی نویسنده را بر جهت‌گیری‌های خاص (نه قواعد) زبان در آرایش واژه‌ها ارجح بداند.

یکی از مهم‌ترین نظریات فیرباس در زبان انگلیسی بیشتر از زبان‌های دیگر در «تبدیل فعل به اسم»^۲ صورت می‌گیرد. (به نظر من این گرایش فراگیری است که به خاطر تأکید، ماده‌گرایی، تأکید بر اشیاء به جای صفت و غیره رخ می‌دهد). به ویژه، زمانی که فعلی از زبان مبدأ به عنوان گزاره ظاهر می‌شود باید در زبان انگلیسی به صورت فعل تهی + اسم فعل ترجمه شود، مانند: *she gave a laugh* = *elle rit* (او خنده سر داد) نایدا (۱۹۷۵)، این امر را عمل به تفصیل بیان شده می‌نامد. به هر حال به کار بردن اسم فعل که به شکل نامفهوم به کار می‌رود و کنت هادسن^۳ آن را به این صورت تعریف می‌کند «عمل تبدیل، زمان محدودی می‌برد» و به عبارتی تغییر محتوا در مدت کوتاهی

صورت می‌گیرد (هادسن، ۱۹۷۹). در انگلیسی و آلمانی این امر اغراق‌آمیز شده است، مترجم در متون آگهانشی باید از این امر اجتناب کند مگر آنکه متن معتبر باشد که قالب آن نیاز به بازآفرینی دارد (یعنی در متون «خاص»). به همین دلیل در ترجمه جمله زیر میان فعلیت بخشی (فعل) تأکید و زبان دارای کاربرد خاص تنش وجود دارد:

La cuisine française apprécie depuis longtemps la saveur délicate de l'écrevisse (برگرفته از Guillemin-Flescher)

1. "The delicate flavour of crayfish has long been appreciated in French cooking". (Actualization)

(مزه دلپذیر خرچنگ برای مدت‌ها در آشپزی فرانسوی تمجید شده است. (فعلیت بخشی)

2. "With its delicate flavour, the crayfish has long found favour in French cuisine."

(تأکید روی آشپزی فرانسوی) با قرار دادن «آشپزی فرانسوی» در ابتدای این جمله تأکید روی «طرفدار» افزایش می‌یابد.

(با مزه دلپذیری که دارد، خرچنگ در آشپزی فرانسوی از مدت‌ها پیش طرفدار داشته است.

3. "With its delicate favour, the crayfish has long found appreciation in French cooking." (زبان دارای کاربرد خاص)

جنبه‌های دیگر «دیدگاه کارکردی جمله» (FSP) که به سلیقه مترجم بستگی دارد شگردهای مختلفی برای شدت بخشیدن یا بی‌اثر کردن انتظار هستند که ممکن است در دو زبان مبدأ و مقصد تفاوت داشته باشند. مثلاً در جمله: "There was an uproar in the next room. A girl broke a vase." (۱۹۸۱)

(در اتاق کناری بلوا شد. دختری گلدانی را شکست). مترجم شاید بخواهد واقعه دوم را در توضیح یا به عنوان نتیجه واقعه اول نشان دهد. لانگ ایگر^۱ (در درس‌لر، ۱۹۸۱) گفته است که نقطه اوج یا «فران» ممکن است از طریق تبدیل زمان به دست آید (مثلاً از گذشته به مضارع روایی که این شگرد در زبان فرانسه از انگلیسی معمول‌تر است، یا از طریق تغییر صورت از نقل قول غیرمستقیم به مستقیم، که در اکثر زبان‌ها معمول است).

وجود «زنجره انتظار» (مثلاً او کُشت، پخت و...؛ او امیدوار بود که موفق شود اما...) بیشتر از مترجم مکتوب به مترجم همزمان کمک می‌کند، مگر آنکه خلاء مربوط به واژگان یا نواژه‌ها پر شود، و از این طریق به راحتی مشکل متن مرتفع می‌شود.

تضادها (مقایسه نقاط افتراق)

نقطه اوج یا کانون تمرکز را هم می‌توان با یک توالی «منفی — مثبت» نشان داد. عامل منفی یک معنی متضاد یا مبسوط را ایجاد می‌کند. این امر ممکن است در دست یافتن به نوآژه‌ها یا لغات یافت‌نشده (منظور من از این قسم واژه‌ها کلماتی است که معنی آنها به هر دلیل نایافتنی و غیرقابل بیان‌اند) مفید باشد. مانند:

pas un bikini mais un tanga ; یا "not so much self-confidence as triumphalism"

"It wasn't conviction, it was mere tokenism"

در موارد نادرتری، تضاد از مثبت به منفی است، طوری که گویی موضوع دوم استثناً به نظر می‌رسد. نقاط افتراق یا تضاد یکی از مؤثرترین عوامل انسجام گفتمان هستند. زمانی که در عبارات مقایسه‌آمیز آورده شوند (مانند *d'une part... d'autre part*) در ترجمه هیچ مشکلی پیش نمی‌آید اما به خاطر داشته باشید که در متون غیرادبی *si* (از زبان فرانسه) یا *se* (از زبان ایتالیایی) معمولاً به معنی «زمانی که»، «از آنجائی که» یا «اگرچه» هستند نه «اگر». به هر حال مقایسه میان اشیاء یا اعمال رایج است. مثلاً در جمله زیر که از دوگل (*Degaulles*) نقل شده است:

La diplomatie, sous des conventions de forme, ne connaît que les réalités

مقایسه اصلی میان *Forme* و *le réalités* را می‌توان به خوبی نشان داد:

"Diplomacy, behind some conventions of form (purely formal conventions), recognises only realities."

(سیاست، در پس برخی قواعد ظاهری (قواعد ظاهری محض) فقط واقعیت را به رسمیت می‌شناسد). اما در مثال بعد برابری هست نه مقایسه:

Mais aujourd'hui, l'unité française renaissante, cela pèse et cela compte.

در این مثال جمله بالا تغییر از فعل زبان مبدأ به فعل تهی در زبان انگلیسی بعلاوه اسم فعل این برابری را قوام می‌بخشد.

برخی از مقایسه و تضادها معمولاً با صفات تفضیلی و عالی نشان داده می‌شوند. به هر حال در برخی زبان‌ها مخصوصاً آلمانی و ایتالیایی (برخلاف نظر ملانقطی‌کاران فرانسوی) صفت تفضیلی ممکن است مطلق و حتی نسبی باشد (مثلاً *grösserer* می‌تواند به معنی «کاملاً بزرگ» یا «بزرگتر از آنچه تا به حال اشاره شده است» باشد)؛ دقت داشته باشید که در زبان انگلیسی مقایسه به صورت تلویحی صورت می‌گیرد و نیازی به توضیح و تعریف ندارند — مانند "The larger towns". گاهی صفت تفضیلی، عالی و قیاسی — منجمله "likewise" (همچنین)، "respectively" (به ترتیب)، "related" (مربوط)، "kindred" (مشابه)، "comparable" (قابل مقایسه) «با چه

چیز؟»، "respective" (نسبی، مربوط)، "so" (بنابراین)، "Justlike" (درست به همین طریق) — گاهی به عنوان ابزار انسجام‌بخش به کار می‌روند و گاهی چنان گنگ هستند که شاید مترجم مجبور شود به موضوع مورد اشاره آنها در پاراگراف‌های قبلی مراجعه کند؛ همه این ابزار، پیشایند^۱ هستند (یعنی موضوعی را به پیش از خود ارجاع می‌دهند). ابزار پسایند^۲ (که موضوع را به پس از خود ارجاع می‌دهند) کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرند مانند (دو نقطه، زیر و ذیل ("The following")، "VIZ" (یعنی)، "i.e" (یعنی)، "later" (بعد)، "subsequent" (بعدی) "as undermentioned" (که در زیر ذکر می‌گردد). این پسایندها اغلب به راحتی و به صورت طبیعی ترجمه نمی‌شوند.

پرسش‌های بلاغی (سخنورانه) که علاوه بر زبان انگلیسی در خیلی از زبان‌های دیگر رایج‌اند و اکثراً باید به جمله خبری ترجمه شوند، دارای مرجع پیشایند یا پسایند هستند چون غالباً کاربرد آنها برای خلاصه کردن بحث یا طرح یک موضوع تازه (و نیز برای تأکید بر یک جمله) به کار می‌روند:

Est-ce à dire que l'efficacité chimique du composé sera supérieure?
Rien n'est moins certain, et ... - "In no sense are we implying that this drug is chemically more effective than the remainder of the group."

(به هیچ وجه منظور ما این نیست که این دارو از لحاظ شیمیایی مؤثرتر از بقیه گروه است).

در این زمینه اشاره می‌کنم که صفتهای تفضیلی تلویحی مانند *majeur*، *supérieur inférieur*، *mineur* و حتی *lointain proche* ممکن است در نقش ربطی‌های پیشایند عمل کنند که نیاز به متمم حالتی دارند — در این جا موقعیتی است که تحلیل متن با دستور حالتی پیوند می‌خورد.

جملات به وسیله جایگزین‌ها (منجمله "I think so"، "I am"، "I do"، "the same for me"، "I must" و غیره) به هم وصل می‌شوند، و از طریق حذف با هم ترکیب می‌گردند (مانند "I have been swimming" — "I have"). این وصل و ترکیب‌ها به صورت مکانیکی و از روی حس تشخیص صورت می‌گیرند و بنابراین جنبه‌هایی از زبان‌شناسی تطبیقی‌اند نه نظریه ترجمه.

واژه‌های عام مانند "structure" (ساختار)، "system" (نظام)، "blance" (توازن)، "organisation" (سازمان)، "list" (فهرست)، "cathologue" (کاتالوگ)، "anthology" (منتخب)، "chrestomathia" (مجموعه) ممکن است به منظور دسته‌بندی جملات به کار روند مثلاً در جمله‌ای که اینگونه شروع می‌شود: "As to structure ...".

هدفم از مطرح کردن مطالب بالا این بود که نشان دهم تا چه حد کل متن را می‌توان به عنوان واحد ترجمه در نظر گرفت، و مترجم کم و بیش چه دلایل و سرنخ‌هایی را از این مفهوم می‌تواند پیدا کند. به نظر من این دلایل، مشخص و در عین حال محدود هستند. کل ترجمه، تنها در صورتی از متن به عنوان واحد ترجمه استفاده می‌کند که مشکلات کاملاً لاینحلی در سطح همایند، عبارت یا جمله وجود داشته باشد. این فقط بارقه‌هایی از نظریه ترجمه است. به خاطر تأکیدی که اکنون بر توان و زبان ارتباطی وجود دارد، متن به عنوان واحد ترجمه اهمیت گسترده‌ای پیدا کرده است، در این متون واحدهای ترجمه طولانی‌تر می‌شوند مانند آگهی‌ها و دستورالعمل‌ها؛ بیشترین مقدار نوشته‌ها توصیفی‌اند و چون در این متون تأکید روی ارتباط است واحدهای ترجمه کوچکتر هستند.

واحدهای کوچکتر ترجمه

اگر فصل‌ها یا بخش‌ها را جزو کل «متن» در نظر بگیریم (البته با این فرض که متن ممکن است حتی یک کلمه یا یک جمله باشد) واحد جزئی‌تر پاراگراف است که برای نیچه (ومن) واحد تفکر است. چارچوب‌های نوعی پاراگراف عبارتند از: (الف) با یک تعمیم شروع می‌شود و سپس دو یا سه مثال و توضیح و دلایلی را برای اثبات مطلب مطرح می‌کند. (ب) موضوعی را مطرح و تشریح می‌کند. شاید در متون آگهانشی بخواهید جملات را در قالب چنین طرحی، از نو شکل دهید اما باید سبک‌های خاص نوشتاری^۱ را مدنظر داشته باشید. معمولاً پاراگراف‌های زبان آلمانی از زبان انگلیسی بلندتر هستند. یک پاراگراف از زبان آلمانی را غالباً می‌توان به چند پاراگراف در زبان انگلیسی تقسیم کرد.

جمله واحد «معمول» ترجمه است، همانطور که واحد معمول درک و درج اندیشه است. در درون یک جمله، جابجایی، باز ترتیب عبارات، و بازنویسی اشکال ندارد به شرط آنکه دیدگاه کارکردی جمله در حاشیه قرار داده نشود و برای آن تغییرات دلیل مناسب وجود داشته باشد. از طرفی، اگر جمله‌ای خیلی طولانی نباشد شکستن آن جایز نیست. اگر کوتاه بودن آن نامعمول و غیرعادی باشد احتمال دارد برای ایجاد تأثیری در خواننده آنقدر کوتاه شده باشد. روشن است که اگر جملات بلند جنبه‌ای از سبک نویسندۀ متن بیانی باشد باید به همان طریق این ویژگی را حفظ کرد. معمولاً جملات موصولی زبان فرانسه به جمله‌های مستقل تغییر داده می‌شوند البته در صورتی که جمله دلالت بر انجام عملی داشته باشد (جمله معلوم) نه آنکه توصیفی باشد. مانند:

— *Vos amis sont là qui vous attendent* که به دو جمله تبدیل می‌شود.

"Your friends are over there. They're waiting for you."

(گرویس^۱ ص ۱۰۴۱، مثال‌های دیگر در گילה من - فلشر^۲، ۱۹۸۱ صص ۳۳۹ - ۳۴۰) این یک روند استثنایی و کاملاً شناخته شده است. در اکثر موارد جملات موصولی در زبان فرانسه با وجه وصفی جا به جا می‌شوند. معمولاً زمانی که کار را شروع کرده‌اید؛ جمله به جمله ترجمه می‌کنید و با دقت واحدهای بزرگتر - پاراگراف‌ها و متن - را بررسی می‌کنید. برای مثال:

(۱) زمانی که در حروف ربط مشکل دارید، مثلاً در جمله:

Quelques-uns, vers la fin, s'y endormirent et ronflèrent.

Mais, au café, tout se ranime (از داستان مادام بواری)

جرارد هاپکینز^۳ این جمله را به این صورت ترجمه کرده است:

"When the feast was *nearing its end*, some of them fell asleep and snored, though they woke up again, when coffee *appeared*."

این ترجمه از لحاظ واژگانی فوق‌العاده دقیق است؛ و با تلفیق دو جمله تأثیر حروف ربط را کمتر کرده است. معمولاً بهتر است که خلاءهای حالتی مربوط به اسم‌ها (مانند "beginning"، "middle" و "end") را پر کنیم.

(۲) زمانی که نمی‌خواهید جمله واحد ترجمه باشد.

(۳) زمانی که شروع به بازخوانی ترجمه می‌کنید.

در هر جمله پنج واحد فرعی برای ترجمه وجود دارد. یکی از آنها تکیه است که کوچکترین واحد معنایی است و نیازی نیست که خیلی جدی گرفته شود و اما در مواردی از پیشوندها مانند: "Post"، "inter" یا پسوندهایی مانند "ism" که معادل مشخصی از زبان مبدأ وجود ندارد که مناسب بافت آن واژه باشد باید در ترجمه منظور شوند (اما نگاه کنید به کت فور^۴ ۱۹۷۵، ص ۷۶ که می‌گوید:

J 'ai laissé mes lunettes sur la table - I've left my glasses on the table).

عبارت و گروه، دو واحد فرعی دیگر هستند که به مقوله دستور مربوطند، دو واحد فرعی دیگر یعنی همایند و واژه (از جمله اصطلاح، و واژه‌های اصطلاحی مرکب، که همایندهای یکپارچه شده هستند) در زمره واژگان قرار دارند. زمانی که ترجمه می‌کنید باید در آن واحد هم به جنبه دستوری (مؤلفه‌های زمان، وجه، فضا، منطق و مطابقه) و هم به واژگان (جزئیات) توجه کنید و اطمینان حاصل کنید که دیدگاه کارکردی جمله در هر جایی که حائز اهمیت است حفظ گردد. نمی‌توان به یکی از واحدهای فرعی نسبت به واحد فرعی دیگر اولویت داد چون همه آنها را باید در جای خود مورد توجه قرار داد. (یک جمله

1- Grévisse

2- Guillemin - flescher

3- Gerard Hopkins

4- Catford

ممکن است بند^۱ بدون عبارت^۲ یا همایند باشد و فقط از واژه‌ها شکل گرفته باشد). هر چه متن بیانی‌تر و خاص‌تر باشد باید بیشتر به معنای دقیق بافتی واژه‌ها توجه کنید، ممکن است این مسئله به پیام یا ارزش ارتباطی لطمه بزند:

Le père de V. Hugo était une espèce de soundard rugueux (Ionesco)
 "Hugo's father was a kind of rough and rugged old trooper."

(پدر ویکتور هوگو سرباز پیر خشن و تنومندی بود). در این جمله، مشکل ترجمه به *rugueux* به معنی "rough" مربوط به می‌شود چون این واژه در توصیف سطح چیزی به کار می‌رود. به این ترتیب هر چه متن معتبرتر باشد واحد ترجمه کوچکتر است. برعکس زمانی که بریده متنی کاملاً شکل و قالب زبان معیار را داشته باشد تمام آن به واحد ترجمه تبدیل می‌شود حتی اگر به اندازه طول یک ضرب‌المثل باشد یا به کوتاهی یک همایند باشد: مثلاً *un refus catégorique* ممکن است شکل‌های مختلفی داشته باشد (و وینی و داربلنت به این موضوع توجه نکرده‌اند).

مثلاً عبارت بالا می‌تواند هر کدام از این موارد باشد:

و غیره "a flat / categorical/ blunt denial refusal"

توجه داشته باشید که رایج‌ترین هماینها عبارتند از (صفت + اسم، (۲) قید + صفت یا قید، (۳) فعل + مفعول.

روش‌های کاملاً شناخته شده‌ای از ترجمه کردن یا تبدیل بندها و عبارات دستوری وجود دارد که در کتاب‌های دستوری یک زبانه بیان شده‌اند و در دستورهای تطبیقی و کتاب‌های پیرامون ترجمه تعدیل و اصلاح شده‌اند. برخی از آنها به تغییر از دستور به واژگان (مثلاً فعلی تبدیل به اسم یا قید می‌شود) یا تبدیل یک بند به عبارت یا حتی یک واژه ترغیب می‌کنند: مانند *Dès son lever* - "as soon as he gets up" (به محض اینکه از خواب بیدار شود) یا *Au café* - "When the coffee arrives" (زمانی که قهوه برسد). مترجم بهتر است این تغییر و تبدیل‌ها را که در کتاب‌های راهنما بیان شده‌اند در دسترس داشته باشد. به هر حال معمولاً روش‌هایی برای انتخاب نوع ترجمه وجود دارد. دستور زبان همواره شکل‌های جایگزین متنوعی دارد، و از واژگان منعطف‌تر است چون واژه‌های عام از قبیل "affair" (امر)، "thing" (چیز)، "quality" (کیفیت) و "occasion" (موقعیت) مترادف‌های بیشتری از واژه‌های خاص منجمه "oxygen freezing mixture" - دارند. گاهی دامنه انتخاب محدودتر می‌شود، مثلاً زمانی که یک بند و اجزاء واژگانی آن داخل یک متن قرار می‌گیرد، چون موقعیت کلمه در متن است که معنی آن را مشخص می‌کند. اما موقعیت عبارات به نوبه خود ممکن است انتخاب‌های بیشتری را پیش روی مترجم قرار دهد. مثلاً عبارت

۱ - clause گروهی از چند واژه که دارای فاعل و فعل است. / م

۲ - phrase گروهی از چند واژه که فاعل ندارد. / م

"looking unsteady doubtful" در خارج از متن به معنی "Scissors in hand"، است اما اگر در متنی مانند زیر قرار گیرد معنی آن تفاوت خواهد کرد:

Il était debout, les ciseaux à la main, l'air mal assuré — "He stood, holding the scissors uncertainly."

می‌بینید که اصلاً ربطی به *les ciseaux à la main* ندارد (این مثال هم، ابهام فاحش موجود در ترجمه کواین^۱ و هم ابهام معنایی کل زبان آن را نشان می‌دهد).

نتیجه‌گیری

سعی من بر آن بوده است که نشان دهم که هر جزئی از زبان^۲ چه به صورت جداگانه و چه در کنار سایر اجزاء می‌تواند به عنوان واحد ترجمه در روند کار ترجمه قرار گیرد؛ هر جزیی ایفاگر یک نقش کارکردی است که در خصوص کلمه‌ها و هماینها می‌توان به طور خلاصه آن را نقش واژگانی نامید و در خصوص گروه‌ها و بندها نقش دستوری (وینی و داربلنت به آن *agencement* (نقش عاملی) گفته‌اند) و در جمله، پاراگراف و متن نقش نگرشی نامید (وینی و داربلنت به نقش نگرشی، پیام گفته‌اند). علاوه بر این سعی کرده‌ام که ثابت کنم، عملاً قسمت اعظم ترجمه در سطح واحدهای کوچکتر (واژه و بند) صورت می‌گیرد و واحدهای بزرگتر به صورت خودکار عمل (*jouer*) می‌کنند مگر زمانی که در ترجمه مشکل پیش آید و تا زمانی که مرحله بازخوانی شروع شود، همین اصل حکم می‌کند. از این گذشته در یک متن بیانی یا معتبر تأکید خاصی روی واژه‌ها وجود دارد؛ در یک متن آگهانشی تأکید روی هماینها و گروه‌هاست و در بخش متون خطابی یا بخشی کاربردی متن (بخشی که هدف آن ایجاد عکس‌العمل در خوانندگان است)، جمله و متن به عنوان واحد ترجمه در نظر گرفته می‌شوند. در آخر اینکه بخش بزرگی از این فصل به متن به عنوان واحد ترجمه اختصاص یافته است. تصور من آن است که اخیراً به طرز اغراق‌آمیزی به متن اهمیت داده می‌شود مخصوصاً از سوی نویسندگانی چون ویلس^۳ هولمز^۴ و نوبرت^۵ که بندرت درباره کاربردهای عملی این موضوع بحث کرده‌اند و دلیسل^۶ هم‌چنین نگرشی دارد. به عقیده من واحد ترجمه مقیاس متغیر و تبدیل‌پذیری است که مناسب بودن آن به عوامل مختلف دیگری بستگی دارد و با وجود این هنوز هم رضایت‌بخش نیست.

1- Quine

۲-length اعم از واژه، عبارت، بند، جمله پاراگراف و کل متن / م

3- Wills

4- Holmes

5- Neubert

6- Delisle



فصل هفتم

ترجمه تحت‌اللفظی

مقدمه

تأکید بیش از حدی که امروزه زبان‌شناسی بر تحلیل گفتمان دارد به ایده‌ مشابه آن در نظریه ترجمه می‌انجامد، یعنی ایده‌ای که متن را به عنوان تنها واحد ترجمه در نظر می‌گیرد و نیز چون متن را مرجع اصلی تلقی می‌کند به اعتقاد آن در هر موقعیتی و هر جایی از متن می‌توان ترجمه تحت‌اللفظی را کنار گذاشت. نگرش عمومی، ترجمه تحت‌اللفظی را روش قابل قبولی نمی‌داند. بر این اساس نوبرت^۱ (۱۹۸۳) می‌گوید که به ندرت امکان دارد واژه‌ای از زبان مبدأ از لحاظ معنایی برابر با واژه‌ای از زبان مقصد باشد و به زعم وی این دو تقریباً هرگز نمی‌توانند از لحاظ دستوری برابر باشند.

در سه جمله فرانسوی زیر (حدوداً ۷۵ کلمه) و ترجمه‌های آنها (که ۶۸ کلمه‌اند) تمام واژه‌های فرانسوی موجود و محتوی محور به استثنای کلمه *taux* معادل معنایی خود را با کارکرد دستوری مشابه در متن انگلیسی دارند. فقط پنج واژه کارکردی معادل دقیق کلمه به کلمه ندارند.

Les autres pays ont augmenté leurs dépenses publiques relatives à l'enseignement supérieur plus que la Grande-Bretagne pendant les années 1968-1970. (Le taux moyen d'accroissement annuel des dépenses relatives à l'enseignement supérieur est 24, 71 en France, 18,07 au Japon, 28,09 en Suède, mais seulement 8,12 en Grande-Bretagne.) Mais notre pourcentage, du PNB consacré aux dépenses dans l'enseignement supérieur est quand même plus grand que celui de presque tous nos voisins.

The other countries have increased their public expenditure relative to higher education more than Great Britain in the years 1968-70. (The average annual increase in expenditure relative to higher education is 24.71 in France, 18.07 in Japan, 28.09 in Sweden, but

only 8.12 in Great Britain.) But our percentage of GNP devoted to expenditure on higher education is nevertheless greater than that of almost all our neighbours.

گمان نمی‌کنم بتوان ترجمه فرانسوی این متن را بهتر کرد، اگر چه همواره از لحاظ سلیقه‌ای یک یا دو تغییر امکان‌پذیر است. اما تقریباً ۹۰٪ این سه جمله به صورت تحت‌اللفظی ترجمه شده‌اند — که احتمالاً استثنایی است. اما در این نوع متن چنین امری چندان هم عجیب نیست. به نظر من ترجمه تحت‌اللفظی صحیح است و نباید از آن اجتناب شود، البته به شرط آنکه معادل کاربردی و ارجاعی متن اصلی را ایجاد کند.

معنای بسیاری از افعال زبان مبدأ در انگلیسی تحت تأثیر یک فعل مرکب رومیایی و عبارتی فعلی که رسمیت کمتری دارد و احتمالاً ژرمنی است، قرار دارند. انتخاب مترجم هم به شئی که فعل با آن همایند گردیده است و هم به گونه سبکی متن بستگی دارد. مثلاً در

derrière lui un garçon distribuait pommes rissolées et petits pois

فعل *distribuait* به معنی (fried potatoes and peas) "was giving out" است نه "was distributing" — این عبارت فقط در برخی لهجه‌های فردی، و مانند یک عمل کاملاً رسمی به نظر می‌رسد — و به معنای "was doling out" هم نیست چون این هم شیفتگی مترجم به استفاده از سبک محاوره‌ای را نشان می‌دهد. اما من معادل طبیعی‌تری چون "was serving" را هم به کار نمی‌برم چون اگر آن را به زبان مبدأ برگردانیم به معنای *servait* است. اشاره می‌کنم که همایندهای دیگر هم معادل‌های مختلف دارند مثلاً: *vivers* به معنای "distribute" یا "share out" است و *courrier* دارای معنای "deliver" یا "hand out" است؛ *ordres* نیز "give" یا "deal out" معنی می‌دهد به همین ترتیب *cartes*، "deal" یا "deal out"؛ *argent*، "distribute"؛ یا "hand round"؛ *rôle*، "assign"؛ یا "give out". به عقیده من معادل‌های ثانوی در مثال‌های بالا ترجمه تحت‌اللفظی نیستند و به نظر می‌آید که همه آنها ناقض نظریه نوبرت هستند.

انواع ترجمه دقیق (نزدیک به متن اصلی)

بهتر است که ترجمه تحت‌اللفظی را از ترجمه لفظ به لفظ^۱ و ترجمه برابرگذار^۲ تمیز دهیم. در ترجمه لفظ به لفظ دستور زبان مبدأ و آرایش واژگان، و نیز معنای اصلی تمام کلمات زبان مبدأ به ترجمه انتقال می‌یابد، معمولاً این سبک ترجمه مناسب جمله‌های

ساده و کوتاه و معمولی است مانند: "He works in the house - now" که معادل فارسی آن به صورت لفظ به لفظ به این صورت است: «او کار می‌کند در منزل - اکنون». در ترجمه برابرگذار، که قالب وسیع‌تری دارد، هر کدام از واژه‌های زبان مبدأ معادلی در زبان مقصد دارد، اما معنای اصلی (مستقل از متن) آنها ممکن است با هم تفاوت داشته باشد. مثلاً در عبارت *passer un examen* که به معنی "take an exam" (امتحان دادن) است، می‌توان گفت هر دو فعل با هم مطابقت دارند، اما در خارج از این متن معادل معنایی همدیگر نیستند. از آنجا که ترجمه برابرگذار معمولاً معنی را در قالب هماینها، که مؤثرترین عامل بافتی هستند، در نظر می‌گیرد از ترجمه لفظ به لفظ رایج‌تر است. ترجمه تحت‌اللفظی از ترجمه برابرگذار هم فراتر می‌رود برای مثال *le courage, der Mut* و "courage" معادل تحت‌اللفظی یکدیگر هستند؛ این سبک ترجمه مخصوصاً مناسب زبان‌هایی است که حروف تعریف معین (معرفه) و نامعین (نکره) ندارند.

دامنه ترجمه تحت‌اللفظی از یک کلمه به کلمه دیگر ("*sala, salle, Saal, 'hall'*") گرفته تا یک گروه به گروه دیگر ("*a beautiful garden, un beau jardin, ein schöner Garten*" «یک باغ زیبا») و بندی به بند دیگر

("when that was done" *quand cela fut fait*) و جمله‌ای به جمله دیگر ("*The man was in the street L' homme était dan la rue.*") را در برمی‌گیرد. هر چه واحد ترجمه طولانی‌تر باشد، امکان ترجمه برابرگذار کمتر است. استعاره‌های تک کلمه‌ای "*ray of hope rayon d'espoir*"، «بارقه امید»، استعاره‌های چند کلمه‌ای مبسوط ("*force someone's hand*")، "*forcer la main à quelqu'un tout ce qui brille n'est pas or*"، "*all that glitters is not gold*" «هرچه برق بزند که طلا نیست»^۱ بیانگر یک مقیاس معنایی تلویحی و ثانوی‌اند. من معادل‌های زیر را نمونه ترجمه تحت‌اللفظی تلقی می‌کنم، چون از نظر دستوری انعطاف‌پذیراند، همان معادل‌های معنایی بافتی را در ترجمه قرار می‌دهد: "*un bilan*" "after going out", *après* (آزمایش خون) و "*a blood check, sanguin*" "*sortie*" (پس از بیرون رفتن)، اما "*après son départ*" به معنی "*after his departure*" (پس از عزیمت او) است. از اینرو از لحاظ لغوی *arbre* به معنی "*tree*" است نه "*shaft*" (میله). اما کلماتی مانند *Analge, einstellen, aufheben* معادل تحت‌اللفظی دقیقی ندارند. در این مورد مانند خیلی از موارد دیگر، تعاریفی که ارائه می‌کنم عملی‌اند (نه نظری) و مناسب بحث درباره ترجمه هستند و مباحث خشک و خسته کننده‌ای نیستند که مناسب زبان‌شناسی باشند.



به نظر من ترجمه تحت‌اللفظی، هم در ترجمه ارتباطی و هم در ترجمه معنایی، پایه روند ترجمه است بدان علت که ترجمه از این مرحله آغاز می‌شود. اگر چه، فراتر از سطح اکلمه، ترجمه تحت‌اللفظی بسیار دشوار می‌شود. زمانی که هر نوع مشکلی در ترجمه وجود داشته باشد معمولاً (نه همیشه) ترجمه تحت‌اللفظی امکان‌ناپذیر است. این نوع ترجمه شیوه‌ای است که ما سعی می‌کنیم از آن دوری کنیم و با این حال گاهی با حسرت به آن رو می‌آوریم و از آن استفاده می‌کنیم. دلیل این امر آن است که معنایی را که در ابتدا غیرطبیعی و عجیب به نظرمان می‌رسید تغییر و تطبیق می‌دهیم. در این مورد باید خیلی دقت به خرج دهید. مثلاً آیا در *Un tentation cuisante* می‌توانید معنی دقیق‌تری از "painful temptation" (وسوسه دردناک) یا "intense temptation" (وسوسه شدید) پیدا کنید؟ "burning temptation" (وسوسه مفرط) نزدیک‌ترین معادل آن است اما این هم معادل تحت‌اللفظی دقیقی نیست. اگر معنای زبان مبدأ و مقصد معادل هم باشند یا از هر گزینه دیگری نزدیک‌تر باشند ترجمه تحت‌اللفظی فراتر از سطح واژه صرف، روش صحیح است. این گفته به آن معنی است که مورد اشاره (مدلول) و تأثیر کاربردی برابرند به عبارتی واژه‌ها نه تنها به چیز مشابه‌ای اشاره دارند بلکه ارتباط آنها با مورد اشاره مانند هم است (Mama، "mum"، مامان، *le prof*، "The prof"، استاد) و به نظر می‌رسد در چنین متنی تداول یکسانی دارند، و معنای واحد^۱ زبان مبدأ آنقدر تحت تأثیر متن قرار نمی‌گیرد که معنای واحد زبان مقصد با آن مطابقت نکند. طبیعتاً هر چه واژه‌های خاص‌تر یا فنی‌تر باشد، کمتر تحت تأثیر متن قرار می‌گیرد. همچنین در صورتی که همپوشی (اشتراک) فرهنگی وجود داشته باشد یک موضوع مشترک، معادل تحت‌اللفظی دقیقی خواهد داشت، اگرچه اکثر زبان‌ها شکاف‌های معنایی عمیقی دارند (مانند "fingers" (انگشتان)، "waist" (کمر)، "knuckles" (بند انگشتان)، "shins" (ساق‌پا). واژه‌ای که برای یک چیز عام وجود دارد گاهی معنای عام دیگری نیز دارد (مانند "peace" و "bank") — طوری که زبان، به ویژه زبان انگلیسی با وجود داشتن واژه‌های تک هجائی ناکارآمد به نظر می‌رسد.

ترجمه شعر

در ترجمه شعر معمولاً بیشترین تأکید بر آن است که شعر دیگری خلق شود، و این مقوله‌ای است که طبیعتاً ترجمه تحت‌اللفظی در آن کارساز نیست. براین مبنا خانم رز مری لین گادیس^۲ در مقاله جالبی که در سال ۱۹۸۲ درباره والتر بنیامین^۳ مترجم اشعار بودلر^۴ نوشته است، اشاره می‌کند که ترجمه استفان جورج^۵ بهتر از ترجمه آلمانی

1- Unit

2- Rose Marilyn Gaddis

3- Walter Benjamin

4- Baudelaire



بنیامین است. وی خاطر نشان می‌کند که «ترجمه آلمانی بنیامین به انگلیسی تحت‌اللفظی‌تر از ترجمه جورج است، و از نظر معنایی از ترجمه نثری این شعر فراتر نمی‌رود اما در حالی که بنیامین سطح ترجمه‌اش واژگانی است، جورج در یک سطح شعری بزرگتر ترجمه کرده است.»

من می‌پذیرم که جورج مترجم بهتری است – و بنا به تجربه شخصی‌ام او را بهترین مترجم شعر می‌دانم – اما آنچه می‌خواهم اثبات کنم آن است که او در ترجمه کلمات و ساختارها تحت‌اللفظی‌تر عمل می‌کند. عنوانی را که جورج انتخاب کرده (*Sammlung*) با انتخاب بنیامین (*Verbereitung*) مقایسه کنید. عنوان انتخابی بنیامین بسیار پرت و دور از ذهن است، اما عنوانی که جورج انتخاب کرده است از لحاظ وزن شعری و تلویحی بودن معنا، معادل دقیقی است. ابیات آغازی آنها را با هم مقایسه کنید:

Sois sage O ma douleur, et tiens-toi plus tranquille (Baudelaire)

Sei ruhing, O mein leid, und klage schwächer (George)

Gemach mein Schmerz und rege du dich minder (Benjamin)

Tu réclamaïs le Soir; il descend; le voici: (Baudelaire)

Du riefst den abend nieder, sieh er kam! (George)

Der Abend den du anriefst sinkt und glücket (Benjamin)

ابیات آغازین جورج هم به لحاظ دستوری و هم واژگانی از ترجمه بنیامین به شعر بودلر نزدیک‌تراند. حتی *ruhing* از *gemach* به *sage* نزدیک‌تر است.

با خواندن ترجمه‌های جورج، زمانی که تلاش وی را در تحت‌اللفظی ترجمه کردن می‌بینیم و مشاهده می‌کنیم که صرفاً هنگامی که در تنگنا قرار می‌گیرد ترجمه تحت‌اللفظی را کنار می‌گذارد حیرت زده می‌شویم. به همین طریق ترجمه لیریس از هاپکینز معجزه‌ای در ترجمه تحت‌اللفظی است؛ نقطه قوت ترجمه میشل همبرگر^۶ از شعر Corona اثر سلان^۷، در دقیق بودن ترجمه آن است و به دلیل آنکه خود را در منگنه قافیه و وزن قرار نداده راحت‌تر ترجمه کرده است. ناگزیر وقتی دقیق‌تر به یک ترجمه خوب شعری نگاه می‌کنم، متوجه می‌شوم که تفاوت‌های بسیاری با اصل خود دارد و مشاهده کرده‌ام که آنچه که به نظرم ترجمه دقیقی بوده است و به همین دلیل (حقیقت آن نه ظاهراً) برایم جذاب به نظر می‌رسید، یک ترجمه تحت‌اللفظی نبود. به نظر من ترجمه امکان دارد دقیق نباشد، ولی هرگز نمی‌تواند بیش از حد در بند لفظ باشد. (اینکه چرا *destiné à* معمولاً به *destined for* (محکوم به) ترجمه نمی‌شود به این دلیل نیست که



کاملاً تحت‌اللفظی است، بلکه چون *destiné à* (الف) رایج است (ب) به راحتی انعطاف‌پذیر^۱ است، در حالی که *destined for*: (الف) ثقیل (ب) تغییرناپذیر و (ج) نامعمول است.

اگر ترجمه — حتی اگر فقط تا حدی — به مثابه یک «کار علمی» در نظر گرفته شود، باید: (الف) انتخاب‌های سلیقه‌ای آن کاهش یابد (ب) با منظور کردن دقت و ایجاز به عنوان اهداف اصلی خود از گزینش‌های بی‌مرز و توضیحات اختیاری ترجمه آزاد اجتناب کند. (ج) برداشت‌های عمومی منفی از ترجمه تحت‌اللفظی و پیش‌داوری‌های علیه آن را کنار بگذارد.

به هر حال زبان متداول یا محاوره‌ای همیشه باید به زبان معمول یا محاوره‌ای ترجمه شود و این به ندرت در راستای ترجمه تحت‌اللفظی قرار دارد.

«واژه‌های هم‌ریشه غلط‌انداز» یا دوستان غیر واقعی^۲

به هر حال، نکته اصلی من آن است که نباید از ترجمه تحت‌اللفظی یا به ویژه از کاربرد ویژه‌ای از زبان مقصد که شبیه یا همانند واژه زبان مبدأ است، هراس داشته باشیم. در دانشگاه و مدرسه به من می‌گفتند که هرگز این کار را نکنم، اما کلمه "theatre" (تئاتر) *théâtre* است و آن هم *Theatre* است و آن نیز *teatro* و آن نیز *teatr* است؛ فقط در زبان چک *divadlo* است (در واژه "music" هم اینگونه است یعنی معادل آن در زبان چک *hudba* است) ترجمه اشیاء و حرکات معمولاً تحت‌اللفظی‌تر از کیفیات و حالات حرکات است. بسیاری از صفات معمول که به احساس مربوطند، طوری بر معنی تأثیر می‌گذارند که نمی‌توان به معنی واضحی از آنها اعتماد کرد، مانند: "loyal"، "sincere"، "important"، "truculent"، "brutal"؛ فقط یک یا دو کلمه مانند "excellent" و "marvellous" معمولاً معانی واضحی دارند. همچنین واژه‌های عام و انتزاعی (مانند "phenomenon"، "element"، "affair") ممکن است به وضوح و به دقت ترجمه شوند. اغلب در سطح واژه‌های انتزاعی در معانی آنها تغییراتی صورت می‌گیرد (مانند تغییر *qualité* به "properly"). اما ترجمه این واژه‌ها هنوز هم معمولاً به صورت معادل‌های دقیق (one-to-one) انجام می‌شود. به طور کلی معادل‌های دقیق از هم‌ریشه‌های غلط‌انداز (*faux amis*) بیشتند. و ما نباید در استفاده از آنها تردید کنیم، زیرا هر ترجمه دیگری معمولاً نادرست است. در این مورد فرض بر این است که، خوانندگان^۳

1- Loose Connective

۲- Faithful and False Friends واژه‌ای از زبان مبدأ که شکل مشابه با واژه‌ای از زبان مقصد داشته باشد

اما معانی آنها متفاوت باشد. / م

3- O = original متن اصلی



و T^۱ علایق و سطوح زبانی مشابهی دارند. در غیر این صورت ترجمه شاید کاملاً متفاوت باشد.

برخی از نظریه‌پردازان معتقدند که ترجمه بیشتر از آنکه تبدیل و تغییر واژه باشد فرایند توضیح، تفسیر و باز شکل دادن به اندیشه‌هاست؛ و در این فرایند نقش زبان ثانوی است و فقط انتقال دهنده یا حاصل اندیشه‌هاست. در نتیجه هر چیزی ترجمه‌پذیر است و مشکل زبانی وجود ندارد. این نگرش که تا حدودی مکتب سلزکویچ را به مضحکه می‌گیرد، مخالف نظر افرادی است که تصور می‌کنند ترجمه غیرممکن است – یعنی افرادی که اعتقاد دارند که همه واژه‌ها ویژگی فرهنگی دارند و هر زبانی دستور خاص خود را دارد. به عقیده من هر چیزی تا حدی ترجمه‌پذیر است، اما اغلب دشواری‌های زیادی وجود دارد.

واژه‌ها در متن

با وجود این، ما واژه‌ها را ترجمه می‌کنیم، چون چیز دیگری برای ترجمه وجود ندارد، فقط واژه‌ها روی صفحه هستند، هیچ چیز دیگری وجود ندارد. ما واژه‌های مستقل از متن را ترجمه نمی‌کنیم بلکه واژه‌هایی را ترجمه می‌کنیم که کم و بیش پای بست بافت‌های نحوی، همابندی، موقعیتی، فرهنگی و سبک فردی هستند. این رویکرد به ترجمه اساساً دیدگاه واژگانی به متن دارد، اما درست نیست. بخش اصلی زبان که موضوع را در خود دارد، دستور است. اما چون دستور زبان فقط با واژه‌ها بیان می‌شود باید معنی دقیق آنها را مشخص کنیم. واژه‌ها را فقط در صورتی باید نادیده گرفت یا تغییر داد که مفهوم و منظور متن در معرض از دست رفتن باشد.

قصد ندارم از ترجمه تحت‌اللفظی یا برابرگذار دفاع کنم، چون در صورتی که ترجمه‌گون باشد (که البته این چنین ترجمه‌هایی فراوان انتشار یافته‌اند) نادرست است. اما در مقوله بازآفرینی ترجمه زیاده‌روی می‌شود و سهم تحت‌اللفظی بودن کم اهمیت انگاشته می‌شود، به ویژه در ترجمه ادبی، و حتی در متونی که مشکلی در مقوله زبان ندارند و با اشراف به موضوع نوشته شده‌اند.

معادل‌های اختیاری

معادل‌های اختیاری در ترجمه تحت‌اللفظی یا برابرگذار رایج‌اند، و گاهی تمایل منطقی مترجم را برای نوشتن به سبک یا عبارتی که برای وی کاملاً طبیعی به نظر رسد، اقناع



می‌کند. به هر حال اکثر این معادل‌ها منقدین ترجمه را آزار می‌دهد و بیانگر ذوق مترجم برای محاوره‌ای نویسی و مترادف‌گذاری‌اند، حتی اگر معادل‌های کم‌اهمیت و غیرضروری باشند. این معادل‌های اختیاری در ترجمه معنایی و حتی ارتباطی موجه نیستند. بلکه حاصل سهل‌انگاری و نسنجیده عمل کردن مترجم هستند.

شاید ترجمه تحت‌اللفظی بی‌روح و خسته‌کننده به نظر آید، اما اگر این نوع ترجمه را با هر ترجمه زیبایی دیگری مقایسه کنیم، متقاعد می‌شویم که ترجمه تحت‌اللفظی بسیار زیباتر است مانند جمله اول آگهی شرکت بندیکس:^۱

Bendicks of Mayfair have established a reputation respected throughout the world for the manufacture of chocolate confectionery of the highest quality.

'Bendicks of Mayfair' ont établi leur réputation, reconnue dans le monde entier, pour la confection de chocolats de la plus haute qualité.

ترجمه این جمله از لحاظ دستوری و واژگانی دقیق است، اما "confectionary" باید تغییر داده شود و می‌تواند به نحو شایسته‌ای با "manufacture" تلفیق شود. دو معادل اختیاری *leur* و *reconnue* نیز معادل‌های استثنایی و غیرضروری دیگری هستند که در این ترجمه دیده می‌شوند.

آزمایش برگردان ترجمه به اصل (BTT)^۲

گاهی با آزمایش برگردان ترجمه به اصل آن، می‌توان ارزش و اعتبار ترجمه را اثبات کرد: به عنوان مثال "black frame" باید دقیقاً در برگردان ترجمه به *un cadre noir* و *ein schwarzer Rahmen* و غیره ترجمه شود. آزمایش برگردان ترجمه در مورد خلاءهای واژگانی زبان مبدأ یا مقصد نتیجه‌بخش نیست. مثلاً *a "murky street"* (خیابان تاریک)، *"a bright vision"* (دید روشن) یا *une personne malade* برگردان ترجمه قابل قبولی نخواهند داشت. اما برگردان *"The literary dictates of his time"* — هرگز نمی‌تواند عبارت *les modes Littéraires de son temps* باشد.

همچنین دقت داشته باشید که عنصر مجازی اگر استعاره فرهنگی یا استعاره معیار باشد، مانع ترجمه تحت‌اللفظی می‌شود اما اگر این عنصر مجازی جهان‌شمول یا

ابتکاری باشد از ترجمه تحت‌اللفظی استقبال می‌کند.

ترجمه قابل قبول

برخی از اصطلاحات مشخص سازمانی حداقل در زبان‌های اروپای غربی به صورت تحت‌اللفظی ترجمه می‌شوند حتی اگر معادل‌های فرهنگی زبان مقصد کارکردهای متفاوتی داشته باشند مانند: "President"، "Senate" (سنا)، "Prefect" (استاندار)، "Chancellor" (صدراعظم)، "Mayor" (شهردار). اشاره می‌کنم که واژه‌های مفهومی مانند رادیکالیسم و رئالیسم به صورت تحت‌اللفظی و غالباً نادرست ترجمه می‌شوند. در حالی که اغلب معانی تلویحی «خاص» آنها تفاوت دارد. معنی اصلی ظاهری مغلوب معنی کاربردی تلویحی است. واژه‌ها معمولاً در فرهنگ زبان مقصد آنقدر مهم هستند که ترجمه تحت‌اللفظی ضروری‌تر از «تبدیل» آنها است – یک واژه ترجمه شده سریع‌تر از واژه تبدیل شده، وارد زبان مقصد می‌گردد. با وجود این، در مورد واژه‌های سازمانی جدید اگر، از پیش در زبان مقصد وجود داشته‌اند اما کاربرد مختلفی دارند، مترجم باید در ترجمه مستقیم آنها به زبان مقصد دقت به خرج دهد.

محدودیت‌های ترجمه تحت‌اللفظی

پیشنهاد نمی‌کنم که همه واژه‌های مستقل از متن زبان مبدأ را همیشه باید با معادل دقیق آنها یا با معادل تحت‌اللفظی متداول آنها در زبان مقصد ترجمه کرد. واژه زبان مبدأ ممکن است: (الف) در آن سبک همواره مورد استفاده قرار گیرد؛ (ب) از واژه معادل آن در زبان مقصد دامنه معنایی وسیع‌تری داشته باشد. مثلاً *hardiesse* بسته به بافت آن هم به معنی «گستاخی» (دارای بار منفی) و هم «شجاعت» (با بار معنایی مثبت و محترمانه) است. اما *la plaine* که به نظر می‌آید از نظر دفعات تکرارشدگی (تواتر) و دامنه معنایی مشابه واژه "the plain" باشد، همیشه به *plain* (جلگه) ترجمه می‌شود، مگر آنکه املای دیگر واژه *le plane* (هواپیما) باشد.

اگر از یک واحد کاملاً طبیعی زبان مبدأ ترجمه تحت‌اللفظی بدترکیبی انجام شود، آن ترجمه نادرست است مثلاً اگر *il ne parvenait pas à dégager de sa surprise* به "he wasn't succeeding in freeing himself from his surprise" ترجمه شود، حتی اگر مابقی ترجمه گویا و معنی‌دار باشد ترجمه دقیقی نخواهد بود.

«زبان رایج» – زبان متداول نه محاوره‌ای – که معمولاً در زبان انگلیسی زبان توصیفی است هم مناسب گفتار است و هم نوشتار. مشخصه این زبان افعال اصطلاحی مرکب، معادل‌های شناخته شده (مانند "make love"، "job"، "cash"، "kids"، "bloke")



افعال تهی و اسم فعل‌ها (مانند "make his way to") است و به ندرت به صورت تحت‌اللفظی ترجمه می‌شود.

ترجمه طبیعی

در هر حال، همه نوع مخالفت‌های نادرست علیه ترجمه تحت‌اللفظی وجود دارد. شاید فکر کنید که ترجمه تحت‌اللفظی اصلاً ترجمه نیست، بدون آزادی عمل و دخالت فکر است و خسته کننده است، ابتکار در آن راه ندارد. در دانشگاه به شما توصیه شده که تحت‌اللفظی ترجمه نکنید. گفته‌اند که این ترجمه در هیچکدام از زبان‌های مبدأ مقصد چیزی به دانش شما نمی‌افزاید. آسان انجام می‌شود. اما باید در برابر این بحث‌های مخالفت آمیز مقاومت کرد. جدای از ترجمه‌گونگی (که خود آن ترجمه نادرست است) تنها دلیل با ارزشی که در برابر آنچه من به عنوان ترجمه تحت‌اللفظی قابل قبول از واحد زبان رایج می‌دانم، ایستادگی می‌کند آن است که ترجمه غیرطبیعی به نظر رسد. به عنوان مثال به این جملات توجه کنید: *l'heure est venue* یا *les maisons basses*. اگر قاطعانه مصر باشید که در زبان رایج از "The hour has come" استفاده نمی‌کنیم بلکه به جای آن می‌گوئیم "The time has come" یا در مثال دوم از عبارت "The low houses" استفاده نمی‌شود بلکه عوض آن می‌گوئیم "low-lying houses" یا "the squat"، من تصور می‌کنم که شما با این دلایل خود را فریب می‌دهید، اما معتقدم در ترجمه متون بیانی باید به سبکی بنویسید که برای خود شما طبیعی و روان باشد یعنی سبکی که به نوبه خود بیانگر سبک نوشتار شماست. این مسأله نیز یکی از تنش‌های ترجمه است. در واقع، با چند بار تکرار کردن آن جزء از ترجمه که غیرطبیعی به نظر برسد یا حتی اگر با لحن ملایم آن را با خود بگوئید می‌توانید کاری کنید که همان جزء، طبیعی به نظر می‌رسد و از این طریق خود را متقاعد کنید که ترجمه خوبی است. در برخورد با واژه‌های عام زبان مبدأ که معادل دقیق و جاافتاده‌ای در زبان مقصد ندارند بهتر است که آنها را به صورت تحت‌اللفظی ترجمه نکنید حتی اگر لازم باشد از راه متن‌افزایی آنها را ترجمه کنید. مثلاً *Darstellungen* رایج‌تر و قابل فهم‌تر از "representation" (بازنمود) است و شاید در متن هر کدام از معادل‌های "drawings" (نقاشی‌ها)، "pictures" (تصاویر) یا "diagrams" (نمودارها) کاملاً مناسب باشند. نکته دیگر اینکه، می‌توان گفت، از نظر انسان همه اشیاء نماد هستند و همه واژه‌ها بازنمود یا نماد اشیاء هستند. به این معنا، راه ترجمه تحت‌اللفظی مشخص نخواهد بود. معمولاً *atropinique* به صورت تحت‌اللفظی می‌تواند به معنی «ساخته شده از آتروپین» یا «شبه آتروپین» باشد؛ *brûlure* می‌تواند به معنی «حس سوختگی» یا «حسی شبیه سوختگی» باشد.

ترجمه بازآفرین

ترجمه تحت‌اللفظی اولین گام در ترجمه است و ترجمه خوب ترجمه‌ای است که فقط در صورت نادرست بودن از ترجمه تحت‌اللفظی استفاده نکند، یا در متون آگهانشی یا خطابی فقط در صورتی که بد نوشته شده باشند باید ترجمه تحت‌اللفظی را کنار گذاشت. مترجم بد همیشه تمام تلاش خود را به کار می‌بندد تا از ترجمه کلمه به کلمه دوری کند. ترجمه بازآفرین — که دیسل (۱۹۸۱) آن را «بازآفرینی بافتی» می‌نامد — به معنی ترجمه اندیشه‌هایی است که در ورای کلمه‌ها و گاهی میان کلمه‌ها قرار دارند، به عبارتی ترجمه معنای نهفته در متن است. برخی از صاحب‌نظران و مدرسان ترجمه آن را شالوده یا مبحث اصلی ترجمه می‌دانند (که عبارت است از فراتر رفتن از واژه‌ها تا جای ممکن). حقیقت عکس این مطلب است. به نظر من این رهنمود که «معنا را باید تفسیر کرد نه واژه‌ها را» آخرین ابتکار مترجم است؛ ابتکاری اساسی است و هنگامی که واژه‌ها گمراه کننده باشد، جدای از هوشمندی و ذکاوت وی محلی است برای درک و خلاقیت زبانی او. بعلاوه بازآفرینی بافتی در ترجمه همزمان — در صورتی که نمایندگان یا سخنرانی‌کنندگان واضح صحبت کنند — رایج‌تر از ترجمه مکتوب است. در ترجمه مکتوب واژه‌ها دقیق‌تر سنجیده می‌شوند و شاید هم به اندیشه نزدیکتر باشند. اما با این توصیف اصلاً ترجمه، خلاق نیست. شما باید بیش از آنکه به واحدهای طولانی‌تر برسید تلاشتان را روی واژه‌ها صرف کنید.

در سال‌های اخیر، لندن در زمینه آگهی‌ها و اعلامیه‌ها به یک شهر سه زبانه و اغلب چهارزبانه (هلندی را هم به آن سه باید اضافه کرد) تبدیل شده است. هیئت اداره کننده حمل و نقل بریتانیا که خیلی دیر متوجه واقعیت شده از اشتباهات دیگران بهره گرفت و اقدام خوبی کرد. یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که راجع به آگهی‌ها (از همه نوع) مطرح بوده این است که این آگهی‌ها چقدر به هم شبیهند یا به عبارتی چقدر به ترجمه تحت‌اللفظی نزدیکند.

ترجمه ادبی

عجیب است که مترجمان متون ادبی مدرن، که در مقابل سبک ادبی جدی مقاومت می‌کنند «درگیری مدام بین واژه‌ها و مفاهیم آثار ادبی» (به قول تی‌اس الیوت) را نادیده می‌گیرند و مدام به دنبال آن چیزی هستند که به نظر آنها طبیعی‌تر، محاوره‌ای‌تر، آسان‌تر و راحت‌تر از متن اصلی باشد و آن هم در متنی که خود ابداً راحت نبوده است. به عنوان مثال ترجمه *il faisait chaud* به "It was a blazing hot afternoon" (بعد از ظهر شدیداً گرمی بود). دلیل این امر چیست؟ قطعاً به خاطر نقص دانش مترجمان



متون فرانسه نیست (کما این که بی‌سوادى در ترجمه متون آلمان بیشتر است)؛ اغلب این مترجمان دوزبانه هستند، و احتمالاً مشتاقند زبان محاوره‌ای، ساده و غیردانشگاهی و نامتداول خود را به ترجمه‌های انگلیسیشان انتقال دهند. از اینرو یک دلیل، اشتیاق مترجمان به استفاده از انگلیسی اصطلاحی، پرآب و تاب و بی‌پرده است که البته تفاوت فاحشی با زبان عادی دارد.

معنای نهفته

دلیل دیگر ممکن است جستجوی مفاهیم پنهانی یا معانی نهفته در متن باشد. مثلاً مفهوم مورد نظر می‌یر^۱ در نمایشنامه «دشمن ملت» اثر ایبسن^۲. وقتی وی می‌گوید «ما مایع‌های شستشوی خود را داریم. متوجه حرفم می‌شوی! رفاه مردم شهر خیلی به این مایع‌ها بستگی دارد، در این واقعیت تردیدی نیست» در واقع اعتقاد خود را به پیشرفت و نظم تثبیت شده ابراز می‌کند حتی اگر بداند که این پیشرفت فاقد ارزش است. اما هرگز درصدد تمجید از این مایع‌های جدید نمی‌باشد.

مایکل می‌یر^۳ (۱۹۷۴) موضوع «معنای نهفته» را بسیار مهم‌تر کرده است، به اعتقاد وی معنای نهفته عبارت است از چیزی که مورد نظر گوینده است نه آنچه که برزبان آورده می‌شود، یعنی معنایی است که در ورای معنا وجود دارد. وی اظهار می‌کند که «ایبسن استاد مسلم معنای نهفته است؛ تقریباً همه شخصیت‌های اصلی وی عمیقاً فروخورده هستند، و در نقطه‌های اوج مشخصی که از آن واهمه دارند در مخصصه می‌افتند، و دوپهلو حرف می‌زنند یعنی چیزی را می‌گویند اما منظورشان چیز دیگری است. برای خواننده باهوش، این معنا که در پس معنا قرار دارد روشن است، و مترجم باید طوری جمله را بیان کند که در زبان انگلیسی به همان میزان پوشیده و در لفافه باشد.»

گفته بالا جانب دقت در ترجمه را دارد و حاکی از آن است که مترجم نباید از طریق قائل شدن معنای نهفته برای متن اصلی از واژه‌های آن فراتر رود. می‌یر در انتقاد از ترجمه آیولف کوچک^۴ می‌گوید مترجم «پیاپی معنی تحت‌اللفظی را در نظر گرفته و مفهوم اصلی، را نفهمیده است، وی متن را ترجمه کرده اما متوجه معنای نهفته نشده است». به نظر من اگر چه این مترجم مانند ویلیام آرشر^۵ معروف در بیش از تحت‌اللفظی ترجمه کردن به بیراهه نرفته است (البته وی متوجه استعاره‌ها، اصطلاح‌ها و زبان محاوره‌ای و اصطلاحات کلیشه‌ای معاشرتی و ارجاع‌های فرهنگی نشده است) اما زبان عامیانه نروژی را به زبان ثقیل، منسوخ و کتابی ترجمه کرده است (به هر حال زبان

1- Mayor

2- Ibsen

3- Michael Meyer

4- Little Eyolf

5- William Archer



منسوخ قدری مضحک است). مطمئناً شایستگی مترجمی چون می‌یر در خلاصه‌گویی اوست نه در دقیق بودنش. (به نظر من این دو اهداف اصلی ترجمه هستند، اما دقیق بودن مهم‌تر است). در این زمینه مثال کوتاهی عرضه می‌کنم: ترجمهٔ آرشر:

"Yes, you remember. Won't you be good enough to give him a friendly talking to and perhaps you can make some impression on him."

ترجمه می‌یر:

"you remember? Perhaps you'd give him a friendly talking to that might have some effect."

نکته بعد ایجاز در گفتگو است. نمایشنامه‌نویس می‌تواند آنچه را که رمان‌نویس نیاز است در یک صفحه بگوید در پنج سطر بنویسد، همانطور که ترنس رایتگان^۱ به می‌یر گفت.

مفهوم معنای نهفته معادل مناسبی برای کارکرد یا هدف اصلی متن است، یعنی مطلب نامشخصی که مترجم باید در کل کارش به دنبال آن باشد. اما اگر معنای نهفته بر متن تحمیل شود مفهوم آن نامشخص و گمراه‌کننده است؛ به عبارتی اگر کارکرد، جایگزین توصیف یا ژرف‌ساخت متن جایگزین متن ظاهری شود یا معنا جایگزین نماد شود و از این قبیل تغییرات حاصل شود، این امر صدق می‌کند. مطمئناً نمی‌توان جملهٔ "When his father died his mother couldn't afford to send him to Eton any more."

این صورت ترجمه کرد:

Als sein Vater starb, konnte seine Mutter es sich nicht mehr leisten, ihn auf eine der teuren Privatschulen zu schicken.

(ترجمه هوسمال و هونگ ۱۹۸۲)

من نمی‌گویم که ترجمه تحت‌اللفظی — مانند انتقال واژه (ایتان) Eton^۲ بدون بیان کارکرد آن — مناسب خوانندهٔ معمولی آلمانی زبان است، اگرچه برای یک فرد تحصیلکرده قطعاً کفایت کند. اما «ایتان» در این ترجمه یک عنصر اساسی است و کارکرد آن (مشهورترین مدرسه بریتانیا) ناقص بیان نشده است. بنابراین معنای نهفته دلیلی برای افزودن جزئیات بی‌ربط نیست. اگر کسی چیزی را می‌گوید اما منظور وی چیز دیگری است، این یک ویژگی روان‌شناختی است که باید به روشنی ترجمه شود؛ و پوشیدگی آن در ترجمه باید به همان میزان پوشیدگی در متن اصلی باشد؛ این ویژگی ممکن است از نظر فرهنگی تغییر کند و حتی ممکن است تغییر نکند، اما از نظر زبانی، ترجمه آن نباید تغییر کند و نباید در آن دست برده شود.

1- Terence Rattigan

۲- Eton مدرسه بسیار معروفی است در شهر ایتان انگلیس



انگاره واژه «بی‌معادل»

بافت فرهنگی (سنت فرهنگی) اغلب بیشتر از بافت زبانی یا ارجاعی، مشکلات ترجمه تحت‌اللفظی را مشخص می‌کند. بیگهات^۱ حدود ۱۳۰ سال پیش گفته است: «زبان سنت ملت‌هاست... مردم عباراتی را تکرار می‌کنند که القاء پدران آنهاست، عباراتی که مناسب زمان پدرانشان بوده است ولی دیگر مناسب این زمان نیستند.»

به تلاش فوق‌العاده فاست^۲ در ترجمه *logos* توجه کنید، این واژه کاملاً مستقل از متن است و بنابراین لازم است مستقل ترجمه شود - (با آنکه شعار معروف واینریش^۳ «واژه‌ها ترجمه‌ناپذیرند اما متن‌ها همیشه ترجمه‌پذیرند» (نگاه کنید به کتاب درخشان او *Linguistik der Lüge*) نکته آموزنده و مفیدی است، گاهی حقیقت عکس این گفته اوست - ملاحظه می‌کنید که فاست چقدر با تردید و با اعمال نظر خود این واژه‌ها را بدین صورت تغییر داده است: *Wort* (word) : *Sinn* (thought : sense) : *meaning* ; *Kraft* (Power : strength) ، (force) ؛ و در نهایت *Tat* را به (activity, action, fact, deed) تغییر داده و کاملاً بی‌اعتنا به زبان یونانی یا حقیقت ارجاعی اظهار نظر کرده و می‌گوید «من نمی‌توانم خیلی روی واژه حساب کنم - اگر در ذهنم مفهوم آن روشن شود، آنرا به گونه دیگری ترجمه می‌کنم، بنابراین می‌نویسم "sense"، "meaning". به دقت درباره آن فکر می‌کنم و درباره آن سطر تفکر می‌کنم، بیش از اندازه شتاب به خرج نمی‌دهم، چون این واژه می‌تواند "sense" باشد که هر چیزی را می‌رساند، می‌نویسم "force" ("strength", "power") اما زمانی که آنرا می‌نویسم به ذهنم خطور می‌کند که نباید به آن توجه کنم، بنابراین با اطمینان می‌نویسم ("action", "act", "deed") - تمام این موارد که ذکر شد درگیری فاست با چهار واژه مهم را نشان می‌دهد، یکی از آنها *Kraft* است که به قول گادامر^۴ (۱۹۷۶) واژه محدودی است و سبب محدودیتش بافت اثر یا کتاب «عهد جدید»^۵ نیست بلکه گذشته آن است - یعنی ارتباط آن با فیزیک نیوتن و بسط آن در ذهن و جنبه خودآگاه و حیات مردم آلمان توسط هردر^۶ و آتینگر^۷: «مفهوم نیرو براساس تجربه زنده نیرو فهمیدنی شد. آنگاه که این بسط و امتزاج اتفاق افتاد، مفهوم تخصصی آن در زبان آلمانی وسعت یافت و آنقدر خاص شد که غیرقابل ترجمه گردید.»

«ترجمه‌ناپذیر» تلقی کردن واژه‌ای که نمی‌توان آن را به صورت تحت‌اللفظی یا دقیق به واژه‌ای دیگر برگرداند، تصور باطلی است، به ویژه اگر بتوان با تحلیل محتوایی

۱- Bagehot Walter (۱۸۲۶) *Faust* جامعه‌شناس و اقتصاددان

3- Weinrich

4- Gadamer

5- New Testament کتاب مقدس

6- Herder

7- Ottinger

آن با حداقل چهار یا پنج واژه - حتی اگر در پانویس و نه در متن اثر - آنرا توضیح داد. گادامر در نگاه به ترجمه با یک دید آرمانی گفته است: «هیچ ترجمه‌ای نمی‌تواند جای متن اصلی را بگیرد... ابدأ وظیفه مترجم این نیست که آنچه را که گفته می‌شود رونویسی کند، بلکه باید خود را در جریان آنچه گفته می‌شود (یعنی معنای آن) قرار دهد تا آنچه را باید به لحن خود بگوید انتقال دهد.» نیز اتکاء به *vouloir-dire* و مفهوم آنچه را که متن زبان مبدأ عمداً ناگفته گذاشته است می‌تواند نامعلوم باشد، و تنها در مورد مشکل‌ترین متن‌ها صدق می‌کند، که اگر مترجم بخواهد فعال باشد در آنها قدری تفسیر و «هرمنوتیک»^۱ لازم است تا «دوباره در جایگاه همان شخصی باشد که متن را می‌گوید». در این مقوله عواملی چون برهه زمانی، و شخصیت و ویژگی مترجم، قضاوت‌هایی که در جریان توسعه عاطفی و فکری می‌کرده است، پیش فرض‌های او (*Vorurteile*) و انگاشت‌هایی که با آنها با مسائل برخورد می‌کند (بعد از یک سال، مترجم همان متن را طور دیگری ترجمه می‌کند، آیا این تفاوت ترجمه در دو زمان مختلف اتفاقی است یا جنبه شخصی دارد؟) در ترجمه اهمیت پیدا می‌کنند و دشواری ترجمه هم در دستور زبان هم در واژگان، تنوع لحن و زمان و دیرش زمانی وجود دارد. اما در اکثر موارد گادامر به مترجم کمکی نمی‌کند. گفته او: «ترجمه به اندازه متن اصلی قابل فهم نیست» نادرست است. برخی ترجمه‌ها در حکم مقدمه خوب و قابل فهم و راهنمایی برای متن اصلی بوده‌اند - به ویژه ترجمه زبان‌هایی چون آلمانی که نویسندگان و مصنفان (*clerks*) آرایش واژگانی دشوار و تصنعی بر متن اعمال کرده‌اند، به عبارتی زبان‌های غیر "SVO"^۲ (فاعل - فعل - مفعول) اجزاء واژگانی فعل را بعد از حرف اضافه قرار می‌دهند. به هر حال گادامر این گفته‌اش را در مخالفت با ترجمه تحت‌اللفظی آورده است: «جامع‌ترین معنی سخن تنها با گفته اصلی وارد زبان می‌شود و از تمام گفته‌ها و نوشته‌های متعاقب آن می‌گریزد». جمله «از اینرو وظیفه مترجم آن نیست که از آنچه گفته می‌شود نسخه‌برداری کند» به نظر من ایده درستی نیست و بیانگر آن است که مترجم باید تغییرات معنایی زبان بعدی را پیش‌بینی کند. واقعیت آن است که ترجمه نوشته‌های کانت، هگل، هایدگر و گادامر قابل فهم‌تر از متون اصلی آنها است.

به هر حال، گادامر با آنکه مصحح خبره‌ای است، بر ویژگی‌های مترجم، از جمله آگاهی و دانش او و محدودیت‌های متون عادی تأکید می‌کند.

نقش بافت

آخرین مطلب من در واقع آن است که مترجم در ترجمه باید از شکل‌های مختلف بافت‌ها

۱- Hermenutics علم تعبیر و تفسیر بیان

۲- SVO = subject + verb + object



آگاه باشد — ذکر مجدد آنها بیهوده است — اما این گفته بدان معنی نیست که بافت متن، عامل اصلی و تعیین کننده‌ای برای ترجمه تلقی می‌شود و بر تمام قواعد و نظریات و معنی اصلی تقدم داشته باشد. تأثیر بافت بر واژه‌های فنی و نواژه‌ها کمتر از واژه‌های عام است؛ بافت، بر یک متن ساختارمند سایه می‌افکند ولی بر متن‌های پراکنده و بی‌نظم کمتر تأثیر می‌گذارد. هر جا که نویسنده با ظرافت، ابتکار به خرج می‌دهد مترجم باید از وی تبعیت کند، و بافت را زنده نگه دارد.

مترجمی که خواننده را در نظر دارد سعی می‌کند در ترجمه متن را تغییر و کاهش دهد و به منظور وضوح، سادگی، و گاهی اختصار متن از واژه‌های عام‌تر و قابل فهم‌تر استفاده کند، این کار سبب می‌شود برای آنکه بتواند همهٔ واژه‌ها را در ارتباط با هم ترجمه کند، چیزهایی را حذف کند. (مترجم وظیفه دارد تک به تک واژه‌های زبان مبدأ را روشن سازد نه آنکه آنها را ترجمه کند). در صورتی که یک متن آگهانشی در وضوح مطلب نقص داشته باشد ترجمهٔ متن گاهی موجه است، اما در صورت عدم لزوم یا برای اجتناب از ترجمهٔ تحت‌اللفظی، ترجمهٔ متن گاه دلیل موجهی ندارد. شما نباید نقش نویسنده را برای خوانندگان ایفا کنید.

یک ترجمهٔ تحت‌اللفظی خوب باید به سهم خود معنی‌دار باشد. اگر تأثیر دخالت زبان مبدأ را نشان دهد، حتماً باید با انتخاب آگاهانه و تعمدی مترجم صورت گیرد. نوعی ترجمه گونگی خفیف در یک بروشور جهانگردی جذابیت جالبی دارد.

"New means of creative work ripened and brought fruit later". (امکانات جدید برای یک کار خلاق رسید و بعدها میوه داد).^۱ مترجمی که از تأثیر زبان مبدأ بر ترجمه‌اش غافل باشد همیشه در اشتباه است و مورد انتقاد قرار خواهد گرفت. هر چه استقلال واژه‌ها از متن بیشتر باشد (مانند لیست‌ها، واژه‌های تخصصی، استعاره‌های ابتکاری و همایندهای «غیرقابل قبول») برای ترجمه تحت‌اللفظی امکان بیشتری وجود دارد. برعکس هر چه همایندها، عبارات محاوره‌ای، اصطلاحات، استعاره‌های معیار معمول و جاافتاده باشند امکان ترجمهٔ تحت‌اللفظی کمتر است. بی‌تردید در تمام ترجمه‌های خوب جایگاهی برای ترجمه تحت‌اللفظی وجود دارد.

بیشتر سوء تفاهمی که در بریتانیا دربارهٔ ترجمه وجود دارد حاصل این واقعیت است که بسیاری از مدرسان ترجمه به دانشجویان القاء می‌کنند که تا جای ممکن از ترجمهٔ واژه‌های زبان مبدأ به واژه‌های مشابه آن در زبان مقصد اجتناب کنند. از این رو دانشجویان آنها دامنه واژگانی خود را در زبان مقصد گسترش می‌دهند و در نتیجه ترجمه‌هایشان را تحریف می‌کنند.

فصل هشتم

فرایندهای دیگر ترجمه

در حالی که روش‌های ترجمه به کل متن مربوط می‌شوند، از فرایند ترجمه برای جمله و واحدهای کوچکتر از آن استفاده می‌شوند. از آنجا که ترجمه تحت‌اللفظی مهم‌ترین فرایند است، آنرا در یک فصل جداگانه (فصل ۷) بررسی کردیم. اکنون فرایندهای دیگر را که استفاده از آنها همواره به عوامل بافتی بستگی دارد مورد بحث قرار می‌دهیم. در این فصل فرایند خاص ترجمه استعاره و عامل فرایندی را بررسی نمی‌کنیم.

انتقال

انتقال (شامل *emprunt*، واژه قرضی، رونوشت با الفبای زبان مقصد)^۱ مرحله‌ای از ترجمه است که به معنی آوردن کلمه‌ای از زبان مبدأ به متن زبان مقصد است. این رویه مانند انتقال منسوب به کت فورد است و به معنی رونوشت کلمه‌ای با الفبای زبان دیگر است و تغییر حروف الفبایی زبان‌های مختلف را نیز شامل می‌شود. مثلاً تغییر الفبای زبان روسی (سیریلیک) یونانی، عربی، چینی و مانند آن به زبان انگلیسی. به این ترتیب لغتی در زبان مبدأ به یک «واژه قرضی» در زبان مقصد تبدیل می‌شود. برخی از صاحب‌نظران این رویه را به عنوان یک فرایند (مرحله) در ترجمه قبول ندارند، اما در صورتی که مترجم بخواهد عیناً از واژه‌ای از زبان مبدأ در متن‌اش استفاده کند، هیچ اصطلاح دیگری مناسب این شیوه نیست. از نمونه‌های آن در زبان انگلیسی: *Schadenfreude*, *ambiance*, *décor*; واژه‌های سیاسی فرانسوی: *Image*, *attentat coup*, *détence coup d'état* یا در زبان آلمانی *Job* "last but not least" هستند. به هر حال زمانی که مترجم مجبور باشد واژه‌ای که در زبان مقصد ناآشنا به نظر می‌رسد انتقال دهد، یعنی هنگامی که یک واژه فرهنگی مختص به زبان مبدأ باشد (نگاه کنید به فصل ۱۹) آنگاه به کمک یک فرایند ترجمه‌ای دیگر فرایند انتقال را تکمیل می‌کند. به دوفرایند که همزمان اجرا می‌شوند «ترجمه تلفیقی دوگانه»^۲ گفته می‌شود. معمولاً فقط اشیاء یا مفاهیم فرهنگی مرتبط با یک گروه کوچک یا فرقه باید انتقال داده شوند. باب بودن انتقال «مشخصه‌های ملی» مانند *dolce vita*, *machismo*, *Gemütlichkeit* باید کنار گذاشته شود. پرواضح است

که اساساً اسامی اشیاء، ابتکارها، و اختراعات، ابزار و جریاناتی از زبان مبدأ که به جامعه زبان مقصد وارد می‌گردند باید با ابتکار و ترجیحاً توسط اشخاص و منابع آگاه «ترجمه شوند»، اگر نواژه هستند، حتی اگر نام تجاری یک شرکت باشند باید انتقال داده شوند. مترجم نباید به منافع تجاری، ملی، یا شهرت‌خواهی شخصی تبلیغات کننده، مساعدت کند. در عین حال مترجم نباید جزم‌اندیش و متعصب یا بی‌انعطاف باشد. رسانه‌ها و اهل فن بالاخره واژه‌های متون مختلف را انتقال می‌دهند، چه مترجم بخواهد چه نخواهد. شاید زمانی که موقعیت شغلی مترجم ارتقاء یابد، رسانه‌ها و اهل فن تا این اندازه واژه‌ها را انتقال نخواهند داد.

مواردی را که در پی ذکر می‌کنم عموماً انتقال داده می‌شوند: اسامی همه اشخاصی که در قید حیاتند (به جز پاپ^۱ و یک یا دو پادشاه) و اکثر افرادی که در گذشته‌اند، اسامی جغرافیایی و موضع‌نگاشتی، منجمله کشورهایی که جدیداً استقلال پیدا کرده‌اند مانند زئیر^۲ مالای^۳ - مگر آنکه از پیش ترجمه‌های شناخته شده و جاافتاده‌ای در زبان مقصد داشته باشند (نگاه کنید به «بومی کردن»، پس از همین مبحث)؛ اسامی روزنامه‌ها و گاهنامه‌ها؛ عناوین آثار ادبی، نمایشنامه‌ها و فیلم‌هایی که تا به حال ترجمه نشده‌اند، اسامی شرکت‌ها و مؤسسات خصوصی؛ اسامی موسسات دولتی یا ملی - مگر آنکه ترجمه‌های شناخته شده‌ای در زبان مقصد داشته باشند؛ اسامی خیابان‌ها، آدرس‌ها و غیره مانند *rue Thaibaut*: "in the Rue Thaibaut" (در خیابان رو تایبات).

در همه موارد بالا یک نوع خواننده مورد نظر است و هر جا مناسب باشد باید واژه سومی از زبان مقصد که از لحاظ فرهنگی دارای بار معنایی خنثی باشد، یعنی معادل کارکردی آنرا افزود.

در رمان‌ها و مقالات (و آگهی‌ها مانند *gîtes*) محلی غالباً واژه‌های فرهنگی تبدیل می‌شوند تا صبغه محلی پیدا کنند و توجه خواننده را جلب کنند و میان خواننده و متن یک حالت نزدیکی ایجاد کند - گاهی مفهوم یا صحنه‌ای که در ذهن مجسم می‌شود جذاب به نظر می‌رسد. همان واژگان در متون غیرادبی که احتمال می‌رود در زبان مقصد ماندگار شوند (از جمله در زمینه کشاورزی یا مسکن) بالاخره باید ترجمه شوند.

غالباً در ترجمه واژه‌های «شبه فرهنگی» یعنی واژه‌های انتزاعی مربوط به حوزه اندیشه که مختص به یک دوره زمانی خاص یا یک کشور یا فرد خاصی هستند، مشکلاتی پیش می‌آید مثلاً در واژه‌هایی چون کثرت‌گرایی^۴، روشنگری^۵، معناباختگی^۶ یا پوچی منسوب به سارتر (یا *néant*) یا *Desein* منسوب به هایدگر. اساساً چنین واژه‌هایی باید ترجمه شوند، و - در صورت لزوم - واژه انتقال یافته اصلی و معادل

1- Pope

2- (Lc) Zaire

3- Malawi

4- Maximalism

5- Enlightenment

6- Nothingness



کارکردی آن باید در داخل پیرانتز به همراه آن آورده شود تا اطمینان حاصل کنید که خواننده شما واژه را می‌فهمد و درک می‌کند. متأسفانه این واژه‌ها را غالباً برای اظهار فضل یا به دلایل فخر و فروشانه انتقال می‌دهند: چون واژه «خارجی» معمولاً لوکس و دهن‌پرکن است، گویی این واژه غیرقابل ترجمه بوده است. اما وظیفه مترجم آن است که کاری کند که مردم ایده‌ها و مفاهیم را بفهمند (البته اشیاء تا این اندازه اهمیت ندارند) نه آنکه با به کار بردن واژه‌های گنگ سخنانش را در هاله‌ای از ابهام بپیچد. شاید واژه‌های کلیدی و سخت فروید اشتباه ترجمه شده باشند اما حداقل «ترجمه» شده‌اند. دلیلی که در جانبداری از فرایند «انتقال» آورده می‌شود آن است که این رویه احترام به فرهنگ کشور زبان مبدأ را نشان می‌دهد. اما دلیلی که در مخالفت آن وجود دارد آن است که کار مترجم ترجمه کردن، روشن ساختن و باز نمودن مطلب است.

✓ بومی کردن^۱

این فرایند سپس بر «انتقال» غلبه می‌کند و واژه زبان مبدأ را ابتدا با تلفظ طبیعی و سپس با ریخت طبیعی (شکل واژه‌ها) زبان مقصد مطابقت می‌دهد، برای مثال *Edinburgh*, *thatchérisme*, *redingote*, *humeur* مثلاً در زبان آلمانی این واژه‌ها بومی شده‌اند *Eskalation*, *attraktiv*, *Performanz*

معادل فرهنگی

زمانی که یک واژه فرهنگی از زبان مبدأ به واژه‌ای فرهنگی از زبان مقصد ترجمه می‌شود، در واقع این یک ترجمه تقریبی است؛ مثلاً *baccalauréat* (از زبان فرانسه) ترجمه می‌شود به *A level* ("سطح «الف»)، یا *(Matura) Abitur* (از زبان آلمانی / اتریشی) نیز به *A level* ترجمه می‌شود؛ *Palais Bourbon* (از زبان فرانسه) به *Westminster* (وست مینیستر) و *Montecitorio* (از زبان ایتالیایی) نیز به (وست مینیستر) ترجمه می‌شود. نمونه‌هایی که در بالا ذکر شد معادل‌های تقریبی فرهنگی یکدیگر هستند. کاربرد ترجمه‌های آنها محدود است چون دقیق نیستند، اما در متون عمومی، متون تبلیغی و آگهی‌ها و نیز به عنوان توضیحی برای خوانندگانی که به موضوع مورد بحث زبان مبدأ آشنایی ندارند می‌توان از این معادل‌ها استفاده کرد. این دسته از معادل‌ها تأثیر کاربردی بیشتری از اصطلاحات فرهنگی خنثی دارند. این معادل‌ها گاهی معادل کاربردی محض و در معدود مواردی نیز ممکن است معادل

۱ - *naturalization*: فرایندی است که واژه انتقال یافته را به رنگ و شمایل زبان مقصد در می‌آورد. این واژه

در متون ترجمه گاهی به «طبیعی کردن» ترجمه شده است. /م

توصیفی باشند مانند: "tea break"، "baseball"، "cricket"، *le cyclisme*، "car licence"، *carte d'identité*، *café-pause* ترجمه حتی محدودتر هستند، اما ممکن است گهگاهی که در یک مقاله یا داستان مشهور اهمیت چندانی نداشته باشند از آنها استفاده شود. اما در نمایشنامه حائز اهمیتند چون می‌توانند در بیننده تأثیر آنی ایجاد کنند. "He met her in the pub". *Il l'a retrouvée dans le café* (آن مرد او را در کافه ملاقات کرد). یا در این مثال: "twenty yards behind him" – *vingt mètres derrière lui* (بیست یارد پشت سر او). به هر حال مهم‌ترین دلیل استفاده از این فرایند برای تکمیل یا متمیم فرایند دیگر در یک «ترجمه تلفیقی دوگانه» است.

معادل کارکردی

این فرایند رایج که برای واژه‌های فرهنگی به کار می‌رود مستلزم به کار بردن یک واژه مستقل از فرهنگ است که گاهی با یک واژه جدید خاص همراهی می‌شود؛ از اینرو این فرایند، واژه زبان مبدأ را خنثی یا عام می‌سازد؛ و گاهی هم نکته یا جزئیاتی را اضافه می‌کند مانند: *baccalauréat* – امتحان فارغ‌التحصیلی از مدرسه راهنمایی در کشور فرانسه؛ *Sejm* – پارلمان لهستان؛ *Roget* – واژه‌نامه ایدئولوژیک انگلیسی.

این فرایند، که تحلیل محتوای فرهنگی واژه‌ها است، صحیح‌ترین روش ترجمه است، و عبارت است از زدودن مفهوم فرهنگی از واژه‌ای که صبغه فرهنگی دارد. زمانی که یک واژه تخصصی از زبان مبدأ هیچ معادلی در زبان مقصد نداشته باشد از چنین فرایندی استفاده می‌شود مثلاً اصطلاح انگلیسی "cot death" (مرگ ناگهانی) ترجمه می‌شود به *mort subite d'un nourison*، اگرچه در این ترجمه مؤلفه‌های «غیرمنتظره بودن» و «دلیل روشن نداشتن» از معادل فرانسوی حذف شده‌اند. این فرایند، فضایی میان زبان و فرهنگ زبان مبدأ و زبان و فرهنگ زبان مقصد را شامل می‌شود و گاهی شکلی جهانشمول دارد. اگر به صورت کلمه به کلمه ترجمه شود ترجمه متن کاه خواهد بود (مثلاً ترجمه *dégringoler* به "tumble") اما اگر در مقابل یک کلمه، دو کلمه آورده شود، ممکن است ترجمه متن افزا باشد. در خصوص واژه‌ها و اصطلاحات فرهنگی فرایند استفاده از معادل کارکردی با «انتقال» تلفیق می‌شود. مثلاً ترجمه *taille* به «مالیاتی که قبل از انقلاب فرانسه برای مردم تعیین می‌شد من به ترکیب دو فرایند ترجمه برای یک واحد از متن، فرایند «تلفیقی دوگانه» می‌گوییم.

معادل توصیفی

در ترجمه، گاهی باید توصیف را بر کارکرد ارجحیت داد. مثلاً توصیف *machete* به این صورت است «در امریکای لاتین، قمه و قداره» و معادل کارکردی آن عبارت است از: «برش، تجاوز و حمله»؛ توصیف و کارکرد این واژه، هر دو در کلمه «چاقو» جمع شده‌اند. کلمه *Samurai* به این صورت توصیف می‌شود «اشرافیت ژاپنی از قرن یازدهم تا نوزدهم» اما کارکرد آن «پشتیبانی نظامیان و صاحب‌منصبان و مباشران» بوده است. توصیف و کارکرد دو عنصر اساسی در توضیح و بنابراین در ترجمه هستند. سابق براین، عامل کارکرد نادیده گرفته می‌شد اما اکنون هم زیاد از حد با آن بازی می‌شود.

ترادف

من واژه «ترادف» را در معنای یک معادل نزدیک در زبان مقصد برای واژه‌ای از متن زبان مبدأ مراد می‌کنم و استفاده از آن در جایی است که معادل دقیقی وجود نداشته باشد. این فرایند برای واژه‌ای از زبان مبدأ به کار می‌رود که هیچ معادل دقیق کلمه به کلمه‌ای ندارد و واژه‌ای که معادل به جای آن گذاشته می‌شود در متن اهمیت نداشته باشد، بخصوص برای صفات یا قیده‌های کیفیت (که اساساً خارج از دستور زبان وجود دارند و از دیگر عناصر جمله کم‌اهمیت‌ترند). مانند *personne gentille* به معنی (شخص «مهربان»)، *conte piquant* به معنی (داستان پرهیجان، ترسناک، پرحشو و زوائد)، *difficile*؛ "puny effort" ، *effort faible* (تلاش عاجزانه). استفاده از مترادف صرفاً در جایی درست است که ترجمه تحت‌اللفظی امکان‌پذیر نباشد یا واژه مورد نظر آنقدر اهمیت نداشته باشد که محتوای آن تحلیل شود. در اینجا اختصار بر دقت تقدم دارد.

ترجمه بدون استفاده از ترادف، شدنی نیست. مترجم مجبور است از اصل دقت در تحت‌اللفظی بودن عدول کرده و از ترادف استفاده کند، تا بخش‌های مهم‌تر متن، یعنی اجزاء تعیین‌گر معنایی را درست‌تر ترجمه کند. اما استفاده بی‌جا و غیرضروری از مترادف‌ها مشخصه بسیاری از ترجمه‌های ضعیف است.

گرت‌ه‌برداری (ترجمه قرضی)

به ترجمه تحت‌اللفظی از همایندهای رایج، نام مؤسسات، اجزاء ترکیب‌ها (مانند *Übermensch*، "Superman" (ابرمرد) و حتی عباراتی مانند *compliments de la saison* ("compliments of the season" = کمک‌های فصلی) ترجمه قرضی یا *calque* گفته

می‌شود. من اصطلاح گرفته‌برداری (through-translation) را که قابل فهم‌تر است بر loan translation ترجیح می‌دهم.

از لحاظ نظری مترجم نباید ابداع‌گر یک ترجمه قرضی شود و صرفاً نقش گرفته‌برداری را ایفاء کند. واقعیت آن است که ترجمه‌های گرفته‌برداری شده در فرهنگ‌های مشابه گاهی شکاف‌های مناسب را پر می‌کنند و شاید برای همین است که "Good appetite"، "through compose"، "leading motif"، "relaxation" به جای (تنش‌زدایی، *détente*)، "no longer the youngest"، "birthday child"، بالاخره وارد انگلیسی رایج شدند. بارزترین نمونه این نوع ترجمه گرفته‌برداری از اسامی سازمان‌های بین‌المللی است که شامل واژه‌های جهانشمولی می‌باشد که ممکن است در زبان انگلیسی و زبان‌های رومیایی قابل فهم و از لحاظ معنایی در زبان‌های ژرمنی و اسلاونی علتی داشته باشند: *EEC*, (*Communauté Economique Européene*), *Europäische Wirtschaftsgemeinschaft* (EG که اکنون است)؛ *Convention culturelle européenne*, *European Cultural Convention*، *groupe d'études* به معنی «گروه تحقیقات» است (study group).

معمولاً در مورد سازمان‌های بین‌المللی که با علائم اختصاریشان شناخته می‌شوند ممکن است علائم اختصاری آنها به همان صورت انگلیسی و بین‌المللی باقی بمانند مانند *FAO*، *UNRRA*، *UNESCO* یا واژه اختصاری *FIT* (از زبان فرانسه) (به معنی «فدراسیون بین‌المللی مترجمان»)¹. اما اغلب در زبان‌های مختلف تغییر پیدا می‌کنند مانند *ILO* که در زبان فرانسه *BIT* و در زبان آلمانی *IAO* است؛ *WHO* در زبان فرانسه *OMS* و در زبان آلمانی *WGO* است؛ *NATO* نیز در زبان فرانسه *OTAN* و در زبان آلمانی *NATO* است).

بروشورها، کتاب‌های راهنما و اطلاعات توریستی ترجمه شده مملو از گرفته‌برداری (ترجمه قرضی) نادرست‌اند مانند: "highest Flourishing" و "programme building" نمونه‌های دیگری که ترجمه‌گونگی آنها کاملاً مشهود است. معمولاً فقط باید زمانی از گرفته‌برداری استفاده کرد که واژه‌های از پیش شناخته شده‌ای وجود داشته باشند.

تغییرات یا جایگزینی‌ها

«تغییر» (واژه‌ای که کت‌فورد به کار برده است) یا «جایگزینی» (اصطلاحی که وینی و داربلنت از آن استفاده کرده‌اند) فرایندی از ترجمه است که شامل تغییر شکل دستور

زبان مبدأ به زبان مقصد است. یک نوع این تغییر، تغییر از شکل مفرد به جمع است مانند Furniture (مبل‌مان)، "applause" (تشویق) *des applaudissements* "advice" (نصیحت)، *des conseils*. تغییر دیگر تغییر در جای صفت است مانند: *la maison blanche*، که به "the white house" (کاخ سفید) ترجمه می‌شود، این تغییر خود بخود و از روی حس تشخیص و استنباط مترجم صورت می‌گیرد و هیچ گزینه دیگری در برابر وی قرار نمی‌گیرد.

نیاز به نوع دوم این تغییرات زمانی رخ می‌دهد که یک ساختار دستوری در زبان مقصد وجود نداشته باشد. در این خصوص «همیشه» گزینه‌های مختلفی وجود دارد. مثلاً زمانی که صفات خنثی در جایگاه فعال باشند مانند *l'intéressant, c'est que*؛ *das Interessant ist, daß l'interessante è che ...* حداقل یک گزینه در پیش روی مترجم قرار دارد مانند: «جالب آنجاست که...»، «جالب آنکه...»، «نکته جالب این موضوع آن است که...» (اما در زبان فرانسوی و ایتالیایی بسته به بافت متن ممکن است به معنی «با ارزش» یا «مفید» باشد). نمونه دیگر این تغییرات، تغییر اسم مصدر در زبان انگلیسی است. مانند "working with you is a pleasure" (کار با تو لذت‌بخش است). اسم مصدر گزینه‌های مختلف و بسیاری در پیش روی مترجم قرار می‌دهد. اسم مصدر را می‌توان با فعل + اسم (مانند *le travail*) یا با یک عبارت تبعی (مانند زمانی که با تو کار می‌کنم، اگر با تو کار کنم) یا با یک بند اصلی که به شکل دیگر نوشته شود، یا، در برخی زبان‌ها با یک اسم + مصدر (مانند *das Arbeiten*، که سبک رسمی دارد) یا با یک مصدر ترجمه کرد.

به نظر من از میان تغییراتی که مترجم صورت می‌دهد «اسم مصدر» بسیار بیشتر نادیده گرفته می‌شود. در زبان آلمانی ساختارهای وصفی‌اثری وجود دارد که معمولاً با عبارات وصفی یا وجه وصفی مجهول غیریستا ترجمه می‌شوند مثل *Bei Jeder sich bietenden Gelegenheit* ممکن است به هر کدام از موارد زیر ترجمه شود: "At every opportunity that occurs" (در هر فرصتی که پیش آید) یا "At every available opportunity" (در هر فرصت ممکن)، در این ترجمه *sich bieten* یک فعل تهي در نظر گرفته شده است.

نوع سوم تغییر، زمانی رخ می‌دهد که ترجمه تحت‌اللفظی از لحاظ دستوری شدنی باشد اما با کاربرد معمول در زبان مقصد مطابقت نکند. در این خصوص، کتاب ابتکاری و نوآغاز وینی و داربلنت و بسیاری از دنباله روان آنها ترجمه‌های مورد نظرشان را ارائه می‌کنند که ممکن است در برخی متون مناسب باشند یا حتی امکان دارد صرفاً سلیقه‌ای باشند، اما گزینه‌های دیگری در پیش روی قرار نمی‌دهند. (دستور زبان بسیار منعطف‌تر و جامع‌تر از واژگان است و معمولاً آزادانه‌تر می‌توان روی آن کار کرد). مثلاً در نمونه‌های زیر به تغییرات فعل زبان مبدأ و قید زبان مقصد توجه کنید:

Notre commerce avec l'étranger n'a cessé de s'améliorer

"Our Foreign trade has improved steadily (continuously)"

(تجارت خارجی ما پیوسته (مدام) پیشرفت کرده است)

"Our Foreign trade has shown continuous improvement."

(تجارت خارجی ما ترقی مداوم داشته است).

و در این مثال *Il ne tardera pas à rentrer* بدین صورت تغییر یافته است:

"He will come back soon" (او به زودی برخواهد گشت)

He'll be back (return) in a moment. (او خیلی سریع برمی گردد (باز می گردد).

وینی و داربلنت در موارد دیگر گاهی کاملاً به صورت انتخابی یکی از میان چندین ترجمه ممکن را پیشنهاد می کنند؛ البته بر این موضوع اشکالی وارد نیست اما آنها باید حقیقت امر را بیان می کردند ولی این کار را نکرده اند. مترجم همواره درگیر مسائل رایج بودن و حساب احتمالات است و تفاوت زیادی میان *Dès son lever* (به معنی «به محض اینکه او بیدار شود») – *lever* حاکی از خلاء و ازگانی در زبان انگلیسی است و در نتیجه ترجمه درصد احتمال بالایی دارد: مثلاً جمله فرانسوی زیر و ترجمه انگلیسی آنرا ممکن است ده مترجم به ده شکل مختلف ترجمه کنند:

Dès qu' on essaie d'être arbitraire, on est tout de suite aux prises avec des contradictions,

"Any attempt to be arbitrary at once involves one in inconsistencies"

برخی جایگزین های رایج از زبان های رومیایی به انگلیسی وجود دارد که هیچ ارزشی ندارند علیرغم اینکه همه آنها ترجمه های جایگزین دارند:

۱- صفت + اسم وصفی در زبان مبدأ، قید + صفت در زبان مقصد مانند

"exceptionally large" *d'une importance exceptionnelle* (فوق العاده بزرگ)

۲- عباراتی از زبان مبدأ که با حرف اضافه شروع می شود، حرف اضافه زبان مقصد مانند: *au terme de*, "after" (بعد از) (همچنین مقایسه کنید با *dans Le cadre de*,

(au départ de, *à l'exception de*, *au niveau de*

۳- عبارت قیدی زبان مبدأ، قید زبان مقصد مانند:

"gruffly", *d'une manière bourrue* (با تند)

۴- اسم + صفت ترتیبی زبان مبدأ، اسم + اسم زبان مقصد مانند:

"nerve cell", *la cellule nerveuse* (سلول عصبی)

۵- فعل حرکتی زبان مبدأ به همراه وجه وصفی معلوم در زبان مبدأ، فعل توصیفی +

حرف اضافه در زبان مقصد (جایگزین های متقاطع پیشنهادی وینی و داربلنت):

"He crawled to the window" *Il gagna la fenêtre en rampant* (او آرام آرام

به طرف پنجره خزید)

۶- فعل زبان مبدأ، فعل تهی + اسم و اسم زبان مقصد:

Il rit, "He gave a laugh" (او خنده سرداد)

۷- اسم + اسم مفعول (تهی) یا عبارت وصفی + اسم، اسم + حرف اضافه + اسم در زبان مقصد *The plot against him Le complot ourdi contre lui* (توطئه علیه او)

۸- عبارت وصفی زبان مبدأ (معلوم و مجهول)، عبارت قیدی یا گاهی گروه زبان مقصد مثلاً در طرح زیر:

عبارت وصفی (معلوم) در زبان مبدأ ————— عبارت قیدی (گروه) در زبان مقصد
 "As French unity is reviving (with *L'unité Française renaissante*,
 The re birth of French) unity *l'opinion pèsera de nouveau*
 public opinion will weigh again."

در صورتی که اتحاد فرانسه احیاء شود

(با احیاء اتحاد فرانسه) آراء عمومی دوباره

بها پیدا می‌کند)

عبارت وصفی (معلوم) در زبان مبدأ ————— عبارت قیدی (یا گروه) در زبان مقصد
 "When the time comes *Le moment arrivé je serai prêt*
 (at the rightime)
 I'll be ready"

(هرگاه وقتش برسد (سرموقع) آماده خواهم شد)

نوع چهارم تغییر، قراردادن یک ساختار دستوری به جای یک خلاء واژگانی کامل است مانند:

"after he'd gone out", *après sa sortie* (بعد از اینکه او بیرون رفته بود)
it totals, il atteint le total (آن به اتمام می‌رسد).

برخی جایگزین‌ها از تفاوت‌های زبانی فراتر می‌روند و می‌توان آنها را به عنوان گزینه‌های موجود برای ملاحظات سبکی در نظر گرفت. بنابراین یک جمله مرکب معمولاً می‌تواند به یک جمله همپایه یا دو جمله ساده تبدیل شود مانند:

"He is (may be) very pleasant, but his wife is arrogant" — *si lui est aimable, sa femme est arrogante.*

(او خوش‌مشرب است (یا شاید او خوش‌مشرب باشد) اما زنش مغرور است).

"He is pleasant; his wife, however, is arrogant." (او خوش‌مشرب است، اما

زنش مغرور است). عکس این هم صادق است، اگرچه برخی اعتقاد دارند زبان انگلیسی، که از ترجمه کینگ‌جیمز از کتاب مقدس (عبری) تأثیر گرفته، جملات ساده یا همپایه را به



جملات مرکب ترجیح می‌دهد.

همچنین به نظر می‌آید برخی از زبان‌ها در تبدیل فعل‌های معلوم به اسم‌های مربوط به ذی روح تابع نظم ثابتی نیستند. مانند: *He is a heavy drinker. Il boit sec* (او مشروب‌خوار قهاری است): *Une équipe de préleveurs* - "A staff team to take (blood) samples." (گروهی از کارکنان که نمونه خون می‌گیرند).

برخی از جایگزین‌های نوعی به فاعل زبان رومیایی مربوط می‌شوند:

۱- *M. Tesnière, grammarien, m'a aidé*.

"*M. Tesnière (who was) a grammarian helped me*" ام. تنسییر (که) دستورشناس بود به من کمک کرد).

۲- *Une fois parti, M. Tesnière...* " *M. Tesnière* و

Once (when) he had left, و (آنگاه که ام. تنسییر رفته بود...)

آخرین مطلبی که می‌خواهم در زمینه جایگزین‌ها عنوان کنم آن است که در اعمال این تغییرات و جایگزین‌سازی‌ها، میان دستور زبان و تأکید بر بخشی از گفتار تقابل به وجود می‌آید. به عنوان مثال شما این جمله را به کدام یک از دو صورت زیر ترجمه می‌کنید: "His statement is (a) completely false (one)"

یا *Seine Aussage ist schlechthin unzutreffend*

"*There is absolutely no truth in his statement?*" در این خصوص تنها نظر من آن است که غالباً ترتیب واژگان بدون آنکه ضرورتی وجود داشته باشد تغییر یافته است و گاهی بهتر است با یک مترادف واژگانی ترجمه کرد، و ترتیب واژه‌ها را به همان صورت نگه داشت و از اعمال جایگزین منصرف شد تا تأکید جمله سر جای خود باقی بماند.

جایگزینی (دگر نهادن) تنها فرایندی از ترجمه است که با دستور زبان سروکار دارد و بسیاری از مترجمان با حس تشخیص خود و به طور قریحی مبادرت به جایگزین کردن می‌کنند. اگرچه احتمال دارد تحقیق زبان‌شناسی تطبیقی و تحلیل پیکره متن و ترجمه‌های آنها بسیاری از جایگزینی‌هایی را که با هدف خدماتی صورت گرفته‌اند نشان دهند.

دگرگون‌سازی (وارونه‌ش)^۱

وینی و داربلنت واژه «دگرگون‌سازی» را برای اشاره به «نوعی دگرگشت»^۲ از طریق تغییر در نقطه نظر، دیدگاه (*éclairage*) و غالباً تغییر در مقوله ذهنی «ابداع کرده‌اند.

دگرگون ساخته‌های رایج مانند *château d'eau* به معنی "water-tower" (منبع آب) در واژه‌نامه‌های دوزبانه درج شده‌اند. هرگاه که زبان مقصد تن به ترجمه تحت‌اللفظی ندهد، مترجم از دگرگون سازی آزاد استفاده می‌کند. و این با ملاک مورد نظر وینی و داربلنت تقریباً همیشه هم سو است. به علاوه آن دگرگون ساخته‌ها را به یازده دسته کاملاً اتفاقی تقسیم می‌کنند، در حالی که به نظر من مهم‌ترین دسته آنها یعنی «عکس نقیض»^۱ (*sic*) مورد بحث واقع نشده است.

به اعتقاد من، مفهوم کلی این فرایند آنطور که به نظر می‌رسد مفید نیست، چون اصطلاحی کلی است که هر چیزی را غیر از ترجمه تحت‌اللفظی دربرمی‌گیرد. اگرچه «عکس نقیض» که ترجیح می‌دهم آن را «جایگزین مثبت به جای دو منفی» (یا دو منفی به جای مثبت) بنامم، در ترجمه، فرایندی موردی است که می‌توان از آن برای هر عملی (فعل) یا کیفیتی (صفت یا قید) استفاده کرد. مانند:

Il n'a pas hésité – "He acted at once." (او فوراً اقدام کرد)

Il n'est pas lâche – "He is extremely brave." (او فوق‌العاده شجاع است)

در این مثال‌ها ملاحظه می‌کنید که ترجمه‌ها آزاد هستند، و به لحاظ نظری «دو منفی» قدرت تأثیر «مثبت» را ندارد؛ در واقع قدرت تأثیر «دو منفی» به لحن کلام بستگی دارد و از این رو درستی این جایگزینی باید به ترکیب و بافت آن بستگی داشته باشد.

در پاره‌ای موارد که، در صورت دادن تقابل، خلاء واژگانی وجود دارد، جایگزینی تقریباً گریزناپذیر و الزامی است. این فرایند در همه جملات دیگر به صورت بالقوه کارآیی دارد، اما شما فقط باید زمانی از آن استفاده کنید که ترجمه طبیعی به دست نمی‌آید مگر فقط از این راه. مثلاً اگر "minor" با "detail" همایند شود به نظر می‌آید چنین ترجمه‌ای مناسب آن باشد: *sans importance, unbedeutend* اگر چه *petit*، *klein* و غیره هم معادل‌های دیگر آن هستند. همچنین بهترین ترجمه برای جمله "it will not seem unlikely that" احتمالاً *il est fort probable que ...* است. در موارد دیگر این فرایند صرفاً گزینه‌ای است که می‌توان آن را برگزید و از آن استفاده کرد. مانند:

He made it plain to him که به *il ne le lui cacha pas, il le lui fit comprendre* تبدیل شده است.

فرایند دومی که وینی و داربلنت برای جایگزینی مطرح کرده‌اند یعنی «جایگزین کردن جزء به جای کل» بسیار نادرست بیان شده است؛ این فرایند شامل آن چیزی است که من معادل‌های شناخته شده می‌نامم. مانند: *le 14 Juillet (fête. nationale)* *l'homme du 18 juin (De Gaulle)*



فرایندهای دیگر جایگزینی عبارتند از (الف) انتزاعی به جای عینی مانند ("sleep in the open", *dormir à la belle étoile*)؛ (ب) علت به جای معلول مانند ("you're quite a stranger", *on ne vous voit plus*)؛ (ج) یک بخش به جای بخش دیگر مانند ("from cover to cover", *de la première à la dernière*)؛ (د) معکوس کردن واژه‌ها مانند "health insurance" *assurance-maladie*؛

(ه) معلوم به جای مجهول (و) مکان به جای زمان مانند:

"as this in itself presented a difficulty" (فضا)

که در ترجمه به جای مکان، زمان به کار رفته است:

cela présentant déjà (time) une unedifficulte (ز) فواصل و حدود؛ (ح) تغییر نمادها.

از میان این فرایندها فرایند جایگزینی «معلوم به جای مجهول» – و برعکس – نوعی جایگزین‌سازی است که بسیار رایج است، هرگاه که هیچ مجهولی وجود نداشته باشد الزاماً باید این جایگزینی را صورت داد و هرگاه که، مثلاً، وجه انعکاسی به مجهول ارجحیت داده می‌شود – در زبان‌های رومیایی – این جابجایی درست و منطقی جلوه می‌کند، معکوس کردن واژه‌ها (که نایدا به آن واژه‌های «نقیض» می‌گوید) نیز فرایند مشخصی است که برای بومی کردن (طبیعی کردن) زبان به صورت اختیاری صورت می‌پذیرد: مانند خرید / فروش، قرض دادن / قرض گرفتن، / *depth of water* / *hauteur d'eau* (عمق آب)؛ برای واژه‌های قرض‌ی زبان انگلیسی، معادل‌های دیگری در سایر زبان‌ها وجود دارد. مثلاً *créance* بسته به نظر مترجم به "claim" (مطالبه)، *credit* (طلب، اعتبار)، *debt* (بدهی) معنی می‌شود.

ملاحظه می‌کنید که اگرچه دسته‌بندی وینی و داربلنت از جایگزین‌سازی‌ها رضایت‌بخش نیست، به نظر من مثال‌های فراوانی که این دو برای ترجمه کردن ارائه کرده‌اند در خور تحسین است.

ترجمه مورد قبول

معمولاً باید برای هر واژه سازمانی از ترجمه رسمی یا ترجمه‌ای که مقبولیت عامه دارد استفاده کرد. اگر مناسب باشد می‌توان آنرا شرح داد و در شرح آن می‌توانید به طور غیرمستقیم عدم توافق خود را با ترجمه رسمی که از آن صورت گرفته است نشان دهید. مثلاً *Mitbestimmung* (واژه‌ای در مدیریت) ترجیحاً باید به «تصمیم مشترک» (co-ordination) و *Rechtsstaat* به «دولت قانون» ترجمه شوند. من به شخصه فکر می‌کنم که «تصمیم مشترک» یک ترجمه ضعیف و نارسا *Mitbestimmung* است اگر چه حسن وضوح و ایجاز را در خود دارد. (آن را مقایسه کنید با «مدیریت مشترک کارگر



و کارفرما» که ترجمه شفافتری است اما ظرافت ندارد). اما اکنون دیگر وقت آن گذشته است که این اصطلاح را به «مشارکت کارگران» تغییر دهیم، و اگر در یک متن آگهانشی رسمی یا جدی چنین تغییری ایجاد کنید قطعاً خواننده را سردرگم خواهید کرد. به همین ترتیب در ترجمه Gay Lussac's *Volumengesetz der Gase* درست نیست که معادل مورد نظر خودتان را برای آن قرار دهید یا حتی توضیح مختصری به آن بیفزائید؛ بلکه صرفاً واژه جاافتاده آن کفایت می‌کند ("Law of combining volumes") قانون ترکیب جلد‌ها».

ترجمه موقت^۱

این فرایند یک ترجمه موقتی است که معمولاً از یک واژه سازمانی جدید صورت می‌گیرد و باید آن را در داخل گیومه قرار داد تا در فرصت‌های بعد، عوض شود. این فرایند از طریق ترجمه تحت‌اللفظی انجام‌پذیر است مانند "heritage language"، *langue d' héritage* و *Erbschaftssprache* (زبان میراثی).

✓ جبران

ظاهراً این فرایند هنگامی صورت می‌گیرد که نارسایی معنایی یا نقص در جلوه‌های آوایی و استعاره‌ها و تأثیر کاربردی بخشی از جمله در قسمتی دیگر از همان جمله یا در جمله مجاور آن جبران می‌گردد.

تحلیل محتوا (نگاه کنید به فصل ۱۱)

این فرایند شامل تفکیک یک واحد واژگانی به اجزاء معنایی آن است، طوری که اغلب شامل ترجمه یک واحد به دو یا سه یا چهار جزء جداگانه است.

✓ کاهش و بسط

فرایندهای ترجمه‌ای نادقیق دیگری هم وجود دارد که مترجم از روی حس تشخیص و صرافت در برخی موارد آنها را به کار می‌بندد، اما در هر کدام از این موارد به ویژه اگر بد نوشته شده باشند شاید نیاز باشد دست کم یک تغییر صورت گیرد:

۱- صفت + اسم عام در زبان مبدأ —————> تغییر به اسم در زبان مقصد، مانند:

science linguistique —————> "linguistics" (زبان‌شناسی).

۲- در فرایند بسط که یک فرایند رایج است و اغلب مورد توجه قرار نمی‌گیرد، به جای صفتی از زبان مبدأ، در زبان مقصد + وجه وصفی معلوم یا مجهول + شیء قرار داده می‌شود مانند: *cheveux égaux* —————> "evenly cut hair" (موی یکسان کوتاه شده) *belebend* —————> "life-giving" (جان‌آفرین).

دیگر نوشت

این فرایند، عبارت است از شرح و بسط یا توضیح بخشی از متن. این فرایند در متون بی‌نام در صورتی که ضعیف و نارسا نوشته شده باشند، یا معنای تلویحی داشته باشند و نکات مهمی حذف شده باشد مورد استفاده قرار می‌گیرد.

فرایندهای دیگر

وینی و داربلنت موارد دیگری را هم ذکر کرده‌اند:

۱- معادل‌گذاری: واژه‌ای است که متأسفانه بی‌جا اطلاق شده و به معنی معادل تقریبی است که در آن واژه‌های متفاوت برای اشاره به امری واحد به کار می‌روند. با بررسی مثال‌های وینی و داربلنت می‌بینیم که این مثال‌ها صرفاً به آگهی‌ها، معادل‌ها، عبارات و اصطلاحات شناخته شده و مشخص اشاره می‌کنند - به عبارتی بیانگر راه‌های متفاوت معنی کردن کلیشه‌ها و جنبه‌های عادی زبان هستند مانند "The story so far" (تا

اینجای داستان)، *Résumé des chapitres précédents*

۲- تطبیق: عبارت است از یک معادل شناخته شده و جافتاده میان دو موقعیت. این فرایند به معنی جایگزینی معادل فرهنگی است، مثلاً "Dear sir" به *Monsieur*، "yours ever" به *Amitiés* ترجمه می‌شوند.

هر دو مورد بالا آنچه را که گهگاهی در جریان ترجمه اتفاق می‌افتد نشان می‌دهند، اما فرایندهای کاربردی مفیدی نیستند.

فرایندهای تلفیقی

فرایندهای دوگانه، سه‌گانه و چهارگانه^۱ به ترتیب سه یا چهار مورد از فرایندهای مذکور

۱ - Couplet: از آنجا که فرایندهای دوگانه، سه‌گانه و چهارگانه ذیل همین عنوان بحث شده‌اند، آنرا فرایندهای تلفیقی ترجمه کرده‌ایم. /م



را برای حل یک مشکل واحد با هم تلفیق می‌کنند. این فرایندها به خصوص در واژه‌های فرهنگی رایج‌اند، طوری که فرایند تبدیل با یک معادل کارکردی یا فرهنگی ترکیب می‌شود. می‌توان این فرایندها را به مثابه فرصت‌های مضاعف در نظر گرفت.

فرایندهای چهارگانه صرفاً برای واژه‌های فرازبانی کاربرد دارند. بنابراین اگر جمله‌ای را ترجمه کنید، یک بند اسمی "ing" دار و یک بند فعلی، در جای فعل قرار می‌گیرد، سوای اینکه از بند اسمی "ing" دار یک ترجمه تحت‌اللفظی صورت می‌دهید. همچنین می‌توان (الف) آن را تبدیل کرد، (ب) با یک بند وصفی – که در زبان انگلیسی وجه وصفی معلوم به عنوان نوعی اسم مصدر به کار می‌رود – آن را شرح داد، (ج) با قرار دادن در درون گیومه از آن ترجمه موقت صورت داد. (د) برای معادل‌های تحت‌اللفظی و کارکردی باید مثال ذکر شود.

ملاحظه می‌کنید که من تمایلی ندارم «دیگرنوشت» (بازنویسی) را به عنوان فرایندی از ترجمه ذکر کنم چون این کلمه غالباً برای شرح در ترجمه آزاد به کار می‌رود. اما با این شرط که معنای «حداقل بازنویسی از یک جمله گنگ و غیرقابل فهم به منظور روشن ساختن آن» به کار رفته باشد، آنرا به عنوان یک فرایند می‌پذیرم.

یادداشت‌ها، اضافات، توضیحات

در آخر چند پیشنهاد درباره «یادداشت توضیحی» (اینکه چه موقع باید از آنها استفاده کرد و چه موقع نباید استفاده کرد) یا افزودن اطلاعات اضافی به ترجمه ارائه می‌کنم. اطلاعات افزوده‌ای که مترجم باید به ترجمه‌اش اضافه کند معمولاً توضیحات فرهنگی (که تفاوت میان فرهنگ زبان مبدأ و مقصد را مشخص می‌کنند) یا فنی (مربوط به موضوع)، یا زبانی (استفاده خودسرانه از واژه‌ها برای توضیح مطلب) است و به مقتضیات خوانندگان ترجمه که با خوانندگان متن اصلی متفاوت هستند، بستگی دارد. در متون بیانی، این نوع اطلاعات را معمولاً باید فقط خارج از ترجمه ارائه کرد، اگرچه برای جزئیات فرهنگی ریز می‌توان تطبیق‌هایی صورت داد مانند ترجمه "at Handley's" از داستانی از همینگوی به *dans le bar Handley* یا *in der Handley Bar* و غیره. در متون خطابی، اطلاعات و اضافات زبان مقصد جایگزین اطلاعات زبان مبدأ می‌شوند. اما به عنوان اضافه توضیحی، ضمیمه آنها نمی‌گردند. بنابراین در ترجمه جمله

"you can pay for ceramic tiles under a convenient credit purchase scheme"

(شما می‌توانید به روش خرید اعتباری بهای کاشی‌های سرامیک را بپردازید).

می‌توان واژه آخر را به این صورت برگرداند که گویاتر است:



- "long-term payment facility" (امکان پرداخت با اقساط بلند مدت).
- اطلاعات و جزئیات افزوده در ترجمه ممکن است شکل‌های مختلفی داشته باشد:
- (الف) به عنوان معادلی برای واژه ترجمه شده، مثلاً: *la gabelle* به *the gabelle* یا *salt-tax* (مالیات بر نمک) تبدیل می‌شود.
- (ب) به عنوان یک بند وصفی: مثلاً *la taille* تبدیل می‌شود به *la taille* که به مالیاتی اطلاق می‌گردد که در زمان فنودالیت از افراد شخصی برداشته شد.
- (ج) به شکل یک اسم در نقش بدل، مثلاً *les traites* می‌شود *"the traites"*، یعنی عوارض گمرکی...
- (د) به شکل یک گروه فعلی: فرضاً *l'octroi* تبدیل می‌شود به *l'octroi*، مالیات‌هایی که بر مواد غذایی و مشروباتی که به شهر وارد می‌شدند وضع می‌گردید.
- (ه) داخل هلالین، غالباً برای ترجمه تحت‌اللفظی از یک واژه که از طریق فرایند انتقال وارد زبان مبدأ می‌شود، به کار می‌رود مانند *kombinat* که به این صورت درمی‌آید *"The kombinat"* (کارتل، تراست).
- (و) داخل دوخط، که طولانی‌ترین نوع اضافه کردن است مثلاً *aides* می‌شود: *aides* – این مالیات‌ها عوارض غیرمستقیمی بودند بر اقلامی نظیر مشروبات، توتون، آهن، فلزات گران‌بها و چرم – در قرن ۱۹ وضع می‌شدند.
- (ز) به شکل مشخص‌گرها: به عنوان مثال *Speyer* می‌شود *"the city of Speyer"* «شهر اسپیری، در آلمان غربی»
- هلالین گرد^۱ یا آکولاد باید اطلاعاتی را در برگیرند که قسمتی از ترجمه هستند و کروشه در جایی از متن که برای اصلاح حقایق مادی و معنوی مناسب باشد استفاده می‌شود.
- هر جا امکان‌پذیر باشد اطلاعات افزوده باید داخل متن گنجانده شود، چون با این کار جریان تمرکز خواننده به هم نمی‌خورد – مترجمان در اکثر موارد به این روش توجه نمی‌کنند. با وجود این، اشکال این روش آن است که تمایز میان مطالب اصلی متن و مطالبی که مترجم می‌افزاید، از بین می‌رود، و برای افزودن اطلاعات و اضافات طولانی نمی‌توان از آن استفاده کرد.
- (۲) پاورقی و یادداشت در پایین صفحه.
- (۳) یادداشت‌های آخر فصل‌ها.
- (۴) یادداشت‌های توضیحی یا واژه‌نامه در آخر کتاب
- روش‌های دیگر (۲-۴) ارجحیت دارند، اما حواشی و یادداشت‌های پایین صفحه اگر خیلی طولانی و تعداد آنها زیاد باشد آزاردهنده هستند. باید شماره صفحات مربوط به



یادداشت‌های توضیحی آخر کتاب را در بالای آن قسمت‌ها درج کرد — من شخصاً گاهی که پاورقی را می‌خوانم متوجه می‌شوم که مربوط به فصلی غیر از آن چیزی است که ارجاع داده شده است. یادداشت‌هایی که در آخر فصل‌های طولانی داده می‌شوند اغلب آزاردهنده هستند، چون پیدا کردن این توضیحات خیلی وقت‌گیر است.

معمولاً نباید هر نوع اطلاعاتی که در یک کتاب مرجع پیدا می‌کنید به جای جمله یا پاره‌ای از متن بگذارید (مگر آنکه متن با واقعیت مطابقت نداشته باشد و نادرست باشد) اما از آن صرفاً می‌توان برای روشن ساختن متن استفاده کرد، آنهم در جایی که به نظراتان خوانندگان، آن را نارسا، گنگ یا نامفهوم ببینید. مثلاً به نظر من اشتباه است که جمله:

La drépanocytose s'individualise par une anomalie particulière de l'hémoglobine

را به این صورت ترجمه کنیم:

"Sickle-cell disease is distinguished by the fact that one amino-acid in the bent chain of the haemoglobin is out of place."

(بیماری خمیدگی سلولی به این نشانه شناخته می‌شود که یک آمینواسید در چرخه خمیده هموگلوبین کم است). تأکید متن این جمله بر «نوعی ناهنجاری خاصی» از بین رفته است و اطلاعات افزوده جدید اگرچه درست است ضرورتی به اضافه کردن ندارند چون در جای دیگری از متن زبان مبدأ همین اطلاعات داده می‌شود. مطمئناً مقولات موجود در دایرةالمعارف غالباً اطلاعات را طوری در اختیار می‌گذارند که گویی «نقل بیانی» است از متنی که ترجمه می‌کنیم. اما واژه‌ای کلیدی، نه همه جملات، را باید از این منابع برگرفت. به همین طریق، زمانی که با یک صاحب‌نظر مشورت می‌کنید دقت داشته باشید که با یک ژست تخصصی تمام متن را برای شما نونویسی نکند، حتی اگر متن بهتری از متن اصلی ارائه دهد. شرح و توضیحات او باید اگر (دقیقاً؟) مقید به متن نباشد دست کم به ترجمه نزدیک به آن مربوط باشد.

اگر کتاب مهمی را ترجمه می‌کنید نباید در نوشتن مقدمه و توضیح و اضافاتی که برای توضیح کاربرد و مفهوم واژه‌های نویسنده می‌آورید عجله به خرج دهید. به ویژه اگر صحت و دقت را فدای اختصار در ترجمه کرده‌اید یا در متن ابهام وجود دارد نباید شتاب کنید و در صورتی که یک اثر علمی را ترجمه می‌کنید دلیلی وجود ندارد که خواننده از صاحب‌نظری که به مترجم، چه در خود ترجمه و چه در توضیحاتش، کمکی کرده بی‌اطلاع باشد. ضرورتی ندارد که از آنچه نیستید توهم ساختگی ایجاد کنید.



فصل نهم

ترجمه و فرهنگ

تعاریف

من فرهنگ را به شیوه زندگی و مظاهر آن که خاص یک گروه اجتماعی است و از یک زبان خاص به عنوان ابزار بیان استفاده می‌کند تعریف می‌کنم. به بیان دقیق‌تر من زبان «فرهنگی» را از زبان «فردی و جهانی» متمایز می‌دانم. «مردن»، «زندگی کردن»، «ستاره»، «شناکردن» و حتی تقریباً اشیاء مصنوعی مانند «آینه» و «میز» مفاهیمی جهانی هستند — معمولاً در ترجمه این قبیل چیزها مشکلی پیش نمی‌آید. «باد موسمی»، «جلگه»، «خانه بیلاقی» و «تالیتالی» واژه‌هایی هستند که مختص به فرهنگ‌های خاصی هستند، در ترجمه واژه‌های فرهنگی مشکل وجود دارد، مگر آنکه میان زبان مبدأ و مقصد (و خوانندگان آن) همپوشی فرهنگی وجود داشته باشد. واژه‌های جهانی مانند «صبحانه»، «در آغوش گرفتن»، «ملحفه» اغلب کارکرد جهانی امر مورد اشاره را می‌رسانند اما از جنبه فرهنگی، توصیفی در اختیار نمی‌گذارند. اما اگر من به روش خودم احساساتم را بیان کنم — مثل «همیشه می‌بافی» (حرف می‌زنی)، یا «دنیای خصوصی» او (صفات و خصیصه‌های فردی و زندگی خصوصی) در آن شعر مشهود است، یا «او تک گو است» (هرگز جمله‌هایش تمام نمی‌شود) — من از زبان شخصی و نه زبان اجتماعی متداول، استفاده کرده‌ام، چیزی که به آن لهجه فرد می‌گویند و معمولاً در ترجمه این نوع مقولات مشکل وجود دارد.

همه این تمایزها کلی و مبهم‌اند. می‌توان چندین فرهنگ و (خرده فرهنگ) را در یک زبان دید مثلاً سه کلمه *Jause* (در زبان اتریشی به معنای چای)، *Jugendweihe* (GDR) — جشن ورود دوازده ساله‌ها به جامعه بزرگسالان)، *Beamter* (در اتریش، سويس همین جشن FRG است نه GDR)، هر سه واژه مذکور جنبه فرهنگی دارند و ممکن است مثلاً در زبان آلمانی نیاز به ترجمه داشته باشند. با وجود این، واژه‌های گویشی اگر به امور جهانی مانند ("moors", "loch") اشاره داشته باشند واژه فرهنگی نیستند. اما برعکس واژه‌هایی چون *vin*, *pain*, *Gemütlichkeit*, "privacy", *insouciance* به وضوح سرشار از بار فرهنگی هستند. و زمانی که گروهی با زبان مشترک موضوع خاصی را در کانون توجه خود قرار می‌دهد (که معمولاً به آن «گرایش فرهنگی» می‌گویند)، برای آن موضوع واژه‌های بسیاری ایجاد می‌شود که زبان خاص یا نظام واژگانی آن را شکل می‌دهند — مثلاً انگلیسیها در زمینه ایجاد واژه‌های ورزش هیجانی



کریکت از جمله ("a maiden over", "silly mid-on", "howzzat")، فرانسوی‌ها در زمینه شراب‌ها و انواع پنیر، آلمانی‌ها در زمینه انواع سوسیس، اسپانیایی‌ها در زمینه گاوبازی، عرب‌ها در زمینه انواع شتر، اسکیموها، به وفور در زمینه برف، انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها در زمینه بدگویی متقابل از جنسیت؛ بسیاری از فرهنگ‌ها برای مشروبات ارزان قیمت که مخصوص فقرا و ندارهاست واژه‌های خاصی دارند: مانند «ودکا»، «گراپا»، «اسلیوویتس»، «سیک»، «شناپس» و در گذشته، «جین» هم جزو آنها بوده است (اما حالا خیلی گران قیمت شده است). اغلب در جایی که با گرایش فرهنگی روبرو باشیم به علت «شکاف» یا «فاصله» فرهنگی در کار ترجمه بین دو زبان مبدأ و مقصد مشکل وجود دارد.

ملاحظه می‌کنید که من عملاً زبان را یک مشخصه یا عنصر فرهنگی تلقی نمی‌کنم. چون اگر اینگونه می‌بود ترجمه غیرممکن می‌شد. به هر حال زبان همه نوع ساختار ثابت فرهنگی را در خود دارد منجمله دستور زبان (مانند جنسیت در اسم‌های بی‌جان)، شکل خطاب (مانند *Sie*, *usted*) و نیز در بعد واژگان (مثلاً "the sun sets"، آفتاب غروب می‌کند) که هم از جنبه آگاهی‌های جهانی و هم از جنبه امور جهانی نادیده گرفته می‌شوند. از این گذشته هر چه زبانی در زمینه پدیده‌های طبیعی تخصصی‌تر شود (مانند *flora and fauna*، همه گیاهان و جانوران یک سرزمین) بیشتر با مؤلفه‌های فرهنگی گره می‌خورد و بنابراین در ترجمه آن مشکل پیش می‌آید. و این دردسر آفرین است چون زبانزد است که ترجمه واژه‌های عام‌تر (به ویژه آن دسته از واژه‌ها که به احساسات و روان و اخلاق مربوط می‌شوند، طبق گفته تیتلر، ۱۷۹۰) — منجمله عشق، اعتدال، خشم، درست، نادرست — معمولاً سخت‌تر از واژه‌های خاص صورت می‌گیرد.

درک معنای اکثر واژه‌های «فرهنگی» آسان است، چون به زبان خاصی مربوط هستند و نمی‌توان آنها را تحت‌اللفظی ترجمه کرد، اما بسیاری از آداب فرهنگی با زبان رایج بیان می‌شوند (مثلاً اصطلاح "topping out a building" به معنی تکمیل کردن مراحل پایانی یک ساختمان و یا "time, gentlemen, please" که در مورد ساعات پایان کار رستوران‌هاست که باید ترجمه کرد: آقایان وقت تمام است لطفاً! می‌خواهیم تعطیل کنیم. و یا "mud in your eye" که یک اصطلاح کاملاً رستورانی است به معنی مشروب‌تان نوش باد!) و در این زمینه ترجمه تحت‌اللفظی متن را تحریف می‌کند، و حتی ممکن است ترجمه آن مستلزم به کاربردن یک معادل کارکردی — توصیفی مناسب باشد. ممکن است در فرهنگ‌های مختلف به اشیاء مختص به فرهنگ با یک واژه عام نسبتاً فاقد بار فرهنگی یا مشخص گر به علاوه افزوده‌های مختلف اشاره شده باشد (مانند «چای») و شما باید به شکلی این افزوده‌ها (مانند «عرق نیشکر»، «لیمو»، «شیر»، «بیسکویت»، «کیک» و دیگر همراه‌های آن و ساعات مختلف روز) را که ممکن است در خلال متن زبان



مبدأ ظاهر شوند بیان کنید.

مقولات فرهنگی

من در این فصل ترجمهٔ واژگان فرهنگی «زبان خارجی» را به طور دقیق مورد بررسی قرار خواهم داد. با اقتباس از الگو بندی نایدا و ارائه چند مثال، آنها را مقوله بندی خواهم کرد.

۱- بوم شناسی: گیاهان یک سرزمین، جانوران یک سرزمین، دشت ها، کوه ها: «گیاه پیچ امین الدوله»، «کویرها»، «باد گرم»، «جلگه های قطبی»، «مراتع»، *tabuleiros* (فلات پست)، فلات، *"selva"* (جنگل بارانی استوایی)، «دشت بی درخت»، «شالیزار».

۲- فرهنگ مادی (مصنوعات):

(الف) مواد غذایی، مانند: *"zabaglione"*، ساکی *(sake)*، *kaiserschmarren* (ب) پوشاک: *"anorak"* ژاکت باشلق دار [در نواحی قطبی]، *kango* (در آفریقا)، *sarong* (دریای جنوب) *dhoti* (در هند)

(ج) مسکن و شهرها: *chalet*، *bourgade*، *bourg*، *kampong* (کلبه ییلاقی) *"low-rise"* (ساختمان کم طبقه)، *"tower"* (برج)

(د) وسایل نقلیه: «دوچرخه»، «کالسکه چینی» [که انسان آن را می کشد]. *"Moulton"*، *calèche*، *"tilbury"*، *cabriolet*

۳- فرهنگ اجتماعی کار و فراغت

"rock"، *"regga"*، *raga*، *sithar*، *biwa*، *condottiere*، *amah*، *ajah*

۴- نهادها، آداب و رسوم، فعالیت ها، جریانات، مفاهیم

(الف) سیاسی و اداری

(ب) مذهبی، مانند *temple*، *karma*، *dharma* (معبد)

(ج) هنری

۵- اشارات و حرکات حین سخن گفتن و عادات

«بیلاخ دادن»، «تف انداختن»

قواعد کلی

چند قاعده کلی بر ترجمه همهٔ واژه های فرنگی حکم می راند: نخست، مهم ترین قاعده شما

باید به رسمیت شناختن مظاهر و دستاوردهای فرهنگی^۱ باشد که در متن زبان مبدأ به آن اشاره شده است و برای همه کشورهای خارجی و فرهنگ‌های آنها احترام قائل شوید. دو فرایند ترجمه که معمولاً در دو سوی مقابل یک محور در دسترس ما قرار دارند عبارتند از انتقال و تحلیل محتوا. فرایند انتقال، معمولاً در متون ادبی، برای متن رنگ و صبغه محلی ایجاد می‌کند و در متون تخصصی خوانندگان را قادر می‌سازد (البته برخی از خوانندگان ممکن است کم و بیش با زبان مبدأ آشنایی داشته باشند) که سوژه مورد اشاره را - به ویژه اگر نام یا مفهومی باشد - بدون مشکل در متون (یا گفتگوها) بازشناسند. البته، انتقال اگر چه کوتاه و مختصر باشد، مانع از فهم می‌شود، چون تأکید آن بر جنبه فرهنگی است و از پیام درمی‌گذرد و ارتباط برقرار نمی‌شود؛ برخی اعتقاد دارند که انتقال اصلاً در زمره مراحل ترجمه قرار نمی‌گیرد. در سوی دیگر محور، فرایند تحلیل محتوا وجود دارد که دقیق‌ترین فرایند ترجمه است، به فرهنگ توجهی ندارد ولی به پیام اهمیت می‌دهد. تحلیل محتوا مبتنی است بر عنصری که در زبان‌های مبدأ و مقصد مشترک باشد. مثلاً در مورد *dom*, "house", *dacha* که مؤلفه‌های تعیین‌گری را بر مبنای متن به آنها می‌افزاییم. (به عنوان مثال [خانه‌ای] برای قشر مرفه، سکونتگاه تابستانی. این موارد را مقایسه کنید با *maison secondaire*). اما بدیهی است که فرایند تحلیل محتوا به کوتاهی متن اصلی نیست و تأثیر کاربردی مشابه آن را ندارد. نتیجتاً در ترجمه یک واژه فرهنگی، که بیش از متن به زبان رایج بستگی دارد، باید هم‌انگیزه و تخصص فرهنگی (در ارتباط با موضوع متن) و هم سطح زبانی خواننده را در نظر داشته باشید.

بوم‌شناسی

مؤلفه‌های جغرافیایی را معمولاً می‌توان از دیگر اصطلاحات فرهنگی تمییز داد، چون دارای ارزش سیاسی و اقتصادی نیستند. با وجود این، وضوح آنها به کشور خاستگاه آنها و نیز میزان شفافیتشان در متن بستگی دارد. مثلاً «فلات» به عنوان یک واژه فرهنگی شناخته نمی‌شود و از دور زمان وارد زبان‌های روسی، آلمانی و انگلیسی گردیده است اما در زبان اسپانیایی و گاه به گاهی در زبان ایتالیایی ترجمه شده است. برخی کشورها برای دشت‌ها، واژه‌های محلی خود را دارند - مانند فلات چمنزار، استپ، توندرا، مرتع، دشت بی‌درخت، مرغزار، جلگه، دشت بایر، بوته‌زار - که همگی قویاً صبغه محلی دارند. شهرت آنها تابع اهمیت کشورشان و مجاورت جغرافیایی و سیاسی آن است. معمولاً همه این واژه‌ها به همراه افزودن یک واژه کوتاه بدون بار فرهنگی، در هر



کجای متن که نیاز باشد، انتقال داده می‌شوند. همین اقدام در مورد واژه‌های «تخصصی» مانند *tabuleros* (فلات پست در برزیل)، در صورتی که احساس کنید نویسندۀ برای ذکر آنها اهمیت قائل بوده است، مفید و قابل اجرا است.

همین معیار برای مؤلفه‌های بوم‌شناختی دیگر هم به کار می‌رود، مگر آنکه اهمیت تجارتی و بازرگانی داشته باشند – مانند "pomelo" (گریپ فروت)، "avocado" (آووکادو)، "guava" (گویاو)، "kumquat" (کام کوات)، "mango"، "passion fruit" (میوه گل ساعتی)، "tamarind" (تمرهندی) که در زبان «وارد کننده» مقصد هم به یک واژهٔ قاموسی تبدیل می‌شوند (اما به این واژه دقت کنید "passion fruit"، "passiflore", "Passionsfrucht") – و ممکن است [در زبان مقصد] بومی شوند، مانند: *mangue*، *avocat*، *tamarin* (در زبان اسپانیایی *aguacate*). مخصوصاً این موضوع در زبان فرانسه اتفاق می‌افتد.

نایدا خاطرنشان کرده است که برخی مشخصات خاص جغرافیایی – فصول، باران، کوه‌های مرتفع و کم ارتفاع (واژه‌های فرهنگی "dune"، "kop"، "moor"، "down") – که ناشناخته و نامتداول هستند در ترجمه چه صریح و چه با کنایه به آنها اشاره شود، ممکن است خواننده آنها را درک نکند. به هر حال، در مورد این دست مشخصات تلویزیون عامل فراگیری است که می‌تواند آنها را معرفی کند.

فرهنگ مادی (بعد مادی فرهنگ)

از نظر خیلی‌ها، نوع غذا مهم‌ترین و دقیق‌ترین نماد فرهنگی است. اصطلاحات مربوط به غذا موضوع بسیاری از فرایندهای ترجمه هستند. چینش مختلف (نوع تنظیم کردن): منجمله لیست غذا – صریح چندزبانه، تشریح شده؛ کتاب‌های آشپزی؛ راهنمای تهیه غذا؛ بروشورهای توریستی و مجلات، بسیاری از اصطلاحات و نام‌های غذایی زبان‌های بیگانه را در خود دارند. تا زمانی که منافع تجاری و علاقه به تفاخر پابرجا باشد، استفاده نابجا از واژه‌های فرانسوی (حتی اگر ریشه در ۹۰۰ سال قبل یعنی پس از حملهٔ نورمن‌ها داشته باشند) به دلایل اظهار فضل و فخر فروشی (یا صرفاً برای آنکه نشان داده شود آشپز، فرانسوی است یا غذا به روش فرانسوی تهیه شده است یا به دلیل اینکه مثلاً چنین عبارتی: «فویوت^۱ گوشت گوساله قیمه شده به همراه سس پریگنو» بد ترکیب است) رواج دارد. حقیقتاً عجیب است که واژه‌هایی چون *entrée à hors d'oeuvre* و *entremets* مطرح می‌شوند، به ویژه که هر سه گنگ و دوپهلو هستند؛ که به ترتیب عبارتند از "salad mixture" (سالاد مخلوط) یا "starter" (پیش غذا)؛ "first/main course"

(اولین وعده غذایی یا وعده غذای اصلی)؛ "light course between two heavy courses" (وعده غذائی سبک میان دو وعده غذای اصلی) یا "dessert" (دسر). اساساً ترجمه‌ای که در این زمینه می‌توان توصیه کرد آن است که واژه‌هایی را که در زبان مقصد معادل‌های شناخته شده کلمه به کلمه دارند باید ترجمه کنید و برای بقیه از روش انتقال به علاوه یک واژه خنثی استفاده کنید (مانند "the pasta dish" (غذای ماکارونی‌دار) – cannelloni (خوراک کانلونی) – این روش برای خوانندگان عادی مناسب است.

در واقع تمام غذاهای فرانسوی را که در کتابچه راهنمای تهیه غذا شرح داده شده‌اند، می‌توان به همان صورت فرانسوی نگه داشت. در این زمینه ضرورت حفظ انسجام متن و انتظارات مشتری بر شرایط دیگر ارجحیت دارد.

در زبان انگلیسی اصطلاحات غذایی دیگر در دسته‌بندی دیگری قرار می‌گیرند. ماکارونی در سال ۱۶۰۰ و اسپاگتی در سال ۱۸۸۰ به انگلیسی راه پیدا کرده‌اند، ولی راویولی و پیتزا جدید هستند؛ بسیاری دیگر از واژه‌های غذائی یونانی و ایتالیایی نیاز به توضیح دارند. اسامی غذاها معمولاً در همه زبان‌ها منتقل می‌شوند، تنها فرانسوی‌ها هستند که مدام تلاش می‌کنند آنها را بومی کنند (مانند *choucroute, rosbif*).

از قدیم لباس‌های مردانه طبقه فرادست جوامع به زبان انگلیسی و لباس‌های زنانه به زبان فرانسوی نامیده شده‌اند (مانند سارافون^۱ و سوتین^۲) اما واژه‌های مربوط به پوشش‌های ملی ترجمه نمی‌شوند مانند ساری، کیمونو، یوکالا، دیرندل، جین (که لباسی بین‌المللی و مانند "coke" نماد لباس آمریکایی است) کفتان^۳، جوبا^۴.

نام لباس‌هایی که جنبه فرهنگی دارند اگر نام مشخص‌گر یا عام به همراه داشته باشند باید برای خوانندگان عادی زبان مقصد شرح داده شوند: مانند "shintigin trousers" یا "basque skirt" یا حتی اگر این قبیل لباس‌ها حائز اهمیت نباشند می‌توان، صرفاً واژه عام مربوط به آن را جایگزینش کرد. اما باید توجه داشت که کارکرد واژه‌های عام مربوط به پوشاک تقریباً ثابت است و دال بر بخشی از بدن است که بر آن پوشیده می‌شود، اما توصیف این واژه‌ها بسته به آب و هوا و جنس آن فرق می‌کند. به علاوه در زبان بسیاری از جوامع زبانی نوعی مسکن وجود دارد که به دلیل مشترک بودن در همه زبان‌ها ترجمه نمی‌شوند مانند *palazzo* (مسکن بزرگ)؛ *hôtel* (مسکن بزرگ)؛ *chalet* (خانه ییلاقی)؛ *"bungalow"* (خانه ویلایی)؛ *hacienda* (خانه داخل زمین مزروعی)؛ *pandal* (سالن بزرگ) (در زبان هندی)؛ *posada* (مهمانسرا)؛ *pension* (پانسیون). گرایش فرهنگی زبان فرانسه با داشتن کلمه‌هایی چون *bourg, ville* و *bourgade* (و همچنین *paese, borgata, borgo*) در زمینه

1- Slip

2- Bra

3- Kaftan

4- Jubbah



اسامی شهرها است (چون فرانسه تا ۵۰ سال پیش دارای شهرستان‌های کوچک بسیاری بوده است) و این اسامی در زبان انگلیسی معادل ندارند. زبان فرانسوی واژه *salon* (سالن) را به زبان آلمانی صادر کرده و نشیمن "*living*" و اتاق نشیمن "*living room*" را از زبان انگلیسی وارد کرده است.

اسامی وسائط نقلیه تحت تأثیر اصطلاحات امریکایی است و کلمه "*car*" به معنی خودرو که به عنوان واژه‌ای پرکاربرد در زبان انگلیسی برای وسائط نقلیه‌ای مانند «اتوبوس»، «موتور»، «کان تینر» می‌باشد، در بسیاری از کشورها به نمادی بسیار مهم برای نشان دادن اهمیت مالکیت خصوصی تبدیل شده است. در زبان انگلیسی امریکایی ۲۶ واژه برای کلمه "*car*" وجود دارد. این سیستم پدیده‌های جدیدی را با واژه‌های جدیدشان ایجاد کرده است، مانند: پارکینگ کنار جاده، دورگرد، فلکه ترافیک، روگذر، تقاطع غیرهمسطح (*échangeur*). در این میان واژه‌های شیک و مدرن بسیاری وجود دارند که هم با نوآوری و هم با صحبت‌های فروشندگان و نیز تحت تأثیر انگلیسی‌زدگی ایجاد شده‌اند. در ادبیات داستانی غالباً برای آنکه به داستان رنگ محلی داده شود و نیز برای اظهار فضل، از نام درشکه‌های مختلف (مانند *cabriolet*, *calèche*, "*phaeton*", "*coupe*", "*landau*", "*tillbury*") استفاده می‌شود. در کتاب‌های مربوط به سیستم حمل و نقل باید به واژه‌هایی که انتقال داده می‌شوند توضیحات صریحی افزوده شود. امروزه اسامی بیشتر هواپیماها و اتومبیل‌ها در میان خوانندگان تحصیلکرده بین‌المللی هستند مانند "*747*", "*727*", "*Dc-10*", "*Jambo jet*", "*Mini*", "*Bmw*", "*Metro*" و "*Ford*", "*Volvo*".

بیشتر انواع گیاهان و حیوانات مختص سرزمین‌ها و فرهنگ‌های خاصی هستند و نباید ترجمه شوند، مگر آنکه هم در محیط زبان مبدأ و هم زبان مقصد وجود داشته باشند (مانند "*red admiral*", "*Vulcain*", "*Admiral*"). در متون تخصصی گیاه‌شناسی و جانورشناسی دسته‌بندی‌هایی را که به زبان لاتین صورت گرفته می‌توان به عنوان زبان بین‌المللی به کاربرد، مانند: "*common snail*" (حلزون معمولی) *helix aspera* (هلیکس اسپرا)

فرهنگ اجتماعی (بعد اجتماعی فرهنگ)

با در نظر گرفتن بعد اجتماعی فرهنگ باید میان مشکلات ناشی از معنای تلویحی و صریح واژه‌ها در ترجمه فرق قائل شد. مثلاً واژه‌های *droguerie*, *charcuterie*, *Konditorei*, *chocolaterie*, *chapllerie*, *patisserie* در کشورهای انگلیسی زبان وجود ندارند. در این راستا به ندرت در ترجمه مشکل به وجود می‌آید چون می‌توان این واژه‌ها را انتقال داد، یا آنکه معادل‌های تقریبی لفظ به لفظ دارند و یا حتی می‌توان از

لحاظ کارکردی آنها را توضیح داد، مانند قصاب گوشت خوک^۱، سخت‌افزار، «مغازه» «کیک» یا «کلاه» یا «شکلات فروشی»، «کافه قنادی». در حالی که سوپرمارکت‌ها یا فروشگاه‌های زنجیره‌ای و مراکز خرید و میادین فروش *Einkaufszentrum*، *centre commercial*، *zone piétonniere* بسیاری از داد و ستدها را در خود جای داده‌اند، اسامی مراکز خرید وسیعی نیز ممکن است مجدداً به وجود آیند. چنین مشکلی در ترجمه با دشواری‌های مربوط به معانی ضمنی واژه‌ها منجمله "The people"؛ "the common people"؛ "the masses"؛ "the working class"؛ "the proletariat"؛ *la classe ouvrière*؛ "the hoi polloi"؛ *classes inférieures* فرق دارد. توجه داشته باشید که ممکن است اصطلاحات کهنه‌ای مانند موارد آخر برای طنز یا به شکل فکاهی به کار روند و در این صورت داخل گیومه قرار داده می‌شوند و "The working class" (طبقه کارگر) هنوز در میان چپ‌گراها و حتی در اروپای شرقی رواج دارد که بیشتر آنها جنبه سیاسی دارند؛ اگر چه واژه "Proletariat" ممکن است به فراموشی سپرده شود، همیشه برای ایجاد اثر احساسی به کار می‌رفته است، این واژه امروزه به طور جدی کاربردی ندارد چون اکثر مردم در کشورهای توسعه یافته مالکیت شخصی دارند. استفاده از "The masses" (توده‌ها) و "the people" (مردمان) هم با بار مثبت و هم با بار منفی صورت می‌گیرد، اما خیلی به ندرت به کار می‌روند. کلمه "the masses" در همایندهایی چون "mass media" (رسانه‌های جمعی) و "mass market" (بازار بزرگ) جا گرفته‌اند. اتفاقاً از بازی روزگار مرجع این واژه‌ها دیگر فقرا و زحمتکشان و کارگران کارخانه‌ها نیستند. فقرا اقلیتی هستند که کماکان بی‌کارند و در عوض واژه‌های اداری همچون *The rank and file*، *die Basis*، *la base* "the grass roots" جای واژه‌های سیاسی را گرفته‌اند.

واژه‌های فرهنگی مشخصی که بیانگر فعالیت‌های تفریحی اروپایی‌اند جزو بازی‌های ملی هستند و هر کدام مجموعه واژگانی خود را دارند، مانند: کریکت، گاوبازی، *pétanque*، *boule* هاکی. بسیاری از بازی‌های انفرادی انگلیسی را هم باید به این تفریح‌ها افزود: تنیس، اسنوکر، اسکواش، بدمینتون، هندبال انگلیسی و بسیاری از ورق‌بازی‌ها و قماربازی‌ها و مجموعه واژگان آنها که البته در کازینوها با الفاظ فرانسوی بیان می‌شوند.



سازمان اجتماعی - سیاسی و مدیریتی

حیات سیاسی و اجتماعی یک کشور با واژگان سازمانی‌اش نمود می‌یابد. به همین دلیل عنوان شخص اول مملکت (رئیس جمهور، نخست‌وزیر، شاه) یا نام پارلمان *Assemblée Nationale* (مجلس شورای ملی)، *camera dei Deputati* (مجلس نمایندگان) "Senate" (مجلس سنا) واضح و قابل فهم هستند و آن هم به خاطر این است که از تک واژه‌های «بین‌المللی» یا تک واژه‌هایی که به راحتی ترجمه می‌شوند، شکل گرفته‌اند و اصطلاحات آنها را از طریق وام‌گیری ترجمه می‌کنند. (*Chamber of Deputies* "National Assembly"، زمانی که نام یک پارلمان به راحتی و به وضوح ترجمه‌پذیر نیست، *Storting* (در زبان نروژی)، *Sejm* (در زبان لهستانی)، *Riksdag* (در زبان سوئدی)، *Eduskunta* (در زبان فنلاندی)، *Knesset* (در اسرائیل)، در مکاتبات رسمی اداری آن را ترجمه می‌کنند) مثلاً مجلس فدرال آلمان به جای *Bundestag*، مجلس مؤسسان^۱ به جای *Bundesrat* اما همان واژه برای خواننده تحصیلکرده ترجمه می‌شود (مانند *Bundestag*) و برای خواننده عادی شرح داده می‌شود (مانند پارلمان آلمان غربی). حلقه ارتباطات درونی اعضای هر دولت معمولاً تحت عنوان کابینه^۲ یا هیات وزیران شناخته می‌شود و ممکن است به صورت غیررسمی با نام پایتخت کشور به آن اشاره شود. ممکن است به برخی از وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و احزاب سیاسی با معادل‌های شناخته شده هم‌تراز آنها اشاره شود. مثلاً با نام ساختمان - مانند "Pentagon"، "White House"، "Hôtel Matignon Elysée"، واقع شده‌اند - "Whitehall"، "Via delle Botteghe Oscure"، (حزب کمونیست ایتالیا) و Downing Street (10) نامیده می‌شوند.

اسامی وزارتخانه‌ها معمولاً به صورت تحت‌اللفظی ترجمه می‌شوند به شرط آنکه به اندازه کافی گویا باشند. مثلاً "Finance Ministry" (وزارت دارایی) ترجمه می‌شود؛ بقیه هم به همین صورت: "Home Office" به وزارت کشور^۳، "attorney general" به وزارت دادگستری^۴ ترجمه می‌شوند یا آنکه معادل فرهنگی مناسب به جای آنها گذاشته می‌شود مثلاً به جای "Defence Ministry" (وزارت دفاع) "Ministry of National Defence" (وزارت دفاع ملی). باید به جای ترجمه‌هایی چون "Social Domain" و "Exchange Domain" (گینه) معادل‌های "Social Affairs" (امور اجتماعی) و "Trade" (تجاری) گذاشت.

زمانی که یک سازمان دولتی نام «شفاف و قابل فهمی» دارد مثلاً

1- Council of Constituent

2- Cabinet

3- Ghief Justice

4- Ministry of Interior



Electricité de France or Les Postes et Télécommunications ترجمه آن به زمینه متن بستگی دارد: در اسناد رسمی و انتشارات مستند مانند کتاب‌های راهنما، عناوین این سازمان‌ها انتقال داده می‌شوند و در جایی که مناسبت داشته باشد به صورت تحت‌اللفظی ترجمه می‌شوند. به صورت غیررسمی این عناوین را می‌توان به معادل فرهنگی آنها ترجمه کرد. مانند "the French Electricity Board" (اداره برق فرانسه)، "the Postal Services" (اداره خدمات پستی).

زمانی که یک اداره یا سازمان دولتی اسم پیچیده و غیرقابل فهمی داشته باشد — مانند "National Trust"، "British Council"، "Maison de la Culture"، "Arts Council"، "Privy Council"، "Goethe-Institut" — مترجم اولاً باید بداند آیا ترجمه شناخته شده‌ای برای آن وجود دارد، ثانیاً آیا خوانندگان آن را می‌فهمند و با زمینه متن همخوانی دارد. اگر غیر از این باشد، باید در یک متن آگهانشی غیررسمی اسم آن سازمان را انتقال دهد و یک معادل کارکردی را که بار فرهنگی نداشته باشد همراه آن ارائه کند. (مثلاً *Maison de la Culture* (خانه فرهنگ)؛ حتی شاید لازم باشد این معادل به گروهی از واژگان بسط داده شود:

"National Trust", organisation chargée de la conservation des monuments et parcs nationaux (britanniques)

در پاره‌ای موارد ممکن است معادل فرهنگی مناسب باشد مانند *Alliance Française*، "British Council"، *Goethe-Institut*، اما در تمام مواردی که نسبت به آنها تردید دارید معادل کارکردی تقدم دارد مانند «سازمانی ملی که مسئول تبلیغ زبان و فرهنگ بریتانیا است» اضافه کردن توصیف برای واژه‌ها (مثلاً ترکیب و روش انتصاب و تأسیس سازمان) تنها در صورتی که خواننده نیازمند چنان توضیحی باشد؛ لازم است در این زمینه از ترجمه تحت‌اللفظی و نواژه‌سازی باید اجتناب کرد. اگر متن آگهانشی متنی غیررسمی یا محاوره‌ای باشد، نیازی به انتقال نام سازمان نیست. در این مورد شاید معادل فرهنگی (یا در صورت نبود آن، معادل کارکردی) کافی باشد. برای ایجاد تأثیر و زیبایی، نه برای دقت، استفاده از یک معادل فرهنگی از زبان مقصد به جای واژه فرهنگی زبان مبدأ همیشه اثربخش‌تر از یک معادل کارکردی فاقد ویژگی فرهنگی است، اما ممکن است در برخی متون استفاده از چنین معادل‌هایی برای واژه‌های حقوقی کاملاً نادرست و گمراه کننده باشد. مثلاً استفاده استعاری از "A" level تمام احساس *bac* را دارد اما میان آنها تفاوت‌های فراوانی وجود دارد.

به نظر من در صورتی که واژه‌های مربوط به سازمان‌های دولتی محلی و مقامات آنها منحصر به یک زبان خاص باشند (مانند *département*، *région*، *commune*، *canton*، *arrondissement*) باید انتقال داده شوند، البته باید همخوانی و تناسب داشته باشند. "Mayor"، *Bürgermeister*، *sindaco* دارای یک معنی



هستند، اما کارکردهای متفاوتی دارند. *Giunta* ("junta") معمولاً انتقال داده می‌شود و به معنی هیئتی اجرایی است که معمولاً از میان یک شورای بزرگ انتخاب می‌شود، و "board" (هیئت، سرپرستی) نزدیک‌ترین معادل آن در زبان انگلیسی است. این واژه در زبان فرانسه معادل *junte* است اما فقط برای مؤسسات غیرفرانسوی به کار می‌رود. جالب آنکه، هشدارها دربارهٔ *faux amis* (هم ریشه‌های غلط‌انداز) در مورد واژه‌های فرهنگ لغتی صدق می‌کند نه واژه‌های دایرة‌المعارفی. مثلاً "prefect"، secretary، *Conseil d'Etat* (*consiglio d' di stato*) به معنی هم هستند اگر چه کارکردهای آنها تفاوت دارد، اما "tribunal" اینگونه نیست.

جنبه جهانشمولی واژه‌های منفرد که تکواژهای لاتینی – یونانی دارند، از احزاب و گروه‌ها به مفاهیم سیاسی بسط می‌یابد. در قالب گروه‌های راست، میانه و چپ حدوداً بیست واژه وجود دارد که نام بسیاری از حزب‌های سیاسی اروپای شرقی و غربی را تشکیل می‌دهند. با آن که مفاهیمی چون لیبرالیسم و رادیکالیسم هر کدام جوهرهٔ معنایی عام و نامشخصی دارند، به شدت تحت تأثیر مثنی سیاسی کشور‌هایشان قرار گرفته‌اند، بگذریم از طرز فکرهای مختلفی که یا سوسیالیسم و کمونیسم را یکی می‌دانند یا از هم تفکیک می‌کنند. در این زمینه شاید لازم باشد مترجم بسیاری از تفاوت‌های مفهومی را باز نماید (به عنوان مثال حزب لیبرال ایتالیا، جزو جناح راست است حال آنکه حزب لیبرال انگلیس چپ است و جناح راست فرانسه لیبرال است).

به طور کلی، هر چه خواننده صاحب‌نظرتر و آگاه‌تر باشد به خصوص در کتاب‌های راهنما، گزارش‌ها و مقالات دانشگاهی – نه تنها در واژه و اصطلاحات فرهنگی و سازمانی بلکه عناوین، آدرس‌ها و واژه‌هایی که در مفهوم خاص به کار رفته‌اند – فرایند انتقال لازم‌تر است. در چنین مواردی دقت به خرج دهید چون ممکن است خوانندگان کم و بیش با زبان مبدأ آشنایی داشته باشند و صرفاً به دلیل آنکه به منبع اصلی دسترسی ندارند، متن ترجمه شده را بخوانند یا شاید خواننده بخواهد با نویسنده متن اصلی ارتباط برقرار کند یا به آثار دیگر آن نویسنده مراجعه کند یا حتی برای سردبیر یا انتشارات متن اصلی مطلبی بنویسد. در فهم مطلب، هر چه واژه‌های منتقل شده بیشتر و ترجمه شده‌ها کمتر باشند، خواننده آگاه و تحصیلکرده راحت‌تر می‌تواند به مفهوم نوشته اصلی برسد. به این دلیل، در یک متن جدی اگر واژه مهمی در مفهوم خاص یا باریک‌اندیشی نویسنده به کار رفته باشد، یک مترجم با فکر و ملاحظه‌گر بعد از مبادرت به ترجمه، اصل واژه زبان مبدأ را در داخل هلالین به دنبال آن اضافه می‌کند، و با این اقدام نشان می‌دهد که برایش مقدور نبوده است واژه مناسبی را در زبان مقصد پیدا کند و در نتیجه به خواننده فرصت می‌دهد این خلاء واژگانی را در ذهن درک کند

(مثلاً در ترجمه متون هایدگر، هوسرل، گرامشی). جای تعجبی وجود ندارد که مانین^۱ گفته است تنها مسأله تأسف آوری که در ترجمه وجود دارد آن است که ترجمه، مانند متن اصلی نمی‌شود. وظیفه اصلی مترجم آن است که ترجمه کند و پس از آن اگر حس کند که ترجمه‌اش نارسا است به خواننده کمک کند تا قدری به مفهوم آن نزدیک‌تر شود.

واژه‌های تاریخی

تا اینجا درباره ترجمه واژه‌های «مدرن» سازمانی بحث کرده‌ام. در مورد واژه‌های تاریخی سازمانی مانند *Siècle, l'Ancien Règne, le Grand Siècle, procureur – général, zemstro ispravnik intendant, Kulturkampf, Anschluss, des Lumières, duma, obshchina*، نخستین اصل آن است که ترجمه نشوند چه مفهوم ترجمه گویا («قابل فهم») باشد چه نباشد («یعنی غیرقابل فهم باشد») مگر آنکه ترجمه‌جا اقتاده‌ای داشته باشند که مقبولیت عامه داشته باشد معمولاً در متون دانشگاهی و مقالات علمی، این واژه‌ها را انتقال می‌دهند (مثلاً تمام اصطلاحات و واژه‌های فوق به جز *Siècle des Lumières* به معنی «دوران تنویر افکار») و در صورت لزوم یک واژه یا اصطلاح کارکردی یا توصیفی را به آنها افزوده و به قدر نیاز آنها را توضیح می‌دهند. در متون نازل و عامیانه می‌توان واژه کارکردی یا توصیفی را به جای واژه منتقل شده گذاشت.

واژه‌های بین‌المللی

اصطلاحات و واژه‌های سازمانی بین‌المللی معمولاً ترجمه‌های شناخته شده‌ای دارند که در واقع وام‌گیری شده‌اند و عموماً با علائم اختصاریشان شناخته می‌شوند: مانند "WHO"، OMS، (Organisation Mondiale de la santé)، WGO، (Weltgesundheitsorganisation)، ILO، BIT، (Bureau International du Travail)، IAA (Internationals Arbeitsamt). در غیر این موارد علائم اختصاری انگلیسی رایج است و این علائم به واژه‌های شبه‌بین‌المللی تبدیل می‌شوند، و در زبان فرانسه هم همیشه با آن مقابله نمی‌شود (مانند "UNICEF"، "UNRRA"، "FAO"، "UNESCO"). عجیب آنکه، در حالی که واژه بین‌المللی بسیار پیش‌پا افتاده‌ای از کمونیسم و مارکسیسم وجود دارد که صرفاً در آثار چند نویسنده مانند گرامشی، در ترجمه مشکل ایجاد می‌کنند، اما تنها سازمان‌های بین‌المللی عبارتند از CMEA (Council for Mutual Economic Assistance – Comecon) (سازمان همکاری



متقابل اقتصادی — یا the Warsaw Pact که ظاهراً هیچگونه تشکیلات رسمی ندارد، و بانک بین‌المللی همکاری اقتصادی (IBWZ — *Internationale Bank für wirtschaftliche Zusammenarbeit*) سازمان‌های دیگر که ظاهراً از بین رفته‌اند عبارتند از: WFTU (World Federation of Trade Unions) (فدراسیون جهانی اتحادیه‌های تجاری — که در آلمان به آن WGB گفته می‌شود) و World Peace Council (سازمان صلح جهانی — که در زبان آلمانی به آن RWF گفته می‌شود) و مواردی دیگر.

اصطلاحات و واژه‌های مذهبی

در زبان مذهبی، فعالیت‌های مسیحیت در تبلیغات مذهبی، به ویژه کلیسای کاتولیک و باپتست‌ها در ترجمه‌های چندجانبه منعکس می‌شوند (*Päpstlicher Stuhl, Saint Siège*) واژه‌های مذاهب دیگر دنیا، در صورتی که در زبان مقصد اهمیت داشته باشند، انتقال داده می‌شوند و واژه‌های عادی‌تر بومی می‌شوند ("Pharisees"). پیرامون تشبیهات موجود در کتاب مقدس که توسط محققان امریکایی به سایر زبان‌ها ترجمه شده‌اند تحقیقاتی صورت گرفته است و مشخص شده که معنای تلویحی این تشبیهات در این زبان‌ها بی‌ربط است.

واژه‌ها و اصطلاحات هنری

ترجمه واژه‌ها و اصطلاحات هنری که به مکاتب، جریان‌ها و سازمان‌ها اشاره دارند، به دانش مفروض خوانندگان بستگی دارد. برای خوانندگان تحصیلکرده اسامی ناشناخته و سخت مانند "*Leipzig Gewandhaus*" و "*the Amesterdam Concertgebouw*" انتقال داده می‌شوند اما اسامی شناخته شده (مانند ارکسترهای فیلارمونیک برلین، وین و لندن و غیره) ترجمه می‌شوند. اسامی ساختمان‌ها، موزه‌ها، سالن‌های تئاتر، تالارهای اپرا معمولاً هم انتقال داده می‌شوند هم ترجمه می‌شوند چون معرف بخش‌هایی از خیابان‌ها و آدرس‌ها هستند. بسیاری از واژه‌های هنر و موسیقی ایتالیایی به همان صورت انتقال داده می‌شوند و در باله نیز واژه‌ها با لفظ فرانسوی شان باقی می‌مانند، مانند (*pas de deux, fouetté*). *Art nouveau* که در زبان انگلیسی و فرانسه وجود دارد در زبان آلمانی به *Jugendstil* و در ایتالیایی به *stile liberty* ترجمه می‌شود. *Bauhaus* و *Neue Sachlichkeit* (گاهی با لفظ "*New Objectivity*") به آن اشاره می‌شود) اگر چه گنگ هستند، انتقال داده می‌شوند اما *ism* — های مختلف بومی می‌شوند، (اما معمولاً واژه‌هایی چون *tachisme* با همین لفظ به کار می‌رود) ولی "*Fauvism*" با آنکه بومی شده، گنگ است. چنین واژه‌هایی زمانی که از مؤلفه‌های

فرهنگی *faits de civilisation* به حساب آیند انتقال داده می‌شوند و در صورتی که پذیرش بین‌المللی داشته باشند بومی می‌شوند.

«حرکت - گفتاری» (ژست) و عادات

در «حرکت - گفتاری» و عادات میان توصیف و کارکرد تفاوت وجود دارد و هر جا که ضرورت داشته باشد، می‌توان برای موارد نامفهوم از این تفاوت استفاده کرد: مثلاً برخی از مردم در مرگ افراد لبخند کوتاهی می‌زنند یا به نشان از یادبود و تقدیر صمیمانه از کسی کف می‌زنند، برای نشان دادن انزجار خود از چیزی یا کسی تف می‌اندازند، یا برای نشان دادن مخالفت سرشان را به طرف بالا تکان می‌دهند، و برای اعلام رضایت سرشان را تکان می‌دهند (به پایین تکان می‌دهند) در احوال‌پرسی یا برای تمجید دستشان را می‌بوسند و برای اعلام موافقت و استقبال شستشان را بالا می‌گیرند، و همه این موارد در برخی فرهنگ‌ها صورت می‌گیرد اما در برخی دیگر از این قبیل موارد وجود ندارد.

همراه با جمع‌بندی بحث ترجمه و ژگان فرهنگی و اصطلاحات سازمانی، اشاره می‌کنم که در این مقوله بیش از مشکلات دیگر ترجمه، مناسب‌ترین راه حل آنقدر که به خوانندگان - که سه دسته آنها عبارتند از متخصص صاحب‌نظر، تحصیلکرده عادی و ناآشنا با مطلب - و بافت و زمینه متن بستگی دارد به همایند یا بافت زبانی یا موقعیتی بستگی ندارد. البته این موارد به جای خود حائز اهمیت هستند. در فصلی که خواندید به موارد زیر اشاره شده است.

خلاصه فرایندها

الف) فرهنگ

راه و روش زندگی و مظاهر آن که خاص گروهی با زبان مشترک است.

۱- اکولوژی (بوم‌شناسی)

حيوانات، گیاهان، بادهای محلی، آثار باستانی، دشت‌ها، یخ و غیره.

۲- فرهنگ مادی (مصنوعات)

خوراک، پوشاک، مسکن، حمل و نقل، ارتباطات

۳- فرهنگ اجتماعی - کار و فراغت

۴- نهادها و سازمان‌ها، آداب و رسوم، انگاره‌ها - سیاسی، اجتماعی، حقوقی، مذهبی،

هنری

۵- «حرکت - گفتاری» (ژست‌ها) و عادات (اغلب در زبان غیرفرهنگی مورد بحث قرار



می‌گیرند)

تجاربین: واژه‌ها و اصطلاحات جهانشمول، که عبارت است از جنبه‌های عام طبیعت و انسان‌ها و فعالیت‌های فیزیکی و روحی آنها، اعداد و ابعاد مقایسه: اختلاف فرهنگی، فاصله (یا خط) فرهنگی و همپوشی فرهنگ‌ها

(ب) چارچوب مرجع (معیار سنجش)

عوامل بافتی

۱- هدف متن

۲- انگیزه، رده فرهنگی، تخصصی و زبان خوانندگان

۳- اهمیت «مدلول مورد اشاره» در زبان مبدأ

۴- زمینه (آیا ترجمه شناخته شده و جاافتاده‌ای وجود دارد؟)

۵- تازگی واژه یا مدلول مورد اشاره

۶- آینده مدلول مورد اشاره

فرایندهای ترجمه

۱- انتقال

۲- معادل فرهنگی

۳- خنثی کردن (استفاده از معادل کارکردی یا توصیفی)

۴- ترجمه تحت‌اللفظی

۵- ترجمه موقت

۶- بومی کردن

۷- تحلیل محتوا

۸- حذف (شامل حذف بخش‌های زائد زبان در متن‌های غیرمعتبر به ویژه استعاره‌ها و تأکیدها)

۹- ترجمه تلفیقی

۱۰- ترجمه جاافتاده و رایج

۱۱- دیگر نوشت، شرح، یادداشت و توضیحات و غیره

۱۲- مشخص‌گرها

فصل دهم

ترجمه استعاره‌ها

تعاریف

با آنکه مسئله اصلی در ترجمه انتخاب یک روش جامع ترجمه برای کل متن است، مهم‌ترین مشکل، ترجمه استعاره است. منظور من از استعاره، هر نوع بیانی است که نمادین و کنایه‌ای^۱ باشد؛ به عبارتی تغییر در معنای یک واژه عینی (مثلاً استفاده از *naître* در معنی "to originate" (منشأ گرفتن) که رایج‌ترین معنای آن است)؛ انسان‌انگاری^۲ یک امر انتزاعی (مثلاً در این عبارت: "modesty forbids me" *en toute modestie j'en peux pas*)؛ استفاده از یک واژه یا همایند برای اشاره به چیزی که از لحاظ لغوی به آن معنا نیست، یعنی توصیف چیزی با چیز دیگر. همه واژه‌های چندمعنا (مانند "heavy" heart (دل سنگ)) و بیشتر افعال مرکب زبان انگلیسی (منجمله "put off", *troubler*, *dissuader* و غیره) ذاتاً استعاری هستند. استعاره ممکن است مفرد، یعنی تک واژه‌ای، یا بیش از یک واژه مبسوط باشد (مانند یک اصطلاح، جمله، ضرب‌المثل، تمثیل یا یک متن کاملاً تخیلی و ذهن ساخته).

در توضیح محتوای استعاره به همین قدر بسنده می‌کنم. استعاره اساساً هدف دوجانبه‌ای دارد: هدف ارجاعیش آن است که جریان یا حالت ذهنی، مفهوم، شخص، کیفیت یا عملی را به روش قابل فهم‌تر و گویاتر از آنچه که با زبان صریح تحت‌اللفظی و بدون تخیل امکان‌پذیر است، توصیف کند. هدف کاربردی آن، که البته توأم با هدف ارجاعی است، آن است که جذبه ایجاد کند، جلب توجه کند و «مانند یک تصویر» موضوع را روشن سازد، گیرایی داشته باشد و به خواننده شور بدهد و وی را شگفت‌زده کند. هدف اول شناختی^۳ و هدف دوم زیباشناختی^۴ است. در یک استعاره خوب دو هدف مذکور مانند قالب و محتوی با هم تلفیق می‌شوند (و به موازات یکدیگر هستند)؛ در یک کتاب راهنما هدف ارجاعی غالب است، اما در آگاهی‌ها و روزنامه‌های نازل و عوام‌پسند، در آثار هنری که شعار یا ایده «هنر برای هنر» را در سرلوحه اهداف خود دارند یا در آوازهای پاپ هدف زیباشناختی تشدید می‌شود؛ مانند قطعه

1- Figurative

2- Personification

3- (cognitive)

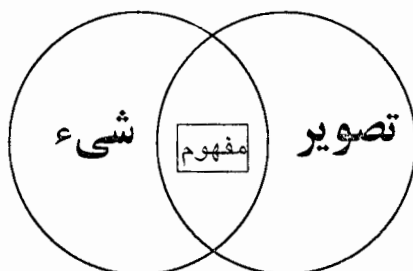
4- Aesthetic

شناختی و اندیشه‌گرانه



"Those stars make towers on vowels" («آواز ساکسفون» کیت بوش^۱) –
Tours sur foules? , Turn off spur? – شما وقتی به دنبال مفهوم یا تصویر هستید
 باید این مطلب را به خاطر داشته باشید. در هر دو هدف استعاره ایهام وجود دارد؛ مانند
 زمانی که به دروغ وانمود می‌کنید شخص دیگری هستید، استعاره هم نوعی ترفند است
 که برای کتمان منظور به کار می‌رود.

"Cruise trundling amicably in the English lanes" (از مجله اکونومیست)
 به علاوه دقت داشته باشید که استعاره به طور ضمنی، نوعی تشابه، یا اشتراک
 در حوزه معنایی میان دو یا چند چیز متشابه یا کم شباهت را بیان می‌کند – به عبارتی
 دیگر شباهت میان شیء و تصویر را بیان می‌کند. به نظر من این یک روند است نه
 کارکرد (چون اغلب آن را کارکرد می‌نامند). شاید پیامد یک استعاره حیرت‌انگیز مانند
 (گونه «کاغذی»؟ a "papery" cheek) – که ممکن است به معنی لاغر، سفید، ضعیف،
 ظریف، نحیف، ترسو باشد؟) نشان دادن شباهتی باشد اما «هدف» آن نیست.



شکل ۴- ترجمه استعاره

دقت داشته باشید که یکی از مشکلاتی که در فهم و ترجمه یک استعاره ابتکاری،
 سازگاری و، تا حد کمتری، یک استعاره عادی وجود دارد تعیین مقدار فضایی است که
 باید به محدوده حاشور خورده اختصاص داده شود و نیز آنکه این فضا: (الف) مثبت
 است یا منفی (ب) صریح است یا نمادین. مثلاً در جمله

"Kissinger: A TV portrait Featuring a Metternich of today"

روشن نیست که کلمه "Metternich" به (الف) شغل سیاستمداری مترنیک اشاره دارد یا
 (ب) دغل‌بازی او (که بار منفی دارد) (ج) زیرکی (که دارای بار مثبت است) (د) و با احتمال
 ضعیفتر به طبیعت مستبد و خودرأی وی. (این مطلب در سطور بعد مشخص می‌شود).
 به طور کلی در این زمینه مترجم می‌تواند از بین این موارد انتخاب کند: (الف) ترجمه



تحت‌اللفظی، با این کار فهم مطلب را به عهده خواننده (تحصیل‌کرده) بیاندازد. (ب) کلمه مترنخ را منتقل کند و تعبیر و توضیح خود را به آن اضافه کند. مثلاً «دولتمردی که سیاستمداری مترنخ را دارد»؛ (ج) برای خواننده‌ای که چیزی از مترنخ نمی‌داند، آن را به این صورت ترجمه می‌کند: «یک دولتمرد مکار و حيله‌گر» (که دارای مفهوم جهانی است). من برای تشریح استعاره از واژه‌های تخصصی زیر استفاده می‌کنم:

ایماژ^۱: تصویری که از افسون استعاره ظاهر می‌شود و می‌تواند جهانشمول باشد مانند (نگاه مات^۲)، فرهنگی (چهره یک فرد «الکی»^۳) یا فردی (گونه «کاغذی»)^۴؛ «درخواست‌های پیایی «مرا ببخش» او از حيله‌گری حرفه‌اش بود» (متن از یک کاتولیک).

شیء: چیزی که با استعاره درباره آن توضیحی داده می‌شود یا توصیف می‌شود، مانند "P.J." در جمله "P.J. was binding up his wounds".

مفهوم^۵: معنای لغوی و تحت‌اللفظی یک استعاره، فضای مشابه یا معنای مشترک میان شیء و تصویر است؛ و معمولاً بیش از یک مؤلفه معنایی دارد. در غیر این صورت زبان تحت‌اللفظی مفیدتر خواهد بود. مثلاً "save up for a rainy day" - معنای احتمالی آن می‌تواند زمان نیاز، مضيقه مالی، اندوه، ناراحتی و مانند آنها باشد. توجه داشته باشید که این استعاره‌ها به ندرت گویا هستند. معمولاً هر چه استعاره ابتکاری‌تر باشد، مؤلفه‌های معنایی غنی‌تری دارد.

استعاره: واژه‌ای که به صورت نمادین به کار رفته، می‌تواند یک واژه و یا بیشتر از آن باشد، طوری که به یک همایند یا کل متن بسط یابد.

مجاز^۶: یک ایماژ تک واژه‌ای است که جایگزین شیء می‌شود. مجاز می‌تواند یک استعاره کلیشه‌ای باشد (مثلاً «تاج» در معنای سلطنت)، یا استعاره‌ای که تازه باب شده باشد (مانند Juggernaut، "mastodonte") یا استعاره ابتکاری (مثلاً "sink" در معنای ظرف سبدي یا سبدي شکل). مجاز شامل مجاز جزء به کل یا مجاز کل به جزء است (به عبارتی به کار بردن بخشی به جای کل یا کل به جای یک بخش) مانند "bottom" به جای (قایق) یا «ارتش» به جای (یک سرباز). بسیاری واژه‌های تخصصی مانند *tour*، *arbre*، *chien*، *pile*، *èlément*، *métier* در زمره واژه‌های «دارای مجاز» هستند.

نماد: نوعی مجاز فرهنگی است که در آن یک شیء مادی به نمادی برای یک مفهوم تبدیل می‌شود - مثلاً «انگور» نماد باروری یا از خودگذشتگی است.

معمولاً ترجمه استعاره‌های مختص فرهنگ‌های خاص مشکل‌تر از استعاره‌های بین‌المللی و فردی ترجمه می‌شوند. من تصور نمی‌کنم که زبان صرفاً عنصری غیرپویا برای شناساندن و بیان «یک فرهنگ» باشد، بلکه وسیله‌ای برای بیان مظاهر و

1- Image

2- "Glassy" stare

3- a "beery" face

4- Sense

۵- Metonym مانند به کار بردن The White house به جای The president /م



موضوعات جهانشمول و فردی نیز هست.

ترجمه استعاره

هرگاه با جمله‌ای برخورد می‌کنید که ساختار دستوری آن درست است، اما بی‌مفهوم به نظر می‌رسد باید جنبه‌ی به ظاهر بی‌معنی آن را بررسی کنید، حتی اگر نوشته‌اش پر غلط و نارسا باشد چون ممکن است معنی استعاری داشته باشد، و امکان ندارد کسی در متنی که در موارد دیگر معنی‌دار است یکباره موضوعی کاملاً بی‌ربط و بی‌معنی بنویسد. مثلاً اگر با جمله‌ای مانند: *L'après – midi, la pluie tue toujours les vitres* برخورد کردید، ابتدا دقت کنید که اشتباه چاپی نداشته باشد. اگر از یک متن معتبر یا بیانی باشد، آن را این گونه ترجمه می‌کنید:

"In the afternoons, the rain always kills the window-panes"

و اگر هم بخواهید توضیح آن را در پانویس می‌آورید. اما اگر نویسنده متن نامشخص باشد باید به آن معنی بدهید: عصرها همیشه باران، نور پنجره را / تاریک می‌کند، جلوی نور پنجره را می‌گیرد / نور پنجره را کم می‌کند. شما نباید از چنین کاری چشم‌پوشی کنید، و باید هر چیزی را معنی‌دار کنید. معمولاً فقط واژه‌های رایج‌تر معنی‌دارند اما در معدود مواردی هر واژه‌ای ممکن است معنای استعاری داشته باشد و لازم است با تطبیق معنای اصلی آن با زمینه‌های فرهنگی، زبانی و موقعیتی مفهوم آن روشن شود.

انواع استعاره

من استعاره را به شش نوع تقسیم می‌کنیم: مرده^۱، کلیشه‌ای^۲، معیار یا معمول^۳، اقتباسی^۴، جدید^۵ و ابتکاری^۶.

استعاره‌های مرده

استعاره‌های مرده، که استعاره‌هایی هستند که فرد به ندرت از تصویر آنها آگاه است، بیشتر به واژه‌های عام فضا و زمان، اعضاء اصلی بدن، مشخصات کلی بوم‌شناختی و فعالیت‌های انسان مربوط می‌شوند: مانند واژه‌های زبان انگلیسی *line, field, space, rise, fall, drop, circle, arm, mouth, foot, bottom, top*. این قسم استعاره‌ها به ویژه به شکلی بسیار تصویرگرانه برای مفاهیم و زبان علمی به منظور روشن ساختن و

1- Dead

2- Clichè

3- Stock

4- Adapted

5- Vecent

6- Original



وضوح بخشیدن به مطلب به کار می‌روند. معمولاً ترجمه استعاره‌های مرده مشکل نیست، اما نمی‌توان آنها را تحت‌اللفظی ترجمه کرد و بنابراین برای آنها گزینه‌های معادل دیگری وجود دارد. مثلاً برای واژه field در عبارت "(in the) field of human knowledge" در زبان فرانسه معادل *domaine* یا *sphère* وجود دارد. معادل "at the bottom of the hill" در زبان فرانسه *au fond de la coline* است. برخی موضوعات ساده مانند «پل» زنجیر، حلقه، در پاره‌ای از متون مانند استعاره مرده عمل می‌کنند و غالباً به صورت تحت‌اللفظی ترجمه می‌شوند. و بالاخره واژه‌های رایج ممکن است در برخی متون خاص معنای کاملاً تخصصی پیدا کنند، مانند *plage*, *arbre* ("shaft"), *jack*, *element*, *fin*, *dog* ("bracket"), *métier* ("loom") و *Mutter* ("nut"). این واژه‌ها در زبان‌های دیگر هم همین طور حیرت‌انگیزند و به ویژه اگر با معنای اولیه‌شان به کار روند معنایشان غلط‌انداز و مشکل‌آفرین است. توصیه بلاک^۱ را به خاطر بیاورید، که اگر چه نمی‌توان آن را خیلی جدی گرفت، اما واقعیت مسلمی در آن هست: «تک به تک واژه‌ها را در فرهنگ لغت نگاه کنید، به ویژه واژه‌هایی را که فکر می‌کنید معنی آنها را می‌دانید» من مطلبی را به گفته او اضافه می‌کنم و آن اینکه: ابتدا در یک فرهنگ یک زبانه، سپس در یک فرهنگ لغت جامع واژه‌ها را نگاه کنید. به خاطر داشته باشید که در بسیاری از زبان‌ها مرسوم است واژگان سازمانی را با حروف کوچک درج می‌کنند.

استعاره‌های کلیشه‌ای

استعاره‌های کلیشه‌ای استعاره‌هایی هستند که احتمالاً به صورت موقت فاقد کارایی شده‌اند، و اغلب با تأثیر احساسی به عنوان جایگزینی برای ایده‌های مشخص به کار می‌روند، اما با واقعیات موضوع همخوانی ندارند. به عنوان مثال به این متن توجه کنید: "The Country School will in effect become not a *backwater* but *break through* in educational developement which will *set trends* for the future. In this its traditions will help and it *may well* become a *jewel in the crown* of the Country's education."

این متن بریده‌ای است از یک مقاله ظاهر فریب که از نوع متون خطابی است و در ترجمه آن (مثلاً برای یک مشتری خصوصی)، استعاره‌های کلیشه‌ای را باید با همه زشتی‌های آنها نگهداشت (مانند *traditions*, *donnera le ton*, *percée*, *mare staynate* بگذریم از شرح کلمه *en effect* که به معنای "well" (خوب) به کار رفته است. اگر این



بریده متن بخشی از یک نطق سیاسی یا معتبر بود، بازهمین فرایندها در ترجمه آن مناسب می‌بود.

با وجود این، مترجم در متون «بی‌نام»، به عبارتی در متون آگهانشی که فقط داده‌ها و نظریه‌ها مهم هستند، اگر می‌خواهد مطلوب‌ترین عکس‌العمل را از طرف خواننده ببیند، باید با موافقت نویسنده در آگهی‌های عمومی، دستورالعمل‌ها، متون تبلیغی یا اطلاعیه‌ها از واژه‌های کلیشه‌ای (هماینها و استعاره‌ها) درگذرد. در این خصوص می‌توان استعاره را به معنای صریح آن برگرداند یا آنکه استعاره‌ای را جایگزین آن کرد که ابهام نداشته باشد. مثلاً در این جمله "a politician who has made his mark" به معنای سیاستمداری که تأثیر خود را گذاشته است –

politicien qui s'est fait un nom, qui s'est imposé در ترجمه اصطلاحاتی مانند "at the end of the day"، "use up every ounce of energy"، "not in a month of Sundays" نیاز باشد استعاره را به معنای صریح آن برگردانیم:

tendre ses dernières énergies tendre définitivement, en nulle occasion و شما در ترجمه آن باید هم اختصار و هم بافت متن را مدنظر داشته باشید. به خاطر داشته باشید که یک معادل فرهنگی که به راحتی قابل فهم باشد (مانند "every ounce of energy") تأثیر عاطفی قوی‌تری از معادل کارکردی (واژه سوم مستقل از متن مانند *grain d'énergie*) دارد. من اگر در چنین موردی تردید داشته باشم، همیشه استعاره یا تشبیه کلیشه‌ای را به معنای صریح آن یا دست کم به یک استعارهٔ مرده تغییر می‌دهم: مثلاً "rapier-likewit" را به *esprit mordant, acerbe* برمی‌گردانم.

استعاره‌های کلیشه‌ای و معیار مانند هم هستند و باید آنها را از هم تشخیص دهید، مخصوصاً در اکثر متون آگهانشی ممکن است تمایز میان آنها اهمیت داشته باشد. توجه داشته باشید که بسیاری از تصمیماتی که در پیرامون یک «اصل» ترجمه صورت می‌گیرند، مانند همین نمونه، از روی حس تشخیص و استنباط انجام می‌شوند. «کلیشه‌ای» و «معیار» بودن یک استعاره ممکن است به بافت متن بستگی داشته باشد.

استعاره‌های معیار یا متداول

من استعارهٔ معیار را استعارهٔ جاافتاده و ماندگاری می‌دانم که در یک متن غیررسمی، به مثابه یک روش دقیق و مؤثر برای اخفای جنبه‌های کاربردی و ارجاعی یک امر ذهنی یا عینی، به کار می‌رود و در اثر استفادهٔ مکرر کهنه نمی‌شود. استعارهٔ معیار نوعی احساس شورانگیز دارد (احتمالاً متوجه شده‌اید من شخصاً تمایلی به استعاره‌های



معیار، عبارات معیار موجود در معاشرت و همایندهای معیار ندارم، اما می‌پذیرم که بسیار مفیدند و «کار ما را تسهیل می‌کنند».

(*Mettre de l'huile dans les rouages, schmieren den Karren, die Dinge erleichtern*)

گاهی ترجمه استعاره‌های معیار دشوار است، چون ممکن است معادل‌های آنها منسوخ شده باشند یا گروهی از طبقه اجتماعی یا عصر متفاوتی آن را به کار برده باشد یا تحت تأثیر آنها قرار گرفته است. زمانی که به نظرتان استعاره‌ای غیرعادی و نامعمول است نباید از آن استفاده کنید. من به شخصه این کار را نمی‌کنم:

"he's in a giving humour" (*il est en veine de générosité*) (او دست و دل باز است)؛ "he's a man of good appearance" (*il présente bien*) (مرد خوش قیافه‌ای است)؛ "he's on the eve of getting married" (*il est à la veille de se marier*) (او به زودی ازدواج می‌کند). همه اینها در فرهنگ لغت هاراپ^۱ وجود دارند، اما به نظر من «گفته‌های معنی‌داری» (J.R. Firth) نیستند اما اگر برای شما معنی‌دار هستند از آنها استفاده کنید.

اولین و بهترین فرایند برای ترجمه یک استعاره معیار آن است که همان تصویر را در زبان مقصد ایجاد کند، به شرط آنکه همان بسامد را در زبان مقصد داشته باشد، مانند "keep the pot boiling", *faire bouillir la marmite* (به معنای خرج زندگی را درآوردن، به چیزی تداوم بخشیدن)؛ "throw a new light on" (*Jeter un jour nouveau sur*) (روشنگری کردن). این فرایند برای استعاره‌های مبسوط به ندرت اتفاق می‌افتد اما در ترجمه از انگلیسی به آلمانی نسبت به انگلیسی به فرانسه رایج‌تر است) ولی برای استعاره‌های مفرد که گستردگی جهانشمول دارند رایج‌تر است، مانند "wooden face" (*visage de bois*) (چهره خشک و بی‌روح)؛ "rise" (*la montée*) (افزایش)؛ "drop in prices" (*la baisse des prix*) (کاهش در قیمت‌ها). مثلاً در بسیاری از هماینها - البته نه در همه موارد - می‌توان "in store" را به *en réserve* ترجمه کرد.

نمادها یا مجازها را به شرط وجود همپوشی فرهنگی می‌توان منتقل کرد:

"*faucons et colombes*" "hawks and doves"؛ همین کار را می‌توان در مورد خیلی از حیوانات صورت داد، حتی اگر کاملاً تطبیق نکنند: اژدها در غرب نماد شرارت است، اما در خاور دور سمبل نیکوکاری است. اندام‌های حسی نماد حس‌های اصلی هستند، و دهان نیز سمبل حس چشایی است، تصویر ضرب‌المثل‌هایی که فاقد بار فرهنگی هستند در ترجمه انتقال می‌یابد، مانند: "all that glitters is not gold" -



tout ce qui brille n'est pas or (هر گردی گردو نیست).

اما معمول‌ترین فرایند برای ترجمه استعاره‌های معیار آن است که تصویر شناخته شده‌ای را از زبان مقصد جایگزین تصویر زبان مبدأ کنیم، البته با آن شرط که تصویر زبان مقصد در گونه نوعی خود به همان اندازه بسامد داشته باشد. این استعاره‌های منفرد (تک کلمه‌ای) نادر هستند: "a drain on resources"، *saigner de ressources* (اتلاف منابع) (همه اینها نسبتاً نادقیق هستند)؛ اما غالباً تصویر استعاره‌های معیار مبسوط، به ویژه زمانی که در قالب ضرب‌المثل بیان شوند، تغییر می‌کند مانند "ça a tout fichu par terre" "that upset the applecart" مثال‌ها نمونه استعاره‌های ترجمه شده معیار هستند و معادلی که برای آنها گذاشته شده بسیار نادرست است. جمله انگلیسی به معنی نوعی تعادل وارونه است و وضعیتی میان غیررسمی و محاوره‌ای دارد، اما معادل فرانسوی آن بیانگر نوعی آشفتگی است و از جمله انگلیسی محاوره‌ای‌تر است و تأثیر احساسی قوی‌تری دارد.

وقتی استعاره‌ها از یک موضوع مشتق شوند، معادل‌ها به هم نزدیک‌ترند و دقیق‌تر، مانند "hold all the cards"، *avoir tous les a tous dans son jeu*، ملاحظه می‌کنید که معادل فرانسوی تأثیر قوی‌تر دارد و می‌تواند همان تصویر را ایجاد کند: "hold all the trumps" (برگ برنده را داشتن).

یکی از منابع استعاره در زبان انگلیسی بازی کریکت است — "keep a straight bat" "on a good", "bowl over", "bowl out", "knock for six", "draw stumps" "That is not cricket", "stiky wicket" (مقایسه کنید که با fair play (بازی جوانمردانه)؛ fair (انصاف)؛ "I'm stumped" (گیر افتادم)؛ "field a question" (سؤالی را مطرح کردن). اشاره می‌کنم که همه این استعاره‌ها معمولی و در حد طبقه متوسط تحصیل کرده‌ها هستند و شما باید آنها را خیلی محاوره‌ای و واضح ترجمه کنید. استعاره "fair play" وارد بسیاری از زبان‌های اروپایی شده است، و البته این نقص مترجمان خارجی را نشان می‌دهد (چون اساساً واژه‌هایی که به فرهنگ‌ها مربوط نمی‌شوند، از جمله خصیصه‌های شخصیتی نباید منتقل شوند).

فقط در صورتی می‌توان استعاره‌ای را ترجمه کرد که تصویر آن در همابندی با همان مقبولیت و جاافتادگی منتقل شده باشد (مانند "siden the gulf between them"، *élargir le gouffre entre eux*). با ایجاد یک تصویر جدید تا حدودی معنی و معمولاً لحن آن تغییر پیدا می‌کند، حتی اگر استعاره ترجمه شده در زبان مقصد جا افتاده باشد. مثلاً *des tas de nourriture* ممکن است معادل درست "heaps of food" (مقدار زیادی غذا) باشد: "tons of food" و "loads of food" ممکن است به *un tas de nourriture, des tas de nourriture* ترجمه شوند، اما "loads" سنگین‌تر از *heaps* و "tons" از *loads* سنگین‌تر است (این مقوله بیشتر به لحن

تصویر شده کلام بستگی دارد). این اجزاء اضافی را نمی‌توان در همایندها، با اختصار ترجمه کرد (مثلاً *grand tas* اصلاً معادل مناسبی نیست چون معیاری مشخص در واژه *grand* وجود ندارد) بنابراین یا می‌توان در جایی از بافت زبانی آن را جبران کرد و یا آنکه آن را حذف نمود یا به روش متن گاهی آن را ترجمه کرد. در ترجمه همیشه احتمال دارد یک معنی بسیار دور و تصنعی و بی‌مصرفی را برگزینیم که در نتیجه توازن همه مطلب به هم می‌خورد. در ترجمه هر چیزی شدنی است حتی ایجاد تأثیر آوایی، اما به قیمت از دست دادن اختصار و خلاصه‌گویی.

همین هشدار در فرایند سوم و معمول ترجمه، یعنی تغییر از شکل استعاری به معنای صریح یا زبان تحت‌اللفظی صدق می‌کند: در این فرایند نه تنها اجزاء معنایی حذف یا اضافه می‌گردند، بلکه تأثیر احساسی یا کاربردی استعاره مخدوش می‌شود. مثلاً استعاره "I can read him like a book" چنان بداهتی دارد که در ترجمه *Je sais, je devine tout ce qu'il pense* از دست رفته است، چون صرفاً از معنی آن نتیجه‌گیری شده است - باید پیش از آن عبارت *à son air* یا *à son aspect* آورده شود - و تأکیدی که بر جامع و کامل بودن مفهوم خواندن وجود داشته است به همه جانبه بودن نوعی شناخت تبدیل شده است. اگر چه استعاره انگلیسی ذکر شده یک استعاره معیار است، اما ویژگی حیرت‌آور بودن یک استعاره خوب را دارد، اما ترجمه فرانسوی آن خشک و بی‌روح است. همچنین می‌توان استعاره "a sunny smile" را به *un sourire radieux* ترجمه کرد که خود آن هم تقریباً استعاری است، یا حتی به *un sourire épanoui* قابل ترجمه است، اما هیچ کدام از این دو ترجمه شور و عمق و گیرایی استعاره انگلیسی را ندارند. ظرافت یا موقعیت و عمق جزئیاتی که در تحلیل محتوایی یک استعاره معیار گنجانده می‌شود، بستگی به آن دارد که چقدر در متن به آن اهمیت داده می‌شود شاید یک معادل کفایت کند:

Notre but n'est pas de faire de la Pologne un foyer de conflits:

"It isn't our purpose to make Poland into a centre (source-focus) of conflict."

(قصد نداریم لهستان را به مرکز (منبع، کانون) برخورد تبدیل کنیم). در استعاره‌ای مانند:

visiblement enlgué dans la toile d'araignée des compromis et des accomodements.

می‌توان وضوح آن را با چنین جمله‌ای حفظ کرد:

"visibly ensnared in the spider's web of compromises and accomodation"

(علناً در دام عنکبوت مصالحه و سازش افتاده است)، اما اگر در یک متن آگهانشی چنین معادلی خیلی ظریف باشد و به اصطلاح توی ذوق بزند، می‌توان آن را تغییر داد یا با



چنین جمله‌ای آن را به معنای صریح آن برگرداند:

"clearly hampered by the tangle of compromise he is exposed to" (سازشی که پیش رویش قرار گرفته او را در منگنه قرار داده است).

به علاوه باید توجه داشت که تغییر از شکل استعاری به معنای صریح می‌تواند مطلب را روشن کند، از ابهام درآورَد و یک گفته جانبدارانه را بی‌طرف سازد. گاهی که زبان مقصد معادلی برای واژه سیاسی زبان مبدأ ندارد، به راحتی می‌توان چنین کاری کرد: "In spite of many redundancies, the industry continues to flourish" — *Malgré les licencements (Entlassungen), la mise en chômage de nombreux employés, cette industries n'en est pas moins en plein essor.*

استعاره معیار پوشیده سخن گفتن درباره موضوعاتی بحث‌انگیز یا هر چیزی است که در یک فرهنگ خاص ممنوعیت دارد. این استعاره‌ها حول موضوعاتی چون مرگ، روابط جنسی، مدفوع، جنگ و بی‌کاری گرد آمده‌اند و راحت‌ترین وسیله برای پنهان نگاه داشتن حقیقت امور مادی و جسم‌مند هستند. ناگزیر یک استعاره معیار مانند: *disparaître (si je venais à disparaître, "If I were to die")*

زمانی که به معنی صریح آن تغییر داده شود، زنده‌تر به نظر می‌رسد. استعاره‌های معیار فرهنگی را گاهی می‌توان با حفظ استعاره (یا تغییر آن به تشبیه) و افزودن معنی آن ترجمه کرد. این یک فرایند تطبیقی است که تا اندازه‌ای تأثیر احساسی (و فرهنگی) استعاره را برای اهل فن حفظ می‌کند و در عین حال برای خوانندگانی که نمی‌توانند استعاره را بفهمند، توضیحی ارائه می‌کند. مانند: *il a une mémoire d'éléphant, "He never forgets - like an elephant".* (او هرگز فراموش نمی‌کند، مانند فیل. منظور اینکه او همه چیز توی دلش می‌ماند - کینه شتری دارد).

این فرایند (که گاهی به آن «روش موتسارتی» می‌گویند، بدان دلیل که هم برای اهل فن و هم برای آنان که خبره نیستند در نظر گرفته شده است) به ویژه برای استعاره ابتکاری یا معیار «برگرفته از نام» مناسب است مانند *un adjectif hugolesque* — منظور «یک صفت انعکاسی مانند *lugubrious* (حزن‌انگیز) است، که ویکتور هوگو از آن استفاده کرده است. زمانی که یک استعاره برگرفته از نام، خیلی معمول باشد یا تصویر آن برگرفته از موضوعات باستان و برای نسل جوان ناآشنا باشد، می‌توان استعاره را به معنای صریح آن برگرداند (*victoir à la pyrrhus "ruinous victory"*) [یعنی فتح ویرانگر]؛ *c'est un crésuss* و *"a wealthy man"* [مرد ثروتمند]؛ اما این اقدام به اهمیت آن تصویر در زبان مبدأ و به همین نسبت در بافت زبان مقصد بستگی دارد. استعاره‌های معیار را در متونی که نویسنده آنها مشخص نیست، در صورتی که



حشو باشند می‌توان حذف کرد. مثلاً من در این استعاره نکته مهمی نمی‌بینم:
"sharp, razoredge wit" (ذهن‌گیرا)، *esprit mordant*.

ترجمه مفهوم به استعاره معیار در متون ادبی رایج است (که البته موجه نیست) اما در متون غیرادبی (که باید اینگونه باشد)، معمول نیست مخصوصاً در انتقال از زبان رسمی به غیررسمی برای روح بخشیدن به یک متن آگهانشی باید مفاهیم را به استعاره معیار ترجمه کرد. اصطلاحاتی مانند *das ist hier einschlagig* را می‌توان به این صورت ترجمه کرد: That's the point here (نکته مهم همین جاست) - این نمونه یک استعاره مرده است نه معیار.

این فرایند را در مورد فعل‌ها یا صفات بهتر می‌توان به کار برد. چون این گونه استعاره‌ها (منجمله "take up"، "go into"، "see"، "deal with"، "tackle"، "look into"، (a subject) اغلب کمتر از دیگر انواع استعاره مشکل ایجاد می‌کنند.

استعاره‌ای اقتباسی

در ترجمه باید یک استعاره معیار اقتباسی را در هر جایی که امکان داشته باشد با استعاره اقتباسی معادل آن ترجمه کرد، به ویژه در یک متن خاص و مهم مانند متنی از ریگان^۱ (اگر به صورت تحت‌اللفظی ترجمه شود ممکن است قابل فهم نباشد). مثلاً *c'est peut – être à eux de jouer* و "the ball is a little in their court".

در پاره‌ای موارد مترجم مجبور است استعاره را به معنای صریح آن تغییر دهد؛ *épuiser nos produits et nos concurrents* – "outsell the pants off our competitors" (?)

مشکل عمده‌ای که در متن‌های «خاص» وجود دارد آن است که می‌دانیم این متن‌ها توسط صاحبان این سخنان نوشته نشده‌اند، بنابراین تمایل داریم آنها را قابل فهم‌تر از متن اصلی ترجمه کنیم.

استعاره‌های معیار اقتباسی درجات مختلفی دارند، *almost carrying coals* (زیره به کرمان بردن)، *presque porter de l'eau à la rière*، *to Newcastle* اما چون معمولاً مفهوم آنها روشن است، در ترجمه آنها دقت و قابل فهم بودن بسیار اهمیت دارد.



استعاره‌های جدید

منظور من از استعاره‌های جدید، آن دسته از نو واژه‌های استعاری است که غالباً نوآوری کننده آنها شناخته شده نیست و به سرعت در زبان مبدأ رواج یافته‌اند. زمانی که استعاره جدید بیانگر یک شیء یا امری باشد که به تازگی رواج پیدا کرده است، در زمره مجاز قرار می‌گیرد. غیر از آن می‌تواند استعاره‌ای باشد که بیانگر یکی از کیفیت‌های معمول است که مدام در زبان نو می‌شوند مانند: fashionable (مد) ("in" مد روز، "with it" به روز، *dans le vent*؛ خوب "groovy" توپ [به معنای عالی] ، *drunk* مست (*fab*, *sensass*), *pissedn*, *cuit*) ؛ without money ؛ بی‌پول ("skint" آس و پاس، *sans le rond*) ؛ stupid (احمق) ("spatic" (مشنگ)، "spasmoid" (شاسکول) ؛ having sex مقاربت ("doing a line" همخوابگی [.....] ؛ woman chaser (خانم باز).

استعاره‌های جدید که بیانگر جریان‌ات و اشیاء جدید هستند، مانند دیگر نو واژه‌ها ترجمه می‌شوند. به علاوه در این زمینه باید قابلیت برون فرستی و سطح زبان استعاره را در نظر داشت. برای نو واژه‌های جدید مانند "head-hunting" (شکار مغزها) که قابل فهم است می‌توان وام‌گیری کرد (*chase aux têtes*) به شرط آنکه مفهوم آن برای خوانندگان واضح باشد (شکار مدیران سایر شرکت‌ها که گاهی پنهانی صورت می‌گیرد). همچنین استعاره "greenback" که معادل شناخته شده‌ای برای اسکناس رایج امریکاست، احتمالاً به تازگی وارد انگلیسی بریتانیایی شده و به همان صورت ترجمه می‌گردد. "Walkman" یک نام تجاری است و در صورتی که امکان داشته باشد باید صورت تجاری و بازرگانی آن را زدود، مثلاً (*transistor portratif*) ضبط قابل حمل).

استعاره‌های ابتکاری

در این قسمت به استعاره‌های ابتکاری که نویسنده زبان مبدأ آنها را ابداع کرده یا از جایی بازآوری کرده می‌پردازیم. اساساً در متون معتبر و بیانی این دسته از استعاره‌ها را باید تحت‌اللفظی ترجمه کرد، چه جهانشمول باشند، چه فردی یا مختص به فرهنگ‌های مختلف. من این مطلب را به عنوان یک اصل معرفی می‌کنم، چون استعاره‌های ابتکاری (به معنای عام کلمه)؛ (الف) مفهوم اصلی پیام نویسنده، ویژگی‌های فردی او و نگاهش به زندگی را دربردارد، و اگرچه ممکن است کم و بیش دارای یک عنصر فرهنگی باشند، آنها را باید دقیقاً منتقل کرد. (ب) این استعاره‌ها منابعی هستند



که به زبان مقصد غنا می‌بخشند. ترجمه‌های تیک و شلگر^۱ از نمایشنامه‌های شکسپیر اصطلاحات ابتکاری بسیاری را وارد زبان آلمانی کرده‌اند. اما بسیاری از این استعاره‌ها ترجمه‌پذیر بوده‌اند. برای مثال به جمله ویلفرد اوون^۲:

"We wise who with a thought besmirch Blood over all our soul."

و ترجمه کانتز بونک^۳ توجه کنید:

Wir weisen, die mit einem Gadan ken Blutbesudeln unser seel.

این جمله هر معنایی که داشته باشد، مترجم صرفاً می‌تواند واژه‌های متن اصلی را دنبال کند، چون وزن شعری آن به دستور زبان اجازه نمی‌دهد بازآفرینی شود. این استعاره تقریباً یک ترجمه تحت‌اللفظی است و خوانندگان هر کدام از این نسخه‌ها در تعبیر آن با مشکلات مشابهی مواجهند. به هر حال اگر یک استعاره ابتکاری فرهنگی به نظر تان قدری ترجمه‌ناپذیر می‌نماید و در متن اهمیت تعیین کننده ندارد، می‌توانید گاهی یک استعاره توضیحی را جایگزین آن کنید یا آنکه استعاره را به معنای صریح آن تغییر دهید. مثلاً می‌توان جمله منسوب به اولین واف^۴: "Oxford, a place in Lyonesse" را به این صورت تغییر داد. «آکسفورد جایی است که در یک ناحیه قدیمی و اسطوره‌ای که نابود شده، گم گشته است» (یا حتی می‌توان گفت در «آتلانتیس»).

در آخر مشکل ترجمه استعاره‌های ابتکاری یا منحصر به فرد را در متن‌های غیرادبی بی‌نام بررسی می‌کنم. دلیلی که در تأیید ترجمه تحت‌اللفظی از استعاره‌ها وجود دارد آن است که توجه خواننده را جلب می‌کند، و دلیلی که در رد ترجمه تحت‌اللفظی وجود دارد این است که احتمال دارد با سبک متن ناسازگار باشد. مثلاً در یک متن اقتصادی،

Quelque séduisante que puisse être une méthode, cest à la façon elle dont mord sur le réel qu'il la faut juger (Lecerf)

"However attractive a working method may be, it must be judged by its bite in real life."

— (هر چقدر هم که یک روش کار جذاب باشد، باید آن را از حیث سازگاری در زندگی واقعی سنجید). این ترجمه چندان تفاوتی با سبک مجله اکونومیست (یا اشپیگل) ندارد. استعاره موجود در جمله بالا را می‌توان به «تأثیر آن بر واقعیت» تغییر داد یا آنکه آن را به معنای صریحش تغییر داد، یعنی اینکه آن را به این صورت ترجمه کنیم «تأثیر عملی آن». به نظر من مترجم در این خصوص باید بسته به تعداد و تنوع چنین استعاره‌هایی در کل متن تصمیمی کل بگیرد. غنای استعاری که در زبان انگلیسی وجود دارد به ندرت در دیگر زبان‌های اروپایی وجود دارد و اگر هدف ترجمه نشان دادن این غنا نباشد (مثلاً

1- Tiek and Scheleger

2- Wilfred Owen

3- Cunter Böhnke

4- Evelyn Waugh



همه این عبارات در پاراگراف اول هستند —

"a tons of enforced silence was dumped on Mr, Eaton window of opportunity ... dribbling offers, and trickling talks kinnock scrambles out from udner" —

آنها را یا باید تغییر داد و یا حذف کرد:

"The NCB suddenly issued no more statements ...Mr. Eaton made no more statemets... An opportunity ... Insignificant offers ... slow talks ... Mr. kinnock emerges —

اما با این اقدام تا حد زیادی معنا، زیبایی، بدیع بودن، جاذبه و تأثیر آوایی متن اصل را از دست می‌دهد. ارتباط میان استعاره و تأثیر آوایی که غالباً در ترجمه قربانی می‌شوند، ارتباط بسیار نزدیکی دارند؛ استعاره قادر است سه حس دیگر را که فقط مربوط به جنبه دیداری‌اند به خود جلب کند.

در بسیاری از متون آگهانشی، برای استعاره‌های ابتکاری یا منحصر به فرد می‌توان بسیاری از فرایندهای ترجمه را به کار برد و این امر معمولاً به آن بستگی دارد که مترجم بخواهد به مفهوم اهمیت بدهد یا تصویر. انتخاب فرایندها در متون بیانی یا معتبر بسیار محدودتر است، همان گونه که در ترجمه معنایی هم معمول است.

با وجود این، اساساً ترجمه هر نوع استعاره بیانگر کل متن ترجمه شده می‌باشد مگر آنکه یک ترجمه تحت‌اللفظی از استعاره، «کارسان» باشد و ملزم به انجام آن باشیم، زیرا در ترجمه یک استعاره همیشه با انتخاب معنایی یا تخیلی — تصویری روبرو هستیم و یا حالت اصلاح شده یکی از این دو مورد و یا حتی ترکیبی از هر دو آنهاست و همانطور که توضیح داده‌ام و همواره چنین بوده است همه چیز به عوامل درون متنی مربوط می‌شود که در این مورد هم مفهوم استعاره در درون متن از ارزش و اهمیت کمی برخوردار نیست.

فصل یازدهم

استفاده از تحلیل محتوا^۱ در ترجمه

مقدمه

تحلیل محتوا (CA) در ترجمه مانند تحلیل محتوا در زبان‌شناسی نیست؛ تحلیل محتوا در زبان‌شناسی به معنی تحلیل و تفکیک معناهای مختلف یک واژه به اجزاء معنایی است که ممکن است جهانشمول باشند یا نباشند؛ اما در ترجمه، اساسی‌ترین رویه برای مقایسه یک واژه از زبان مبدأ با واژه‌ای از زبان مقصد است که معنای مشابهی - اما نه معادل دقیق کلمه به کلمه - با آن دارد طوری که این تحلیل ابتدا با نشان دادن اجزاء معنایی مشترک و سپس اجزاء معنایی مختلف آنها صورت می‌گیرد. معمولاً واژه‌های زبان مبدأ معنای مشخص‌تری از واژه‌های زبان مقصد دارند و مترجم باید یک یا دو جزء معنایی از زبان مقصد را به واژه معادل آن در زبان مقصد اضافه کند تا قرابت معنایی بیشتری را ایجاد کند. مثلاً گاهی:

"to fall" = *stürzen* (سقوط، افول) (+ ناگهان + به شدت + به شخص یا امر مهمی اشاره دارد)

"slender" = *élancé* (باریک) (+ بلند + خوش ترکیب + به شیء اشاره دارد)

"door" = *portière* (در) (+ مخصوص ماشین یا کابین قطار + دارای پنجره)

"bullet" = *pruneau* (تک خال، آس در پوکر) (+ زبان عامیانه و لاتی)

"tears" = *pleurs* (کوبیدن، خراب کردن ساختمان) (+ سبک تخصصی شده)

gauche = *gawky* (دست و پا چلفتی) (+ بی مهارت + بی‌دست و پا)

اجزاء معنایی یک واحد واژگانی می‌توانند ارجاعی و یا کاربردی باشند. به طور کلی می‌توان از یک طرف از لحاظ اجزاء تشکیل دهنده، شکل، اندازه و کاربرد ارجاعی آن؛ و از طرف دیگر از لحاظ بافت فرهنگی و معانی تلویحی و بسامد و تکرارشدگی، زمان استفاده، کاربرد در طبقه اجتماعی و درجه رسمی بودن، لحن احساسی، عام یا تخصصی بودن و بالاخره در تأثیر کاربردی ترکیب صداها منجمله نام آوایی یا واج‌های تکرار شونده یا خوشه‌های صامتی نمادین و معنی‌دار تمایز قائل شد.

واژه‌ای مانند *chair* (صندلی، *stuhl*, *chaise*) صرفاً اجزاء ارجاعی دارد و از

لاحظ کاربردی، خنثی است؛ اما "Jolly good" (شاد و شنگول)، یک مشخص‌گر عادی و متوسط است که در زبان فرانسه صرفاً از طریق متن افزایی (*drôlement*) و در زبان آلمانی از طریق متن کاهی (*ganz, vielleicht*) می‌توان آن را ترجمه کرد - و در هر دو زبان معنی ضمنی طبقه اجتماعی نادیده گرفته شده است.

اجزای معنایی با عناوین مختلفی چون مؤلفه‌های معنایی یا واحدهای^۱ معنایی نامیده شده‌اند. (یک واحد معنایی را که می‌توان آن را ذره^۲ معنایی^۳ نامید با معنای کامل واژه نباید اشتباه گرفت). در تحلیل هر جفت واژه زبان مبدأ و مقصد اجزاء مشترک، متمایز یا تشخیصی آنها را نشان دهید. برخی واژه‌ها همچنین اجزاء متممی، کنایی یا تخصصی دارند که در برخی بافت‌ها به اجزاء تشخیصی تبدیل می‌شوند. مثلاً در "mule" (کله شق) - لجوج، یک دنده در spinning machine (دستگاه ریسندگی)، اجزاء فنی جایگزین اجزاء معنایی دیگر می‌شوند اجزاء عادی‌تر در دو سوی یک جدول با هم مقایسه می‌شوند: مانند، $\pm$ جوان، $\pm$ طویل، $\pm$ بلند و غیره. سپس در یک دسته‌بندی سنجشی مانند سن، طول، استحکام، یا حتی با جزئیات ظریف‌تر مانند، $\pm$ داشتن پا، $\pm$ ساخته شدن از پشم و غیره گروه‌بندی می‌شوند. در ترجمه، تمایز دو قطبی به صورت « $\pm$ » فقط وقتی که یک مجموعه واژگانی زبان مبدأ را از طریق تحلیل محتوا تقسیم‌بندی کنیم مفید است:

فرمی	فنانلندی	طول	مادی ابریشم اکتان و غیره
		-	+
		+	+
+		+	+
	+		+
			+

در تحلیل محتوا اجزاء معنایی مختلف یک واژه را باید به طور جداگانه تحلیل کرد، اگرچه چنین معناهایی معمولاً مرتبط هستند.

اگر واژه مورد نظر در زبان مبدأ کم و بیش مستقل از متن باشد، آن واژه مترجم ممکن است برای پیدا کردن محدوده معنایی آن واژه تحلیل اجزاء فرامتنی^۳ را مناسب بداند (مثلاً واژه *falsueux* به *luxurious* (تجمل) بسط می‌یابد اما به "lavish" (ولخرج) نمی‌تواند تعمیم یابد). وی اغلب با در نظر داشتن متن، واژه را تحلیل می‌کند و چون صرفاً روی یک واژه تحلیل می‌کند، اجزاء معنایی زبان مقصد را محدود می‌کند. او عموماً عملیات تحلیل محتوا را فقط روی واژه‌ای که در متن زبان مقصد اهمیت دارد و امکان آن

وجود ندارد که به صورت کلمه به کلمه ترجمه شود، اعمال می‌کند. اگر واژه حائز اهمیت نباشد، مترادف آن را از زبان مقصد برایش انتخاب می‌کند (مانند "kind"، "gentil"، "gütig" و غیره).

عملیات تحلیل محتوا در زبان‌شناسی در قالب نمودارهای درختی (برای واژه‌های مفرد)، نمودار ماتریسی یا نمودارهای اسکالر نمایش داده می‌شود. در ترجمه، نمودارهای ماتریسی برای مجموعه‌های واژگانی زبان مبدأ مناسبند و نمودارهای اسکالر برای گروه‌های مرتبط واژگانی زبان مبدأ مناسبند، اما بیشتر تحلیل‌های محتوایی را می‌توان در قالب معادله نشان داد. نمودارهای درختی موازی نیز برای نشان دادن شکاف‌های واژگانی مناسبند (نگاه کنید به شکل‌های ۸ - ۵).

اگر ترجمه را مانند باز ترتیب دادن منظم اجزاء معنایی که بین دو گروه زبانی مشترک باشند، تلقی کنیم (چنین تعریفی به ندرت به چالش کشیده می‌شود) آنگاه ارزش و سودمندی تحلیل محتوا در تشخیص این اجزاء روشن می‌شود. از این حس گذشته، تحلیل محتوا از واژه‌نامه‌های دوزبانه فراتر می‌رود؛ تمام تحلیل‌های محتوایی متکی بر واژه‌نامه‌های تک زبانه زبان مبدأ، استناد گویشوران زبان مبدأ و درک مترجم از زبان خودش هستند.



انگلیسی	آلمانی	فرانسوی
hillock (تپه کوچک)	<i>Hügel</i>	<i>coteau</i>
hill (تپه)		<i>colline</i>
mountain (کوه)	<i>Berg</i>	<i>montagne</i>

انگلیسی	آلمانی	فرانسوی
hamlet (ده)	<i>weiler</i>	<i>hameau</i>
روستا	<i>Dorf</i>	<i>village</i> <i>borgade</i> <i>bourg</i>
town شهرستان	<i>stadt</i>	<i>ville</i>
city شهر	<i>Grosstadt</i> <i>stadt</i> <i>Bischofssitz</i>	<i>grande ville</i> <i>ville épiscopale</i>

آلمانی	انگلیسی	فرانسوی
<i>Ton</i>	tone	<i>ton</i>
<i>Laut</i>	sound	<i>son</i>
<i>Schall</i>		
<i>Klang</i>		
<i>Geräusch</i>	noise (صدا) [مربوط به اشیاء و حیوانات]	<i>bruit</i>
<i>Lärm (coll.)</i>	din (coll.)	<i>vacarme (coll.)</i>

شکل ۵- نمودارهای اسکالر

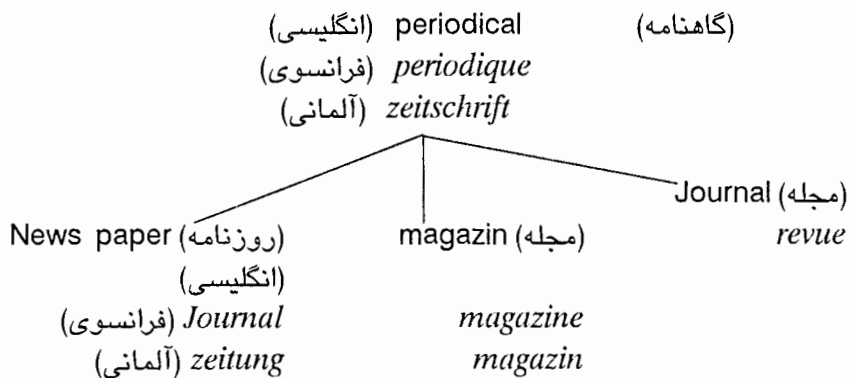
Ton = صدا (± انسان، - لرزش، - بلندی، - طول)
Laut = صدا (+ انسان، - لرزش، - بلندی، - طول)
Schall = صدا (- انسان، + لرزش، + بلندی، + طول)
Klang = صدا (- انسان، + لرزش، + بلندی، + طول)

(یادآوری مهم: این نمودار مقایسه‌ای استنباطی است نه تحلیلی)

شکل ۶- نمودار مقایسه‌ای

کم اهمیت‌تر						
واحد‌های متمایز						
	جنس فلزی دسته‌دار	پشتی‌دار	مخصوص یک نفر	روی‌پایه قرار دارد	برای نشستن در داخل آن	یا چوبی
<i>canapé</i>	±	+	-	+	+	+
<i>Fauteuil</i>	+	+	+	+	+	+
<i>chaise</i>	-	+	+	+	+	+
<i>siège</i>	-	-	+	+	+	+
(generic term)	±	±	±	+	+	±
<i>pouf</i>	-	-	+	-	+	-

شکل ۷- نمودار ماتریسی



(یادآوری مهم: به این ترتیب برای Journal در آلمانی معادل *wissenschaftliche zeitschrift* وجود دارد)

شکل ۸- نمودار درختی موازی

تنها هدف از تحلیل محتوا در ترجمه دستیابی به بیشترین صحت ممکن است، حتی اگر به قیمت از دست دادن اختصار باشد. به هر حال، تحلیل محتوا فنی است که

دقیق‌تر و محدود‌سازتر از دیگر نوشت یا تعریف است. در عمل، با این روش ویژگی‌ها را به ترتیب اهمیت انتخاب می‌کنید.

واژگان قاموسی

نخستین و واضح‌ترین شکل استفاده از تحلیل محتوا در بررسی کلماتی است که بیانگر ترکیب‌های صفتی یا ترکیب اعمال و کیفیاتی که خلاء واژگانی در زبان مقصد را نشان می‌دهند: مانند واژه‌های انگلیسی *sleazy, hop, loiter, murky, gawky, quaint*؛ واژه‌های فرانسوی مانند *dingy, filière, relais, bourru, renâcler, rêche*؛ و واژه‌های آلمانی مانند *schroff, knapp, bunt, düster*. (واژه‌هایی را که ذکر کردم به نظر من، ترجمه‌ناپذیر هستند. به آن معنی که معادل مشخص کلمه به کلمه‌ای ندارند). دقت داشته باشید که بسیاری از این واژه‌ها ریشه مشخصی ندارند، یا حداقل با واژه‌های معادلشان در زبان‌های دیگر ارتباطی ندارند؛ البته معدود واژه‌هایی از قبیل *trivial* (کم اهمیت) و *pensum* نیز وجود دارند که هم‌ریشه‌های نادقیقی هستند. در واقع، برخی از واژه‌های مبدأ را می‌توان به طور مفید از لحاظ محتوایی با هم‌ریشه‌های آنها در زبان مقصد تحلیل کرد اما فقط در متن می‌توان مبادرت به چنین کاری کرد. اشتباهاً این واژه‌ها را دارای معنی مشابه تلقی می‌کنند (*harmonisation, contrôler*) اما تحلیل محتوای آنها در متن تفاوت معنایی آنها را مشخص می‌کند. در برخی موارد واژه زبان مبدأ جزء معنایی مشترکی با یک واژه غیرهم معنا از زبان مقصد دارد، در حالی که معنی واژه هم‌ریشه زبان مقصد ممکن است یک جزء متمایز (یا متمم) با واژه مبدأ باشد: مانند *actuel, "present day"*، (روز حاضر)، *"actual"* (واقعی) یا *"topical"* (مقبول).

اگر چه این هم‌ریشه‌های غلط‌انداز (یا واژه‌های *faux amis*) واژه‌های خاص فرهنگی نمی‌باشند اما در ترجمه انتقال داده می‌شوند، چون بسیاری از آنها با معانی منحصر به فرد به نظر می‌رسند. با وجود این اگر بیانگر ویژگی‌های جهان‌شمول باشند باید ترجمه شوند نه آنکه انتقال داده شوند.

اشاره می‌کنم که تأثیر کاربردی ترکیب صدا، مخصوصاً در واژه‌های آلمانی (و شاید روسی نیز) مصداق دارد، چون زبان چنین خاصیت فیزیکی قوی‌ایی دارد: مثلاً تفاوت فرامتنی میان *knock, pochen, klopfen* (ضربه) در نوع صدا است - نیز آنکه *pochen* کمتر از *klopfen* متداول است. در برخی متون می‌توان تفاوت میان ضربه محکم *klopfen* و *pochen* (ضربه آرام) نشان داد - اما این قضاوت بستگی به برداشت افراد دارد.

در شرح مهم‌ترین استفاده از فرایند تحلیل محتوا، *mise au, murky, blafard*

point را به عنوان نخستین مثال ذکر می‌کنم که دقیقاً به صورت کلمه به کلمه ترجمه نمی‌شوند.

Blafard معمولاً به *pale* (و در متون تخصصی *"pallid"* یا *"wan"* ترجمه می‌شود و بیشتر همراه *aube, couleur, teinte, teint* می‌آید. اجزاء متمم آن عبارتند از: (۱) *faint* (ضعف) (۲) *"almost faded"* (رنگ و رو رفته) (۳) *"unpleasant"* (ناخوشایند) (۴) *insipid* (بی‌روح). زمانی که این واژه حائز اهمیت باشد و با *"teint"* همنشین شده باشد *"pale"* (بی‌رنگ)، *"faint"* (ضعیف) یا *"unpleasant pale"* (مریض احوال) ترجمه‌های مناسبی برای آن هستند.

Mise au point دامنه معنایی وسیعی دارد از جمله (*focusing*) (تمرکز)، *correction* (تصحیح) *perfection* (تکمیل)، *explanation* (توضیح)، *completion* (تکمیل)، *adjustment* (تطبیق)، *regulation* (تنظیم) و غیره) اما رایج‌ترین معنای آن مثلاً در جمله *mise au d'un prodouit, d'un procédé, d'une invention* نمی‌تواند غیر از *production* (تولید) باشد. به هر حال، در جمله‌ای مانند: *il annonca mise au point d'un procédé, permettant de produire Le virus en quantitiés importantes.*

ارزش *mise au point* را می‌توان در چنین جمله‌ای منعکس کرد. *"He stated that a process for manufacturing the virus in large quantities had been finally developed."*

بنابراین با چنین ترجمه‌ای می‌توان مراحل تولید و همچنین آخرین مرحله تولید در *mise du point* را نشان داد.

بسیاری از واژه‌نامه‌ها، حتی بهترین آنها، چه یک زبانه و چه دوزبانه مترادف واژه‌ها را به صورت لیست وار درج می‌کنند ولی اجزاء معنایی آنها را بیان نمی‌کنند. مثلاً واژه‌نامه Collins برای واژه *"cringe"* این معادل‌ها را داده است *s'humilier, ramper, katzbuckelen, kriechen* و واژه *"cringe"* رفتاری مانند *drawback* [پس کشیدن]، *bow down* [ترسویی]، *bow down* [تنظیم کردن] را با احساسی مانند *servility* [نوکر مأبی]، *"cowardice"* [ترسویی]، *"timidity"* [بزدلی] که همیشه بار معنایی منفی دارد، در خود دارد. بنابراین ترجمه آن با یک واژه خنثی مانند *reculer* *schauden, zurückweichen* این مفهوم را نمی‌رسانند.

بسیاری از واژه‌های مربوط به کیفیت یا توصیف در خارج از متن دو جزء جداگانه نسبتاً مساوی دارند - *rêche*: *"harsh"* (خشن)، *bitter* (سخت)؛ *éponoui* *"radiant"* (شاد)، *"serene"* (آرام) - اما در هم‌آیندی یکی از اجزاء طوری بر دیگری غالب می‌شود که اضافه کردن جزء دیگر در ترجمه بستگی به اهمیت آن در متن دارد. جزء کاربردی بسیاری از واژه‌ها در معانی ضمنی مثبت و منفی آنها وجود دارد:

مثلاً کلمات *befremden*، *paperasserie*، *maigre* بار معنایی مثبت دارند اما *favoriser* خنثی است؛ واژه *systématique* در زبان فرانسه اغلب معنای منفی دارد (به معنی جرم‌اندیش، مکتبی، متعصب‌اندیشی)، اما در زبان انگلیسی معمولاً بار معنایی مثبت دارد.

درجات رسمی بودن را، هرگاه که در زبان مقصد معادلی برای آنها وجود نداشته باشد، می‌توان مؤلفه‌های کاربردی واژگان دانست: *frangine*، *frangin* (محاوره‌ای)؛ *tiny* (رین) *tot* (متداول)؛ *bouffer* (فعلی است برای *nosh* یا *grub* به معنی غذای سبک خوردن یا خوراکی خوردن).

آخرین مثالی که در زمینه واژه‌های «ترجمه‌ناپذیر» می‌آورم "murky" است. خارج از متن اجزاء معنایی آن عبارتند از "dark" (تاریک)، "cloudy" (ابری)، "dizzily" (نم‌نم باران)، "fuzzy" (تیره)، "rainy" (بارانی)، "dirty" (نامساعد)، "unclear" (ابری، ناصاف)، "impenetrable" (غیرقابل گذر)، "thick" (ابری تیره)، "heavy" (تاریک)، "gloomy" (کدر)، که همیشه معنای ضمنی منفی دارند. مانند: "He is murky" (از نمایشنامه مکبث جلد ۱ صفحه ۳۸). کلمه "Murky" به راحتی در متن با کلماتی نظیر *alley*، *sky* و *water* همایند می‌شود مانند:

eau trouble et salie؛ *ruelle sale et noire*؛ *ciel brouillé et sombre* انتخاب اجزاء معنایی از زبان فرانسه در این نمونه‌ها کاملاً پیشنهادی هستند. در واقع این انتخاب بیشتر از آنکه متأثر از معنای ارجاعی و کاربردی کل متن - که البته بر همایندهای معمول تأثیرگذار نیست - باشد، بیشتر از انتخاب شتابزده واژه‌ها (اجتناب از تکرار) و ملاحظات که در هم‌آوایی صورت می‌گیرد، تأثیر می‌پذیرد. به علاوه معنی "murky" تا حدودی سلیقه‌ای است و بنابراین مترجمان ممکن است اجزاء معنایی متفاوتی را در ترجمه برگزینند، به همین خاطر در آزمایش برگردان ترجمه به اصل، نمی‌توان به واژه اصلی رسید.

واژه‌های فرهنگی

کاربرد دوم تحلیل محتوا در ترجمه آن دسته از واژه‌های فرهنگی (و سازمانی) است که احتمال دارد خواننده، آنها را نفهمد؛ اینکه عملیات تحلیل محتوا (که به غیر از اکثر متون آگهانشی می‌توان از آن استفاده کرد) با یک ترجمه جا افتاده، یا فرایندهای انتقال، معادل کارکردی، معادل فرهنگی و مانند آن همراه گردد به سه عامل بستگی دارد: اولاً به نوع متن، دوماً به نیازها و مقتضیات خواننده یا کاربر (که این عامل ممکن است ویژگی‌های معمول مربوط به نوع متن را نادیده بگیرد) سوماً به اهمیت واژه فرهنگی در متن. عوامل فوق بر میزان ظرافت (سنجیدگی و دقت) تحلیل محتوا تأثیر می‌گذارد، اما لازم است

حداقل یک جزء توصیفی و یک جزء کارکردی به آن افزوده شود؛ مثلاً برای *gîtes* «سکونت‌گاه‌های روستایی یا محلی که در فرانسه در اختیار جهانگردان گذاشته می‌شود»؛ *konditorei*: «کافی‌شاپی که کیک و شیرینی هم سرو می‌کند»؛ British council: «سازمانی اداری که فرهنگ و زبان بریتانیا را در خارج ترویج می‌کند»؛ "Arts council": «سازمانی ملی در انگلستان که به دست اندرکاران هنرها یارانه می‌پردازد».

بنابراین، اساساً اجزاء معنایی هر کدام از مثال‌ها بازگشتی یا نامحدود هستند، اگرچه اهمیت آنها جهت کاهنده داشته باشد، این موضوع هم برای استعاره‌های معیار و هم استعاره‌های ابتکاری صدق می‌کند؛ مثلاً "worn-cut" (*usé*) که استعاره است به این صورت تحلیل می‌شود: «قدیمی، کارکرده، غیرقابل استفاده» بعلاوه اجزاء معنایی متمم مانند «عادی»، «خسته کننده» شامل واژه‌های پیش‌پا افتاده که گوینده‌های عادی از آن استفاده می‌کنند «و از این قبیل مطالب؛ در استعاره *zeit ist Geld* (وقت طلا است)، اجزاء معنایی «طلا» نامشخص‌اند اما اهمیت کاهنده دارند: (الف) گران‌بها (ب) عینی (ج) قابل اندازه‌گیری (د) ارزش آن می‌تواند کاهش یابد.

مترادف‌ها

می‌توان از فرایند تحلیل محتوا برای تمایز مترادف‌های زبان مبدأ موجود در متن استفاده کرد. اکثر چنین مترادف‌هایی (از جمله عبادت و پرستش) فقط برای تأکید به کار می‌روند و در ترجمه آنها می‌توان از یک قید یا گروه قیدی در نقش یک مشخص‌گر استفاده کرد، مانند *adorer avec ferveur*؛ *aufs innigste anbeten*؛ *adorare con fervore*. گذشته از این، گاهی مترادف‌های دوگانه مشخصی در کنار هم و در قالب عبارت‌هایی از قبیل "let and hindrance"، "will and testament"، "goods and chattels"، "freedom and liberty" (در انگلیسی واژه‌های رومیایی و ژرمنی کنار هم می‌آیند) استفاده می‌شوند که در ترجمه ضرورتی ندارد جفت مشابه آنها را با هم بیاوریم. اما زمانی که یک نویسنده مبتکر مترادف‌های دوگانه‌ای را در کنار هم آورده باشد مترجم نیز باید سعی کند جفت مشابه بیاورد. مانند متن اقتباس شده زیر:

*Les courants marins relient relient ou enchaînent ce roc à
Le côte du languedoc.*

(متن از *Inspirations méditerranéennes* نوشته P.valery)

که به این صورت ترجمه شده است:

"The sea currents link and chain this rock to languedoc coast"

ظاهراً *enchaîner* هم با *relier* فرق دارد و هم آن را تشدید می‌کند تا تأثیر فیزیکی

قوی‌تری بگذارد، اگر چه *enchainer* واژه‌ای است که در بسیاری از متون به کرات به کار برده می‌شود اما معمولاً قابلیت *relier* را ندارد. از اینرو، مترجم ناگزیر باید میان مجموعه‌های واژگانی مانند مترادف‌های زیر تفاوت قائل شود:

"appreciate and value" (قدردانی و پاسداشت)؛ "assess and evaluate" (آزمودن و ارزیابی)؛ "esteem and prize" (ارج نهادن و گرامی‌داشت) و غیره. البته این تمایز تا حد زیادی به عناصر ذهنی و برداشت افراد بستگی دارد:

برآورد	ارزیابی	عینی	ارزش بالا	لذت فردی	
—	—	+	+	+	appreciate (قدردانی)
—	—	+	+	+	value (پاسداشت)
+	+	+	—	—	assess (آزمودن)
—	+	+	—	—	evaluate (ارزیابی)
—	—	+	+	—	esteem (ارج نهادن)
—	—	—	+	+	prize (گرامی‌داشت)

مجموعه‌های مرتبط و گروه‌های هم‌رده

کاربرد چهارم تحلیل محتوا برای تمییز معانی مجموعه‌های مرتبط یا گروه‌های هم‌رده فرهنگی زبان مبدأ است، در صورتی که معادل‌های زبان مقصد — حتی اگر دارای اسامی مشابه و قابل فهم باشند — اجزاء کارکردی و یا توصیفی کاملاً متفاوتی داشته باشند. این کاربرد به ریشه‌های تحلیل محتوا مربوط می‌شود که به واژه‌های خویشاوند — که در جوامع در حال توسعه بیشتر از جوامع صنعتی وجود دارند — می‌پردازد. واژه‌های خوشایند از طریق تحلیل محتوا راحت‌تر توصیف می‌شوند. فرایند تحلیل محتوا مشخص می‌کند که مثلاً *fauteuil* با *chaise* فرق دارد، "brown" همیشه معادل "brun" نیست و در زبان آلمانی هیچ معادل مناسبی برای "cattle" وجود ندارد.

برای روشن شدن «گروه» فرهنگی (که برخلاف «مجموعه» ترتیبی ندارد) مثالی از اقسام مختلف نان در زبان فرانسوی را ذکر می‌کنم:

محل (یا مورد) استفاده	شکل گرد	شکل مستطیلی	ضخامت	طول
<i>baguette</i>	—	—	—	+
<i>ficelle</i>	—	—	=	(+)
<i>flûte</i>	—	—	—	+
<i>gros</i>	—	+	+	++
<i>miche</i>	+	—	+	+
<i>boule</i>	+	—		+

(ارتش)

مترجم می‌تواند این اجزاء را در حد استفاده از کلمه مشخص‌گر قرص "loaf" تغییر دهد، و می‌تواند آنها را با واژه منتقل شده جفت سازد یا نسازد. می‌توان گروه‌های مشابهی از دیگر مصنوعات را در این زمینه ذکر کرد مانند: مشروبات، انواع پنیر، انواع میخ، پنجره، پیراهن، رنگ.

مجموعه‌های جهانشمول یا مختص به فرهنگ‌ها یا مجموعه‌های سلسله مراتب دار را می‌توان از طریق فرایند تحلیل محتوا بررسی کرد — از جمله واژه‌های خویشاوند، درجات، رده‌ها، بخش‌های اداری دولتی در مناطق (مانند *département*, *région*, *commune*, *canton*, *arondissement*). در صفحه ۱۶۰ لیستی از غذاهای فرعی در زبان انگلیسی را ملاحظه خواهید کرد.

اصطلاحات مفهومی

فرایند تحلیل محتوا به علاوه در دستور زبان حالتی (نگاه کنید به فصل ۱۲) در زمینه تحلیل اصطلاحات مفهومی مفید است. به عنوان مثال اصطلاح "Liberalism" را با جزء معنایی بسیار صریح آن یعنی «آزادی فردی» در نظر بگیرید. این اصطلاح ممکن است در مباحث مختلف حوزه‌های سیاست و اخلاق و نگرش‌های فکری، بسته به فرهنگ ملی یا گروه مربوطه، اجزاء معنایی دیگری نیز پیدا کند — طوری که اغلب به سخت‌ترین یا بی‌ثبات‌ترین واژه در هر زبانی تبدیل شده است. توجه کنید که اگر یک اصطلاح مفهومی، در متن واژه‌ای کلیدی باشد یا اگر در یک متن غیرادبی تخصصی حاصل نکته بسیار پراهمیتی باشد، بهتر است، نخستین بار که آن را ذکر می‌کنید، محتوان آن را در قالب یک پاورقی تحلیل و تشریح کنید و در دفعات بعد نیز با دقت تمام از همان واژه استفاده کنید. به عنوان مثال کلمه *egemonia* منسوب به گرامسکی^۱ را می‌توان به "hegemony" (رهبری) ترجمه کرد که مفهوم آن، رهبری فرهنگی و اتفاق نظر روشنفکران است که در نهادها و سازمان‌های کشور اعمال می‌گردد و با رهبری و نظارت سیاسی تکمیل و تطبیق داده می‌شود.

محتوا	ناحیه	طبقه اجتماعی	زمان
چای، قهوه، عدسی و حبوبات دیگر، ژامبون خوک و تخم مرغ	بریتانیای کبیر (UK)	طبقه کارگر	تا ساعت ۹/۳۰ صبح صبحانه «بریتانیای کبیر»
چای، قهوه، تست	بریتانیای کبیر	طبقه متوسط	تا ساعت ۹/۳۰ صبح اروپا (غیر از بریتانیا)
قهوه بیسکویت	بریتانیای کبیر	همه	۱۰ تا ۱۱ صبح قهوه بین کار صبحگاهی
غذای مفصل	بریتانیای کبیر	-	۱۱ صبح تا ۱۲/۳۰ بعد از ظهر صبحانه‌ها
غذای مفصل	آمریکای شمالی	طبقه بالای متوسط	۲-۱ بعد از ظهر ناهار
غذای مفصل	بریتانیای کبیر	طبقه کارگر	۲-۱ بعد از ظهر dinner (شام، ناهار)
غذای مفصل	نیوانگلند	اشراف	۲-۱ بعد از ظهر ناهار اشرافی Luncheon
ناهار همراهی	بریتانیای کبیر	طبقه کارگر	۲-۱ بعد از ظهر snap شیرینی
چای، بیسکویت	بریتانیای کبیر		۳-۴ بعد از ظهر tea break چای رفع خستگی
چای، نان، مربا، کیک	بریتانیای کبیر	طبقه متوسط	۴-۵ بعد از ظهر tea چای عصرانه
غذای اصلی	نیوانگلند	طبقه کارگر	۶-۷ عصر عصرانه مفصل high tea
غذای اصلی	بریتانیای کبیر		۸-۱۱ شب شام سبک supper
غذای اصلی	بریتانیای کبیر	طبقه بالای متوسط	۸-۹ شب dinner شام



همچنین: «برکزن»^۱ (غذای کودکان، نی‌نی)؛ بِرَکی^۲ (غذای استرالیایی‌ها)؛ «دین دینز»^۳ (ناهار اطفال در طبقه‌های متوسط)؛ «ناهار پلاومن»^۴ (ناهار حاضری شامل پنیر، ترشی، آبجو)؛ «غذای سرد»^۵ «سور عروسی»^۶ (غذایی که بعد از جشن عروسی به همراه شامپاین صرف می‌شود)؛ «غذای سپاس از برداشت محصول»^۷ (غذایی که بعد از برداشت محصول در کلیسا صرف می‌شود)؛ «غذای پرسه»^۸ (در Anglo-Irish به آن "wake" گفته می‌شود)؛ «ناهار کریسمس»^۹؛ سابقاً شامل بوقلمون و پودینگ بوده است — و غذای مفصلی بوده که با پیه و میوه‌های خشک شده و ادویجات و کره براندای جوشانده می‌شده است).

نمونه‌هایی از تحلیل محتوایی واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به وعده‌های غذایی جامائیکایی و همچنین اشاراتی به واژه‌ها و اصطلاحات وعده‌های غذایی ایالات متحده را می‌توانید در آثار رابینز برلینگ^{۱۰} تحت عنوان «آراء و نظرات مختلف انسان (man's many voices)» ملاحظه نمایید.

شکل ۹- نمودار وعده‌های غذایی

در اینجا تحلیل محتوا و تعریف یا واژه‌نگاری با هم انجام می‌شوند؛ به هر حال مترجم، تحلیل محتوا را بر مبنای تحلیل تفاوت میان واژه زبان مبدأ و نزدیک‌ترین معادل کلمه به کلمه آن در زبان مقصد انجام می‌دهد.

نواژه‌ها

فرایند تحلیل محتوا در ترجمه نواژه‌ها نیز مفید است، چه این واژه‌ها جدید باشند — یعنی به اشیاء و جریاناتی اشاره داشته باشند که جدیداً اختراع شده یا وارد زبان گردیده‌اند — چه اصطلاحات جدیدی که یکی از شکاف‌های بیشمار را که در منابع زبان برای بیان اندیشه و احساس بشر وجود دارد در سطحی از رسمی بودن پر می‌کند. در هر کدام از دسته‌بندی‌ها باید اجزاء را به ترتیب اهمیت قرار داد.

در دسته‌بندی نخست، به واژه *waldsterben* توجه کنید که واژه جدیدی در زبان آلمانی است. این واژه به نابودی جنگل‌ها در اثر آلودگی هوا اشاره دارد؛ اگر چه جزء علی در اصطلاح آلمانی وجود ندارد، اما در ترجمه باید این جزء را نشان داد؛ «نابودی جنگل»

1- Berkkers

2- Braky

3- Dindins

4- Plough man

5- Fork lunch

6- Wedding breakfast

7- Harvest supper

8- Funeral meal

9- Christmass dinner

10- Robbins Burling

واژه گویایی نیست. اما گر به جای آن بگوئیم «نابودی جنگل ناشی از اسید» بسته به آینده «باران اسید»^۱ ممکن است این اصطلاح جا بیفتد. در اشیاء جدید، واژه زبان مبدأ احتمال دارد یک علامت تجاری باشد که در این مورد خاص می‌توان از فرایند تحلیل محتوا برای شرح آن استفاده نمود، مانند: *magnashield* «در شیشه‌ای دوجداره مخصوص حیات خلوت که از اتلاف گرما جلوگیری می‌کند».

در دسته‌بندی دوم، فرایند تحلیل برای یک اصطلاح جدید مانند:

"get your act together" (عزمت را جزم کن)، چهار جزء معنایی را نشان می‌دهد:

- ۱- آمادگی هدفدار ۲- حتمی کردن یک کار مؤثر ۳- معنای ضمنی بی‌نظمی در گذشته
- ۴- غیررسمی بودن کار. در ترجمه این اصطلاح، مترجم، در انتقال دو جزء اول، گذشته از جزء سوم، با مشکل مواجه می‌شود (متأسفانه فرهنگ‌های دوزبانه معادل‌هایی با درجات مختلف رسمی بودن ارائه نمی‌کنند). یک فرایند که معنی کاربردی را نشان دهد مترجم را مطمئن خواهد ساخت که نباید صرفاً معنی تحت‌اللفظی و ظاهری نوواژه را انتقال دهد. مثلاً "downer" (آرام‌بخش) به معنی «آینه دق» است یا "wet" a (یعنی عضو حزب محافظه‌کاری که منتقد و مخالف خانم تاچر است) یا "ligger" a که به معنی (مفت‌خور همیشگی) است.

واژه‌های اسطوره‌ای

بالاخره آخرین کاربرد تحلیل محتوا برای واژه‌هایی است که به نماد ترجمه‌ناپذیری تبدیل شده‌اند و جزیی از آگاهی و حیات فرهنگی یک گروه شده‌اند. مانند «نان» در زبان فرانسوی، بازی «کریکت» در زبان انگلیسی، «بیس بال» امریکایی، پاستا^۲ در زبان ایتالیایی و کواس^۳ در زبان روسی و موارد دیگر. آنگاه که رابرت گریوز، اورنگای گاست و پل والدی در صحبت از غیرممکن بود ترجمه *pain* به *vin*، *bread* به *wine* (شراب) و الخ به این واژه‌ها «هماورد» می‌گفتند در واقع از خلاء احساسی و معنایی ضمنی میان زبان مبدأ و زبان مقصد آگاه بودند، و این خلاء را غلبه نیافتنی یا پرنشدنی تلقی می‌کردند. اما در واقع برای ترجمه این قبیل واژه‌ها، باید آنها را توضیح داد. تحلیل محتوا شرح منظمی از تفاوت فرهنگی میان دو واژه را که به مدلول واحد با اجزاء کاربردی مختلف اشاره دارند، در اختیار می‌گذارد ولی برای آنها دو تعریف جداگانه ارائه نمی‌کند. مثلاً فرض کنیم مترجم با تعاریف مختلفی از کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) که در

۱- Acid rain پدیده‌ای که در اثر آلاینده‌های هوا، ناشی از دود کارخانجات و وسایل نقلیه سبب می‌شود باران خاصیت اسیدی پیدا کرده و سبب نابودی محیط زیست شود. این پدیده شوم امروزه جنجال‌انگیز شده است. /م.

نسخه‌های روسی و بریتانیایی واژه‌نامه

"Oxford Student's Dictionary of Current English" داده شده برخورد کند، در ابتدا شاید وی به جزء مشترک ماهیتی یا توصیفی این اصطلاح - یعنی «مالکیت خصوصی ابزار تولید» - و اجزاء کارکردی تمایزگر توجه کند - (توضیحی که در فرهنگ بریتانیایی آمده به این صورت است: «اساس یک سیستم اجتماعی که در اجرا یا مدیریت مالکیت به افراد اجازه می‌دهد در جهت سودبری، در شرایط آزاد با هم رقابت کنند»؛ (اما توضیح نسخه روسی این گونه است: «اساس بهره‌کشی انسان از انسان».) در واقع در این دو تعریف شفاف از کاپیتالیسم جهانی چیزی وجود ندارد که فقط جنبه انگلیسی یا فقط جنبه روسی داشته باشد. اما هر جا که مناسب باشد، مترجم باید نشان دهد که این قبیل واژه‌ها در متن زبان مبدأ با کدام معنا به کار رفته‌اند. فرایند تحلیل محتوا در این خصوص کوتاه‌ترین و لازم‌ترین روش این تمایز را در اختیار می‌گذارد.

نتیجه‌گیری

من اجمالاً هفت مورد از کاربردهای تحلیل محتوا را بررسی کرده‌ام. تلقی من این است که تحلیل محتوا، روشی منعطف و در عین حال، منظم برای پل زدن در شکاف‌های موجود در واژگان فرهنگی و نیز شکاف میان دو زبان است. البته واضح است که به طور کامل قادر به پرکردن این خلاء نیست. تحلیل محتوا به ترجمه متن افزا گرایش دارد تا ترجمه متن کاه. و در تلاش برای رسیدن به صحت و دقت اختصار را از دست می‌دهد. از اینرو احتمال دارد تأثیر کاربردی نادیده گرفته شود. (اما احتمالاً از توضیح و تعریف کوتاه‌تر است) فرایند مذکور عملاً بر وجود هم‌پوشی‌های فرهنگی و جهانی استوار است، همچنانکه کل ترجمه چنین است. اما از لحاظ نظری وارد حیطه فلسفی و زبانی نمی‌شود. برخی آن را چیزی غیر از عقل سلیم نمی‌دانند. به هر حال امیدوارم که با مطرح کردن نگرش‌ها و فنون مختلف برای تان روشن کرده باشم که فرایند تحلیل محتوا فراتر از این صحبت‌ها است.



فصل دوازدهم

کاربرد دستور حالتی در ترجمه

مقدمه

دستور زبان اسکلت متن است؛ کلمه‌ها، یا، به معنی محدودتر آن، واژگان مانند ماهیچه و گوشت روی اسکلت‌اند؛ و هماینها در حکم زردپی‌هایی هستند که ماهیچه را به استخوان متصل می‌کنند. دستور زبان اطلاعاتی کلی و اساسی از متن در اختیار ما می‌گذارد: جملات، پرسش‌ها، درخواست‌ها، هدف، دلیل، موقعیت، زمان، مکان، تردید، احساس، اطمینان. دستور زبان مشخص می‌کند که چه کسی، چه کاری روی / برای دیگری انجام می‌دهد، با چه دلیل، کجا، چه موقع و چگونه. واژگان محدودتر و مشخص‌تر از آن است؛ و دربارهٔ اشیاء (جاندار، بی‌جان و امور انتزاعی) اعمال (جریانات و حالات) و کیفیات، یا به طور کلی اسم‌ها، فعل‌ها، صفت‌ها، و قیده‌ها توضیح می‌دهد. دستور زبان رابطه میان واژه‌ها را مشخص می‌کند، برای مثال از طریق حروف اضافه مربوط به زمان و مکان یا از طریق اختصار کلام که با استفاده از جایگزین کردن ضمایر به جای اسم صورت می‌گیرد این رابطه را نشان می‌دهد.

بین دستور زبان و واژگان مرز مشخصی وجود ندارد: عباراتی که با حرف اضافه آغاز می‌شوند (گروه حرف اضافه) مانند: *au sein de* (در اندرون)، *au niveau de* (داخل، در)، شبه فعل‌ها از جمله *venir de* (فقط)، *ne cesser de* (همیشه) *he used to* (او عادت داشت که)، *je peux* (شاید) بین دو حوزهٔ واژگان و دستور زبان در نوسانند، با وجود این فقط به طور تقریبی هم‌معنا هستند. هَلیدی نوشته است که واژگان از آنجا آغاز می‌شوند که دستور زبان تمام می‌شود. اما به اعتقاد من این دو تقریباً همپوشی دارند، مانند بسیاری از مفاهیم کاملاً متضاد در ترجمه. آرایش طبیعی واژه‌ها جنبه مشخصی از دستور زبان است، اما آرایش پراکنده و غیره معمول (یا «نشان‌دار») برای تأکید یا برجسته کردن یا اهمیت دادن به بخشی از جمله به کار می‌رود، که البته با استفاده از واژه‌ها هم می‌توان این تأکید را نشان داد، مثلاً با استفاده از لغاتی مانند "precisely" (دقیقاً)، "it self" (خود آن)، "actual" (قطعاً)، "even" (حتی)، "undoubtedly" (بی تردید) و یا به کاربردن صفات عالی و استفاده از علامت‌گذاری (از قبیل مورب‌نویسی، گیومه و نوشتن با حروف بزرگ).



علاقه ما مترجمان به دستور زبان صرفاً از این جهت است که آن را ناقل معنی می‌دانیم. از اینرو چون دستور زبان ساختگرا یا بلوم‌فیلدی^۱ و زلیگ هریس^۲، معنی را در نظر نمی‌گیرند چندان برای ما جذاب نیستند. دستور زبان منسوب به سوسور و چامسکی که به ترتیب به «لانگ»^۳ و توانش زبانی می‌پردازند تا به جنبه «پارول»^۴ یا «کنش» زبانی نیز چندان کمکی به ما نمی‌کنند. به عبارتی این دو به اصول زبان می‌پردازند تا متون معتبر. می‌توان نظریه‌ای را درباره ترجمه بنیان‌گذار که گستره آن از روساخت زبان مبدأ شروع شود و عمق جهانی یافته، به روساخت زبان مقصد کشیده شود، اما اغلب این نظریه شکل یک کار تحقیقی و دانشگاهی پیدا می‌کند. استفاده نایدا از دستور گشتاری به ویژه در کتابش به نام «کاوش ساختاری معنایی» (semantic structures) با موشکافی دقیق، ظرافت‌های زبان انگلیسی را نشان می‌دهد و باعث ارتقاء سطح ترجمه‌های خوب می‌شود. از زمان چامسکی به بعد زبان‌شناسی که بر تحلیل گفتمان و زبان‌شناسی اجتماعی تأکید داشت، به گفتارهای «واقعی» نزدیک‌تر شده است، و بسیاری از زبان‌شناسان مفاهیم دستوری از جمله «حالت»‌ها را «معنی‌دار کرده» یا به آنها معانی تازه‌تر و دقیق‌تری داده‌اند. با وجود این اکثر نویسندگانی که به مدد از دستور حالتی درباره ترجمه نوشته‌اند، صرفاً به توالی معمول اجزاء، رویه و موقعیت هر زبان توجه می‌کنند و برای این کار قابلیت‌های مختلف هر حالت را مقایسه می‌کنند مثلاً:

La maison sedétache sur un fond vert – "The house stands out against a green background."

من این شیوه را مفید می‌دانم، اما به عنوان جنبه‌ای از زبان‌شناسی تطبیقی نه نظریه ترجمه.

در این فصل برآنم که نشان دهم شناخت برخی از جوانب دستور حالتی می‌تواند برای مترجم مفید واقع شود و بنابراین بخشی از نظریه ترجمه است. چون دستور حالتی به رابطه میان فعل و توابع یا وابسته‌های فعلی توجه می‌کند، ابتدا ترجمه افعال – به ویژه افعال محذوف را بررسی می‌کنم سپس وابسته‌های حالتی را که بسیار به فعل ربط دارند مشخص می‌نمایم و سرانجام روابط معنایی را که با فعل رابطه اختیاری دارند و از این رو آنها را «مبتنی بر شرایط» می‌نامند، بررسی می‌کنم.

1- Bloom Fieldian

2- Zellig Haris

۳- "lange" منظور از لانگ کلیت زبان یعنی واژگان و دستور است. /م

۴- "parol" پارول گفتار مشخصی است که عناصر گوناگونی را از جنبه لانگ زبان به کار گرفته و ترکیب می‌کند. بنابراین می‌توان گفت lange به معنی language است که در عبارت "The English language" به کار رفته است. /م

ترجمه افعال محذوف و به عبارتی واژه‌هایی که «توانش فعلی» دارند

من دستور حالتی را روشی برای تحلیل یک جمله، یک بند یا یک ترکیب بدون فعل می‌دانم، به طریقی که این تحلیل موقعیت اصلی فعل یا واژه‌ای را که در میان یک گروه از واژه‌ها توانش فعلی دارد مشخص می‌کند، این واژه می‌تواند هر کدام از این موارد باشد: یک صفت مانند "résponsable" (مسئولیت‌پذیر)، یک قید مانند "responsibly" (مسئولانه)، یک اسم مانند "responsibility" (مسئولیت‌پذیر)، یک اسم جمع مانند "group" = گروه (متشکل از چه کسانی؟)، یک اسم عادی مانند واژه "wind" در wind mill (آسیاب بادی) (the wind propels the mill)؛ (باد پروانه آسیاب را می‌گرداند) یا "factory" در عبارت toy factory یا یک عبارت قیدی در یک جمله بدون فعل که به صورت ضمنی فعلی را در خود دارد مانند:

So Helmut schmidt – "As Helmut Schmit stated"

(به محض اینکه هلموت اشمیت اظهار نظر کرد)

Darauf kienast – "Kienast replied"

(کیه ناست جواب داد)

Raus (Dehors) – "Get out"

(برو بیرون)

Herein – "Come in"

(بیا داخل)

از این گذشته ممکن است در یک عبارت اصطلاحی، فعل به صورت ضمنی در یک

کلمه «اسمی شده» وجود داشته باشد:

– D'où la mise au point d'un dépistage systématique

"For this reason a unit has been set up to screen patients systematically"

(به این دلیل واحدی تأسیس شده که به صورت خودکار بیماران را آزمایش کند). حتی ممکن است در یک درخواست یا جمله هشدارآمیز مانند *Käthe Kollwitz's Brot* "we want bread" یا حتی در یک عبارت اسمی و قیدی مانند *Der Untertan*، در متون هاینریش مان که به صورت متوالی از جمله‌های بدون فعل استفاده می‌کند وجود داشته باشد. استفاده از این شگرد در ترجمه به زبان انگلیسی به ندرت می‌تواند معنی‌دار باشد.

با وجود اینکه اشاره کرده‌ام که در بسیاری موارد لازم است معنی یک فعل خودایستا که در متن زبان مبدأ حذف گردیده، در ترجمه آن افزوده شود، نمونه‌هایی وجود دارد که «پویایی ارتباطی» فعل زبان مبدأ، در زبان انگلیسی به ترکیب فعل + اسم یا اسم مصدر تغییر پیدا می‌کند و معمولاً وابسته‌های حالتی آن را حفظ می‌کند. فیرباس در تعدادی از مقالاتش این ویژگی فعل را به روشنی توضیح داده است. مثلاً در پاراگرافی از یکی از بروشورهای OECD پیرامون "Refuse de vendre" ترجمه جملات فرانسوی

را به صورت زیر می‌بینیم:

faire respecter des prix de revente imposés – enforcing observance of fixed retail prices :

qui vise à empêcher que ne soient pour inciter à s'y conformer – to enforce compliance with them

estime La cour suprême – in the supreme court's view.

به همین طریق در ترجمه *l'inflation s'augmente* اگر به صورت اسمی ترجمه شود گذاره بار معنایی بیشتری خواهد داشت: "There is a rise in infation" یا *inflation is on the increase* اما اگر با یک ساختار فعلی مانند *inflation is increasing* – ترجمه شود آن بار معنایی را در گذاره نخواهیم داشت. در این مثال نیاز نیست که وابسته‌های حالتی ضمنی (از جمله تورم قیمت‌ها، پول، و... ضمیر انعکاسی برای فعل *increasing*) در ترجمه بیان شوند. اما در مثال زیر نیاز است که یک وابسته حالتی افزوده شود:

en vue d'inciter un compartement qui... – "for the purpose of inducing other companies to adopt conduct which..."

در این مثال می‌بینید که معادل انگلیسی به سمت اسم مصدر گرایشی دارد.

به راحتی می‌توان افعال محذوف را از جملات بیرون کشید، چون برخلاف اسم‌ها، تعداد فعل‌های اصلی محدود است. تعداد اسم‌ها، اسم اشیاء، نامحدود است. اما افعال جدید فقط بر مبنای ترکیب برخی اعمال بنیادی انسان با اشیاء جدید خلق می‌شوند؛ اکثر افعال از یک یا چند جزء معنایی (معانی اولیه و اصلی) شکل گرفته‌اند مانند "cause to"، "become"، "change"، "use"، "suppy" که با یک شیء یا حالت ترکیب شده‌اند. در جمله "First a flower, then a rose, then a dog rose" مترجم در افزودن فعل محذوف به متن با مشکل مواجه نمی‌شود. (علیرغم اینکه برخی زبان‌ها فعل مُعینی برای نشان دادن مالکیت غیرجاندار ندارند، در برخی زبان‌ها این مالکیت را با اضافه ملکی (حالت ملکی)^۱ نشان می‌دهند اما برخی دیگر به فعل مشخصی نیاز دارند تا این مالکیت را نشان دهند) مثلاً: "conditions for the lots and graves in the cemetery" را می‌توان به صورت زیر ترجمه کرد:

Le conditions de concession des lots et des fosses que détient cimetière.

به اعتقاد من مثال‌هایی که در بالا ذکر شد بیانگر مهم‌ترین جنبه از کاربرد دستور حالتی‌اند، که در آن مترجم فعلی را به جمله می‌افزاید. پرواضح است که در ترجمه

ارتباطی نسبت به ترجمه معنایی راحت‌تر می‌توان چنین کاری کرد. اما زمانی که بازآفرینی تکنیک حذف فعل در زبان مقصد امکان‌پذیر نباشد – مثلاً در ترجمه آثار هاینریش مان – مترجم باید در معنای آن دست ببرد.

ترجمه شکاف‌های حالتی^۱

جنبه رایج‌تری از دستور حالتی در شکاف‌های حالتی متن زبان مبدأ صدق می‌کند (اگر چه احتمالاً کم اهمیت است). مثلاً در جمله زیر:

Le profit ne peut provenir qu d'un progrès (même mineur) ou d'un effort pour résoudre une carence ou une inadaption

(نگاه کنید به ۱۹۷۸, *lécuyer*)

در این مثال (که خاص زبان تخصصی مدرن است) پنج اسم ناقص فعلی وجود دارد: در این رویداد شاید بخواهید بدانید که چه کسی سود می‌کند، پیشرفت می‌کند و تلاش می‌کند: چه چیزی ناقص است، چه کسی قادر نیست که با چه چیزی خود را سازگار کند. در واقع در هر اسم مصدر چند وابسته حالتی تهی یا محذوف وجود دارد که ممکن است مضمون خاص آنها در متن مشخص شود. برای جمله فرانسوی بالا می‌توان ترجمه زیر را تصور کرد:

"Profit can come only from the progress that a company has achieved (even if it is only on a small scale) or from the effort it has made to make up for a shortage in supply or for a failure to adapt to the economy.

با این ترجمه ابدأ نمی‌خواهم ثابت کنم که من شکاف‌های این ترجمه را به درستی پر کرده‌ام، اما برخی از مترجمان (یا حتی خوانندگان عادی) احساس خواهند کرد که همین که حداقل برخی از این شکاف‌ها پر شده‌اند، مفید است. با قبول این فرض، من ابتدا میزان اهمیت این شکاف‌ها و سپس ماهیت آنها را بررسی می‌کنم.

وابسته‌های حالتی سه‌گانه منسوب به هلیبگ^۲ (۱۹۶۹) (ایجابی^۳، انتخابی^۴، موارد استفاده آزاد^۵ (*freie Angaben*))، را بسط می‌دهم و چهار دسته اصلی از وابسته‌های حالتی را شرح می‌دهم که در نقاط مختلفی روی یک محور واقع شده‌اند و ممکن است هم‌پوشی داشته باشند: (۱) ایجابی (۲) ضمنی (۳) اختیاری (۴) تکمیلی^۶.

۱- case-gap زمانی اتفاق می‌افتد که یکی یا برخی از وابسته‌های حالتی وجود نداشته باشند./م

2- Helbig

3- Mandatorg

4- Optional

5- Free indications

6- Supplementary

پرکردن شکاف‌های حالتی ایجابی

این مقوله اساساً نحوی است. در این مرحله مترجم از روی استنباط و تشخیص خود یا به خاطر آنکه نحو زبان مقصد ایجاد می‌کند شکاف حالتی را پر می‌کند، مثلاً:

زبان مبدأ I do ← زبان مقصد *Je le fais* (یا *Je l'aime* و غیره)

زبان مبدأ *cibher* ← زبان مقصد *Give it me*

زبان مبدأ I give up ← زبان مقصد *j'y renonce; ich verzichte darauf*

Et de remener le chat ← زبان مقصد *And they brought the cat back to the embassy* *à l'ambassade*

و یا به خاطر آنکه جمله‌ای از زبان مبدأ نامفهوم است یا از لحاظ زبانی ناقص است:

زبان مبدأ *Die verhandlungen wurden abgebrochen und berichtet.*

زبان مقصد *It was reported that negotiations had broken down.*

شکاف‌های حالتی ضمنی

این دسته از شکاف‌ها مهم‌ترین مقوله برای مترجم‌اند: و اساساً یک مقوله معنایی است، اما یک اجبار نحوی برای پرکردن شکاف وجود دارد. از اینرو از طرف واژه‌هایی از زبان مبدأ مانند *croissance* – *growth*؛ *revendication*؛ *"claim"*؛ *répétition* – *"distribution"*؛ *"placement"*، *"investment"* به ترتیب معانی ضمنی اقتصاد، درآمد، ثروت و سرمایه را در بردارند، اما شاید پرکردن آنها ضرورت نداشته باشد، لکن در یک متن پزشکی یا زمین‌شناسی شاید نیاز باشد این شکاف‌ها شرح داده شوند.

دو نوع از مقولات ضمنی به افعال *"to happen"* (اتفاق افتادن، رخ دادن) و *"to behave"* (رفتار کردن) مربوط می‌شود. *to happen* معمولاً به صورت ضمنی یک زمان و / یا یک مکان را در خود دارد و مترجم در صورت مشاهده نقص در متن زبان مبدأ باید این جزئیات را در ترجمه بیفزاید. *"to behave"* به صورت ضمنی «حالتی» از رفتار را در خود دارد. اگر این حالت در متن زبان مبدأ بیان نشده باشد مثلاً *(Did you behave?)* باید در متن زبان مقصد آورده شود.

افعالی که دیرش زمانی دارند، مانند «زندگی کردن»، «ماندن»، «نشستن»، «ایستادن»، «وجود داشتن»، «قرار دادن» همه به صورت تلویحی مکان را هم در خود دارند و در یک دسته قرار می‌گیرند؛ در این خصوص، آوردن وابسته‌های حالتی کاملاً ایجابی است. مثلاً جمله *"He went on and on"* در زبان مقصد نیاز به یک بیانگر زمانی دارد. این قسم شکاف غالباً در زبان‌های رومیایی با استفاده از یک فعل انعکاسی بیان می‌شود (مانند *se tenir* و *se dérouler*).

دو رابطه حالتی دیگر، که در دستور سنتی تحت عنوان اضافه ملکی بیان شده‌اند، اما در دستور حالتی به آنها پرداخته نشده است، همیشه به صورت ضمنی وجود دارند: الف) *La crôte* که به *The earth's crust* (پوسته زمین) و *La crête* که به *The ridge crest* (برآمدگی در سطح پوسته) ترجمه می‌شوند و شکاف آن بیانگر یک کل است که واژه‌های نامبرده به آن اشاره دارند. ب) *Le group* که به *The student group* (گروه دانش‌آموزی) و *The group of students* (گروه دانش‌آموزان) ترجمه می‌شود یا *La rougeole* که به نوع خاصی از سرخک اشاره دارد، در این جا وابسته محذوف، شکل مشخص‌تری به واژه نامبرده می‌دهد که اسم جمع یا عام است. میان این دو اسم «ارتباط تعلقی» وجود دارد (*"consist of"* شامل... است، *"belongs to"* به... تعلق دارد)؛ این قبیل فعل در دستور تنسیر^۱ (۱۹۶۵)، فیلمور^۲ (۱۹۶۸) یا هلیدی نقشی ندارد چون آنها برای حالت ملکی معنی ایجاد نمی‌کنند بلکه مترجم باید این رابطه را نشان دهد (مثلاً میان «پدر»، «رئیس جمهور»، «مکان»).

بسیاری از دستورهای حالتی برای حالت اضافی یا حالت ملکی و شکل‌های مختلف آن که همگی معانی دیگر این حالت یا حرف اضافه هستند – منجمله فاعلی، مفعولی، صفت ملکی، *"my brother's firm"* (شرکت برادر من) کمیّتی (بطری شیر) شکلی (میلۀ آهن) تعلق (شهر لندن). از آنجا که نظریۀ والنسی فرض می‌کند که همه حالت‌ها به فعل بستگی دارند، ارزش معنایی حالت ملکی را که از لحاظ دستوری به اسم‌اش وابسته است شامل نمی‌شود. برعکس در ژرف ساخت خود به یک فعل وابسته است و به عنوان یک حالت اضافی وجود ندارد (مانند *"the architect's house"* (خانه‌ای که مهندس معمار ساخته / یا مالک آن است / یا از آن نام می‌برد). نکات بالا در مورد ترکیب‌های یک اسمی یا چنداسمی هم صدق می‌کند که در خیلی از ترکیب‌ها جایگزین اسم + *Of* + اسم می‌شوند.

روشن است که مترجم بیشتر متوجه شکاف‌های حالتی زبان مبدأ است. همیشه باید اسامی بعد از اشیاء که به صورت اسم جمع هستند مانند *"group"*، *"party"*، *"number"*، *"variety"*، *"range"* و غیره اضافه گردند. در متون پزشکی فرانسوی زبان اصطلاحات حذفی مانند *Les, Le fibrinogène, la paroi, une chaleur locale* *séries* به بهترین شکل به این عبارات برگردانده شده‌اند: *"patient groups"* (گروه بیماران)، *"The fibrinogen method"* (روش فیبرینوژن کردن)، *"vessel wall"* (دیوارۀ رگ)، *"a localised area of heat"* (ناحیه تمرکز حرارت).

شکاف‌های حالتی اختیاری

این قسم شکاف‌ها به معنا و سبک مربوط می‌شوند. مترجم در افزودن جزئیات به آنها مختار است. در واقع از طرفی قضاوتی کاربردی است و از طرفی قضاوتی است که سبک یا جامع بودن مطلب آن را تحمیل می‌کند. در این زمینه ذکر یک مثال قابل توجه به یک متن طویل نیاز دارد. در این زمینه می‌توان به فعل‌هایی چون "hinder" (مانع شدن)، "protect" (مراقبت)، "threaten" (ترساندن)، "prevent" (ممانعت کردن)، "appoint" (تعیین کردن)، "supply" (فراهم کردن)، "give" (دادن) و مانند آن اشاره کرد. همه این افعال یک وابسته مفعولی ایجابی (عینی؟ هدف؟ مریض؟) یا یک یا دو وابسته دیگر دارند که ممکن است ذکر شده باشند یا حتی ذکر نشده باشند یا آنکه به صورت تلویحی یا حذفی در قسمت دیگری از متن موجود باشند. به عنوان مثال به این نمونه توجه کنید:

"The committee appointed Herr schmidt" – *Der Ausschuß ernannte Herrn schmidt*

ماهیت این انتصاب احتمالاً به صورت ضمنی در متن وجود دارد و در صورتی که در متن مورد نظر روشن نباشد مترجم می‌تواند آن را اضافه کند. اما آوردن وابسته‌های فعلی دیگر از قبیل زمان، مکان و دیرش زمانی انتصاب، تعداد دیگر نامزدها و هدف از انتصاب (اینکه چه موضوعی را در چه جایی تدریس کند؟) به شرطی که در جای دیگری از متن ذکر شده باشند، اختیاری است.

اطلاعات تکمیلی (موارد آزاد «منسوب به هلیگ»)

این مقوله «ارجاعی» است و شامل حواشی و جزئیاتی است که در متن داده نشده‌اند، اما مترجم تصمیم می‌گیرد با بهره از دانش خود پیرامون موضوع و زمینه فرهنگی، این جزئیات را به متن بیفزاید. مثلاً اگر نیاز باشد «چای» از لحاظ فرهنگی توضیح داده شود، در ترجمه برخی وابسته‌های تکمیلی به آن افزوده می‌شود (مانند شیر یا لیمو یا رام^۱ با یک و مانند آن) البته نیازی نیست که این جزئیات تکمیلی در قالب «حالت» داده شوند.

انواع مختلف وابسته‌های حالتی

در این قسمت انواع مختلف وابسته‌های حالتی را برمی‌شمرم و به صورت اجمالی آنها را بررسی خواهم کرد. در پنجاه سال اخیر برخی از زبان‌شناسان مطرح کرده‌اند که واژه‌های دستوری مانند حالت فاعلی، خطابی، فاعل و مفعول و غیره باید به کارکرد

۱- نوعی نوشیدنی که از عصاره نیشکر به دست می‌آید. /م

نحویشان محدود شوند و باید مجموعه‌ای از کارکردهای حالتی معنایی را مشخص کرد. از اینرو (در کنار بسیاری دیگر) به مفاهیم «شباهت»، «اختلاف»، «حتمیت» منسوب به برینکمان^۱، و مفاهیم منسوب به فیلمور و هلیدی (به ترتیب) «فاعلی»، یا «کنشگر»، «ابزاری»، یا «ابزار»، «حالت مفعول با واسطه» یا «دریافت‌گر»؛ «ساختگی» یا «نتیجه‌ای»؛ «حالت مکانی» یا «مکان»، «عینی»، «مفعول»، یا «هدف»، «ذی نفعی»، یا «ذی نفع» برخورد می‌کنیم. این نام‌گذاری‌ها ناقص و نسنجیده صورت گرفته و فیلمور، حداقل آنها را تغییر داده است. به نظر می‌رسد مترجم نباید خود را به چنین خلاءهایی محدود کند و با ظرافت‌های ساختگی در مقایسه با ظرافت‌های عینی هم روبرو نیست. مثلاً اگر با یک فعل ناقص یا اسم مصدر یا صفت روبرو شود شاید لازم باشد (با یک ترتیب اولویت) به دقت ملاحظه کند که فرضاً چه کسی چه کاری را انجام می‌دهد، با چه دلیلی، برای چه کسی، با استفاده از چه چیزی، چگونه، چه موقع و در کجا؟ و حتی با ظرافت بیشتری بررسی می‌کند که به چه منظور، چه کسی، چه چیزی را برای چه کسی، با چه وسیله‌ای، به چه دلیلی در چه موقعیتی، با چه حالتی، در چه زمانی، در چه مکانی کاری را انجام داده است. البته خلاءهای دیگر هم هست که به فعل‌های خاصی مربوط می‌شوند؛ برعلیه چه چیزی (اعتراض) به نفع چه کسی (رأی دادن) از کجا به کجا (رفتن)، چه مدت (طول کشیدن)؛ از چه چیزی (فرار کردن) با چه چیزی (پوشاندن) و مانند آنها.

احتمال دارد اعمال چنین روشی برای مترجم خیلی کلی و جامع باشد. مانند فیلمور (۱۹۷۷) می‌توان قالب‌های حالتی خاصی را برای برخی افعال پیشنهاد کرد. مثلاً برای فعل "protect" (حمایت کردن) می‌توان بررسی کرد که: چه کسی (چه شخصیتی) را از چه چیزی؟ با چه چیزی در برابر چه کسی (یا چه چیزی) حمایت می‌کند (فاعل - مفعول - وسیله - وضعیت نامطلوب) در این مثال در متن زبان مبدأ فاعل و مفعول ایجابی هستند و وسیله به صورت ضمنی وجود دارد (حتی می‌توان خود فاعل باشد)، اما وضعیت نامطلوب باید روشن شود: به عبارتی خواننده زبان مقصد حق دارد که این وضعیت نامطلوب که از آن صحبت می‌شود برایش مشخص گردد. به همین ترتیب در آنچه که فیلمور «امر تجاری» می‌نامد اگر "X" تعدادی گل سرخ را از "H" به قیمت پنج دلار خرید یا "X" پنج دلار برای چند گل سرخ پرداخت کرد، یا "H" چند گل سرخ به "X" فروخت، در تمام موارد حداقل دو وابسته فعلی ایجابی‌اند، اما دو وابسته فعلی دیگر ممکن است لازم باشند و در متن زبان مقصد ممکن است هم زمان و مکان خرید و هم مقدار پول اهمیت داشته باشند. (تنسیب این اجزاء را «وابسته به مقتضیات» می‌داند تا اجزائی که دارای اهمیت تعیین کننده باشند).

همچنین در گروهی از واژه‌هایی که به مقوله مهمان‌نوازی مربوط می‌شوند از

جمله «دعوت کردن»، «خوش آمد گویی»، «فراخواندن»، «به حضور دعوت کردن» خواننده زبان مقصد باید بداند که چه کسی چه شخصیتی را دعوت به چه چیزی می‌کند (در مورد اینکه به چه چیزی دعوت می‌کند در متن زبان مبدأ نیازی نیست که در جمله از لحاظ نحوی توضیحی به جمله افزوده شود، اما در جایی از پاراگراف باید به این موضوع اشاره شود) و شاید خواننده حق داشته باشد که بداند چه موقع و کجا و اگر موقعیت عادی نباشد، چرا چنین دعوتی صورت می‌گیرد. از اینرو دو «شکاف حالتی ایجابی» یک «شکاف ضمنی» و دو یا سه «شکاف اختیاری» وجود دارد که باید پر شوند.

من اساس این تحلیل را براین می‌گذارم که «چه کسی چه کاری را به چه قصدی و برای چه کسی انجام می‌دهد؟ هدف از این عمل هم که ارتباط میان جمله مورد نظر و جمله قبل و بعد از آن است در صورتی که در متن زبان مبدأ ذکر نشده باشد، لازم است مترجم آن را به جمله بیفزاید. خلاءهای دیگر را کنشگرها^۱ - با لفظ تنسیب - که مهم‌ترین وابسته هستند پر می‌کنند. کنشگر اصلی (که همیشه یک جاندار است) بعضی اوقات در جمله وجود ندارد، برای مثال

In this weather I fell lazy - *ce temps chaud invite à la paresse*

به نظر من معمول‌ترین شکل وابسته‌های حالتی محذوف، مفعول مستقیم است، که از نظر معنایی چیزی است که مستقیماً تحت تأثیر موضوعی قرار گرفته است. در زبان‌های رومیایی زنجیره بزرگی از فعل‌ها وجود دارد منجمله: *pousssser*, *défendre*, *obliger*, *presuader* و غیره که مفعولی ندارند که با *de* یا *à* و مصدر بیاید، و در این موارد مترجم با دو گزینه معمول روبرو است. مثلاً در ترجمه جمله *une publicité tapageuse incite à acheter des marcha même inutiles* و می‌تواند فاعل را به جمله اضافه کند به این صورت:

"Encouraged by obtrusive advertising, we buy goods, even unnecessary ones"

یا حتی می‌تواند آن را به صورت ضمنی در جمله رها کند:
"Goods that may well be unnecessary are bought (by people) as a result of loud and showy advertising."

در هر دو مثال، مفعول ضمنی متن اصلی به فاعل ترجمه ("we" و "by people") تبدیل می‌شود.

در هر حال، روشن‌ترین نمونه یک مفعول ضمنی یا اختیاری به دنبال یک اسم مصدر می‌آید. استفاده از اسم مصدر که در زبان علمی متداول است، از حذف مفعول استقبال می‌کند طوری که گویی همه خوانندگان آنرا می‌دانند.

این حقیقت که همه اسم مصدرها اساساً چهار معنی دارند، هم حذف وابسته‌های حالتی مربوط و هم افزودن معانی مرتبط جدید را به متن راحت‌تر می‌کند مانند — "establishment" (تأسیس) در یک عمل فعال (دایر کردن تأسیسات)؛ یا یک جریان انفعالی (تأسیستی که دایر می‌شود)، نتیجه قابل لمس آن (تأسیساتی که در حکم یک سازمان است) و علاوه بر این اغلب مکان آن و کارمندان وابسته‌اش هم (مثلاً افرادی که مرجعیت رسمی دارند) می‌تواند باشد (آن را مقایسه کنید با intervention (مداخله) indexation (ترتیب و سازماندهی)، derivazione، "subsidiary of firm" (خدمات شرکت)). زمانی که اسم مصدر با اسم دیگر رابطه ملکی داشته باشد، فاعل یا حالت‌های مفعولی حذف می‌گردند: مانند The creation of the world (آفرینش جهان)، "The spirit of promise" (روز موعود)، "The day of the preparation" (روز حساب) "The basptims of repentation" (غسل پشیمانی)، "the remission of sins" (بخشش گناهان) و غیره. نایدا (۱۹۷۴) می‌گوید همه این عبارات انجیلی نیاز به شرح و بسط دارند. مانند "God forgives" (خداوند می‌بخشاید) که در ترجمه آن باید بگوئیم «خداوند گناهان مردم را می‌بخشاید» حتی یک اسم ذات کنشگر مانند «جمال» را به صورت ضمنی در خود دارد: («زیبایی به دیگران نمایاندن»). بنابراین مترجم باید در ترجمه، یک فعل و یک وابسته حالتی توضیحی را بیاورد.

همچنین ترکیب‌های چند اسمی مختلف که حرف "of" در آنها حذف گردیده است، نیز وابسته‌های حالتی محذوف دارند مانند "keyboard computer" (یعنی کامپیوتری که داده‌ها را از طریق صفحه کلید می‌گیرد) یا "cathode raytube visual display unit" اما این ترکیب‌های چند اسمی چون اصطلاح‌های متداولی هستند در ترجمه یا بدون کم و زیاد باقی می‌مانند، یا آنکه با الفبای زبان مقصد رونویسی می‌شوند.

دقت داشته باشید که مواردی که به اسم مصدر، اسم مفعول مانند «تأسیس شرکت»، "establishing the company" و اسم فاعل (تعقیب شکارچیان "The chasing of hunters") محدود می‌شوند در برخی زبان‌های غیرانگلیسی وجود ندارند و در ترجمه نیاز است که فاعلی به آن‌ها افزوده شود (چه غیرشخصی و چه به صورت ضمنی) مثلاً در "establishing the company will be difficult" که به این صورت ترجمه می‌شود: *il sera difficile la société* (تأسیس شرکت بسیار دشوار خواهد بود).

نیازی وجود ندارد که در مورد فاعل سوم شخص منسوب به تنسییر اظهار نظر شود. این قسم فاعل در افعالی چون "grant" (موافقت کردن)، "accord" (سازگار بودن)، "harm" (صدمه زدن)، "injure" (لطمه زدن) یا در متن، بیان شده یا آنکه به صورت ضمنی وجود دارد و ممکن است لازم باشد که در ترجمه افزوده شود. موقعیت‌های فاعل و مفعول مستقیم دو موقعیت حالتی مهم‌اند. موقعیت سوم، به مفعول غیرمستقیم مربوط

می‌شود که یک دریافت‌گر (مفهوم مورد نظر هلیدی) غیرجاندار در آن قرار می‌گیرد. این مفعول ممکن است در بسیاری از افعال ذکر شود یا آنکه به صورت ضمنی بیان گردد. یا حتی ممکن است پس از افعالی چون "offer"، "allow"، "teach"، "ask"، "show" قرار گیرد – تنسییر این افعال را سه بخشی می‌نامد. زمانی که وجه فعل معلوم^۱ باشد فاعل سوم شخص بیشتر به چشم می‌خورد مانند "He gave (showed, offered) her a book" اما در وجه مجهول چنین نیست مانند:

"She was given (shown, offered) a book by him" یا

"a book was given (shown, offered) her by him" عامل (یعنی "by him") مانند یک کمک قید ظاهر می‌شود و احتمال دارد که یک حالت موقعیتی هم به صورت ضمنی وجود داشته باشد مانند "she was given a book at the prize-giving" (در محل تقدیم جوایز کتابی به او هدیه کردند)

تقابل و انتخاب در ترجمه

در ترجمه دو جنبه وجود دارد، یکی جنبه ظاهری تقابل و دیگری موقعیت‌های تهی تقابل. تنسییر افعال سه بخشی مانند "dangerous" را حائز اهمیت می‌داند زیرا در زبان‌های مختلف به روش‌های متفاوت ساخته می‌شوند. وی نسنجیده اظهار می‌کند که در ترجمه این دسته افعال ۸۳٪ احتمال خطا وجود دارد. با این حال تنسییر حدود ۶۰ فعل از گفتن (saying) و دادن (giving) را ذکر می‌کند که بیشتر آنها در زبان‌های اروپای غربی ساختارهای مشابهی دارند. استثناهایی که در این زمینه وجود دارند، افعال سه بخشی هستند که در آنها فاعل سوم شخص، «دهنده» است نه دریافت‌گر (مانند hide from, take from, remove from, borrow from و غیره) اما در برخی زبان‌ها موقعیت دریافت‌گر دارد. بسیاری از زبان‌ها نیز ساختارهای دیگری برای تعدادی از افعال سه بخشی مانند "supply"، "provid"، "paint"، "daub" (رنگ کردن)، "splash" (پاشیدن)، "smear" (آغشتن)، "load" (بار کردن)، "cover" (پوشیدن)، "cut"، "fill" دارند – به عنوان مثال "supply him with it"، "supply it to him".

فیلمور (۱۹۷۷) در مقاله دوم خود پیرامون دستور حالتی ساختارهای دیگر، تعدادی از این افعال را بررسی می‌کند: به عنوان مثال الف) "I loaded the truck with hay"؛ (من کامیون را پر از علف کردم) ب) "I loaded hay on to the truck"؛ (من علف را بار کامیون کردم)؛ و اشاره می‌کند که در مورد (الف) نه در مورد (ب) کامیون در اثر این عمل پر شده است. در ترجمه آن به زبان آلمانی نیز می‌توان همین تفاوت را با استفاده از



دو فعل (*laden*, *beladen*) نشان داد.

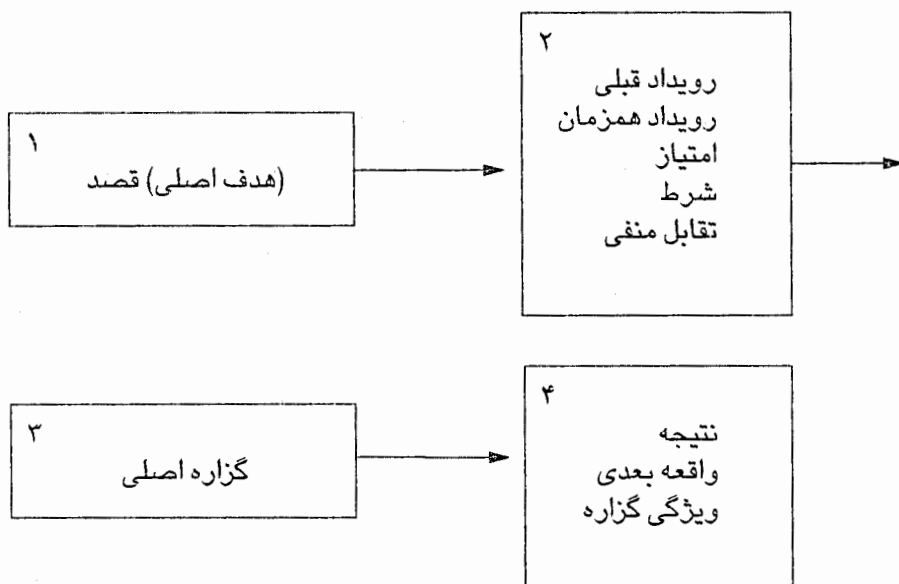
مترجم فقط در صورتی که متن زبان مبدأ نیاز به روشن نمایی داشته باشد، باید شکاف حاصل از فعل‌های سه بخشی را پر کند. در زبان فرانسه هم در چنین مواردی استفاده از دستور حالتی حائز اهمیت است. در این خصوص اسم، صفت، مصدر و اسم مصدر نسبت به افعال دیرشی بیشتر به توضیح نیاز دارند. بقیه موارد مذکور که به تعبیر تنسیب تابع شرایط هستند — از جمله وسیله، زمان، مکان، حالت، علت و نتیجه — بسته به این که از چه نوع فعلی استفاده شده باشد، در صورتی که ایجابی نباشند کم و بیش به صورت ضمنی بیان می‌شوند مانند "strike" ضربه زدن (یا یک وسیله)، "lie" قرار دادن (مکان)، "wait" منتظر بودن (زمان)، "act" عمل کردن (حالت)، "arise from" برخاستن از، ناشی از (علت)، "endin" ختم شدن به (نتیجه). مورد آخر اغلب با استفاده از دو نقطه نشان داده می‌شود. در غیر این موارد، چنین حالت‌های موقعیتی جنبه اختیاری یا تکمیلی دارند.

چند مبحث درباره موضوعات گفته شده

توالی بخشیدن به جمله

من «هدف» را یک مورد استثنایی تلقی می‌کنم، و به نظر من برای مترجم عامل تعیین کننده‌ای در توالی بخشیدن به جملات است. تصور من آن است که هدف هر نوع متن آگاهانشی باید در معرض توجه قرار گیرد. سهم حروف ربط در برجسته‌سازی هدف متن بسیار مهم است.

اصولاً لازم است که مترجم مشخص سازد که جمله پیش رویش از چه نوعی است آیا یک توضیح افزوده است یا یک نکته جزئی، منجمله: مقایسه، تقابل، شرط، یک مطلب جنبی و یا مطلبی که بعد به ذهن نویسنده رسیده است یا یک نتیجه‌گیری و مانند آن. تا حدودی توالی جمله‌ها را حروف ربط نشان می‌دهند، که هر کدام از آنها ممکن است انواعی داشته باشند. یعنی در واقع معانی مختلفی دارند: مانند *d'autre part*: (علاوه بر این)، *on the other hand* (از سوی دیگر)؛ *enfin*؛ *indeed* (در واقع)، *in short* (به طور خلاصه)، *finally* (بالاخره). از این گذشته توالی، مبتنی بر طرح فرضی زیر است که ترتیب پی‌آیندی اجزاء جمله را نشان می‌دهند.



اینجا همهٔ عبارت‌های تابعی جایگزین وابسته‌های فعلی می‌گردند. با آن که توالی بالا قاعده‌مند است، اغلب هدف یا کارکرد یک جمله آنقدر پوشیده یا غیرقابل درک است که شاید مترجم مجبور شود از راه قرار دادن هدف در بخش آغازین جمله، آن را در مرکز توجه قرار دهد. این توالی در خیلی از زبان‌ها تفاوت دارد: در صورتی که فاعل یکی باشد / تقدم «گزاره» بر «هدف» مسئله‌ای عادی است – *pour faire cela ... il faut*. اما اگر فاعل فرق کند بعد از گزاره قرار می‌گیرد – *Je le fais pour qu'il le sache*. در صورتی که گزاره جملهٔ خبری نباشد بلکه یک دستور، یا آرزو یا پرسش باشد، در اول می‌آید. هر چه زبانی تصریفی‌تر باشد، برای تأکید بر معنی، راحت‌تر می‌توان آرایش واژگانی آن را تغییر داد. در این محدوده وابستهٔ حالتی و مفهوم به هم شبیه می‌شوند و دستور حالتی و تحلیل متن میل به درهم تلفیق شدن دارند.

وابسته‌های حالتی صفات و اسم‌ها

در مرحلهٔ بعد شکل‌گیری حالتی یا توان ترکیب‌شدگی (که هلیبگ به آن *Fügangspotenz* می‌گوید) صفت‌ها را بررسی می‌کنم. صفت‌های بسیاری هست که از فعل ساخته شده‌اند و حاکی از وابسته‌های حالتی‌اند و از آن حیث که به جای اشاره به اعمال واحد، بر کیفیت یا نقش دلالت دارند، با وجه وصفی معلوم متفاوتند: مثال‌های بارز آن عبارتند از "responsable"، *vernantwortlich* (for، برای)، "protective"

("against" ، در مقابل)، "decisive" (مصمم)، "anticipatory" (پیش‌نگر) و غیره. در این موارد مترجمان پیوسته ترجیح می‌دهند که وابسته‌های محذوف را در ترجمه اضافه کنند.

دوماً گروهی از صفات «مقایسه‌ای» وجود دارند که اغلب با افعال مقایسه‌سازی یا ربطی به کار می‌روند و همه آنها بیانگر مفعولی مشابه یا همسان هستند که به صورت ضمنی در آنها موجود است: "different" (مختلف)، "equal" (برابر)، "similar" (مشابه)، "same" (همانند)، "analogous" (همسان)، "other" (دیگر)، "alike" (نظیر)، "parallel" (شبیهِ)، "equivalent" (همتا)، "identical" (مشابه)، "imitative" (نظیر) و غیره. این صفت‌ها معمولاً به جمله قبلی و در پاره‌ای موارد به جمله بعدی اشاره دارند، بنابراین مانند ربطی‌ها عمل می‌کنند و در نتیجه مشکل موجود در آنها این است که مرجع آنها عام باشد یا خاص.

سوماً، نوعی صفت را ذکر می‌کنم که معنی آن فقط در متن روشن است. مثلاً در جمله *une thrombose veineuse sera symptomatique que* کلمه *symptomatique* می‌تواند هم به معنی «علائم چیزی را نشان دادن» و هم «علامت چیزی بودن» باشد، اما اگر بدنبال چنین جمله‌ای *si les veines profondes sont oblitérées* باشد معنای آن کاملاً مشخص است.

سپس به صفت‌های خاصی می‌پردازم که وابسته‌های حالتی ضمنی دارند: مانند "greedy" (food) = حریص به (غذا)، *âpre* (مزیت)، *acharné* (تلاش). برخی از صفات مستقیم یا غیرمستقیم به فعل مرتبط‌اند. (tired، خسته)، experienced، با تجربه، worse، بدتر، better، بهتر، guilty، مقصر، bitter، برآشفته) معادل‌های دیگری نیز دارند: این صفت‌ها اگر بدون وابسته باشند یک معنی عام (نوعی کیفیت) دارند یا حتی ممکن است یک وابسته حالتی ضمنی را در خود داشته باشند که که بیانگر دلیلی بر موقعیت آنهاست و در مواردی ممکن است نیاز باشد که مترجم آنها را بیفزاید.

در ترجمه اسم‌هایی که از صفت ساخته شده‌اند مانند "width" (پهنا)، "breadth" (وسعت) و حتی اسم‌هایی که از صفت‌های فعلی ساخته شده‌اند (مانند "availability" در دسترس بودن، "translatability" ترجمه‌پذیری، "dependability" وابستگی، "incompatibility" مغایرت) مشکل خاصی وجود ندارد. غالباً به منظور ساده‌سازی، اسم‌های ساخته شده از صفت فعلی تغییر داده می‌شوند. این اسم‌ها به صورت ضمنی یک وابسته حالتی را در خود دارند مانند: *sa fiabilité est hors de doute* به معنی *we can certainly rely on him* (مطمئناً می‌توانیم به او اعتماد کنیم). گاهی هم دشواری در ترجمه این اسم‌ها ناشی از نامفهوم بودن یا ضعف نوشتار است.

اشاره می‌کنم که روابط حالتی از اسم‌ها یا ضمایر ضمنی فراتر می‌رود و به عبارات درون یا بیرون جمله هم مربوط می‌شود. در برخی بخش‌ها عادی جمله‌ای چون

il y pensa به جای آنکه از ضمائر اشاره نامفهوم مانند *this, that, it* که در زبان انگلیسی نسبت به خیلی از زبان‌های تصریفی دقت کمتری دارند بهتر است بندهایی به جای آنها گذاشته شود. از اینرو مفاهیم با همدیگر رابطه حالتی دارند.

فعل به عنوان اصلی ترین عامل حفظ قدرت تأثیر

اگر در دستور حالتی، فعل جزء اصلی عبارت باشد ناگزیر نقش مستقیمی در اختصاص تأکید (دینامیسم ارتباطی، نگاه کنید به فیرباس ۱۹۷۲) به مهم‌ترین جزء جمله دارد. مثلاً در بریده متنی از یک متن پزشکی دربارهٔ هموروئید^۱ *une douleur sourde plus ou moins localisable à la pression: abcès possible*

علامت دو نقطه جایگزین فعل مستقیم می‌شود و «دُمَل» در کانون توجه واقع می‌شود. فاعل معنایی این جمله «دمل» است، از اینرو می‌توان آنرا اینگونه ترجمه کرد:

"A possible abscess is indicated by a dull pain"

(دملی که احتمال بروز آن وجود داشته باشد با یک درد خفیف مشخص می‌گردد.) در این ترجمه درد در کانون توجه قرار گرفته است و تأثیر فعل را کمتر کرده است یعنی همان کاری که وجه مجهول انجام می‌دهد. بنابراین در ترجمه این جمله باید آرایش واژه‌های جمله فرانسوی را نگه داشت و در آن از یک فعل مقایسه‌ساز استفاده کرد که همیشه بر متمم تأکید می‌کند:

"A dull pain which can be detected (depending on the amount of pressure applied) may be indicative of an abscess!"

در این مثال صفت "possible" جزء دیگری از ترجمه را تشکیل می‌دهد که دارای مفهوم «امکان» است. بنابراین آرایش واژگانی جمله تحت تأثیر آرایش قاعده‌مند (فاعل فعل مفعول بقیه جمله)، دستور زبان و تأکیدهای متنی مانند FSP^۲ که در فصل ۶ بررسی شد) قرار می‌گیرد اما ارجحیت و تقدم‌هایی که مترجم صورت می‌دهد باید همان قدرت تأثیر یا پویایی ارتباطی را ایجاد کند که در متن اصلی برای نکته کانونی متن ایجاد شده است.

نقدی بر تنسیب

شاید عجیب باشد که برخلاف آنکه در جاهای مختلف به تنسیب ارجاع داده‌ام به ندرت از فصل ۴۰ صفحه‌ای او دربارهٔ *métatexte* که از نخستین مطالعات راجع به رابطه میان

۱ - Haemorrhoid (بواسیر) آماس سیاهرگ‌های انتهای راست روده و مقعد. /م

ترجمه و دستور حالتی است (۱۹۵۹) استفاده کرده‌ام. وی *métatexe* را اینگونه تعریف کرده است: «ترجمه‌های عمیقی که نیاز به بازاندیشی دارند و نباید بدون تفکر و سنجیدن به کار برده شوند». واقعیت آن است که گونه‌های ۱۳ گانه ترجمه وی تفاوت‌های میان ساختارهای مرتبط در زبان مبدأ و مقصد را بررسی می‌کند اما به مشکلات خاص ترجمه نپرداخته است. بنابراین این تفاوت‌ها نمونه‌هایی از زبان‌شناسی تطبیقی هستند و اصلاً نمی‌توانند نمونه نظریه ترجمه باشند. از این گذشته مانند مالبلنک^۱ (و پیش از وی وینی و داربلنت) در ارائه معادل‌ها جزم‌اندیشانه برخورد می‌کند و معادل‌های جایگزین را نادیده می‌گیرد مثلاً در:

Ayez la bontè de medonner le liver – Be so kind and give me the book

و برای اثبات مطالبش از نمونه‌های دشوار و ناآشنای آلمانی استفاده می‌کند و ناسنجیده ادعا می‌کند که برای *heraus* (dehors) در زبان فرانسه معادلی وجود ندارد. در حالی که اگر نظرش را با *entrez herein* بیان می‌کرد می‌توانستیم بگوئیم فصل مربوط به تنسییر فوق‌العاده و جالب است. اصول ترجمه وی که از «قرار دادن عبارات و بندها بدون استفاده از حروف ربطی» تا «وابستگی نحوی عبارتی به عبارت دیگر» را در بر می‌گیرد، از زبان‌شناسی تطبیقی فراتر می‌رود و وارد حوزه نظریه ترجمه می‌شود.

نتیجه‌گیری

من پیش‌تر از این در مقاله‌ای (نیومارک، ۱۹۸۲) بیان نمودم که با وجود اینکه تحلیل محتوا در فرهنگ‌نویسی ضرورت دارد، در ترجمه نیز کاربردهایی دارد. هم‌اکنون تصور من آن است که نقش و کاربرد تحلیل محتوا در ترجمه بسیار مهم‌تر و حیاتی‌تر از آن چیزی است که در زمان نوشتن آن مقاله تصور و ابراز کرده بودم. اکنون اعتقاد دارم که اگر چه دستور حالتی در آموزش زبان خارجی نقش بسیار مؤثری دارد (و در فرهنگ‌نویسی هم حائز اهمیت است) در ترجمه نیز کاربردهای مؤثری دارد، هم به صورت سیستمی، که میان دو زبان در کاربرد حالت‌های خاص هر کدام از آنها تفاوت وجود دارد، و هم به لحاظ ابتکاری، یعنی در پیدا کردن افعال محذوف یا وابسته‌های آنها در متن مورد نظر. به هر حال کاربرد دستور حالتی برای آگاه کردن مترجم به این شکاف‌ها است و این امر مستلزم آن است که وی را وادار به اجتناب از ساختارهای نامفهوم در متون غیرمعتبر کند و می‌توان گفت مترجم کسی است که خوب می‌نویسد و آگاه از روی شم و استنباط خود این شکاف‌ها را تشخیص می‌دهد، بدون آنکه از دستور حالتی چیزی بداند. اگر این را بپذیریم، و نیز قبول داشته باشیم که تحلیل محتوا برای مترجم کاربردهای فراوانی دارد، تردید دارم که دانش نظام‌مند دستور حالتی بهتر



از درک از راه شم یا حس تشخیص باشد و فرضیه دستور حالتی که با نگرش‌های هلیگ آمیخته باشد برای مترجم از هر نوع دستور گشتاری یا آرایش‌های منسوب به نایدا و کرنل^۱ (که اگر چه حالت اضافه را به روش مشابه و مناسبی نشان می‌دهد) یا حتی دستورهایی که با سرعت هر چه تمام از یکدیگر سبقت می‌گیرند، یا هر نوع کاهش به زبان منطقی، ابزار عملی‌تر باشد.



فصل سیزدهم

ترجمه نوواژه‌ها

مقدمه

شاید در متون غیرادبی و تخصصی بزرگترین مشکل مترجم حرفه‌ای نوواژه‌ها باشند. پیوسته اشیاء و رویه‌ها و امور جدیدی در فناوری ایجاد می‌شوند. انگاره‌های جدید و تفکرات مختلف از رسانه‌های جمعی عرضه می‌گردند. اصطلاحات علوم اجتماعی، زبان عامیانه، لهجه فردی که به جریان رایج زبان می‌پیوندد و واژه‌های منتقل شده از زبان‌های دیگر هم مابقی نوواژه‌ها را تشکیل می‌دهند. چند سال پیش اشاره شده بود که در یک هفته‌نامه فرانسوی *L'Express* طی چهار شماره متوالی ۳۰۰ واژه جدید شمارش شده بود. گفته شده که سالانه ۳۰۰۰ واژه وارد هر زبانی می‌شود. واقعیت آن است که نمی‌توان دقیقاً نوواژه‌ها را برشمرد، چون بسیاری از آنها بین پذیرفته شدن و فراموشی سپرده شدن در نوسان‌اند و خیلی از آنها زودگذر و حاصل ابتکار فردی هستند. اما روشن است که تعداد آنها بسیار رو به افزایش است و هر چه ما نسبت به خویش و زبان آگاهی بیشتری به دست می‌آوریم مقاله‌ها، کتاب‌ها و واژه‌نامه‌های عمومی و تخصصی که به این واژه‌ها اختصاص می‌یابد فراوان‌تر می‌شوند. چون معمولاً در پاسخ به یک نیاز ابداع می‌شوند، اکثریت آنها معنای واحد دارند و بنابراین در خارج از بافت متن نیز ترجمه پذیرند اما برخی از آنها خیلی زود در زبان مقصد معانی تازه‌تری پیدا می‌کنند (و گهگاهی معنی سابق خود را از دست می‌دهند).

نوواژه‌ها را می‌توان واحدهای قاموسی جدیدی دانست که به تازگی ابداع شده‌اند یا واحدهای قاموسی‌ائی که معنی جدیدی پیدا می‌کنند. نوواژه‌ها معمولاً جذاب و جالب توجه هستند، مگر آنکه غیرقابل فهم و گنگ باشند یا احیاناً تنافر آوایی داشته باشند (مثلاً "yum" را با "yuck" مقایسه کنید، یا واژه "parapraxis" را که استراچی^۱ به جای «افشای درونی»^۲ منسوب به فروید و "cathexis" را به جای *Besetzung* (که ترجمه‌های رایج دیگر آن «درگیری ذهنی با چیزی» یا «مشغولیت» مریض گونه فکری به چیزی است) گذاشته است). اما علیرغم جذابیت نوواژه‌ها طرفداران زبان سره آنقدر قائل به سنت‌های یونانی-لاتینی هستند (زمانی هم اینان بر سر واژه *oracy* بلوایی به پا کردند) که حریم شکنی‌های دستور زبان انگلیسی را به تمسخر می‌گیرند (و می‌گویند این را

دیگر از کجا پیدا کرده‌اید؟). برخلاف فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها هیچ مبنایی ندارند که از آن به واژه‌های جدید بتازند. اکثر آنها نوواژه‌ها را می‌پسندند و بنابراین رسانه‌های جمعی و امور تجاری هم از این تمایل آنها بهره‌کشی می‌کنند. شرکت‌های چند ملیتی با آگهی‌های ابتکاری و زیرکانه، تلاش می‌کنند که نام‌های تجاریشان (مانند Tesa, Tipp-Ex, coke, Bic, Schweppes و غیره) را به نام – ساخته‌ها (یعنی واژه‌های برگرفته از اسامی خاص منجمله علائم اختصاری) تغییر دهند و در موارد مقتضی لازم است در ترجمه در برابر این نوواژه‌ها پایداری کنید.

در این مبحث دوازده نوع نوواژه را بررسی می‌کنم (نگاه کنید به چارچوب داده شده در آخر همین فصل) و ترجمه نمونه‌های خاصی را با استفاده از عوامل بافتی مناسب مورد بررسی قرار خواهم داد.

واژه‌های کهنه با معانی جدید

ابتدا واژه‌های موجود را با معانی جدید در نظر بگیرید. این دسته از واژه‌ها معمولاً به اشیاء یا رویه‌ها و روندهای جدید اشاره ندارند، بنابراین در معدود مواردی در زمره واژه‌های فنی قرار دارند. به هر حال واژه *créneau* که در ابتدا به عنوان یک استعاره ابداع گردید مثلاً در عبارت *créneau de vente* (که شبه‌واژه است) معمولاً در معنای فنی آن به صورت «بازار فروش» یا شکل غیررسمی آن به «سلسله تقاضاهایی برای یک نوع محصول خاص» ترجمه می‌شود، البته این موضوع به طیف خوانندگان آن بستگی دارد. من خوانندگان را به سه دسته تقسیم می‌کنم (۱) صاحب‌نظر؛ (۲) تحصیلکرده‌ای که اطلاعات عمومی قوی دارد، این دسته از خوانندگان ممکن است به توضیحات بیشتری در مورد موضوع یا فرهنگ زبان مبدأ نیاز داشته باشند؛ (۳) نامطلع یا ناآگاه به موضوع، این دسته از خوانندگان احتمالاً به توضیحات زبانی و تخصصی (مرتبط با متن) و فرهنگی در سطوح مختلف نیازمندند. از اینرو در مقایسه با واژه‌های دیگر زبان مبدأ، به ندرت اتفاق می‌افتد که فقط ترجمه نوواژه زبان مبدأ کفایت کند، هر چقدر هم که آن واژه مستقل از بافت زبانی متن باشد تفاوتی ایجاد نمی‌کند. برای مثال به معنی جدید "scene" دقت کنید که متکی به صفات ملکی *my, his, their* و... است: *mon genre*. واژه *Bavure* در مفهوم جدیدش (۱۹۶۰)، به این صورت معنی می‌شود «نتیجه کم و بیش مهم هر عملی که در عین حال همواره آزار دهنده و تأسف‌آور باشد» و در واژه‌نامه Collins به این صورت ترجمه شده است «اشتباه بدانجام در استفاده از چیزی» (که البته این ترجمه حسن تعبیر یا خوش بیانی است). هر جزء معنایی دیگری که بخواهد اضافه شود فقط می‌تواند برگرفته از بافت متن باشد (مثال "*disastrous blunder*" = اشتباه بزرگ و ویرانگر، اطلاق آن مثلاً در موردی است که پلیس به انسان بی‌گناهی شلیک کرده



باشد).

لو پوتیت ترموفیل^۱ (نوامبر ۱۹۰۸) خاطرنشان می‌کند که واژه *refoulement* در زبان انگلیسی به معنی «بازگشت دادن پناهندگان» است ولی بسته به متن می‌تواند هر کدام از این معانی را داشته باشد: «منع ورود»، «اخراج از کشور» - که البته معادل دوم چندان دقیق نیست. همین واژه در روان‌شناسی به معنی «سرکوب» است و اگر به عنوان یک اصطلاح تخصصی در روان‌شناسی به کار رود قطعاً به توضیح نیاز دارد.

همجنس‌گرایان با ظرافت خاصی برای تأکید بر عادی بودن خود از واژه "gay" استفاده کرده‌اند. این واژه ابتدا از زبان عامیانه و لاتسی نیست - ترجمه‌هایی از قبیل *schwal, pédale* یا *homo* از این واژه، معنی آن را نمی‌رسانند. اما در هر صورت در زمانی که همجنس‌گرایی تمام بار معنایی منفی خود را از دست داده است دیگر نیازی به استفاده از این معنی در ترجمه "gay" وجود ندارد، اما همچنان با این مفهوم خود باقی می‌ماند - همجنس‌گرایی با همین لفظ "gay" وارد زبان فرانسه و آلمانی شده است. در زبان توانایی بازگشت به گذشته برای ما وجود ندارد - به عبارتی معمولاً یک واژه رسمی را نمی‌توان جایگزین یک اصطلاح عامیانه کرد.

اکنون به واژه "wet" دقت کنید (که به نست متن) به معنی فرد محافظه‌کاری از جناح چپ است که رقیب و مخالف سیاست‌های خانم تاچر است. از آنجا که این واژه به نظر نمی‌رسد پایدار باشد یا در فرهنگ زبان مقصد اهمیت پیدا کند، ترجمه کلمه به کلمه بدون ذکر مقدمه‌ای از آن گمراه‌کننده است. در این موارد مترجم، لازم است که اجزای معنایی کارکردی و توصیفی مناسب و تا حد ممکن مختصر را برای آنها انتخاب کند. در صورتی که در انتخاب این جزء معنایی تردیدی وجود داشته باشد می‌توان از راه افزودن یک جزء معنایی منفی (مانند *Lavette, nouille, Waschlappen*) مشکل را رفع نمود.

اگر مفهوم "urban renewal" به خانه محدود شود، *réhabilitation* معادل مناسبی است. همچنین در مورد *longue de bios* به معنی «زبان اداری سنگین».

به طور خلاصه، واژه‌های کهنه که معانی جدید دارند، غیرفرهنگی و غیرتخصصی هستند. این دسته از واژه‌ها معمولاً یا به واژه‌ای ترجمه می‌شوند که از قبل در زبان مقصد وجود داشته یا به یک اصطلاح کارکردی یا توصیفی کوتاه ترجمه می‌گردند. به گرایش وسیعی که در جهت عادی کردن واژه‌های فنی وجود دارد توجه کنید: مثلاً *exponential* (تصادفی) به *en hausse rapide* ترجمه می‌شود - بسیاری از این قبیل واژه‌ها به سرعت در قلمرو غرب انتقال داده می‌شوند. همانندهای موجود که معانی جدید پیدا می‌کنند به مثابه دومی برای مترجم هستند و معمولاً این

دسته، اصطلاحات توصیفی عادی‌ائی هستند که یکباره به اصطلاحات فنی تبدیل می‌شوند؛ گاهی معنی آنها بدون هیچ منظور خاصی در پشت یک معنی عام‌تر یا کنایی پنهان می‌شود؛ مانند "high-speed train" (قطار سریع‌السیر — TGV (*train de grande vitesse*)؛ "advanced passenger train" (قطار مسافربری درجه یک)؛ *quality control* (کنترل کیفیت) *contrôle de qualité*؛ *open marriage* (ازدواج آزاد)؛ *open shop* (به کارگیری آزاد) — که در زبان آلمانی همان *open shop* است؛ *token woman* (زن نمادین)^۱ — یک زن در میان کمیسیون مردان — *real time*؛ *femme symbokique*^۲ (همزمان).

همایندهای رایج که معانی جدید پیدا می‌کنند، می‌توانند دارای جنبه فرهنگی یا غیرفرهنگی باشند. اگر مرجع (مفهوم یا شیء مورد نظر) در زبان وجود داشته باشد، معمولاً برای آنها یک ترجمهٔ جاافتاده یا واژه وام‌گیری شده از آنها وجود دارد. اگر مفهوم این همایندها در زبان مقصد وجود نداشته باشد (مانند *tog-of-love*) یا زبانوران زبان مقصد هنوز با آن مفهوم آشنایی نداشته باشند باید یک معادل توصیفی کوتاه برای آن داده شود. همچنین می‌توان همایند جدیدی را ابداع کرده و داخل گیومه گذاشت (مانند "*lutte d'amour parental*") و با این شگرد بعداً می‌توان آن را کنار گذاشت.

مترجمان همچنین باید از عکس این قضیه نیز آگاه باشند، به عبارتی در مورد استفاده از همایندهای تخصصی که با معنای عام به کار رفته‌اند مانند "*critical mass*" (حداقل مقدار یا تعداد مورد نیاز برای شروع چیزی) یا "*specific gravity*" (نسبت وزن حجمی یک ماده به حجم مساری از ماده دیگر) — اغلب، این شکل استفاده از زبان به یک زبان دارای کاربرد خاص می‌انجامد و در متون آگهانشی می‌توان آن را اصلاح کرد.

واژه‌های ابداعی جدید

فرضیه معروفی هست که می‌گوید هیچ واژه کاملاً جدیدی وجود ندارد. اگر کلمه‌ای از تکواژهای مختلف مشتق نشده باشد کم و بیش *phonaesthetic* (خوش‌آوا)^۳ یا *synaesthetic* (خوش‌نحو)^۴ است. تمام اصوات یا واج‌ها خوش‌آوا هستند، و به نوعی معنی‌دار هستند. با وجود این در بسیاری از کلمات مربوط به لهجه فردی ریشه واژه‌ها شناخته نمی‌شود و مشکل می‌توان آنها را به صورت معنی‌دار به هم ربط داد.

۱- زن نمادین یعنی زنی که نماد حضور زنان در یک محفل یا در یک شغل است. این امر برای اثبات آن صورت می‌گیرد که تبعیض جنسی در میان گروهی یا جامعه‌ای وجود ندارد. /م

۲- زمانی که در آن وقوع و ثبت یک واقعه به صورت همزمان صورت می‌گیرد. /م

۳- کلمه‌ای که برخلاف صداها بی‌معنی دارای آوای خوش باشد. /م

۴- کلمه‌ای که از نظر نحوی زیبایی داشته باشد و قابل فهم نیز باشد. /م



بهترین استثنایی که در این فرضیه وجود دارد واژه بین‌المللی "quark" (یک ذره بنیادی در فیزیک) است که جیمز جویس در فینگانز ویک آن را ابداع کرده است (این واژه در زبان آلمانی با معانی دیگری وجود دارد). "byte" که یک واژه تخصصی کامپیوتری است گاهی به صورت "bite" نوشته می‌شود و گستردگی بین‌المللی دارد اما ریشه "y" در این واژه مشخص نیست. این دو واژه ویژگی‌های خوش‌آوایی دارند — "quark" ماهیتاً با "quack" (قات قات کردن اردک) ربط دارد. امروزه اصلی‌ترین واژه‌های ابداعی جدید القاب یا نام‌های تجاری هستند (مانند "Bacardi"، "Bisto"، "schweppes" (نام آوا)، "persil"، "oxo"). این واژه‌ها به همین صورت انتقال داده می‌شوند مگر آنکه محصول یا کالایی که با آن اشاره می‌کنند در فرهنگ زبان مقصد با نام دیگری وارد بازار شده باشد؛ یا در صورتی که واژه مورد نظر نام تجاری یا دارای اهمیت فرهنگی نباشد، باید یک اصطلاح عام یا کارکردی را جایگزین اسم خاص نمود. مثلاً Revlon می‌توان با استفاده از اجزاء مختلف آن ترجمه کرد. (Revlon = ماتیک، مدل امریکایی). اساساً در آثار داستانی هر نوع نوواژه‌ای را باید بازآفرینی کرد؛ اگر واژه مشتقی باشد باید همان واژک‌ها یا واژک‌های معادل آن را جایگزین آن کرد؛ همچنین اگر خوش‌آوا باشد باید واج‌هایی را به آن داد که تأثیر آوایی مشابه آن را ایجاد کنند. به این دلیل، اساساً نوواژه‌های داستان «فینگانز ویک» یا «اولیس» (آثار جیمز جویس) — مانند *courriere* = "riverrun"؛ *totalogiquement* = totalaughically

d'outre la manche mer = From over the see باید با ابتکار و خلاقیت از نظر معنایی، در زبان مقصد بازآفریده شوند، البته همیشه با رعایت اصل طبیعی بودن همسان در ذهن، چه در ارتباط با واژک (ریشه‌ها و تصریف) چه آوا (تجانس آوایی، نام آوایی، هم‌آوایی).

برای مثال عنوان رمان *La Matrinoine* نوشته هروه بازین^۱ نوواژه‌ای است که نماد مسئله مورد توجه زنان در ازدواج است، یعنی «بخش عمده»^۲، که ترجمه آن بسیار مشکل است. اساساً در انگلیسی باید واژه‌ای را ابداع کرد که از واژک‌های جافتاده و معمول ساخته شده باشد. "Matrimone" می‌تواند یک معادل باشد اما این واژه آنطور که *matrimone* در فرانسه معنی می‌دهد، شکاف موجود در زبان انگلیسی را پر نمی‌کند (همینطور *patrimoine*). تنها کاری که در این مورد می‌توان کرد آن است که یک واژه نامعمول را احیاء کنیم یا شکل آن را تغییر دهیم. مثلاً "The Matriarchate" یا "The Matriarchacy". لیسلوت دو ویل^۳ که مترجمی اهل هلند است واژه "Matirmonia" را انتخاب کرده است و بهترین انتخاب است). همچنان مشکلی در مورد واژه *reglousser* وجود دارد: واژه *wiedergacksen* طبیعی است اما "recluck" طبیعی به نظر نمی‌رسد.



واژه‌های مشتق

اکثر نوواژه‌ها، کلماتی هستند که از طریق رویهٔ همانندسازی از تکواژهای یونانی (اکثراً) و لاتین مشتق شده‌اند و معمولاً دارای پسوندهایی چون *-ismo*، *-ismus*، *-ija* و غیره هستند و در زبان‌های مرتبط بومی شده‌اند. در برخی کشورها (مانند آلمان پیش از جنگ و کشورهای عربی زبان) با این رویه مخالفت کرده‌اند و ترجیح داده‌اند که با استفاده از واژک‌ها از این کلمه‌ها وام‌گیری کنند (مانند *Fernsehen*، *Television*). به هر حال اکنون که رویهٔ واژه‌سازی اساساً بیشتر برای انتخاب واژگان (غیرفرهنگی) علمی و فنی به کار گرفته می‌شود تا واژگان فرهنگی سازمانی، پیشرفت این گرایش بین‌المللی شدن بسیار فراگیر و گسترده شده است. معمولاً این واژه‌ها دارای پسوندهای بومی شده هستند. بسیاری از آنها با آشفتگی سرسام‌آوری، گردآوری شده‌اند. سواهیلی اصلی‌ترین زبان غیراروپایی است که آنها را وارد می‌کند.

به هر حال این اظهارات به این معنی نیست که مترجم نسنجیده می‌تواند این رویه را به کار ببندد. برای واژه‌هایی مانند "reprography" (کپی کردن) *gazinière*، *conique*، *télématique*، *monétique*، *télévidéo* برسیم که نوواژه‌ای که برای آنها انتخاب می‌کنیم در تقابل با واژه‌ای دیگر قرار نگیرد. واژه "Bionomic" جای خود را به "ecology" و "ergonomics" (معنای دوم آن) جای خود را به *biotechnology* داده‌اند. مترجم باید به واژه‌نامهٔ ISO^۱ (سازمان استاندارد بین‌المللی) مناسب مراجعه کند، تا ببیند آیا از قبل ترجمهٔ جاافتاده‌ای برای آنها وجود دارد یا خیر، ثانیاً اگر وجود دارد آیا مرجع آن هنوز هم در فرهنگ زبان مقصد وجود دارد؛ ثالثاً چقدر چنین کلمه‌ای اهمیت دارد و بالاخره اینکه آیا اصلاً ارزش آن را دارد که چنین تغییری صورت پذیرد. اگر تصور می‌کند که توجیه لازم برای تغییر آن وجود دارد (آیا او در جایگاهی قرار دارد (یا صلاحیت لازم را دارد) که چنین تغییری را صورت دهد) و آیا خود را به عنوان اولین مترجمی که آن را ترجمه می‌کند باور دارد. سپس در صورت تغییر باید آن را داخل گیومه قرار دهد. مثلاً واژهٔ *réprographie* حائز اهمیت است و واژهٔ ماندگاری است؛ *gazinière* معادل شناخته شده‌ای برای *four à gaz* است، اما دقت داشته باشید که در مقابل آن واژهٔ *gas stove* (اجاق گاز) و "oven" (اجاق) و "cooker" (خوراک‌پز) را داریم – و به عقیدهٔ من *cooker* از بقیه معادل‌ها معادل بهتری است. *Télévidéo* شکل قدیمی‌تر *vidéo* است، که معانی مختلفی دارد (از جمله "tape" (نوار)، "recorder" (ضبط صوت)، "cassette" (کاست). به هر حال دقت داشته باشید که بیشتر این واژه‌ها عملاً مستقل از متن هستند.



monétique نوعی کارت پلاستیکی است که عوض پرداخت پول کالا و سرویس از آن استفاده می‌شود. این واژه را می‌توان به صورت "monetics" (plastic money) پول پلاستیکی؟ تغییر داد، اما، البته این واژه‌سازی ابتکاری، اختیار و مرجعیت یک بانک را می‌طلبد نه یک مترجم عادی. *iconographie, iconique* (که معانی دیگری هم دارد) به "iconology" تغییر صورت داده است، و به معنی بررسی و تفسیر تصاویر است. *télématique* (به معنی ارتباط از راه دور و پردازش داده‌ها است) صورت دیگری از *téléinformatique* است، واژه دوم مدتی در بازار مشترک انگلیسی به شکل "tele-informatics" وجود داشته است – معادل کنونی آن *teleprocessing* است اما معادل *telematics* از همه مناسب‌تر و پرکاربردتر است.

تصور من آن است که مترجم باید بین نوواژه‌های مهمی که از صفت اشتقاق یافته‌اند از یک سو، و نوواژه‌های شکیل و ابتکاری اشتقاقی (به ویژه نوواژه‌های ادغامی) که رسانه‌های جمعی و از جمله تبلیغگران ابداع کرده‌اند و ممکن است چندان دیری نپایند، از دیگر سوی تمایز قائل شود، مانند "oilionnaire"، "steelionnaire". این قسم نوواژه‌ها چه پایدار باشند، چه نباشند، مترجم پیش از آنکه تصمیم به بازآفرینی آنها در زبان مقصد بگیرد یا بخواهد محتوای کامل این واژه‌های ادغامی (مانند oil millionaire) را ترجمه کند، باید کارکرد آنها را در نظر بگیرد که آیا تبلیغی هستند؟ یا واژه‌های «خوش‌آوا». هفته‌ای یک بار در نشریه Sunday Times چنین مفاهیم پیچیده‌ای دیده می‌شوند که نادان‌ترین خواننده هم معنی آن را درک می‌کند.

نوواژه‌های پزشکی (مانند "chronopharmacology" و "somatomendin" هورمون پُرستاک لندین) و به ویژه اسامی شیمیایی جافتاده داروهای ژانریک را می‌توان به همراه پسوندی از آن زبان (در زبان فرانسه *ite* – در انگلیسی *it is*، در فرانسه *ine* – در انگلیسی *in*) بازآفرینی کرد. اما در زبان‌های رومیایی این کار راحت‌تر از زبان‌های دیگر صورت می‌گیرد، چون این حیطه، قلمرو خودی و مشترک آنها است و شما نباید نسنجیده واژه‌ای مانند *anatomopathologie* (۱۹۶۰) را بومی کنید.

گاهی در زبان فرانسه به دنبال واژه‌ها پسوند وجود دارد (*mègoter, quibble*) (مبهم‌گویی!) که باید معنای آن برگردان شود. علاوه براین، در زبان‌های رومیایی دو یا چند موضوع نظری در یک صفت جمع می‌شوند مانند *médico-chirurgical*، *médico-pédagogique* و غیره، همچنین طنزهایی که شکسپیر در نمایشنامه هملت (J.J.۲) آورده است ("pastoral - comical"، "tragic - historical")

۱- این واژه از ترکیب oil و millionair بدست آمده است. مشابه آن کلمه فوتسال در فارسی است که فوتبال سالتی است. /م

"tragic - comical - historical - pastoral"^۱ و غیره). معمولاً در ترجمه باید این ترکیب‌ها را به دو صفت جداگانه تفکیک کرد (مانند «پزشکی و جراحی» یا «هم پزشکی و هم جراحی») اما "physio-" (فیزیو -) مثلاً در physiology یا "physico-" از کلمه physics، "bio-"، از معمول‌ترین اجزاء آغازی مفاهیم میان رشته‌ای هستند. در تمام واژه‌های مشتق باید میان کلمه‌های از قبیل *écotone* و *écosystème* مبنای مرجعی غیرقابل شکستی دارند، تمایز قائل شوید و ویژگی واژه‌های بین‌المللی و واژه‌هایی چون "ecofreak" و *écotage* (ویران کردن اکولوژی) که در حال حاضر (گذشته از آینده) نیازی به ساختن نوآژه‌ای برای آنها در زبان مقصد وجود ندارد، باید انتقال داده شود.

علائم اختصاری

علائم اختصاری همواره یک شکل رایج از شبه - نوآژه‌ها بوده است. و در زبان فرانسه رایج‌تر از زبان انگلیسی است (از جمله *uni, copter, Huma, sympa, philo, fac* (fab, video). این قسم واژه‌ها در صورتی که با واژه‌های زبان مقصد تداخل پیدا نکنند (مثلاً در کلمه‌های *prof* و *bus* این تداخل پیش می‌آید) به همان صورت بازنویسی می‌شوند.

هماینها (همچنین نگاه کنید به فصل هیجده ذیل همین عنوان)

همایندهای جدید (ترکیب‌های رسمی یا صفت + اسم) در علوم اجتماعی و در زبان کامپیوتر فوق‌العاده رایج‌اند: مانند "lead time" (زمان میان تولید و طراحی)، sexual harassment (سوءاستفاده جنسی از زنان)، domino effect (تأثیر لباس روحانی)، "claw back" (اعاده سود مالکیت)، "cold-calling" (دریوزگی جلوی در منازل)، "walkman" (نامی تجاری برای ضبط شخصی که قابلیت حمل شدن دارد)، "acid rain" (باران اسید)، "norm reference testing" (آزمون مبتنی بر نورم)، "criterion reference testing" (آزمون مبتنی بر معیار)، "rate capping" (میزان پوشش)، "jet lag" (اُفت فاحش)، "lateral thinking" (گریزانندیشی، تفکر خلاق)، "Wishful thinking" (تفکر آرومندانه)، machine-readable (قابل خواندن توسط کامپیوتر)، "sunshine industries" (صنایع الکترونیک)، "narrow money" (پول

۱ صفت‌هایی که در این مثال ملاحظه می‌کنید دسته‌بندی‌هایی از انواع نمایشنامه است که نئوکلاسیک‌های مقید به اصول سخت کلاسیک در دسته‌بندی انواع ادبی از این گونه اصطلاحات استفاده کرده‌اند و شکسپیر هم برای مسخره کردن این اصول خشک اینگونه دسته‌بندی‌های طنزآلودی را به زبان آورده است. /م



توجییبی)، "graceful degradation" (تحقیر زیرکانه)، "harsh total" (کاملاً به هم ریخته)، "go-no-test" (تست تصمیم‌گیری (هوش)).

مثال‌های بالا مشکلات ترجمه‌ای مختلفی را نشان می‌دهند. واژه‌های مربوط به کامپیوتر همانطور که جا افتاده‌اند ترجمه می‌شوند - اگر این واژه‌ها در زبان مقصد وجود نداشته باشند و در عین حال حائز اهمیت باشند، باید آنها را انتقال داد، سپس یک واژه توصیفی - کارکردی اضافه را به آن اضافه نمود - در این زمینه شما صلاحیت ندارید که از ذهن خود برای آنها واژه‌های نو ابداع کنید.

واژه "sexual harassment" (سوءاستفاده جنسی) دست‌کم در همه فرهنگ‌هایی که هم آزادی مفرط وجود دارد و هم یک جنبش قوی زنان فعال است، مفهومی جهانشمول دارد - تصور می‌کنم در زبان آلمانی به آن *sexualschikane* و در زبان فرانسه *importunite sexuelle* (اما لفظ *assiduités abusives* از قبل وجود داشته است) گفته می‌شود. این کلمه را باید با یک واژه توصیفی ترجمه کرد تا یک واژه مورد قبول در زبان مقصد ساخته شود. "lead time" واژه‌ای است که برای اشاره به زمان میان طراحی و تولید یا میان سفارش و تولید به کار می‌رود. اما در متن باید ترجمه شود. "domino effect" که در حد یک واژه (سیاسی) جهانشمول است، و برای اشاره به اتحاد جماهیر شوروی، السالوادور و ویتنام اطلاق می‌شود، باید در ترجمه توضیح داده شود - مگر آنکه لفظ "domino" در فرهنگ زبان مقصد کلمه شناخته شده و آشنایی باشد - و اگر برای آزمایش ترجمه تحت‌اللفظی از آن صورت گیرد باید داخل گیومه قرار گیرد. اما cold-calling (دریوزگی روی پله جلوی منازل) یک اصطلاح پایدار نیست، هر چند عمل آن [دریوزگی] همیشه باقی خواهد بود. واژه "Jetlag" ممکن است در زبان فرانسه با معادل *decalse horaire* جا افتاده باشد اما در زبان آلمانی انتقال داده می‌شود. واژه "clowback" (اعاده سود مالیات) ممکن است چندان از نظر زمانی دوام نیاورد. "acid rain" اصطلاحی جهانی است که متأسفانه به صورت تحت‌اللفظی ترجمه می‌شود، چون لفظ آن قابل فهم است. "sunshine idustries" به صنایع الکترونیک اشاره دارد و "high-tech" نیز واژه دیگری است که در صنایع به کار می‌رود اما زودگذر است. از اینرو باید از استعاره آن گذشت و به معنای صریح‌اش تغییر داد. "Walkman" یک نام تجاری (نام ساخته) است و بنابراین نباید تبدیل شود. "rate-capping" اصطلاحی فرهنگی است و در خارج از بریتانیای کبیر پایایی ندارد بنابراین در ترجمه لازم است براساس نیازهای عمومی و تخصصی خوانندگان توضیح داده شود و انتقال آن ضرورتی ندارد مگر آنکه خوانندگان تخصص بالایی داشته باشند. اصطلاح "criterion reference testing"، "norm" (نُرم و آزمون مبتنی بر معیار) هر دو واژه‌های جدیدی در زمینه ارزشیابی آموزشی هستند و تا زمانی که کاملاً در زبان مقصد جا نیفتاده است باید توضیح داده شود.



این بحث مختصر، به طور جنبی مشکل ترجمه‌های همایندهای زبان انگلیسی را به تصویر می‌کشد و گهگاهی اسم را با فعل مقایسه می‌کند. چون این دو بیانگر دو جزء معنایی مهم هستند اما حالت‌های مختلف و گاهی پوشیده‌ای دارند. در زبان‌هایی که در آنها نمی‌توان فعل را به اسم تغییر داد - حداقل در زبان‌های رومیایی اینگونه است، یا دست‌کم نمی‌توان به این شکل قاطع، حروف اضافه را پوشیده نگه داشت - نمی‌توان این فرایند را در مورد آنها به کار بست. به همین دلیل مشکل می‌توان همایندهای انگلیسی را به صورت مختصر و شفاف ترجمه کرد و تنها در صورتی باید واژه معادل قابل قبولی برای آنها پیدا کرد که مرجع آنها در زبان مقصد (به عنوان یک امر جهانشمول، و گاهی به عنوان مؤلفه‌ای از فرهنگ زبان مبدأ) حائز اهمیت باشند و قرار دادن یک اصطلاح توصیفی - کارکردی بلند، معنا را نرساند. مثلاً به مشکل فوق‌العاده دشوار در ترجمه واژه سازمانی British Council^۱ که یک واژه کم کاربرد است و نشانی از کارکرد یا تشکل آن در خود واژه دیده نمی‌شود دقت کنید. این واژه عملاً انتقال داده می‌شود (مثلاً معادل فرهنگی آن در آلمان غربی تلفیقی از Goethe-Institut و Inter Nations است) پس از انتقال، واژه معنی می‌شود تا مناسب خوانندگان باشد: تبلیغ سازمان دولتی: الف) شناخت بریتانیا و زبان انگلیسی ب) روابط خارجی فرهنگی و علمی.

همایندهای غیربریتانیایی راحت‌تر ترجمه می‌شوند چون با خودسری کمتری ساخته می‌شوند، اما ماهیت یک همایند طوری است که حداقل یکی از هم‌نشین‌ها (هم‌آیندها) از معنای اصلی خود به معنی دیگری تغییر پیدا می‌کند. از اینرو در واژه‌های معمول شده عموماً ترجمه تحت‌اللفظی غیرممکن است: *schattenwirtschaft* (اقتصاد هم عرض).

واژه‌های «نام‌ساخته» (نگاه کنید به فصل هیجده ذیل همین عنوان)

واژه‌های نام‌ساخته - به تعبیر من هر واژه مشتقی است که از یک اسم خاص گرفته شده باشد (بنابراین شامل واژه‌های «نام‌بخش» هم می‌شود) - در زبان‌های رومیایی این امر صنعت رو به رشدی است که دائماً وسعت پیدا می‌کند اما در رسانه‌های انگلیسی زبان متعادل‌تر است. اگر این واژه‌ها از نام افراد گرفته شوند (مانند "Audenesque"، "Keynesian"، "Lauretian"، "Chomskyan"، "Joycean"، "Leavisite") بسته به شهرت یا محبوبیت مرجع آنها و راحتی ترکیب و نوشتارشان فراز و نشیب دارند. زمانی که این واژه‌ها مستقیماً به شخص اشاره دارند، بدون دشواری ترجمه می‌شوند (مانند *partisans de Leavis*) اما اگر به انگاره‌ها و خصوصیات مرجع اشاره داشته



باشند لازم است که در ترجمه، توضیحاتی به آنها افزوده شود. گاهی (به صورت موردی) می‌توان در زبان ایتالیایی *Thatcherism* را بدون افزودن توضیحات و تفسیر به *il Thatcherismo* بومی کرد. یا مثلاً واژه "The Fosbury flop" (پرش به سبک فاسبری) را که واژه‌ای تخصصی برای نوعی پرش ارتفاع است می‌توان برای متخصصین و آگاهان به این رشته انتقال داد اما برای غیرمتخصص‌ها باید به صورت کوتاه و شفاف توضیح داده شود. اگر واژه‌های نام‌ساخته از اشیاء مشتق شده باشند، نام تجاری هستند و در صورتی که در زبان مقصد کاملاً شناخته شده و جاافتاده باشند می‌توان آنها را انتقال داد (مانند nylon (نایلون) اما Durex در زبان انگلیسی استرالیایی یک نوع نوارچسب است). آن دسته از واژه‌های نام‌ساخته که عمومیت پیدا کرده‌اند از جمله "Parkinson's low" [قانون پارکینسون] (کار، کارکنان و غیره، زمان و مکان و هر چه را که به آن اختصاص دارد پوشش می‌دهد)، "Murphy's (or) Sod's law" [قانون مورفی یا قانون سُد] (مبنی بر این که اگر چیزی قرار است خراب شود، خراب خواهد شد) باید به معنای صریحشان برگردانده شوند. واژه‌های نام‌ساخته که از اسم‌های تجاری برگرفته شده‌اند، باید با استفاده از واژه‌هایی که معنی صریح دارند ترجمه شوند (مانند *Tipp-Ex-blance pour effacer*). در کل مترجم باید استفاده از واژه‌های برگرفته از نام تجاری را محدود سازد. نام ساخته‌های جدید جغرافیایی (مانند کلمه خالی از ذوق "bikini" که پس از آن دیگر تکرار نشده است) کم هستند - اکثراً از نام محصولات (منجمله مشروبات، انواع پنیر، انواع سوسیس و غیره) نواحی مرتبط نشأت گرفته‌اند - در ترجمه این قبیل واژه‌ها باید واژه عام آنها را به همراهشان آورد تا زمانی که این محصول کاملاً شناخته شود. بسیاری از واژه‌های جغرافیایی دارای معنی ضمنی هستند، مثلاً جدیدترین نمونه آن در انگلیسی شاید اصطلاح "Crichel Down" (موانع اداری) باشد که البته به جزئیات بیشتر متن بستگی دارد. از آنجا که این واژه‌های نام‌ساخته، جایگزین شده نیز هستند، به همین سبب «تعلق منطقه‌ای» خود را از دست می‌دهند (مانند *Midsummer Night's Dream*)^۱، این قبیل واژه‌ها نام‌هایشان را نیز از دست می‌دهند و به معنای صریحشان برگردانده می‌شوند.

واژه‌های اصطلاحی مرکب

«واژه‌های اصطلاحی مرکب» جدید به قابلیت زبان انگلیسی در تغییر فعل به اسم محدود می‌شود (مانند "work-out" (تمرین بدنی)، "trade-off" (توازن)، "check-out" (صندوق پرداخت)، "look alike" (شبیه)، "thermal cut-out" (سوئیچ برق)،



"knock-on" (مؤثر، کاری)، "laid-back" (خونسرد)، "sit-in" (اعتصاب نشسته) و به معادل‌های معنایی‌شان ترجمه می‌شوند. باید توجه داشت که واژه‌های اصطلاحی مرکب: الف) بسیار مختصرتر از ترجمه‌شان هستند؛ ب) معمولاً سبکی میان رسمی و محاوره‌ای دارند، در حالی که ترجمه‌های آنها رسمی‌تراند. این واژه‌ها بسیار بارور بوده و به صورت ذاتی معانی متعددی را در خود دارند:

"built-in" (*ancré*) "in-group" (*noyau fermé*) "cachet" ("mark-up", "upmarket", *marge beneficiare, superieur*)

این واژه‌ها از معادل‌های انگلیسی یونانی - لاتینی یا رومیایی تأثیر (فیزیکی) بیشتری گرفته‌اند.

واژه‌های انتقال یافته

واژه‌هایی که جدیداً منتقل می‌شوند، تنها یک مفهوم از ملیت خارجی خود را نگه می‌دارند، آنها واژه‌هایی هستند که معانیشان بسیار کم به متن بستگی دارد. (بعداً، اگر پیوسته مورد استفاده قرار گیرند معنی آنها تغییر می‌یابد یا آنکه معانی آنها افزایش می‌یابد و گاهی به سبب این تغییرات برگردان مستقیم آنها به زبان اصلی‌شان امکان‌ناپذیر می‌شود). این قسم واژه‌ها بیشتر نوواژه‌های ابتکاری رسانه‌های جمعی یا محصولات تازه هستند، نه واژه‌های تخصصی؛ و چه صرفاً مختص به یک فرهنگ باشند چه میان فرهنگ‌ها مشترک باشند با تأثیر از قدرت فراگیر رسانه‌ها ممکن است در چند زبان مختلف رواج یابند. اما برای خوانندگانی که در زمینه آنها تخصص ندارند باید برای این واژه‌ها معادل توصیفی - کارکردی آورد. مواد غذایی، پوشاک (از جمله "cagoule" (کاگول)، "Adidas" (آدیداس)، "Gallini" (گالینی)، "sari" (ساری)، "Levi" (لوی)، "Wrangler" (رنگلر)؛ جریانات (مانند "tandoori" (تاندوری)؛ مظاهر فرهنگی "raga" (راجا)، "kungfu" (کونگ‌فو) که تازه وارد کشوری می‌شود مانند سایر واژه‌های فرهنگی ترجمه می‌شوند، مثلاً می‌گوئیم «ورزش» کونگ‌فو) و جزئیات خاص و مختصری نیز همراه آنها آورده می‌شود.

علائم اختصاری (همچنین نگاه کنید به فصل هیجده ذیل همین عنوان)

علائم اختصاری مشخصه بسیار مشترک همه متن‌های غیرادبی است که به دلایل اختصار یا خوش‌آوایی و برای زیبا جلوه دادن «مورد اشاره» جهت تحریک خواننده در پیدا کردن مرجع این حروف، از آن استفاده می‌شود. در زبان علمی گاهی این حروف با هم جمع می‌شوند و واژه‌های بین‌المللی می‌سازند (مانند "Laser" (لیزر)، maser

(میسر)) و فقط برای آن دسته از خوانندگان زبان مقصد که تحصیلات پائینی دارند نیاز به تحلیل و توضیح دارند. برخی از آنزیم‌ها بین‌المللی هستند مانند "SGOT"، "SPGT" (همینطور "ACTH" و موارد دیگر). علائم اختصاری بسته به میزان اهمیتشان مدام در موضوعات تخصصی ابداع می‌شوند و مبین فراورده‌ها، ابزار مختلف و روندهای گوناگون هستند؛ در ترجمه آنها یک واژه معادل آورده می‌شود یا آنکه اگر هنوز معادلی وجود نداشته باشد یک واژه توصیفی برای آنها داده می‌شود. علائم اختصاری مؤسسات و اسامی شرکت‌ها معمولاً انتقال داده می‌شوند. علائم اختصاری یا ابداع می‌شوند یا آنکه به جای مرجع‌هایی که مدت‌های طولانی وجود داشته‌اند وارد زبان رایج می‌گردند. مانند "GCHQ"؛ ما باید TCR را تغییر دهیم (که علامت اختصاری Totenham Court Road است). البته باید در ترجمه از این گونه علائم رمزگشایی کرد. مترجم باید آن دسته از علائم اختصاری را که فقط برای یک متن ابداع شده‌اند تشخیص دهد - البته در ترجمه برش کوتاهی از یک متن قطعاً پیدا کردن آنها دشوار است. با آن که احتمال دارد علائم اختصاری متن اصلی در متن مقصد نیز به همان اندازه حائز اهمیت باشند، ممکن است شکل این علائم در دو زبان نامبرده متفاوت باشد. (مثلاً Monamine Oxidase Inhibitors ، MAOI در زبان فرانسه IMAO است).

علائم اختصاری مؤسسات بین‌المللی که خود آنها معمولاً وام‌گیری می‌شوند، در هر زبانی تغییر می‌کنند، اما برخی از آنها مانند ASEAN (آسئان)، UNESCO (یونسکو)، FAO (فائو)، CERN (سی ائی آر ان)، ANC (ای ان سی)، UNICEF (یونیسف)، OPEC (اوپک) بین‌المللی هستند، و معمولاً نیازی به رفع شبهه از آنها و رمزگشایی وجود ندارد. وقتی یک سازمان سیاسی ملی، مثلاً یک حزب سیاسی، اهمیت پیدا می‌کند، مرسوم است که علائم اختصاری آن را انتقال داده و نام آن را ترجمه کنند، اما این اقدام به سلیقه خوانندگان زبان مقصد بستگی دارد. اگر نام یک سازمان (و بنابراین علائم اختصاری آن) مبهم یا ناشناخته باشد مانند OU ، CNAA ، باید کارکرد آن بیان شود و رمزگشایی از علائم اختصاری آن به این اندازه ضرورت ندارد. در زبان عربی اکثراً از علائم اختصاری اجتناب می‌شود و آنها را توضیح می‌دهند. علائم اختصاری زبان مبدأ اغلب برای تطبیق حفظ می‌گردند طوری که در جاهای دیگر متن مقصد بتوان از آن استفاده نمود.

شبه نوواژه‌ها

و نهایتاً اینکه مترجم باید به شبه نوواژه آگاه باشد. در این طیف یک واژه عام نوعی جایگزین یک واژه خاص می‌شود. مانند *rapports (d'engrenage)* که معادل *gear ratios* است؛ *ressorts longitudinaux) longitudinaux)* که معادل است با

"longitudinal springs". تا به حال سعی کرده‌ام رویکردی قابل فهم و استدلالی از روش ترجمه واژه‌هایی که در لبه مرز زبان قرار دارند و بسته به نیازهای واقعی و غیرواقعی استفاده‌کنندگان، ممکن است ماندگار باشند یا از بین روند، به دست دهم. برخی از این واژه‌ها هنوز در زبان، پردازش نشده‌اند و بنابراین برون متنی هستند — برخی نیز که به اشیاء نوساخته و روندها و جریان‌ات تازه اشاره دارند، جایگاه با ثباتی برای خود ایجاد کرده‌اند، و تنها نتیجه‌ای که می‌توان بگیرم آن است که مترجم در نگرش خود به واژه‌های جدید نه باید طرفدار متعصب آنها باشد و نه آنها را رد کند. وی باید بپذیرد که جهان مادی و معنوی که افراد در آن زندگی می‌کنند باید دقیق و تا جای ممکن با اختصار در زبان منعکس شود. این قاعده مهم‌تر از بسیاری از عوامل بافتی و متن بنیادی است که در این فصل به آنها پرداخته شد.

ابداع نوواژه‌ها

در متون غیرادبی معمولاً نباید نوواژه ابداع کرد. تنها در دو صورت می‌توان دست به ابداع نوواژه زد: الف) در صورتی که صلاحیت و مرجعیت علمی داشته باشید ب) در صورتی که آن را از تکواژهای سهل‌الفهم بسازید. به عنوان مثال در یک متن پزشکی به زبان فرانسه با واژه *floraline* برخورد می‌کنید که جزئی از یک رژیم سبک است که به بیماران مبتلا به تب حصبه تجویز می‌شود. دلیلی وجود ندارد که با انتقال این کلمه، نوواژه ابداع کنید، زیر احتمال دارد یک نام تجاری باشد (چون از پسوندش مشخص است، اگرچه با حروف بزرگ نوشته نشده است. احتمال ضعیف‌تر آنکه ممکن است یک واژه بومی یا محلی باشد) و نیز احتمال دارد در این زمان در بازار موجود نباشد. مترجم باید برای تک‌تک واژه‌های زبان مقصد دلیل موجهی داشته باشد. و از اینرو باید معنای آن را حدس بزنند: شواهد ظاهری (که عبارت است از بافت‌های موقعیتی و زبانی) حاکی از آن است که این محصول از آرد ساخته شده است (آن را مقایسه کنید با *fleur de farine*): آرد صاف شده گندم). بنابراین می‌توان *floraline* را به «غذای سبک تهیه شده از آرد» ترجمه کرد. در این موارد برای مشتری و کاربران خود مثلاً چنین توضیحی را اضافه کنید: «کلمه اصلی زبان مقصد پیدا نشد. احتمالاً یک نام تجاری است».

این بحث را با پرداختن به صلاحیت مترجم در ابداع نوواژه پایان می‌دهم. نخست، در یک متن ادبی، مترجم باید هر نوواژه‌ای را که با آن مواجه می‌شود بر مبنای واژه نوساخته زبان مبدأ بازبیافریند؛ در سایر متون معتبر نیز، باید همین کار را انجام دهد. دوم، در ترجمه یک آگهی عمومی، مترجم می‌تواند با استفاده از تأثیر زیباشناختی آوایی، و در صورتی که همان معنای معادل با واژه زبان مبدأ را برساند و از لحاظ علمی



نیز معنادار باشد، نوواژه ابداع کند. سوم، اگر به دلیل یا دلایلی یک واژه فرهنگی از زبان مبدأ را حائز اهمیت بداند می‌تواند آن را انتقال دهد. اگر مترجم نوواژه‌ای از زبان مبدأ را با استفاده از تکواژهای مشابه آن در زبان یونانی - لاتینی باز بیافریند باید نزد خود به این اطمینان برسد که: الف) ترجمه دیگری از آن وجود ندارد؛ ب) هم مورد اشاره و هم واژه‌نوساخته اهمیت دارند، و نظر خواننده زبان مقصد را به خود جلب می‌کنند، او نباید نوواژه‌های زبان مبدأ را که به نظر می‌آید جدید هستند یا برای متن خاصی از زبان مبدأ تدبیر شده‌اند مثلاً در علوم کامپیوتر که برای متن مشخصی از زبان مقصد جدید هستند انتقال دهد. وی دست کم باید با استفاده از گیومه نوواژه‌هایی را که ساخته است نشان دهد. هر چه زبان رسمی‌تر باشد باید با واژه‌ها محتاط‌تر عمل کند. در فناوری، نباید صلاحیت فرد واژه‌شناسی را که معمولاً به اتفاق یک گروه کار می‌کند و با ایزو (ISO) (سازمان استاندارد بین‌المللی) در ارتباط است برای خود غصب کند.

مسائل کلی‌تر در ترجمه نوواژه‌ها پای بست سیاست و خط‌مشی برنامه‌ریزی زبان هستند. بسیاری از کشورها که در سلطه زبان انگلیسی قرار گرفته‌اند، با دو شکل نوواژه انگلیسی روبرویند: الف) شکل‌های یونانی لاتینی ب) همایندهای تک سیلابی. شکل اول در بیشتر کشورها بومی می‌شود اما تک واژه‌هایی دارند که به زبان‌های عربی، ژاپنی و دیگر زبان‌های آسیایی ترجمه شده‌اند. در زبان فرانسه رسماً از همایندهای تک سیلابی انگلیسی اجتناب می‌شود. اما مخصوصاً در زبان آلمانی (برخلاف رویه قبلی‌اش) و زبان روسی از شکل‌های یونانی لاتینی اجتناب نمی‌شود، و بسیاری از تک سیلاب‌های انگلیسی و همایندهای آنها به زبان آلمانی راه یافته‌اند.



ملاک ترجمه نوواژه‌ها

انواع	عوامل بافتی	فرایندهای ترجمه
الف: فهرست انواع واژه‌های موجود با معانی جدید	۱- اهمیت و هدف نوواژه	۱- انتقال (با قراردادن داخل گیومه)
۱- کلمه‌ها (واژه‌ها)	۲- اهمیت نوواژه (الف) در فرهنگ زبان مبدأ (ب) در فرهنگ زبان مقصد (ج) به طور کلی	۲- نوواژه زبان مقصد (با هم نهاده‌های آن)
۲- هماینها	۳- جدید بودن نوواژه	۳- واژه مشتق شده زبان مقصد
ب: شکل‌های جدید	۴- تکرار (تواتر)	۴- بومی کردن واژه
۱- واژه‌های نوساخته	۵- دیرش احتمالی	۵- ترجمه جافتاده موجود در زبان مقصد
۲- واژه‌های مشتق (از جمله نام‌های تجاری)	۶- صلاحیت مترجم	۶- واژه کارکردی
۳- کوتاه نوشته‌ها	۷- ترجمه جافتاده و پذیرفته شده	۷- واژه توصیفی
۴- هماینها	۸- وجود مدلول‌ها در فرهنگ مقصد	۸- ترجمه تحت‌اللفظی
۵- نام ساخته‌ها	۹- صریح یا گنگ بودن نوواژه	۹- فرایند ترجمه‌های تلفیقی (مثلاً ترجمه تلفیقی دوگانه)
۶- واژه‌های اصطلاحی مرکب	۱۰- نوع متن	۱۰- وام‌گیری در ترجمه
۷- واژه‌های انتقال یافته (مدلول‌های جدید و کهنه)	۱۱- خوانندگان	۱۱- جهانی بودن
۸- علائم اختصاری (مدلول‌های جدید و کهنه)	۱۲- زمینه	
۹- شبه نوواژه‌ها	۱۳- باب روز بودن، گرایش به گروه داشتن، بازاری بودن	
۱۰- واژه‌های بین‌المللی	۱۴- خوش‌آهنگی	
	۱۵- آیا واژه نوساخته با واژه‌های دیگر تناقض ندارد	
	۱۶- آیا واژه نوساخته توجیه زبان‌شناختی	
	۱۷- آیا واژه نوساخته می‌تواند شکل جهانی پیدا کند	
	۱۸- آیا واژه نوساخته (علائم اختصاری) برای کسب اعتبار و شهرت ساخته شده است؟	
	۱۹- حوزه قلمرو	
	۲۰- موقعیت و میزان رایج بودن	
	نوواژه در زبان مبدأ	



فصل چهاردهم

ترجمه فنی

مقدمه

ترجمه فنی یک جنبه از ترجمه تخصصی است؛ و بخش دیگر آن ترجمه سازمانی است که شامل موضوعات سیاسی، تجاری، مالی و دولتی و مانند آن است. به عقیده من ترجمه فنی بالقوه (نه بالفعل) ویژگی فرهنگی ندارد از اینرو جنبه جهانی دارد؛ مزایای فناوری صرفاً به یک جامعه زبانی محدود نمی‌شود. اساساً واژه‌های فنی باید ترجمه شوند؛ ترجمه سازمانی جنبه فرهنگی دارد (از اینرو اساساً، واژه‌های مربوط به آن انتقال داده می‌شوند، چه مثبت و چه منفی) مگر آنکه مربوط به سازمان‌های جهانی باشند. به این دلیل عموماً ILO را در زبان فرانسه به BII و در زبان آلمانی به IAA ترجمه می‌کنند، اما RSPCA در متون رسمی و اداری انتقال داده می‌شود اما در متون غیررسمی آن را انتقال نمی‌دهند.

حرفه مترجمی با ترقی فناوری گسترش می‌یابد، کادر مترجمان صنعتی (به غیر از مؤسسات بین‌المللی) معمولاً مترجم فنی خطاب می‌شوند، اگر چه واژه‌های سازمانی و تجاری در کلیت ترجمه فنی مؤلفه‌های عام (Dach) هستند.

اساساً ترجمه فنی را به خاطر «کاربرد اصطلاحات» آن با سایر شکل‌های ترجمه متفاوت می‌دانند، اگر چه این اصطلاحات معمولاً فقط ۵ تا ۱۰ درصد متن را شکل می‌دهند. مشخصه‌های آن، جنبه‌های دستوری آن (مثلاً در زبان انگلیسی وجه مجهول، نامواره‌ها، سوم شخص‌ها، افعال تہی، زمانی‌های حال) با دیگر جنبه‌های زبان تلفیق می‌شوند. قالب ویژه آن (نگاه کنید به ساگر^۱، داگ ورت^۲ و مک دونالد^۳ ۱۹۸۰)، که نوشتار فنی را به نحو احسن بررسی می‌کنند، گزارش فنی است، اما شامل بروشورها، کتاب‌های راهنما، آگهی‌ها و تبلیغات هم می‌شود که بیشتر روی شکل‌های خطاب و استفاده از دوم شخص تأکید دارند.

سبک فنی

به علاوه اگر زبان غیرفنی آن جذاب‌تر و ساده‌تر نباشد معمولاً عاری از زبان عاطفی، معنی ضمنی، تأثیر آوایی و استعاره ابتکاری است، به شرط آنکه درست نوشته شده باشد. متون پزشکی فرانسوی اغلب، درست عکس این موارد است و که مترجم باید با ظرافت و دقت این جنبه‌ها را حذف کند. مثلاً *le triptique de ce traitement* به «مراحل سه گانه این درمان» ترجمه می‌شود. بخشی از وظایف یک مترجم فنی خوب آن است که نوشتار غلط متن را با عبارات خود اصلاح کند و استعاره‌ها را به معنی صریح آنها برگرداند.

اصطلاحات (واژه‌ها)

به هر حال، مشکل عمده ترجمه فنی معمولاً اصطلاحات جدید است. (لازم است این فصل را در کنار فصل ۱۳ که نوواژه‌ها را بررسی می‌کند مطالعه کنید). به عقیده من بهترین راهبرد برای یک متن فنی پرابهام آن است که هنگامی که اولین بار آن را مطالعه می‌کنید (برخی از واژه‌های پزشکی در صفحه ضمیمه واژه‌های پزشکی داده شده‌اند) واژه‌های کلیدی آن را مشخص کنید و پس از آن آنها را (حتی اگر فکر می‌کنید که معنی آنها را می‌دانید - حافظه ما پر از واژه‌هایی است که یا معنی آنها را نمی‌دانیم یا ناقص بلد هستیم) در نرم‌افزار کامپیوتری دایرةالمعارف بریتانیکا و پنگوئن مربوطه پیدا کنید. با وجود این، اساسی‌ترین مشکل در طیفی از نوواژه‌های فنی زبان مبدأ دیده می‌شود که کم و بیش مستقل از متن هستند و فقط یک بار در متن به چشم می‌خورند. اگر این واژه‌ها پای بست متن باشند به تدریج با حذف شکل‌هایی که احتمال کمتری دارند، آنها را درک می‌کنید. اما اگر در یک مقاله درباره سیروز^۱ ناشی از الک، چنین جمله‌ای: *un cocktail hépatique toujours appliqué et toujours discuté* برای بیان راه درمان نسبتاً عادی از این عارضه بیان شده باشد، بدون آنکه جزئیات درمان را ذکر کند، فقط می‌توانید آنرا به این صورت ترجمه کنید «یک ترکیب دارویی که هنوز تجویز می‌شود و هنوز هم بسیار مورد بحث است» و صرفاً تصدیق می‌کنید که داروها (مسکن‌ها) گاهی به عنوان بخشی از درمان سیروز به کار می‌روند.

برخلاف تصور عموم حتی واژه‌های رایج BSI^۲ (مؤسسه استانداردهای بریتانیا) هم ممکن است در یک موضوع یا دو یا چند موضوع، بیش از یک معنی داشته باشند (مثلاً "ply" = صفحه، رویه، کاغذ) در زبان فرانسه *feuille*؛ "ply" (خم تخته)، در زبان فرانسه



contre-plaqué است). در همان متن "to sort (out)" ممکن است به معنی «بررسی موردی» (در زبان فرانسه *examiner*) یا تفکیک (در زبان فرانسه *trier*) باشد. به هر حال، هدف یکدست‌سازی ایجاد یک ارتباط کلمه به کلمه دقیق میان یک نام و یک مدل است. هر چه مورد اشاره (مدلول) کم اهمیت‌تر باشد، احتمال ایجاد این رابطه بیشتر است. اگر مورد اشاره رواج بیشتری بیابد (به دلیل استفادهٔ پیاپی، اهمیت بیشتر پیدا کردن و مانند آن) نام آن معانی کنایی و تلویحی بیشتری پیدا می‌کند.

واژه‌های مفهومی در فناوری‌های مختلف به خاطر معانی متفاوتشان بی‌شمار هستند مثلاً واژهٔ *kraft* به معنی «نیرو»، «قدرت»، «توان»، «فشار» است؛ *capacité* دارای معانی «قابلیت»، «ظرفیت» و مانند آن است؛ برای مثال‌های بیشتر به عنوان نمونه به میلوت^۱ ۱۹۶۹ مراجعه کنید). واژه‌های دیگر زمانی که در همایند‌های مختلف قرار گیرند معانی مختلف پیدا می‌کنند.

انواع سبک فنی

متخصص‌ها در این زمینه و زمینه‌های دیگر پیرامون نام ابزار، آنگونه که عملاً در «حین کار»، «در سطح عوام» یا «آنچه که واقعاً» از آنها استفاده می‌شود به تفصیل بحث کرده‌اند. پاپکی^۲ (۱۹۷۵) در واقع به گونه‌ای مفید چهار نوع زبان فنی را تعیین کرده است: (۱) علمی مانند *chambre de congélation* (۲) در سطح کارگاهی مانند *compartiment réfrigérateur* (۳) سطح کاربرد متداول مانند *congélateur* به معنای "deep-freeze" (۴) تبلیغی / تجاری. با این حال، چنین معیاری احتمالاً فقط برای یک یا دو واژه در چند زمینه مناسب است. برمبنای واژه‌های پزشکی، من سطوح زیر را مطرح می‌کنم:

(۱) دانشگاهی. این سطح شامل واژه‌های انتقال یافته از زبان‌های لاتین و یونانی است که به مقالات دانشگاهی مربوط می‌شوند، مانند "phlemasia alba dolens".

(۲) حرفه‌ای. اصطلاحات و واژه‌های رسمی که متخصصین از آنها استفاده می‌کنند مانند بیماری واگیر پاروتیتس "epidemic parotitis"، "varicella" (آبله‌مرغان)، "scarlatina" (مخملک)، "tetanus" (کزاز).

(۳) ساده. واژه‌های عام که ممکن است معادل‌های شناخته شده دیگری را نیز دربرگیرد مانند: "mumps" (اوریون)، "chicken-pox" (آبله‌مرغان)، "scarlet fever" (مخملک)، "stroke" (سکته مغزی)، "lockjaw" (کزاز).

با وجود این، این دسته‌بندی‌های کلی‌اند و اختصاص هر واژه‌ای به آنها اختیاری

است. در برخی حیطه‌ها، استفاده از واژه‌های مهجور، منسوخ یا محلی، سیستم‌نامگذاری آن را تیره کرده است (به هرج و مرجی که در واژه‌نامه‌های چند زبانهٔ السویر^۱ وجود دارد، نگاه کنید. این واژه‌نامه‌ها بیش از آنکه مناسب ترجمه باشند کتاب مرجع هستند) اکثراً باب شده که محصولات را براساس آخرین نام تجاری آنها نامگذاری می‌کنند – مثلاً "bic" جایگزین "biro" شده است. از این گذشته، واژه‌های نام ساخته، کشف یا اختراعی را با استفاده از نام فرد مبدع آن نشان می‌دهند، و در زبان کشورهای دیگر قابل تشخیص نیستند. از اینرو (از میان هزاران مثال) پانکراس خفیف هم به عنوان پانکراس ویلیس^۲ یا وینسلو^۳ شناخته می‌شود، اما فقط در زبان انگلیسی با این اسم شناخته شده است.

اصطلاحات توصیفی و فنی

مشکل دیگری که وجود دارد تمایز میان اصطلاحات توصیفی و فنی است. نویسندگان متن اصلی ممکن است به سه دلیل اصطلاح توصیفی برای یک شیء فنی به کار برده باشند:

(۱) شیء جدید است و هنوز نامگذاری نشده است.
(۲) اصطلاح توصیفی به عنوان معادل شناخته شده آن به کار برده می‌شود تا از تکرار واژه اجتناب شود.

(۳) اصطلاح توصیفی برای مقایسه با اصطلاح دیگری به کار می‌رود.

معمولاً باید اصطلاح‌های توصیفی و فنی را به معادل‌های آنها برگردانید و اساساً باید از وسوسهٔ ترجمهٔ یک اصطلاح توصیفی به یک اصطلاح فنی به منظور نشان دادن دانش خود، اجتناب نماید چون با این کار توان و قوهٔ زبانی اصطلاح توصیفی زبان مبدأ را از بین می‌برید. اما در صورتی که اصطلاح فنی مناسبی در زبان مبدأ وجود نداشته و به ویژه اگر به امری اشاره شده که برای زبان مبدأ ناآشنا است یا در فرهنگ زبان مقصد اینگونه نیست، ایرادی ندارد که آن اصطلاح توصیفی را با یک اصطلاح فنی ترجمه کنید.

مترجمان حرفه‌ای متون فنی هر زمان که اصطلاح فنی در زبان مقصد وجود داشته باشد، اصطلاح توصیفی را به کار نمی‌برند و با این کار حالت راز گونه‌ای برای حرفه خود ایجاد می‌کنند. یک اصطلاح فنی (زبان معیار) همیشه درست‌تر (یعنی در دامنه معنایی دقیق‌تری) از یک اصطلاح توصیفی (زبان غیرمعیار) است. اغلب اصرار بر آن است که فرد باید فقط از اصطلاح‌هایی استفاده کند که معدن‌چیان در سر رگه معدن ذغال سنگ، معلمان در پای تختهٔ کلاس (!) و حتماً کشاورزان هم در پای علفزار از آن



استفاده می‌کنند - در نتیجه این حالت رازگونی هرگونه تفاوت میان زبان نوشتار و گفتار را نادیده می‌گیرد، که این با ترجمه خوب در تقابل است.

با آنکه یک واژه فنی ممکن است ابداع مترجم باشد (مانند *trouville*) و حتی در شناساندن آن به خواننده حرفه‌ای کمک کند، به نظر من تصور اشتباهی است که با این فرض که اصطلاح توصیفی متن زبان مبدأ ممکن است مناسب اهداف ارتباطی دیگری باشد، همواره و در همه جا اصطلاح ابداع شده خود را ترجیح دهد. در مواردی که متن فنی است و دلیل روشن وجود دارد (و اغلب اینگونه است) فقط به دلیل آنکه در زبان مبدأ اصطلاح فنی دقیقی وجود ندارد از اصطلاح توصیفی که یک واژه عام و کلی است استفاده شده، بنابراین به طور حتم در متن زبان مقصد استفاده از اصطلاح فنی تقدم دارد.

برعکس اگر یک اصطلاح فنی از زبان مبدأ، معادلی در زبان مقصد نداشته باشد باید از یک اصطلاح توصیفی استفاده کرد. به عنوان مثال با *dismicrobismo murino* چه باید کرد؟ "Microbism" حالتی از مورد هجوم میکروب‌ها قرار گرفتن است. پیشوند *dis* (در انگلیسی "dys-") زائد است. اگر نخواهیم ریسک کنیم و *murine microbism* را به جای آن قرار دهیم، یک اصطلاح توصیفی مانند «حملة وخیم میکروبی ناشی از کک موش» می‌تواند معادل مناسب و مطمئنی باشد.

قدم اول در ترجمه فنی

به اعتقاد من اصلی‌ترین جنبه فناوری، مهندسی است و مهم‌ترین شاخه آن مکانیک است. اگر شما بخواهید مترجم متون فنی باشید، باید از همین جا شروع کنید. اگرچه نباید در قدم اول کارتان را تخصصی کنید. اما به عنوان یک دوره بعد از فارغ‌التحصیلی، تا حد تمرین در حوزه‌ای از فناوری‌ها تمرین کنید، به ویژه حوزه‌هایی که پررونق (*de pointe*) هستند. در حال حاضر استفاده از کامپیوتر در گستره تجارت (به ویژه در بخش‌های مهم‌تر) و صنعت پررونق‌ترین است. همچنین در ذهن داشته باشید که به نفع شماست که توصیف، کارکرد و تأثیر مفهومی چون آنترופی^۱ (اختلال در یک مدار) را بفهمید تا آنکه قوانین آن را یاد بگیرید، به ویژه اصول اولیه، قضایا و سیستم‌هایی که آنترופی در آنها دخالت دارد. از جهتی شما زبان را می‌آموزید، نه مضامین یک موضوع را. اما زمانی که از واژه‌هایی صحبت می‌کنم که کارکرد آنها مانند توصیفشان مهم است و حتی فهم آنها راحت‌تر از واژگان توصیفی است، کاربرد اصول و قوانین بیشتر حائز اهمیت است. زمانی که متنی را ترجمه می‌کنید باید قادر باشید ذهن خود را از متن بیرون

کشیده و از ماورای متن به مطلب بنگرید تا دقیقاً بفهمید در دنیای واقعی و در عمل چه چیزی رخ می‌دهد، نه آنکه فقط خود را توجیه کنید که جمله‌ای را ترجمه کرده‌اید که از نظر زبانی معنادار است. معادل فنی "The king of France is dead" را ننویسید چون ممکن است سرنخی از مطلبی باشد که در جایی از متن به فهم مطلب کمک کند. اگر چه اکثر واژه‌های علمی و فنی و زبان آن را به راحتی می‌توان به صورت تحت‌اللفظی ترجمه کرد، و حتی با وجود اینکه در موضوعات جدید بسیاری از واژه‌ها بین‌المللی هستند، لازم است که اعتبار کنونی این اصطلاحات واژه‌ها را در گونه نوعی و سبک خاص آن (که معمولاً انگلیسی بریتانیایی یا آمریکایی است) بررسی کنید. اما در این مقوله هم اولویت‌هایی وجود دارد. اصطلاحات و واژه‌هایی که در حاشیه متن، مثلاً در قالب یک لیست یا پانویس یا به طور کلی خارج از متن ظاهر می‌شوند، به اندازه واژه‌های اصلی متن اهمیت ندارند. واژه‌ها و اصطلاحات مندرج در فهرست‌ها را می‌توان بدون ارجاع مفصل به کارکرد یا توصیف آنها، بررسی کرد. خلاصه آنکه، در ترجمه نیازی به تخصص داشتن در فناوری یا موضوع آن نیست، اما فهم مطلب ضرورت دارد. به ویژه باید موقتاً در زمان ترجمه متن واژه‌های به کار رفته در متن را بشناسید.

زبان علم، مفهوم محور است، اما زبان فناوری شیء محور: مثلاً در مهندسی تولید دانستن واژه‌های بنیادی و اصلی از قبیل دستگاه تراش، گیره، بست، پیچ، فرزن، شفت، میل‌لنگ به همراه ترجمه‌های آنها ضروری است – در نمودارهای واژه‌نامه‌های تصویری و وسر^۱ و آکسفورد طرح روشنی از رئوس مطالب، ترکیب، کاربرد و تأثیر آنها را پیدا کنید. و فعل‌های کنشی را که با آنها همایند می‌گردند یاد بگیرید مانند: "a cam rotates" (بادامک حرکت دورانی دارد).

روش ترجمه

هم متن اصلی و هم ترجمه آن «تابع مقتضیات» هستند. خانم باربارا فولکارت^۲ (۱۹۸۴) می‌گوید «آزادی عملی که مترجم از آن لذت می‌برد، تابع قواعد سبکی متن و شاید هم انسجام نحوی و لغوی آن است. گفته‌ی وی قابل تردید است زیرا متن زبان مبدأ نیز مبنای ترجمه است، هر قدر هم ترجمه از آن فاصله بگیرد: (الف) به دلیل کاربرد طبیعی و متفاوت آن (ب) اگر لازم باشد که ترجمه روشن‌تر از متن اصلی باشد – مخصوصاً در مقوله وجه مصدری و اسم مصدر که لازم است برای روشن شدن وابسته‌های حالتی آنها، توضیحاتی در متن زبان مقصد اضافه شود (نک: فصل ۱۳).

شایان ذکر است که با وجود اینکه فولکارت رویکرد «تابع مقتضیات بودن» را



پیشنهاد می‌کند و گاهی مستقل از متن زبان مبدأ به نظر می‌رسد، مثال‌های وی ترجمه‌های دقیقی هستند که با این عوامل تعدیل شده‌اند: (الف) الزام و محدودیت‌های نحوی (ب) ارجاع توضیحی لازم. نکته اینجاست که وقتی چیزی یا موقعیتی در متن مبدأ روشن است، به ویژه اگر متن خالی از اشکال باشد، دقیقاً توضیح داده می‌شود. اگر مترجم سعی کند، بر مبنای موضوع یا موقعیت عمل کند و جزئیات زبانی متن مبدأ را نادیده بگیرد ترجمه‌اش نادرست خواهد بود. «مشتربک نویسی» — که در آن توصیف و کارکرد محصول در اختیار شرکت‌های تبلیغاتی گذاشته می‌شود و از آنان خواسته می‌شود که این توصیف و کارکرد را در قالب یک آگهی، مطابق با مقتضیات، روحیات و ذوق و سلیقه‌های محلی مختلف به کار ببندند (مانند تبلیغات شرکت تلکام^۱ در زمینه تلفن) — خوب است، اما پیام‌های عادی بهتر ترجمه می‌شوند.

زمانی که با یک متن فنی برخورد می‌کنید ابتدا برای فهم مطلب متن را بخوانید (واژه‌های دشوار آن را مشخص کنید) تا به ماهیت مطلب (رابطه انگیزش با اطلاعات آگهی‌نامه) یعنی میزان رسمی بودن آن، هدف آن (نگرش به موضوع) تفاوت‌های فرهنگی و تخصصی احتمالی میان خوانندگان ترجمه شما و خوانندگان متن اصلی، اشراف پیدا کنید. پس از این باید سبک نوشتاری قابل قبول و مرسوم را برای ترجمه خود پیاده کنید، که یا دارای قالب یک گزارش فنی باشد که مشتری آن را پذیرفته و یا آنکه اگر مقاله یا گزارش روزنامه‌ای را ترجمه می‌کنید، باید از شیوه نگارش مجله یا نشریه مربوطه پیروی کنید.

در این متون باید تک‌تک واژه‌ها را ترجمه کنید یا انتقال دهید یا در غیر این صورت هر واژه یا رقم یا حرف یا هر نوع علامت‌گذاری از متن اصلی را در ترجمه منعکس کنید و شرح دهید و نقل کنید. همیشه باید نام انتشارات یا نشریه‌ها را انتقال دهید. باید شمارگان آن (مثلاً جلد ۱ شماره ۵) و تاریخ انتشار مطلب و سرمقاله یا اندیس‌ها و برنوشته‌ها (مانند *Rappel Medical* که می‌توان آن را به بخش معرفی پزشکی ترجمه کرد) و سر - صفحه‌ها را با استفاده از شگرد مشابه آن در نشریات انگلیسی ترجمه کنید. در مورد نویسنده‌ها کلمات *par* یا *von* را حذف کنید، اسامی و صفات و مشخصه‌های آنها را ترجمه کنید و مکان ملاقات یا آدرس نویسنده را نقل کنید (مثلاً *Ecole des Hautes Etudes* معمولاً نباید ترجمه شود) — زیرا ممکن است خواننده بخواهد مطلبی را برای مؤلف بنویسد. با وجود این اگر شیوه نگارش شرکت یا مؤسسه شما اجازه دهد، یا اگر فکر می‌کنید کاربرها یا مشتریان آن را مفید می‌دانند و به ویژه اگر یک واژه «صریح و قابل فهم» باشد می‌توانید واژه را ترجمه کنید و در یک پانویس آن را انتقال دهید.

عنوان

معمولاً مترجم می‌تواند عنوان متن را تغییر دهد. همه عناوین یا توصیفی هستند یا دارای معنای تلویحی؛ برای متون غیرادبی عناوین توصیفی که به طور شفاف موضوع را مشخص کند و هدف آن را بیان نماید مناسب‌تراند. اما عنوان‌های تلویحی و کنایی مناسب برخی متون ادبی تخیلی و ژورنالیسم عوام‌پسند هستند و ممکن است در ترجمه نیاز به تغییر داشته باشند.

مزیت عنوان یک مقاله علمی آن است که معمولاً موضوع را مشخص می‌کند اما همیشه هدف یا گستره موضوع مورد بحث را نشان نمی‌دهند. مثلاً *scintillation* به منظور تشخیص میزان رادیواکتیویته موجود در یک عضو یا اندام مورد استفاده قرار می‌گیرد بنابراین نباید به منظور معرفی اجزاء تشکیل دهنده آن به این شرح ترجمه شود که از اشعه‌های ریز ساطع شده از بلور فسفر که توسط یک کنتور جرقه‌سنج قابل اندازه‌گیری است. این واژه معمولاً بیانگر هدف یک عمل جراحی است نه جزئیاتی که در مقاله تشریح شده‌اند و از این راه مطالب را برای خواننده مستدل و منسجم می‌سازد.

طبق معیارهای زبان انگلیسی عنوان مقاله در زبان مبدأ بیش از حد بلند است. عناوینی که در کتاب‌شناسی داده می‌شود قابل اعتمادند اما چکیده‌های به اصطلاح ترجمه شده در پایان مقالات فرانسوی – نه آلمانی – اغلب یاوه هستند.

همایندهای گمراه کننده صفت به اضافه همایندهای اسم برای اصطلاحات معمول یکی از رایج‌ترین عوامل خطا در ترجمه فنی است. در زبان غیرمعمول، فعل صریح یا دارای انگیزه مشخص به اضافه مفعول یا فاعل به اضافه همایندهای فعل، همینقدر گمراه کننده و نادرستند. اما این اقدام به تغییر تعمدی منجر می‌گردد. در ترجمه *qualende Insekten* به "*tormenting insect*" (حشرات موزی) نقصی وجود ندارد حتی اگر هرگز درباره این حشرات چیزی به گوش نخورده باشد. این یک اصطلاح توصیفی است نه فنی.

آخرین مورد در اندیس بالای مقالات پزشکی نام نویسنده‌ها و آدرس محل کار آنها است. همه این موارد انتقال داده می‌شوند مگر در موارد ذیل: (۱) اگر یک عنوان یا لقب (مانند *primarius, privatdozent, chefarzt, pr.*) معادل ترجمه شده و جاافتاده‌ای داشته باشد (مانند پروفیسور، پزشک مدیربخش، رئیس کلینیک، کرسی‌دار غیررسمی در دانشگاه (اتریش) (۲) اگر نام یک شهر در حال حاضر در زبان مقصد بومی شده باشد (به عنوان مثال به ترجمه عجیب کلمه Basle در زبان انگلیسی توجه کنید) و هرگاه نام مؤسسه آنقدر نامفهوم باشد (حتی اگر موجه باشد، مانند *Nervenheilanstalt* در زبان آلمانی) که ترجمه تلفیقی دوگانه مناسب آن باشد – ترجمه تلفیقی دوگانه عبارت است از انتقال به اضافه ترجمه معنایی (مثلاً بیمارستان بیماران عصبی [در



ترجمه کلمه فوق]. نام کشورها نیز ترجمه می‌شوند. با این اقدام خواننده حرفه‌ای می‌تواند در صورت تمایل برای نویسنده نامه بنویسد).

بررسی کامل متن

پس از این مراحل باید تمام مقاله را با دقت بخوانید و همه واژه‌ها و ساختارهایی را که به نظر می‌رسد مشکلاتی دارند، مشخص کنید. این واژه‌ها ممکن است هر کدام از موارد زیر باشند:

(۱) واژه‌های ناآشنایی که ظاهراً قابل فهم هستند و تکواژهای یونانی و لاتینی دارند.
(۲) ارقام و نهادها. باید برای پیدا کردن ترتیب و معادل‌های آن به دقت متن را بررسی کنید. ناآگاهی برخی فارغ‌التحصیلان علوم انسانی در این زمینه را می‌توان از ترجمه‌های آنها فهمید. به سبب این که بدون آنکه روی ارقام و نمادها فکر کنند آنها را در ترجمه‌هایشان رونویسی کرده‌اند.

(۳) واژه‌های پرکاربرد (مربوط به نوع): *représenter* ("is" = هست)، *résider* ("Lies" = وجود دارد)، *phénoméné, porter Le nom de* — واژه‌های شبه تھی که در متن زبان مقصد به "is" یا "in" تغییر پیدا می‌کنند.

(۴) افعالی چون *permettre* (*pousser, empêcher, obliger, inciter*) که اغلب در جمله مقصد نیاز به بازنویسی دارند: مثلاً «باید نمونه‌های انداموارو یک دستگاه پیشرفته برای این روش تدارک دیده شود» یا «به کمک این روش نسبتاً جدید می‌توان درباره شکل‌های مختلف متابولیسم تحقیق کرد» یا «با استفاده از این روش برای شکل‌های مختلف متابولیسم تحقیق می‌شود».

(۵) «واژه‌های ایهام‌دار» مانند *si, traitement* ("whereas" = اگرچه)، *séduisant* ("attractive" = جذاب)

در تغییر ساختارهای دستوری، دشوارترین کار باز کردن نحو [جمله] و نوشتن آن به شیوه‌ای طبیعی است همچنین در استفاده از اسم مصدر انگلیسی که در هیچ کدام از زبان‌های خارجی دیگر وجود ندارد و در پیدا کردن آرایش طبیعی واژه‌ها؛ و حتی در پیدا کردن واژه نامفهوم — اما نباید از واژه‌های نامفهومی که پسوندی از این قبیل دارند به اسم اضافه کنید: *isation* — مانند *-ualise, -bilisation, -ality, -ility, -atise, -ivism, -fiable, -tialism, -ism, -istic, -isticity, -tionism, -ology, -ibility*. در فصل ۱۹ خواهید دید که مطالب بیشتری در باب بازخوانی ترجمه ارائه می‌شود و با تفصیل بیشتری بیان خواهند شد.

در ترجمه متون فنی همانند هر نوع ترجمه متون آگهانشی یا خطاب‌ی دیگر در تغییر شکل دستور (کوتاه کردن جملات، تغییر فعل به اسم و غیره) اختیار و آزادی عمل

دارید به شرط آنکه متن اصلی ناقص باشد. در این زمینه، به ویژه شما که نویسنده حرفه‌ای هستید باید متن بهتری از نویسنده متن اصلی که حرفه‌ای نیست، بنویسید. با وجود این، در مقوله اصطلاحات فنی مخاطره نکنید و با احتیاط عمل کنید.

مترجم فنی باید در ارتباط با کاربر روال خود را تغییر دهد. اگر او از شما می‌خواهد که ترجمه را کامل و مو به مو انجام دهید باید شیوه نگارش متن اصلی را حفظ کنید. اگر برای نشریه‌ای ترجمه می‌کنید، باید شیوه نگارش او را بپذیرید و به دقت شمارگان قدیمی آن را مطالعه کنید تا از شیوه نگارش آن نشریه سر در بیاورید. یک نشریه پزشکی مانند *British Medical Journal*، سبک نگارش «مشخصی» دارد از قبیل استفاده از شکل مجهول (امتحانات برگزار شد، می‌بایست تصمیمی گرفته می‌شد)، استفاده معتدل از ترکیب دو اسمی (*endoscopy plan* = برنامه اندوسکپی)، استفاده فراوان از اشتقاق‌های فعل پسونددار و بدون پسوند که با فعل‌های مقایسه‌ساز همایند می‌شوند یا (عمل‌کننده‌های شانزده‌گانه انگلیسی پایه) یا افعال چند منظوره (از جمله *The answer is* (پاسخ... است)، *The outcome was* (= پیامد... بود)، *take action* (= اقدام کردن)، *have effect* (= تأثیر داشتن)، *midication was given* (= دستورات داروئی داده شده)، *management was changed* (= مدیریت تغییر داده شده)، و استفاده گاه به گاه از ضمیر "we" (ما) - در این قسمت من علی‌الخصوص جنبه‌هایی را مطرح می‌کنم که در ترجمه می‌توان آنها را انتقال یا تغییر داد.

از لحاظ واژگانی مهم‌ترین ویژگی زبان فنی آن است که بالفعل غنی است و بالقوه پایان‌ناپذیر - همیشه استخوان‌ها و سنگ‌های نامگذاری نشده وجود دارند. در خیلی از زمینه‌های علمی از واژه‌های یونانی لاتینی به منظور دسته‌بندی استفاده می‌شود و در ترجمه مانند واژه‌های جهانی با آنها برخورد می‌شود، و می‌توان آنها را به عنوان معادل‌های کارکردی به کار برد. البته در صورتی که معادل واژه مبدأ که برای اشاره به یک شیء طبیعی (مانند *flora* و *fanna* - یک کانون بین‌المللی نامگذاری برای مواد معدنی جدید اسم انتخاب می‌کند) به کار رفته در زبان مقصد وجود نداشته باشد - به دلیل ناشناخته بودن در زبان مقصد - می‌توان آن را ترجمه کرد. مثلاً پروانه‌ای از نوع *nymphalid* مانند *white admiral* را می‌توان به *Limenitis camilla* و *red admiral* را به *Venessa atalanta* و *gypsy moth* را به *Lymantria dispar* ترجمه کرد. (همینطور در مورد حشراتی چون سوسک، گیاهان و درختان). باید با استفاده از انتقال واژه‌های معمول لاتین یا یونانی و یا از راه ترجمه واژه‌های یونانی لاتینی به واژه‌های انگلیسی گونه سبکی مشابه متن اصلی را ایجاد کنید مگر آنکه در اثر تکرار زیاد، دارای یک شکل رایج‌تر در زبان ژرمنی باشند (مانند *bleeding* خونریزی، *Heart failure* سکت قلبی، *stroke* ضربه مغزی). زبان انگلیسی به علت داشتن افعال اصطلاحی مرکب و واژه‌های مرکب و تک‌بخشی، نسبت به زبان‌های رومیایی به ویژه



زبان آلمانی، دارای یک سبک غیررسمی مخصوص به خود است.

نتیجه گیری

ترجمه فنی آنقدر عنوان‌های مختلف و گونه‌های متنوع دارد و آنقدر بد نوشته می‌شود که براحتی نمی‌توان درباره آن قاعده کلی صادر کرد. نوشتار آن به واقعیت مادی نزدیکتر و عاری از روح است. این امر به نمودارها، منحنی‌ها، تصاویر، عکس‌ها، ارقام، فرمول‌ها، طرح‌ها، منابع ارجاعی، کتابنامه‌ها و نقشه‌ها سرایت می‌کند – عجیب است که مترجمانی که از امتحانات ترجمه دانشگاه و مراکز عالی با موفقیت گذشته‌اند گاهی این موارد را با دقت لازم بررسی نمی‌کنند، مخصوصاً کتابنامه‌ها اهمیت دارند و اغلب واژه‌های کلیدی را برای شما ترجمه می‌کنند. در واقع، کتابنامه‌ها و نمودارها نخستین منابعی هستند که باید به آنها نگاه کنید. با وجود آنکه فکر می‌کنم ادعائی واهی است که بگوئیم ساختار و ترکیب متن مبدأ «اصلاً اهمیت ندارد نه فقط با این شرط که نادرست نوشته شده باشد»، اتفاقاً این گفته فولکارت (که مانند خیلی از اظهارات‌اش اساس درستی ندارد) در مورد ترجمه‌های سطحی – نه فقط در ترجمه‌های تعبیری – بجاست و محرّکی برای شفافیت بیشتر ترجمه نسبت به متن اصلی است. (با پر کردن شکاف‌های حالتی، این امر به دست خواهد آمد).

آخرین مطلبی که به آن اشاره می‌کنم نکته‌ای کاملاً بدیهی است. فناوری، رشد سریعی دارد و به طور تصاعدی ترقی می‌کند. صحنه‌ای از خط مقدم دانش است که باید در آن هر چه بیشتر اطلاعات خود را روز آمد کنید. بانک‌های اطلاعاتی، گنجینه‌های لغات، اهل فن، آخرین چاپ کتاب‌های درسی و مرجع‌ها – هیچ چیز دیگری نمی‌تواند تا این حد برای شما مفید واقع شود؛ به کاربر یا کارفرمایان یا کتابدار شرکتتان بگوئید که در صورت امکان این منابع را در دسترس شما قرار دهند. اصلاً از زنگ زدن به شرکت‌های مربوطه دریغ نکنید و از دواير تحقیقات یا اطلاعات آنها سؤال خود را بپرسید. در صورت امکان، در دوره‌های بازآموزی و کنفرانس‌های تحقیقی، یا بازدید از شرکت‌ها و کارخانه‌ها شرکت کنید. (حکایت مترجم فنی که خبر ندارد که پروسه یا اسبابی که وی درباره آن ترجمه می‌کند توسط شرکتی در همسایگی یا در طبقه فوقانی او ارائه شده است مانند برف اسکیمو روایت‌های مختلفی دارد).

به هر حال به همان صورت که مبحث را شروع کردم به آن خاتمه می‌دهم. با ذکر اینکه اصطلاحات تخصصی شاید ۵ تا ۱۰ درصد متن را تشکیل می‌دهند. مابقی به زبان مربوط می‌شود، یعنی معمولاً به یک سبک طبیعی و رایج در زبان مربوط می‌شود. بنابراین معمولاً ملاحظه می‌کنید که یک متن معتبر به دنبال چنان سبکی است، اگر چنان سبکی نداشته باشد، با ظرافت آن را به یک زبان ساده و موزون و خوش ساخت تغییر دهید – قطعاً نویسنده از شما سپاسگزار خواهد بود. پس آن را خوب و رسا بنویسید.

فصل پانزدهم

ترجمه ادبیات جدی و بیانات معتبر

مقدمه

نظریه‌پردازان گاهی معتقدند که ترجمه شناختی (انتقال اطلاعات صرف) امکان‌پذیر هست و می‌تواند کامل و بی‌نقص باشد — و به مثابه همان هسته ثابت و گسست‌ناپذیر است که پیش از این ذکر شد، یعنی عاملی تغییرناپذیر. در این زمینه فقط زمانی مشکل پیش می‌آید که: (الف) فرم هم مانند محتوای پیام حائز اهمیت باشد (ب) میان خوانندگان زبان مبدأ و زبان مقصد شکاف فرهنگی وجود داشته باشد (یعنی تفاوت در تفکرات، احساسات و اشیاء مادی) یا رابطه کاربردی پیچیده‌ای مثلاً از یک طرف میان نویسنده و از طرف دیگر مترجم و / یا خواننده وجود داشته باشد. حقیقت مسلمی در این نتیجه‌گیری و تعمیم‌ها وجود دارد، اگرچه فاقد یک عامل مهم هستند و آن صحت است، که اساساً به سطح دشواری، پیچیدگی و ابهام کل متن بستگی دارد، نه عامل یا عوامل دیگر. به علاوه، متنی را که قالب زبان مبدأ را اینقدر دشوار ساخته است، می‌توان کامل و بدون کم و کاست در زبان مقصد بیان کرد یعنی با استفاده از ترجمه متن افزا، که البته همان تأثیر آشکار متن اصلی را ندارد. به هر حال اگر نتیجه‌گیری کلی بکنیم می‌توان گفت که ادبیات جدی و بیانات معتبر دشوارترین نوع ترجمه است، چون بیان اولیه معنا (واژه) درست به اندازه معنای دوم آن (جمله یا مصراع شعری) اهمیت دارد و تلاش برای ایجاد انسجام مفهومی و معنایی میان واژه، جمله و متن مستلزم تطبیق و همسان‌سازی است.

کارکرد بیانی زبان (منسوب به بوهلر)، که در آن فرم و محتوا همواره به یک اندازه حائز اهمیتند، دو دسته‌بندی کلی را شامل می‌شوند: ادبیات تخیلی جدی^۱ و انواع گفته‌ها و بیانات معتبر در زمینه‌های سیاسی علمی، فلسفی و حقوقی. این دو مقوله اختلافات بارزی دارند: (الف) بیانات و گفته‌های معتبر به وضوح، خوانندگان را مورد خطاب قرار می‌دهند در صورتی که ادبیات این گونه نیست؛ (ب) ادبیات کم و بیش تمثیلی و نمادین است؛ در حالی که گفته‌ها و بیانات معتبر اغلب صریح و تحت‌اللفظی هستند و فقط در برخی متون خاص معنای مجازی و نمادین دارند مانند درخواست‌های عمومی و پرطرفدار (این دسته مانند «جزیره‌هایی» در میان زبان

۱- serious literature: ادبیاتی که به موضوعات مهم و مسائل حیاتی در صحنه اجتماع می‌پردازد. / م

تحت اللفظی هستند) مانند «نسیم تغییر وزیدن گرفت» *un grand courant d'air souff* — که استعاره معیار است —؛

Jen' ai à vous offrir que du sang, de la sueur, du travail, des larmes
(من جز خون، زحمت، اشک و عرق جبین چیزی ندارم به شما عرضه کنم، متن چرچیل ۱۳، ۱۹۴۰) این جمله زبان نمادین دارد اما اینها نمادهایی هستند که هم به صورت تحت اللفظی و هم با معنای تلویحی قابل فهم هستند. البته «بیان نظر خود» در گفته‌ها و بیانات معتبر عامل پراهمیتی نیست اما مترجم باید مانند ادبیات تخیلی به جنبه‌های نامعمول در لهجه شخصی توجه کند.

نتیجه‌گیری کلی دیگری برای مترجم: ادبیات حول یک محور چهارسویه مشتمل بر شعر غنایی، داستان کوتاه و رمان و نمایشنامه می‌گردد.

شعر

در میان این چهار قالب، شعر پرمحتواترین، شخصی‌ترین و فشرده‌ترین نوع ادبی است. چون نه حشو دارد و نه زبان معاشرت است که واژه — در حد یک واحد زبانی — در آن بیش از سایر متون اهمیت داشته باشد. قطعاً اگر واژه اولین واحد معنایی باشد، دومین واحد، جمله یا کل ایده نخواهد بود بلکه معمولاً مصراع شعری دومین واحد معنایی است. از اینرو میان واحدهای معنایی آن تمرکزی مضاعف و منحصر به فرد دیده می‌شود. مانند:

... But Man, proud man
Drest in a little brief authority,
Most ignorant of what he's most assured
His glassy essence, like an angry ape,
plays such fantastic tricks before high heaven
As make the angels weep

(قطعه شعر از شکسپیر در «کلوخ‌انداز را جواب پاره‌سنگ است»^۱، ۲۰۲، ص ۱۱۷)

... و اما انسان، انسان مغرور

برخوردار از اختیاری ناچیز و بی‌مجال،

ناآگاه‌ترین در آنچه خود را مطمئن‌ترین می‌داند

موجود لطیفی که به وقتش درنده حیوانی است در حضور حق،

و چنان خدعه‌هایی واهی

انسجام واحدهای واژگانی و مصراع‌ها را باید در بافتی جست که چنین عواملی داشته باشد: (الف) علامت‌گذاری همسان که اساساً شعر اصلی را از نو ایجاد می‌کند؛ (ب) ترجمه درست استعاره. به ترجمه‌تی‌اک^۱ از بند شعر بالا توجه کنید:

.... doch der Mensch, der stolze Mensch,
In kleine kurze Majestät gekleidet,
Vergessend, was am mind'sten zu bezweifeln,
Sein gläsern Element - wie zorn' ge Affen,
spielt solchen wahnsinn gaukelnd vor dem Himmel,
Daß Engel weinen

(ترجمه آلمانی از تیک و شلگل، تحت عنوان *Maß Für Maß*)

در این ترجمه واژه‌ها - و مصراع‌ها همچنین علامت‌گذاری‌ها به همان صورت حفظ شده‌اند تصویر موجود در عبارات "plays such fantastic tricks" (چنان خدعه‌های واهی می‌کند) به "plays such madness, conjuring" (چنان دیوانگی‌های فریبنده‌ای می‌کند) تبدیل شده است، اما تصاویر استعاری دیگر حفظ شده‌اند و "most ignorant of" (ناآگاه‌ترین) به "forgetting" (فراموشکار) ترجمه شده همچنین "most assured" (مطمئن‌ترین) به معادلی که دارای دو منفی است تغییر یافته است یعنی "least to be doubted" (بی‌تردیدترین). عمده‌ترین نقصی که در این ترجمه وجود دارد آن است که بدون ضرورت استعاره "fantastic tricks" (خدعه‌های واهی) از دست رفته است. استعاره ابتکاری مؤثرترین عامل زبان استعاری و نمادین است. در ترجمه باید استعاره‌های ابتکاری با نهایت دقت و ظرافت بازآفریده شوند، حتی اگر در خواننده شوک فرهنگی ایجاد کنند. مثلاً مصراعی از غزل هجدهم شکسپیر:

"shall I compare the to a summer's day" (آیا باید تو را با یک روز زیبای تابستانی مقایسه کنم) - همانطور که نیوبرت اظهار نظر کرده است - برای خواننده‌های کشورهای عربی و اسکیموها جذابیتی ندارد، اما خواننده عرب و اسکیمو باید تلاش کند تا حقیقت این تشبیه را که در مصراع بعدی تا حدودی بیان شده است دریابد:

"Thou art more lovely and more temperate" (تو بسیار زیباتر و لطیف‌تر از آن هستی). استعاره فرهنگی (مانند واژه فنی "summer's least") به این اندازه اهمیت ندارد.

مترجم می‌تواند با قاطعیت تصویر استعاره‌هایی را که در فرهنگ زبان مقصد

شناخته شده هستند انتقال دهد. اما در مصراع‌هایی مانند زیر که منسوب به والت‌ر دولمر^۱ هستند:

And even the thought of her when she is far
Narcissus is, and they the water are

(از شعر *Reflections*)

یا مصراع‌هایی از اشعار کینگزلی امیس:^۲

Should poets bicyc-pump the heart
or squash it flat?

(از شعر *something nasty in the bookshop*)

خواننده در فرهنگ‌هایی که برای آنها Narcissus (گل‌های نرگس و نسرین) و bicycle-pump (تلمبه دوچرخه) شناخته شده نیست، با دیدن چنین استعاره‌ای، از لحاظ فرهنگی چندان بهت زده نمی‌شود. در چنین اشعاری می‌توان استعاره معادلی را در زبان مقصد ابداع کرد یا استعاره زبان مبدأ را به معنای صریح آن تغییر داد یا اگر مقدور باشد، مفهوم استعاره به دنبال آن اضافه شود. اما اگر مترجم تشخیص دهد که استعاره در متن حائز اهمیت است، حتماً باید آن را وارد زبان و فرهنگ مقصد نماید.

علیرغم اینکه معتقدم تمام تصاویر استعاره‌ها، منشأ فرهنگی، جهانی و فردی دارند، مترجم شعر نمی‌تواند برای خواننده در استعاره‌ها تطبیق صورت دهد یعنی مثلاً یک عامل فرهنگی را به معادل بومی آن تبدیل کند. اگر پائیز در کشور چین فصلی است که شباهتی با تعبیر جان کتیس "mists and mellow fruitfulness" (فصل مه و میوه‌های شیرین آبدار) ندارد، بلکه در پائیز آسمان کاملاً صاف و آب‌های زلال دارد و منظره آدم‌هایی که لباس‌های گرم و اطو کرده را به خاطر هوای سرد پوشیده‌اند به ذهن تداعی می‌گردد یا صدای برخورد کفش‌های عابرها با سنگ‌فرش خیابان به ذهن می‌رسد، خواننده باید این زمینه را بپذیرد و اگر می‌خواهد آن را احساس کند، با خواندن‌های پیاپی و مکرر این شعر می‌تواند تصویر آن را در ذهن خود جای دهد و اصلاً نیازی نیست که زمینه و ایهام‌های موجود در استعاره و شعر برای وی شرح داده شود یا از این دست اقدام‌ها برای وی انجام شود. برعکس، خواننده اروپایی هم باید بداند که مثلاً در فرهنگ چین Jade (یشم) به معنی رنگ یشمی نیست بلکه سفید است. مانند: jade snow (برف سفید)، jade beads (مهره‌های سفید)، jade moon (ماه سفید). و در مقایسه رنگ ابروها باید بداند در بین این مردمان مرسوم است که زنان ابروها را سبز می‌کنند. همچنین اینکه در فرهنگ آنها ققنوس اسطوره تجدید حیات را در خود ندارد، و اژدها موجودی خوش یمن صمیمی و بی‌آزار است و درخت سرو تداعی کننده



قبرستان است، همانطور که در غرب نیز چنین است (نگاه کنید به اشعار شاعر فقید تانگ، اثر گراهام).

انتقال از فرهنگ چینی به فرهنگ انگلیسی ساده‌تر صورت می‌گیرد. چون هیچ یک از تصاویر مذکور برای خواننده انگلیسی نا آشنا نیست. مشکل این انتقال هنگامی وجود دارد که گل‌ها و گیاهان در قالب استعاره به کار روند.

من این انگاره را که مترجم شعر باید، احساس شعر را به تمام و کمال انتقال دهد قبول ندارم — یعنی این که طبق تعریف سنتی ترجمه ارتباطی برای خوانندگان، مترجم سعی کند همان تأثیری را روی خوانندگان زبان مقصد بگذارد که شاعر بر خوانندگانش گذارده بود؛ تلاش مترجم در درجه اول آن است که همان تأثیری را که شعر «برخود وی» گذاشته است به زبان مقصد برگرداند. مترجم حتی به سختی می‌تواند تأثیر یکسانی را در ترجمه و شعر اصلی پیدا کند — زیرا تمام منابع آن دو زبان که در اینجا به کار گرفته شده‌اند با همه ابزار ادبی یا غیرادبی دیگر متفاوت است و کاملاً متمایز از یکدیگرند. نحو، واژگان، آواها، فرهنگ — به استثنای تصویر — این دو زبان هم‌خوانی ندارند. والری^۱ نوشته است: «هدف من ادبی نیست. هدفم آن است که آن تأثیری را بر دیگران بگذارم که برخودم می‌گذارم — کلمه خود (self) تا آنجایی که می‌توان به مثابه یک اثر... فکری با آن برخورد شود. من بدون در نظر داشتن کارکرد شعر، به نوشتن آن علاقه‌ای ندارم.

نظر او را با جان کرانکراس^۲ مقایسه کنید، که در صدد نبود انکار کند که زبان فرانسوی یا شعر فرانسوی یا اشعار راسین^۳ ترجمه‌ناپذیر است یا راسین را به خوانندگان انگلیسی زبانانش معرفی کند یا خوانندگان انگلیسی زبانانش را با راسین آشنا کند اما صرفاً چون واژه‌های انگلیسی در ذهن او شکل گرفته بوده‌اند به ترجمه اشعار وی می‌آغازد و بنابراین از راسین نقل می‌کند که «ابنر، آنچه را که انجام داده‌ام مجبور به انجام آن بوده‌ام» می‌خواهید باور کنید می‌خواهید باور نکنید.

از اینرو فکر می‌کنم که در بیشتر مثال‌های ترجمه شعر، مترجم ابتدا تصمیم می‌گیرد که یکی از قالب‌های شعری را در زبان مقصد انتخاب کند (که عبارتند از غزل، قصیده، رباعی، شعر سپید و غیره) که تا حد ممکن شبیه به قالب شعر زبان مبدأ باشد. اگرچه قافیه‌بندی بخشی از قالب شعر است، آرایش دقیق آن ممکن است به هم بخورد. دوماً مترجم باید معنای مجازی و نمادین و تصاویر واقعی شعر را باز بیافریند. و بالاخره در مرحله آخر یعنی در حین بازنویسی روی زمینه زمانی و مکانی، واژه‌های فهمی، و بیشتر روی فنون مختلف ایجاد تأثیر آوایی — که تأثیر منحصر به فرد ایجاد می‌کنند و من پیش از این آنها را شرح داده‌ام — باید کار شود (همانطور که بیوگراند^۴ در

1- Valéry

2- John Cairncross

3- Racine

4- Beaugrande

ترجمه زیبایی‌اش از اشعار ریلک^۱ نشان داده است). از نظر عاطفی، آواهای مختلف معانی متفاوت ایجاد می‌کنند نه براساس صداهای طبیعی و زیبای نهرها و جنگل‌ها، بلکه براساس آواها و صداهای عادی که از حنجره انسان درمی‌آید. مثلاً در ترجمه آلمانی *oder sein nicht sein – das ist hier die frage* به نظر می‌آید نوعی اعتماد به نفس چالشی وجود دارد که در شخصیت هملت وجود ندارد – آیا این تکرار طنین آوای "ei" است؟ که کل مسأله نمادگرایی جهانی آواها را مطرح می‌کند. تمام طنین و صراحتی که در "to be or not to be - that is the question" (بودن یا نبودن مسأله این است) وجود دارد در جمله آلمانی – که تقریباً یک ترجمه کلمه به کلمه است از دست رفته است، به علاوه اینکه واژه *hier* در این ترجمه *that is here the question* موضوعی را برجسته می‌کند که در جمله شکسپیر وجود ندارد. واقعیت آن است که هر قدر هم که ترجمه خوبی باشد، معنی آن از جهات متعدد با متن اصلی تفاوت دارد – و به تعبیر بارو^۲ این ترجمه صرفاً انعکاسی از متن اصلی است – و توان تأثیر مستقل خود را خواهد داشت. یک شعر ترجمه شده موفق همیشه شعر دیگری است.

اینکه مترجم باید به محتوا یا به لحن تقدم دهد و در اینکه برای کدام جنبه لحن – وزن، قافیه، آوا، ساختار – ارجحیت قائل شود نه تنها به ویژگی‌های شعر مورد نظر، بلکه به نظر مترجم نیز بستگی دارد. از اینرو نمی‌توان هیچ نظریه عمومیت‌داری در ترجمه شعر مطرح کرد و تنها کاری که نظریه‌پرداز ترجمه می‌تواند انجام دهد، آن است که توجه را به تنوع امکان‌ها جلب کند و به ترجمه‌های موفق اشاره کند، مگر آنکه سنجیده بخواهد نظریه ترجمه خود را با نظریه شعر تلفیق کند. مترجم باید با استدلال یا از روی استنباط خود بسنجد در یک شعر یا قسمتی از آن، کارکرد بیانی اهمیت دارد یا کارکرد زیباشناختی. این مطلب به طور سطحی بحث کیتس را در باب حقیقت و زیبایی یادآوری می‌کند: «زیبایی حقیقت است، حقیقت زیبایی – این چیزی است که همه شما به آن واقفید و تمام آنچه‌ی که لازم است بدانید». وی با این گفته اظهار می‌کند که زیبایی و حقیقت به معنی همدیگر هستند و معادل هم‌اند. بحث دیگری که از این مطلب به ذهن متبادر می‌شود تضاد میان شعار «هنر نقد زندگی است» (منسوب به ماتیو آرنولد^۳) و شعار «هنر برای هنر» است (منسوب به گوتیه^۴) که مشخصه دو جنبش ادبی فرانسوی و نیز نقطه عطف ادبیات این قرن بودند و نیز اظهار اُسکار وایلد^۵ مبنی بر اینکه «تمام هنر بیهودگی است» که البته هنر ارزشمند خود وی بر این اظهارش خط بطلان می‌کشد. اگر حقیقت را همان ترجمه تحت‌اللفظی در نظر بگیریم و زیبایی را شکل موجود در نوشتار مترجم بدانیم، حقیقت زشت است و زیبایی همیشه یک دروغ است. خیلی‌ها می‌گویند «کل زندگی همین است» اما نظریه‌پرداز ترجمه خواهد گفت که هر دو شکل – هم شعر ترجمه شده

1- Rilke

2- Borrow

3- Mathew Arnold

4- Théophile Gautier

5- Oscar wilde



تحت اللفظی و هم شعری که به زیبایی ترجمه شده است — معمولاً مانند هم پایین تر از حد انتظارند و پرسش پذیر هستند، چه ترجمه یک شعر باشد چه هر چیز دیگر. هر جا در هر مطلبی که زبان شخصی شاعر که با معیارهای زبان مبدأ فاصله دارد و احتمال دارد با معیارهای زبان مقصد بیشتر فاصله بگیرد، لازم است میان کارکرد بیانی و زیباشناختی تلفیق صورت گیرد.

آنگوس گراهام^۱ در بحثی پیرامون ترجمه شعر چینی می گوید عاملی از شعر که به راحتی انتقال می یابد، تصویرپردازی مشخص و ملموس است. ترجمه تحت اللفظی یا سرهم بندی از یک شعر چینی مانند:

Kuang Heng write-frankly memorial.

Success slight liu Hsiang transmit classic.

Plan miss.

را می توان به این صورت بازنویسی کرد:

A disdained k'uang Heng, as a critic of policy,

As promoter of learning, a Liu Hsiang who fiald.

در این شعر، شاعر با اندوه شکست هایش را با موفقیت های دو سیاستمدار مقایسه می کند اما آن را با ابیات زیر مقایسه کنید.

Tatar horn tug North wind,

Thistle Gate whiter than water

Sky, hold-in mouth Kokhor Road

Wall top moon thousand mile

اشاره می کنم که اریک سگال^۲ در مقاله انتقادی Times literary supplement

در باره «استعاره هراسی» مترجمان، یعنی واهمه آنها در برابر استعاره، اظهار نظر کرده است. پیندار^۳ با استعاره «*skias onar*» (رؤیای یک سایه) به انسان اشاره کرده است، اما ریچموند لاتیمور^۴ آن را به استعاره معمول «سایه یک خیال» تغییر داده است. بنا به گفته اشیل^۵، پرومته^۶ «شکوفه آتش» را دزدید، اما از ترجمه خیلی از مترجمان فقط چنین برداشت می شود که «پرومته شکوفه را چید».

پیش از این اشاره کردم که استعاره های ابتکاری را دقیقاً باید ترجمه کرد حتی اگر تصویر آن در فرهنگ زبان مقصد عجیب به نظر رسد و خواننده باید معنی و مفهوم ضمنی آن را حدس بزند. در مثال زیر:

Und Jener, der 'du' zu ihm sagte träumt mit ihm: wir

1- Angus Graham

2- Erich segal

3- Pinar

4- Richmond Lattimore

5- Aeschylus

6- Prometheus



(برگرفته از یادنامه پل الوارد^۱)

«و کسی که وی را "thou" (شما) خطاب کرد در خواب خواهد دید که به وی می‌گوید: (ما). مترجم این متن، مایکل همبرگر، مجبور است از لفظ شما "thou" استفاده کند اگر چه معانی ضمنی دوستی و عشق برای خواننده ترجمه و شاید پس از آنهم برای خواننده اصلی از دست خواهد رفت.

مترجم راحت نمی‌تواند تأثیر آوایی را باز تولید کند بجز در اشعار زیبا و کوتاهی مانند شعر سوینبرن^۲. او ناگزیر است که از آن آواها تقلید کند و در صورتی که امکان‌پذیر نباشد باید یا با قرار دادن آنها در جای دیگری از بیت یا با جایگزین کردن آوای دیگری به جای آن این نقص را جبران کند. مثلاً در ترجمه شعر *Brudersprache* از آلمانی به انگلیسی، اسم‌ها و صفت‌ها به صورت ناقص ترجمه می‌شوند:

tepid air = laue Luft ; alien woman = frem de frau
آن بیشتر از متن اصلی است. یا مثلاً بیت زیر

und scwölle mit und schauerte und triefte

(از شعر *undergrundbahn* اثر جی. بن^۳)

می‌تواند معادل عادی و معنی‌داری پیدا کند:

To swell in unison and stream and shudder (ترجمه ام. همبرگر)

جان ویتمن^۴ اظهار کرده است که ترجمه شعر فرانسوی به انگلیسی امکان‌پذیر نیست. من این ادعای او را قبول ندارم. اولاً آنکه، بسیاری از اشعار فرانسوی (منجمله Valéry , Rimbaud , Villon) کم و بیش موفق و رضایتبخش به انگلیسی ترجمه شده‌اند، دوم آنکه اگر چه جنبه‌های ناقص و استثناهایی وجود دارد – تفاوت‌های نحوی؛ دامنه وسیع واژگان انگلیسی در برابر واژگان محدود فرانسوی – طوری که بسیاری از واژه‌های عام فرانسوی مشمول واژه‌های خاص زبان انگلیسی که خود واژه عام ندارند می‌شوند مانند *mouillé , humide* که در برابر کلمه‌های *dank , damp , humid* *undried , clammy , wet , moist* قرار دارند. وجود این تفاوت فاحش در واژه‌ها سبب شده که زبان فرانسه به یک زبان «انتزاعی» و ذهن ساخته تبدیل شود در حالی که زبان انگلیسی واقعی و ملموس است – با وجود این در ویژگی اختصاصی یک متن، زبان انگلیسی منابع خلاق بی‌شماری دارد. در زبان انگلیسی هم کلمات دوسیلابی و هم تک‌سیلابی وجود دارد. در قرن هجدهم زبان انگلیسی به مشخصه‌های زبانزد زبان فرانسه نزدیک گردید و با وجود این همه هسموئی و درک متقابل دلیلی وجود ندارد که حتی برای اشعار راسین مترجمی پیدا نشود که از اشعار وی ترجمه دقیقی ارائه کند.

جان کرنکراس سه اصل را برای ترجمه راسین مطرح می‌کند: (۱) مترجم باید

1- Paul Eluard

2- Swinburn

3- G. Benn

4- John weightman

شعر سپید ده سیلابی انتخاب کند، (۲) شعر راسین باید دقیق ترجمه شود (۳) شعر راسین به علت قابلیت که در برانگیختن موسیقی از حتی ناخوشایندترین موضوع را دارد فوق‌العاده سخت است — اما به نظر من می‌توان به نکات دیگری نیز اشاره کرد.

اعتراف هیپولیت^۱ به عشق — البته من آنرا اینگونه نمی‌نامم چون بسیار آزادانه و اضطراب‌آور است — در برابر آریسی^۲ (*II, phédre* ۶۰ - ۵۲۶) *précieux* است یعنی تصریفی، قاعده‌مند، قدیمی، بسیار پخته، با زبان فرهیخته و مبتنی بر طبقه اجتماعی است و در آن استعاره‌های معیار زیادی وجود دارد. اما اینها مصراع‌های زیبایی هستند که راسین سروده است و درگیری ذهنی و روحی فرد روان رنجوری را به تصویر می‌کشد که جوهره شخصیت راسین است. اگر بیت‌های ۴۸-۵۳۹ را در نظر بگیریم به نظر من در هر ترجمه مدرنی از آن، باید زبان مدرن و رسمی وجود داشته باشد و مفاهیم کاملاً متضاد آن (*ombre, Lumière, éviter, suivre, trouver, fuir*) حفظ گردند، تأکیدها و تکواژها نگه داشته شوند، تصویر حیوان مضطربی که شکار شده است به همان زیبایی نگه داشته شود و تلاش شود که زبان آن ساده باشد و از آواهایی استفاده شود که جناس مخرف گهگاهی (اتفاقی) داشته باشند.

ابتدا به ترجمه جان کرنکراس توجه کنید. رویهم‌رفته دقیق ترجمه شده است، اگرچه تصویر جدیدی را خلق کرده بدون آنکه ضرورتی داشته باشد (*cut*)^۳ *from my moorings by a surging swell* در ترجمه وی برخی از تضادهایی که در مصراع شعر وجود داشته مبهم و نامشخص شده‌اند:

Present I flee you, absent you are near

Présent je vous fuis – absente, je vous trouve

و تأکیدها غالباً تغییر یافته‌اند. در این ترجمه که در سال ۱۹۴۵ انجام شده است چند عبارت کهنه و منسوخ وجود دارد: "in thrall" (به بردگی گرفتن)، "a single blow has quelled" (تک ضربه‌ای که پایان یافت). با وجود این در مصراع‌های زیر ترجمه‌ها به شعر اصلی نزدیک هستند و خوب ترجمه شده‌اند:

Before you stands a pitiable prince

Who, pitying the shipwrecks of the waak...

Deep in woods, your image follows me.

Dans le fond des forêts voutre image me suit

1- Hippolyte

2- Aricie

۳- در این مصراع تلاطم امواج را به یک تیغ جراحی تشبیه کرده که وسایل مهار کشتی را پاره کرده است و احتمالاً خود را به کشتی تشبیه نموده که در دریا است و با این قطع مهار سرگردان شده است. / م

The light of day, the shadows of the night.

La lumière du jour, les ombres de la nuit.

(ترجمه آخر کلمه به کلمه انجام شده است)

Everything conjures up the channs I flee

I seek but cannot find myself again _

Maintenant je me cherche, et ne me trouve plus

(به تعداد غیرعادی تک سیلابی‌های مصراع فرانسوی نگاه کنید).

جورج دیلن^۱ مانند کرن کراس، از شعر سپید استفاده کرده و ظاهر درست و دقیق را به موسیقایی بودن آن ترجیح می‌دهد. ترجمه او از ترجمه کرن کراس دقیق‌تر است، طوری که استفاده نادرست وی از واژه‌ها مثلاً "surprise" به جای لفظ فرانسوی "troubel" و "hurt" به جای *déchirer* تعجب‌آور است، همچنین در مصراع "Your image moves with me in the deep forest" ترجمه ضعیفی صورت گرفته (جناس آوایی ترجمه ضعیف آن را جبران می‌کند). نسبت به ترجمه کرن کراس برخی از تأکیدها و برابرگذاری‌ها بسیار شفاف‌تر انجام شده است:

With you and with myself, vainly I stirve, (۱-۵۴۱)

All summon to my eyes what I avoid (۱-۵۴۵)

I seek myself and find myself no more (۱-۵۴۸)

(مصراع آخر بسیار بهتر از بقیه ترجمه شده است) – این مصراع‌ها نشان می‌دهند که شعر راسین را چقدر راحت و درست می‌توان ترجمه کرد. دیلن و کرن کراس مصراع ۵۴۴ را مانند هم ترجمه کرده‌اند و مواردی وجود دارد که یک یا دو مصراع از ترجمه‌های دیلن می‌تواند ترجمه کرن کراس را که در کل ترجمه بهتری است، بهبود بخشد، مثلاً ترجمه دیلن در مصراع‌های زیر:

Only my deep sighs in the wood;

My idle have forgotten my voice.

بهتر از ترجمه کرن کراس از همان بیت است:

My idle steeds no longer know my voice

And to my cries the woods resound.

(نمی‌دانم چرا کرن کراس مصراع‌ها را جابجا کرده است).



«تقلید» رابرت لاول^۱ از *phédre* موضوع دیگری است. این مصرع‌های قافیه‌دار

پنج رکنی تصویر سخن را نشان می‌دهند.

Six month now, bounding like a wounded stay
I've tried to shake this poisoned dart, and drag
Myself to safety from your eyes than blind
When present, and when absent leave behind
Volleys of burning arrows in my mind.

نمی‌دانم این مصرع‌ها برای خواننده یا منتقدی که برای اولین بار با شعر *phédre* برخورد می‌کند چگونه به نظر می‌رسند. من به شخصه که تصاویر راسین را در ذهن دارم، ترجمه آنها را نارسا و معیوب می‌بینم، چون مانند هیپولیت پیوسته تحقیق کرده‌ام و دیده‌ام که لاول در حفظ یا بازآفرینی ساده‌ترین تصاویر مشکل دارد. در واقع بیش‌تری نقصی که در ترجمه اشعار راسین می‌بینیم طنین مربوط به ۱۸۰۰ کلمه‌ای است که در ۱۲ نمایشنامه به کار رفته‌اند.

داستان کوتاه / رمان

از دیدگاه مترجم از میان انواع ادبی، داستان کوتاه دومین نوعی است که ترجمه آن بسیار دشوار است، اما مترجم در این زمینه از قید و بندها و محدودیت‌های بارزی که در شعر وجود دارد – وزن و قافیه – رها است و تأثیرها و جلوه‌های مختلف آوایی اهمیت کمتری دارند. از این گذشته چون در داستان کوتاه مصرع، واحد معنایی نیست، می‌توان واحد معنایی بزرگتری را برای ترجمه برگزید – ترجمه تا حدی طولانی‌تر از متن اصلی است، البته هر چه کوتاه‌تر باشد بهتر است. می‌توان از جنبه فرهنگی توضیحاتی به متن افزود – برعکس شعر و نمایشنامه که یا باید عناصر فرهنگی را حذف کرد یا آنها را در قالب یک پانویس یا در واژه‌نامه توضیح داد.

از آنجا که تمرکز موضوعی و قالبی و یکپارچگی متن، داستان کوتاه را از رمان متمایز می‌سازد، در این نوع ادبی مترجم باید مراقب باشد که برخی شگردهای انسجام‌بخش را حفظ کند.

برای تشریح دو واژه کلیدی تونیو کروگر^۲ اثر توماس مان تعریف اصطلاحاتی را پیشنهاد می‌کنم: لایت موتیف^۳ مختص داستان کوتاه است و یک موقعیت یا شخصیت را توصیف می‌کند. زمانی که این لایت موتیف‌ها تکرار می‌شوند باید در ترجمه به همان نسبت در کانون توجه قرار گیرند و تکرار شوند:

gypsies in green wagons - zigeuner im grünen wagen (کولی‌های داخل واگن‌های سبز) برای اشاره به هنرمندان؛ *die Blonden und Blauäugigen* – *The blond and blue-eyed one's* (آدم‌های موبور و چشم آبی) که منظور انسان‌های عادی است. پیش از آنکه واگنر اصطلاح لایت موتیف را ابداع کند، لایت موتیف‌های توصیفی در داستان‌های کوتاه رمانتیک به کار می‌رفته‌اند. در صورتی که دیالوگ (گفتگو) در داستان اهمیت داشته باشد، عبارات خاصی از آن گفتگوها به شخصیت‌های داستان ربط پیدا می‌کنند (القاب بیشمار که دیکنز برای شخصیت‌های داستانی‌اش به کار برده است) و در ترجمه، این عبارات باید در کانون توجه قرار داده شوند.

واژه کلیدی دوم، کلمه یا عبارتی است که معرف خود نویسنده است، نه یک متن خاص: *nämlich, beirrt, Jagen* و تمام واژه‌های *Beamte* مشخصه کافکا هستند و فعل‌های پرتأثیری چون *grelotter, exiger, frémir, agir, épier, entraîner, entraîner* *obséder, tressaillir* معرف موریاک^۱ هستند. برخی از این واژه‌ها را می‌توان به راحتی با ترجمه کلمه به کلمه انگلیسی برگرداند. این واژه‌ها معنای تلویحی‌شان را به واسطه تکرار و نیز بافت موقعیتی یا زبانی به دست می‌آورند که مترجم کم و بیش می‌تواند این معنا را بازآفرینی کند. کلماتی مانند *jagen* و *entraîner* مشکل هستند: *jagen* به معنی "hectic chase" و *entraîner* نیز به معنی "impel irresistibly" است.

مترجم باید با دیدگاه انتقادی واژه‌های کلیدی را ارزیابی کند و بسنجد که کدام واحدهای واژگانی، اصلی هستند و مهم‌ترین نقش را دارند و کدام یک اهمیت جنبی دارند، در نتیجه کم و زیاد کردن و تغییرات در ترجمه متناظر با ارزیابی آنها صورت می‌گیرد. (متوجه شده‌ام که بسیاری از مترجم‌ها ادعا می‌کنند که همه این مراحل را از روی استنباط خود انجام می‌دهند، یعنی به طور ذاتی، یا با درک خود. و اظهار می‌دارند که به نظریه ترجمه نیازی ندارند تا آنها را از اهمیت نسبی این امر آگاه سازد).

تعمیم و نتیجه‌گیری کلی برای ترجمه رمان جدی فایده ندارد. مشکلات بارزی که در این زمینه وجود دارد عبارتند از: اهمیت نسبی فرهنگ زبان مبدأ و هدف ذهنی و اخلاقی که نویسنده برای خواننده در نظر می‌گیرد – این مسأله در ترجمه اسامی خاص؛ عرف زبان مبدأ و سبک و لهجه فردی نویسنده زبان مبدأ؛ در ترجمه گویش‌های خاص؛ تمایز میان سبک شخصی و عرف ادبی یک دوره یا مکتب ادبی در یک زمان مشخص؛ و بالاخره معیارهای زبان مبدأ نمود پیدا می‌کند – این مسائل باید در هر متنی حل و فصل شوند.

اهمیت چشمگیر ترجمه برخی رمان‌ها مقدمه‌ای شده است برای یک بینش نو که



سیک ادبی متفاوتی را به فرهنگ زبان دیگری وارد کرده است و هر گاه با این دید ترجمه‌های "Weltliteratur" را بررسی می‌کنیم - منظورم آثار پروست، کامو، کافکا، مان، پائوس^۱ است - به وضوح می‌بینیم که مترجمان آنها اغلب عاری از اشتباه نبوده‌اند، به آن معنی که به قدر کافی دقیق نبوده‌اند؛ اینها موارد بیشماری هستند در اثبات اینکه ترجمه تحت‌اللفظی از ترجمه آزاد نازل‌تر نیست - امروزه باب شده است که ترجمه آزاد را به عنوان «معنای نهفته» توجیه می‌کنند، و پیش از این به آن «ویژگی» زبان یا «نبوغ نویسنده» می‌گفتند.

نمایشنامه

معمولاً مهم‌ترین هدف از ترجمه نمایشنامه اجرای موفق آن بر روی صحنه است. بنابراین مترجم نمایشنامه ناگزیر باید تماشاگر بالقوه را در نظر داشته باشد اگر در نمایشنامه هم هرچه متن بهتر نوشته شده باشد و بیشتر حائز اهمیت باشد، کمتر می‌توان برای خواننده تطبیق‌هایی صورت داد و به علاوه، مترجم نمایشنامه در چارچوب قید و بندهایی ترجمه می‌کند: وی برخلاف مترجم داستان کوتاه نمی‌تواند به متن توضیحاتی بیفزاید و ابهام و ابهام‌ها یا ویژگی‌های فرهنگی را توضیح دهد، و برای بومی کردن واژه‌ها، اختیار ندارد که آنها را با الفبای زبان خود بنویسد. این نوع متن، نمایشی است و تأکیدش روی فعل است، و توصیفی و توضیحی نیست. مایکل می‌یر در مقاله‌ای از «مطالعات قرن بیستم» که تا حدودی مورد توجه خوانندگان قرار گرفت، به نقل از تی. راتیگان^۲ اشاره می‌کند که کلمه در گفتار پنج برابر کلمه در نوشتار قابلیت دارد - آن چیزی را که رمان‌نویس در ۳۰ سطر می‌نویسد، نمایشنامه‌نویس باید در پنج سطر بنویسد. محاسبه در این خصوص اشتباه‌پذیر و به اعتقاد من حدسی است، اما این اظهارات بیانگر آن است که ترجمه نمایشنامه باید دقیق و درست صورت گیرد - و نباید از راه متن‌افزایی ترجمه شود.

می‌یر میان متن نمایشی و معنای نهفته تمایز قائل می‌شود، یعنی میان معنای تحت‌اللفظی و «مفهوم اصلی»، که عبارت است از آنچه تلویحی است و در بیان آورده نمی‌شود. یعنی معنایی است که در پس کلمات ظاهری قرار دارد. او معتقد است که اگر از شخصی درباره موضوعی پرسیده شود که درباره آن احساسات ناهمپایه و گنگ و پیچیده دارد، او نامفهوم و دوپهل و طفره‌زنانه (و با یک حالت طول و تفصیل‌دار) پاسخ می‌دهد. شخصیت‌های ایبسن^۳ چیزی را می‌گویند ولی منظورشان چیز دیگری است. مترجم باید طوری جملات را بیان کند که این معنای نهفته، در انگلیسی هم به همان اندازه

1- Pavese

2- T. Rattigan

۳- Ibsen نمایشنامه‌نویس و شاعر نروژی ۱۸۲۸-۱۹۰۶/م



روشن باشد. متأسفانه، می‌یر در این زمینه مثالی ارائه نمی‌کند. معمولاً انتظار می‌رود که ترجمه معنایی از یک جمله، حتی اگر به تحت‌اللفظی هم نزدیک باشد، نسبت به ترجمه ارتباطی یک نمایشنامه که فقط دیالوگ را برای صحبت کردن آسان می‌کند، معانی و اشارات ضمنی خود را بیشتر بیان کند. جمله‌هایی مانند:

"I think your husband is faithful to you", "Aren't you feel the cold?"

در هر زبانی به ترتیب معانی ضمنی فرار و بددلی را با خود دارند، به شرط آنکه میان دو زبان همپوشی و اشتراک فرهنگی وجود داشته باشد. (اگر به ترتیب در مورد این دو جمله، آب و هوا یا اخلاق جنسی در فرهنگ مبدأ و مقصد تفاوت فاحشی وجود داشته باشد، آنگاه این دو جمله معانی مشابهی نخواهند داشت).

در نتیجه، اگر مترجم نمایشنامه بخواهد شخصیت‌هایش زنده باشند، اساساً باید به زبان مدرن مقصد ترجمه کند، با توجه به اینکه زبان مدرن دوره ۷۰ ساله‌ای دارد و اگر شخصیت از متن اصلی با یک سبک کتابی یا نوشتاری قدیمی مربوط به ۵۰۰ سال قبل صحبت کند، باید در ترجمه نیز با یک سبک مشابه کتابی و قدیمی حرف بزند، اما اگر به سبک امروزی تکلم می‌کند، پس با شکاف زمانی مشابه باید صحبت کند - تفاوت‌های مربوط به سبک، طبقه اجتماعی، تحصیلات، به ویژه آداب و رفتار میان یک شخصیت و شخصیت دیگر حفظ شود. به این طریق دیالوگ میان شخصیت‌ها، دراماتیک می‌ماند و اگرچه مترجم نباید تماشاچیان بالقوه را نادیده بگیرد، اما نمی‌تواند برای آنها در متن دیالوگ‌ها تطبیق صورت دهد. اگر فرم زبانی، و ظرافت زبان مبدأ اهمیت داشته باشد بی‌تردید ترجمه او نازل‌تر و در عین حال ساده‌تر است و به مثابه یک مقدمه معرفی یک طرفه برای متن اصلی خواهد بود. خواندن آثار کانت^۱ به زبان فرانسه خیلی راحت‌تر از خواندن همان متون به زبان آلمانی است، شاید حتی برای یک آلمانی زبان هم اینگونه باشد.

اگر چه یک نمایشنامه بزرگ ممکن است با اهداف لذت خوانندگان، و مطالعات تحقیقاتی دانشگاهی و همچنین برای اجرا در روی صحنه ترجمه شود، مترجم همواره باید هدف آخر را مهم‌ترین هدفش در ترجمه نمایشنامه بداند - هیچ تفاوتی نباید میان ترجمه نمایشنامه برای اجرا یا برای خواندن وجود داشته باشد - اما برای خواننده‌ها و محققان فقط در قالب توضیحات افزوده [در پانویس یا آخر کتاب] اقدام کند. با وجود این هر کجا که امکان داشته باشد باید استعاره‌های خاص فرهنگی، کنایه‌ها و اسامی خاص را در متن «توضیح دهد» نه آنکه مفهوم را جایگزین کنایه‌ها و اشاره‌ها کند. ("Hyperion to a satyr" در زبان چینی به این صورت ترجمه می‌شود: «اله خورشید به یک هیولا»).

اگر نمایشنامه‌ای از فرهنگ زبان مبدأ به فرهنگ زبان مقصد انتقال داده شود معمولاً دیگر ترجمه به حساب نمی‌آید بلکه اقتباس است.

نتیجه‌گیری

و بالاخره در پایان بحث ترجمه ادبیات جدی، این نکته را باید روشن کنم که من سعی دارم آینده‌نگر باشم. تردیدی نیست که مترجمانی چون استوارت گیلبرت^۱، که آثار مالرو^۲ و کامو^۳ را به زبان انگلیسی و آثار جویس را به فرانسه برگرداندند، تأثیر محرک و نتیجه‌بخشی داشته‌اند؛ و شاید این اقدام آنها عکس‌العملی بوده در برابر سبک خشک و تحت‌اللفظی بی‌روحو که در آستانهٔ قرن، ادبیات روس را به تباهی کشید. گیلبرت با تأثیر فراوان از ارنست همینگوی^۴ که مسبب اصلی نزدیک شدن ادبیات داستانی به محاورات روزمره بود، همتائی کاملاً زنده‌ای را ایجاد کرد. در این قسمت به مثال‌هایی از داستان بیگانه^۵ (*L'Etranger*) که توسط گیلبرت ترجمه شده است توجه کنید:

Aujourd'hui, maman est morte ou peut – être hier – je ne sais pas

"Mother died today, or may be yesterday, I can't be sure"

(مادرم امروز مرد، یا شاید هم دیروز، نمی‌دانم)

جمله دیگر:

"Je prendrai l'autobus à deux heures j'arriverai dans l'après-midi"

که به این صورت ترجمه شده است:

"With the two o'clock bus I should get there well before night fall"

(با اتوبوس ساعت ۲ باید پیش از آنکه شب شود برسم آنجا). در این مثال‌ها می‌بینید که گیلبرت اکثراً سعی دارد بیش از متن اصلی محاوره‌ای بنویسد. از آن گذشته وی تصور کرده است که جنبهٔ محاوره‌ای این متن در معنای نهفته‌اش قرار دارد، به عبارتی فکر کرده است که این متن به صورت ضمنی یا تلویحی، محاوره‌ای است. با وجود این نمی‌دانم چطور می‌توان ترجمهٔ *Il faisait très chaud* را به "it was a blazing hot afternoon" (بعدازظهر خیلی گرمی بود) توجیه کرد. از این دست اختلاف‌ها و تغییردادن‌ها و هزاران مثال دیگر حاکی از آن است که این مترجمان تمایل داشته‌اند از ذهن خود حقیقت را استنباط کنند، یعنی قائل به نوعی طبیعی بودن ذاتی هستند نه دقیق بودن در تمام سطوح متن. (البته معمولاً در سهل‌انگاری و بی‌دقتی این مترجمان تردیدی وجود ندارد و از این قبیل

1- Start Gilbert

2- Malraux

3- Camus

4- Ernest Hemingway

۵- اولین جمله از داستان بیگانه اثر کامو. این اثر توسط جلال آل‌احمد و علی‌اصغر خیره‌زاده ترجمه شده است. /م



اشتباهات در ترجمه از زبان آلمانی به انگلیسی خیلی رایج است). تصور من آن است که در آینده نوعی دقیق بودن ترجمه باید تنها معیار ترجمه خوب باشد – دقیق بودن در درجه اول به گونه کلی متن و سپس به متن خاصی که ترجمه شده است بستگی دارد. نکته دیگر آنکه اصطلاح «معنای نهفته» با دلالت‌ها و معانی منسوب به گرایسی‌ها^۱ بر بسیاری از اشتباهات و نادقیق بودن‌ها سرپوش می‌گذارد.

۱- Griceans: طرفداران گرایس که از نقش‌گرایان معروف در حوزه زبان‌شناسی نقش‌گرا هستند. /م

فصل شانزدهم

کتاب‌های مرجع و کاربرد آنها؛ در تکافوی

واژه‌های «نایافتنی»

مقدمه

امروزه عصر کتاب‌های مرجع است. آمیزه‌ای از نیاز عمومی و فناوری که با اطلاعات گسترده پیوند می‌خورد سبب می‌شود که پیوسته کتاب‌های بیشمار و متنوعی تولید شود این کتب می‌توانند هر ساله بدون مشکل روزآمد شوند (مانند *Petit Larousse*). متذکر می‌شوم که واژه‌نامه‌های مختلفی با موضوع «جای نام»ها، نمادها، اصطلاحات، واژه‌های کمیاب، افعال اصطلاحی مرکب، کلیشه‌ها، واژه‌های غیرزننده وجود دارد. واژه‌نامه‌های خوب تعداد بسیاری از این هماینها را درج کرده‌اند اما باز در این راستا خلاء وجود دارد. همه این منابع مفید هستند اما باید در نظر داشت که در استفاده از آنها نقاط ضعف و ایرادهای بزرگی برای زبان‌آموزان و مترجمان وجود دارد. یکی از این نقاط ضعف عدم درج اطلاعات درباره‌ی رواج فعلی واژه‌ها و اصطلاحات است؛ از این گذشته گاهی اوقات تعریف واژه‌ها و کارکرد آنها خلط شده و درهم آمیخته است. یا آنکه گاهی کارکرد آنها داده نمی‌شود (مثلاً چنین توضیح داده نمی‌شود که چاقو برای خوردن یا بریدن چیزی مورد استفاده قرار می‌گیرد و نیز ابزاری است که (معمولاً) یک تیغه و یک دسته دارد).

مترجم باید بداند کجا و چگونه اطلاعات مورد نیاز را از این کتاب‌ها پیدا کند. همه کتاب‌های مرجع، حتی اگر بد باشند، بالقوه مفید هستند، به شرط آن که محدودیت‌ها و نقص‌های آنها را بشناسید – که از آن میان تاریخ چاپ آنها است (مثلاً در زبان آلمانی برای ترجمه *A. Von Humboldt* واژه‌نامه قدیمی *Muret-Sanders* مناسب است). در واژه‌نامه‌های چندزبانه همایندهای معدودی ارائه شده است و بنابراین می‌توانند به عنوان کلیدهای اولیه‌ای برای تحقیقات بیشتر مورد استفاده قرار گیرند؛ اگرچه واژه‌نامه‌های دوزبانه ناگزیر، لازم هستند اما معمولاً باید دست کم به دو واژه‌نامه یک زبانه مراجعه شود، تا موقعیت واژه (که عبارت است از گستره رواج آنها در زبان مدرن، میزان تکرارشدگی و معنای تلویحی آن) را پیدا کنید. هیلر بلاک^۱ پیش از این نوشته بود

که مترجم باید تمام واژه‌ها (که احتمالاً منظورش واژه‌های زبان مبدأ است) به ویژه واژه‌هایی را که با آنان آشنایی دارد در واژه‌نامه نگاه کند، در مقابل، برخی می‌گویند مترجم نباید به واژه‌نامه‌ها اعتماد کند، فرض این دسته آن است که صرف دانستن موضوع متن بر مسائل معادل‌آوری ارجحیت دارد، یا فرض آنها این است که اگر نمی‌توان واژه‌ها را معنی کرد، فقط جمله‌ها (یا متون) اهمیت دارند — یعنی آنکه واژه‌ها به تنهایی معنی ندارند.

در تمام این اظهارنظرها، مانند بسیاری از اظهارنظرهایی که درباره ترجمه صورت می‌گیرد، واقعیت‌های یک طرفه و متعصبانه‌ای وجود دارد. واژه‌نامه‌های دوزبانه غالباً «واژه‌های فرهنگ لغتی» بسیاری دارند یا به عبارتی واژه‌هایی که در خارج از این واژه‌نامه‌ها بسیار به ندرت کاربرد دارند. (واژه‌های posology دوزاشناسی، physiological solution روش تن‌کردشناسی، compass declination فرویش قلمرو از این قبیل موارد هستند.)

بهتر است واژه‌هایی را که سال‌های پیش در قالب متن آموخته‌اید، معنی آنها را در واژه‌نامه پیدا کنید، چون اغلب متوجه می‌شوید که به یک جزء اساسی از معنای اصلی آنها توجه نکرده‌اید (به عنوان مثال من تا ۴۰ سال فکر می‌کردم "mercenary" [لژیونر، سرباز حرفه‌ای، خودخواه، رنجبر...] به معنای خسیس است). در واقع این اظهارات نشان می‌دهد که جمله به غلط شهرت یافته ویتگنشتاین «در بسیاری از موارد — البته نه در همه — معنی یک کلمه، همان کاربرد آن کلمه در زبان است» نادرست است، چون این ادعا اغلب بهانه‌ای برای نادرست ترجمه کردن و ابهام موجود در ترجمه است. مترجم اغلب از بافت متن، کارکرد واژه را استنتاج می‌کند نه تعریف آن را. و مسلماً کارکرد اولین عامل در ترجمه کردن و در معنا است. اما مثلاً چنگال ماهیتاً شیء‌ای است که دارای یک دسته است و در یک طرف این دسته ۲ یا ۴ شاخه وجود دارد و وسیله‌ای است که با آن چیزی می‌خورند.

منابع

مترجم در درجه اول به یک واژه‌نامه انگلیسی خوب نیاز دارد — مانند *Collins English dictionary* چون بسیار واضح است و بسیاری از اسامی خاص و علائم اختصاری را داده است. اگر برایتان مقدور است از واژه‌نامه *Concise Oxford* و *Longman's Dictionary of the English Language* استفاده کنید. دوماً، باید به یک واژه‌نامه *Roget* و حداقل *Penguin* جدید را در اختیار داشته باشید. وجود فرهنگ مترادف‌ها به دلایل ذیل ضروری است: (الف) واژه‌های منفعل ذهن شما را فعال می‌کند (ب) واژه‌های توصیفگر را که شکاف‌های واژگانی زبان مبدأ را نشان می‌دهند به دست



می‌دهد. (ج) دامنه واژگانی شما را گسترش می‌دهد.

سوماً باید یک واژه‌نامه Webster بزرگ (سه جلدی) را در دسترس داشته باشید. اغلب واژه‌های فنی را پیش از آنکه به واژه‌نامه دوزبانه مبدأ - مقصد یا تک‌زبانه مبدأ نگاه کنید در واژه‌نامه Webster انگلیسی پیدا کنید. به دایرةالمعارف بریتانیکا مراجعه کنید؛ واژه‌نامه Micropaedia واژه‌ها و اصطلاحات لغت‌نامه‌ای و دایرةالمعارفی فوق‌العاده زیادی دارد. برای واژه‌های جدید از دو واژه‌نامه جدید *Barnhart Dictionary of New English* و *Supplements to the Oxford English Dictionary* استفاده کنید. برای پیدا کردن معانی واژه‌های مربوط به زمان‌ها و ادوار مختلف از *OED* استفاده کنید (اما تلفیق *OED* قدیمی و مکمل‌های آن واژه‌نامه بدی است) همه واژه‌نامه‌های تخصصی Penguin را که با حوزه کاریتان مرتبط است بخريد (بیش از ۳۰ جلد هستند). هنوز یک واژه‌نامه مدرن در زمینه‌های هماینها کم دارید - تنها موردی که در این زمینه وجود دارد واژه‌نامه معروف *A. Reum's Dictionary of English style* (۱۹۲۰) و همچنین برای زبان فرانسه است. برای پیدا کردن واژه‌های کلیدی و مهم از واژه‌نامه‌های زیر استفاده کنید:

Fontana Dictionary Of Modern Thought اثر بولاک و وودینگر^۱، واژه‌نامه سیاسی *Dictionary Of Political Thought* اثر راجر اسکروتون^۲، واژه‌نامه *Key Words* اثر ریموند ویلیامز^۳ (چاپ سوم)، واژه‌نامه *Word Power* اثر ادوارد دوبونو^۴، واژه‌نامه فلسفی *Dictionary of Philosophy* اثر آنتونی^۵ (شامل واژه‌های منطق و نظریه‌های ارائه شده و نمادهای رسمی زبان). اما متذکر می‌شوم که بسیاری از واژه‌هایی - نه فقط واژه‌های سیاسی - که جنبه جهانی و بین‌المللی پیدا کرده‌اند در زبان‌های دیگر معانی مختلفی دارند (نگاه کنید به نیومارک ۱۹۸۲، ۱۹۸۵). برای واژه‌های سازمانی بریتانیایی از سالنامه «*Britain-۱۹۸۸*» چاپ اداره مرکزی اطلاعات (COI) استفاده کنید. واژه‌نامه وایتکر که به نام نویسنده‌اش نام‌گذاری شده است: واژه‌نامه *Whitaker's Almanack* آمار مفیدی در اختیار می‌گذارد. برای وقایع جاری به واژه‌نامه *Kessing's Current Events* مراجعه کنید. فرهنگ اسامی خاص *Payton's Proper Names* (اثر وارنه)^۶ واژه‌نامه درخشانی است که داشتن آن بسیار ضروری است. به همین طریق فرهنگ *Faux Amis and Key Words* (اثر پی‌تادی^۷ و اچ. ئی. وانز^۸) هم برای اسامی خاص فرانسوی و هم انگلیسی فرهنگ مناسبی است. برای افعال اصطلاحی مرکب از واژه‌نامه *Longman's Dictionary of Phrasal Verbs* و برای ضرب‌المثل‌ها از واژه‌نامه *Brewer* (نسخه تجدید نظر شده) استفاده کنید. برای

1- Bullock and woodings

2- Roger Scruton

3- Raymond williams

4- Edward de Bono

5- Antony Flew

6- Warne

7- P. Tthody

8- H. Evans

واژه‌های زبان مهندسی در انگلیسی غیر از واژه‌نامه *Engineering and its language* اثر شارف چیززی وجود نداشته است. برای زبان تخصصی آمیخته با اصطلاحات ویژه از واژه‌نامه‌های *Newspeak* اثر گرین^۱ و *Dictionary of Diseased English* اثر کینت هورسن^۲ استفاده کنید.

واژه‌های نیافتنی

گشتن به دنبال واژه‌ها و عباراتی که ظاهراً نیافتنی هستند، کار وقت‌گیری است. این دشواری به حیطة نظریه ترجمه مربوط می‌شود و خارج از چارچوب زبان‌شناسی نظری و کاربردی است. نظریه پرداز ترجمه باید برای این کار یک چارچوب مرجع یا راهنما – یک نمودار گردش کار بدون طرح – منظور کند. هدف از این کار آن است که در تحقیق مترجم برای پیدا کردن معنی واژه‌های ترجمه‌ناپذیر و نایاب نظم ایجاد شود.

انواع واژه‌های نیافتنی

دست کم هجده نوع واژه نیافتنی در یک متن زبان مبدأ می‌تواند وجود داشته باشد:

(۱) نوواژه‌ها – شامل واژه‌های جدید و ابتکاری، شکل‌های تازه ابداع شده، عبارات تازه تدبیر شده، همایندهای جدید، اسامی مرکب، واژه‌های جدید، واژه‌ها و عبارات کهنه و منسوخ، علائم اختصاری، کوتاه نوشته‌ها، نام‌های تجاری، برنامه‌ها، ترکیب جدید تکواژها. خواننده‌های تحصیل کرده هر ساله با صدها مورد از این دست واژه‌ها در نشریات غیر تخصصی و روزنامه‌ها مواجه می‌شوند. این واژه‌ها زود هم از بین می‌روند. ده‌ها هزار واژه نوآوری می‌شود و واژه‌های تخصصی حوزه‌های مختلف علمی را شکل می‌دهند.

(۲) لهجه‌ها، لهجه‌های محلی و زبان تخصصی که بیش از آنکه نوشتاری باشند، گفتاری هستند.

(۳) محاوره‌ای‌ها، عامیانه‌ها، واژه‌های زشت (تابو) – امروزه معمولاً این طیف واژه‌ها با همه معناها درج نمی‌شوند (واژه‌های سطح پائین و نامتمدن مانند فرانسوی کانادایی (یا ژوال^۳، شکل محاوره‌ای آن)، واژه‌های رایجی که فرضاً در مناطق دوردست انگلیسی زبان غیر از بریتانیا به کار می‌رود (مانند "Kelper").

(۴) واژه‌هایی از زبان سوم یا زبان مقصد که خودسرانه آنها را وارد متن زبان مبدأ می‌کنند.

1- Green

2- Kenneth

۳- Jauval: لهجه‌های فرانسوی در کانادا یا هر لهجه‌ای که با گفتار معیار تفاوت داشته باشد. /م



۵) اصطلاحات منسوخ جغرافیایی و موضع نگاشتی (توپوگرافیکی) و اصطلاحات و واژه‌های همسان (مانند "malvians"، "Azania" و غیره).

۶) نام روستاها و نواحی جویبارها و تپه‌های کوچک و خیابان‌ها که ممکن است در زمان‌ها اسامی واقعی (مانند "Flatbush") یا ابتکاری باشند و در زبان و فرهنگ بومی معانی تلویحی و کنایه‌دار داشته باشند، در این راستا باید نقشه خیابان‌ها را به دقت مطالعه کرد.

۷) اسامی اشخاص گمنام.

۸) اسامی کالاها، اسامی اختراع‌های ثبت شده، علائم و اسامی تجاری و نام کالاها - که معمولاً با حروف بزرگ مشخص شده‌اند و اغلب، کم و بیش دارای پسوندهای رایج هستند.

۹) نام‌های مؤسسات جدیدالتأسیس یا جزئی و کم اهمیت.

۱۰) غلط درحروف چینی، اشکالات چاپی، غلط‌های املائی، به ویژه در اسامی خاص (اسامی افراد و مکان‌های جغرافیایی) اشتباه در نوشتن حروف کلمه‌ای از زبان مبدأ با استفاده از حروف زبان مقصد.

۱۱) واژه‌های منسوخ زبان مبدأ، زبان مقصد و زبان سوم.

۱۲) کنایات تلویحی نامشخص و معانی نمادین واژه‌ها یا اسامی خاص.

۱۳) معادل‌های شناخته شده واژه‌ها و اصطلاحات.

۱۴) واژه‌های رمزی.

۱۵) واژه‌های رایج که در زبان مبدأ یا زبان سوم مفاهیم فرهنگی دارند.

۱۶) زبان اختصاصی یا مظاهر «زندگی شخصی»، «زندگی شخصی» حاکی از زندگی یا خصوصیات شخصی نویسنده است که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم با خواندن متن زبان مبدأ مشخص می‌شوند).

۱۷) مدلول خارجی (مرجع برونی). واژه «نیافتنی» ممکن است به یک شیء یا فعالیت که قبلاً در متن یا در خارج از متن ذکر شده باشد اشاره داشته باشد. مثلاً *Razmishlenya prodolzhaitsja* «فکر هنوز مشغول به این موضوع است» است. اما در متن به معنی «سخنرانی‌های راجع به "مکاشفه" فوق تجربه‌ای هنوز ادامه دارد» است. در این مثال *Rezmishlenya* به معنی «تفکر عمیق، تفکر، مکاشفه واژه‌ای است که نویسنده آن را برای اشاره به سخنرانی‌های راجع به "مکاشفه" فوق تجربه‌ای به عنوان "synecdoche" (پیوسته انگاری) به کار برده است. عدم وجود حروف تعریف معین / نامعین به این مشکل می‌افزاید. اما در ارجاعی که پیش از این به سخنرانی‌ها شده است تشابهی دیده می‌شود که حل مشکل ترجمه آن را راحت‌تر می‌سازد. در رفع این دشواری

به یک «راهبرد جنبی از طریق حس ششم» نیاز است.

(۱۸) واژه‌های فرهنگ لغتی. این دسته، واژه‌هایی هستند که بسیار کم کاربرد هستند اما سابقه ریشه‌دار و دیرینه‌ای در واژه‌نامه‌ها دارند. مانند *spasmophilie* و "haemoscope". یک واژه‌نامه خوب مشخص گرهای رایج یا واژه‌های عام متداول را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، مانند "proneness to spasms" و "haemaloscope".

روند تحقیق

مترجم در تحقیقاتش برای یافتن واژه‌های نیافتنی گهگاهی سعی می‌کند که با نویسنده متن اصلی مشورت کند، و اگر موفق به برقراری این ارتباط نشود با متخصصین فنی یا آگاهان و دانش‌آموختگان زبان مبدأ در آن حوزه - که حتی ممکن است با هم اختلاف نظر داشته باشند - مشورت می‌کند. در راستای اهداف این فصل از کتاب، فرض را بر این می‌گذارم که این اقدام انجام‌پذیر نباشد. چون احتمال دارد نویسنده فوت کرده باشد یا دسترسی به او میسر نباشد، و متخصصین یا آگاهان به فنون قابل دسترسی نباشند یا پاسخ را ندانند یا حتی به احتمال قوی‌تر ممکن است زمان کافی برای این کار در اختیارتان نباشد. اکنون تلاشم بر آن است که خواننده را به روش تحقیق در ترجمه رهنمون کنم، با این فرض که اغلب، انگلیسی، زبان مبدأ است.

ابتدا باید به واژه‌نامه‌های تخصصی و عمومی دوزبانه مراجعه شود؛ چه جواب اصلی را به دست دهند چه ندهند، سپس باید چند بار این جواب‌ها را به دقت در واژه‌نامه‌های تک‌زبانه مبدأ و مقصد بازبینی کرد تا معادل کاربردی آن پیدا شود و تداول واژه مقصد که در این کتب ذکر شده است مشخص گردد. این کلمه، می‌تواند یک واژه (یا عبارت) فرهنگ لغتی باشد - که فقط در واژه‌نامه‌ها پیدا می‌شود به ویژه اگر آن واژه‌نامه توسط نویسندگان زبان مبدأ نوشته شده باشد. در زبان انگلیسی این جستجو با موارد ذیل کفایت می‌کند:

(۱) *Webster's Third New International Dictionary*، که به روزترین و قابل فهم‌ترین واژه‌نامه انگلیسی موجود است و بسیاری از اصطلاحات فنی، همایندهای جدید، علائم اختصاری، همایندهای معمول، واژه‌ها و عبارات محاوره‌ای را ارائه می‌کند. همچنین بسیاری از واژه‌های بیگانه مانند *Luftmesch* یا *Yiddish* (واژه غیرآلمانی) به معنای خیال‌پرداز با مفهوم در عالم هپروت به سر بردن در آن درج شده است.

(۲) *Oxford English Dictionary* برای واژه‌های کهنه و منسوخ و واژه‌های مربوط به لهجه شخصی (نگاه کنید به واژه *littre* در زبان فرانسوی) و مکمل‌های این واژه‌نامه (ویراست آر. دبلیو. بورچفیلد)، A - G (۱۹۷۲)، H - N (۱۹۷۶)، O - SC (۱۹۸۲)؛

(۳) دایرةالمعارف *Micropaedia of the Encyclopaedia Britannica* برای اسامی خاص، مفاهیم و اصطلاحات تخصصی؛

(۴) *Columbia Lippicott Gazetteer of the world, The Time Atlas of the World* برای اصطلاحات و واژه‌های جغرافیایی زبان‌های مختلف؛ *Collins English Dictionary* برای زبان محاوره‌ای عامیانه در انگلیسی بریتانیایی.

دوماً مترجم باید احتمال غلط چایی، غلط در حروف چینی، غلط املایی یا شکل‌های مختلف املایی واژه‌ها را در نظر داشته باشد: مثلاً "h"، "c" و "k" (مانند calli، Kalli)، "f"، "th"، "ph"، "oe"، "ae" و "e" تفاوت میان زبان انگلیسی آمریکایی و بریتانیایی در واژه‌هایی که از زبان یونان باستان گرفته شده‌اند؛ "y"، "u"، "j" ممکن است به جای هم به کار روند. در اثر غلط چایی احتمال دارد واژه‌هایی شکل گیرد که اشتباهاً درست یا موجه جلوه کنند: "astrolobe" یا "astropode" به جای "astrolable"، یا مثلاً kern می‌تواند غلط چایی «موجهی» برای keim باشد. واژه‌ای که ظاهراً انگلیسی به نظر می‌آید مانند "autochemist"، ممکن است در یک متن فرانسوی زبان مبدأ به عنوان معادل *auto-analyseur* گذاشته شده باشد در حالی که معادل درست آن در انگلیسی فقط "auto-analyser" است: این مطلب تذکر دیگری است مبنی بر اینکه مترجم نمی‌تواند هیچ واژه‌ای را به صرف این دلیل که در متن زبان مبدأ ظاهر شده است نیازموده درست فرض کند، قطعاً نباید حتی در مورد وجود یک کلمه در زبان خودش چنین بپندارد مگر اینکه از قبل با چنین واژه‌ای آشنایی داشته باشد. مترجم باید با گریزان‌دیشی و شگردهای تکمیلی متن (Cloze test = پرکردن حروف افتاده) مشکلات ناشی از غلط چایی و املایی را اصلاح کند.

به عنوان مثال به مشکل موجود در ترجمهٔ این جمله توجه کنید:

Elle avait un uvéakolobrom congénital کلمهٔ *kolobrom* یک پسوند غیر پزشکی نامحتمل دارد. اگر با k معنی آن درست نباشد مترجم باید با حرف c امتحان کند. با این اقدام کلمهٔ مذکور به معنی «شیار عنبیه» خواهد بود.

بیشترین تعداد نوواژه‌ها آن دسته از اصطلاحات تخصصی هستند که از تکواژهای لاتین و زبان یونان باستان ساخته شده‌اند، و معنی آنها (مانند علائم اختصاری) در متن بسیاری از واژه‌نامه‌های مدرن درج شده است. باز کردن (توضیح و تفکیک) ترکیب‌ها معمولاً دشوار نیست (مثلاً "ambisonics": صدای استریوفونیک که از همهٔ قسمت‌های یک اتاق به گوش می‌رسد). نوواژه‌ها معمولاً با همانندسازی و قیاس ابداع می‌شوند (مانند "endorphine" یا "terrisphone"). متأسفانه هیچ همتای انگلیسی (یا آلمانی) برای نشریهٔ فرانسوی *La Banque de Mots* یا *Dictionnaire des Mots Contemporains* (که نسخهٔ تجدید نظر شدهٔ *Dictionnaire des Mots Nouveaux* است) وجود ندارد که نوواژه‌های آن با



نوواژه‌های این نشریه معادل باشند. ابهام‌آمیزترین نوع واژه‌های نیافتنی اغلب کلمه‌های عامیانه تک سیلابی هستند که ممکن است کوتاه نوشته، کنایی، یا نام‌آوا (مانند Zonked) باشند اما این علائم و نشانه‌ها صرفاً سرخ هستند و نیاز به تحقیق بیشتری دارند.

آگاهی کلی از تغییراتی که در طول زمان در آواها صورت گرفته است برای پیدا کردن معنی واژه‌های عامیانه مفید است حتی اگر مترجم در این کار به ریشه‌های عامیانه آنها دست پیدا کند: مانند "Lizzers" (انگل‌های اجتماعی) (y, g). واژه‌های نیافتنی مربوط به زبان‌های رومیایی (مانند واژه ایتالیایی *nyctemeral*) در صورت داشتن املاهای مختلف (مانند *nycthemeral*) باید در واژه‌نامه‌های فرانسوی پیدا کرد (از جمله این واژه‌نامه‌ها *nycthemeral*، *Quillet, Robert, Larousse, Lexis, flammaration* هستند).

فرهنگ‌نویسان بر این باورند که واژه‌نامه‌های فرانسوی باید برای واژه‌های شهروندان کانادایی، سویسی و والون ارزش درخوری قائل شوند؛ و واژه‌نامه‌های آلمانی نیز به واژه‌های GDR و FRG، واژه‌های سویسی و اتریشی بها بدهند (واژه‌نگاری رسمی معمولاً در همه ممالک منشأ اختلاف بر سر واژه‌ها است). کاسلز^۱ در سال ۱۹۵۹ ادعا کرد که واژه‌نامه اسپانیائیش "*Spanish Dictionary*" نخستین واژه‌نامه‌ای است که به اسپانیایی آمریکای لاتین جایگاه مناسبش را اختصاص داده است. با این توصیف واژه‌نامه‌های انگلیسی باید واژه‌های بیشتری از زبان ولش^۲ داشته باشند (مانند *Plaid Cymru; fawr*)؛ برای هیچکدام از کلمه‌های *Inter shop* و *exquisit* (مربوط به آلمانی GDR) در خیلی از کتاب‌های مرجع انگلیسی یا آلمان غربی که برای واژه‌های آلمانی نوشته شده‌اند، توضیحی داده نشده است (مثلاً در واژه‌نامه *Collins*، کلمه *Intershop* به *International shop* معنی شده است!)

اسامی مرکب جدید مخصوصاً در فناوری‌های جدید بیشترند و معنی آنها را باید از اجزایشان حدس زد.

کلمه‌های ادغامی در فناوری از آمیختن دو واژه شکل می‌گیرند (مانند "*biostatistics*"، "*biostatistics*")؛ اغلب آنها جنبه جهانی دارند، اما برخی از آنها را می‌توان در ترجمه از حالت ادغامی خارج کرد (مانند "*stagflation*"، "*ecocide*").

برخی از واژه‌های گویش‌های محلی (*patois*) درست زمانی درج می‌شوند که در حال فراموش‌شدگی هستند، برخی هم همزمان با از بین رفتن شرکت‌ها و تجارت و صنعت مرتبط فراموش می‌گردند. برای واژه‌های انگلیسی لازم است که به واژه‌نامه *The language of British Industry* تألیف پیتر رایت^۳ مراجعه شود.

1- Cassells

۲- welsh زبان ولش زبان مردم ویلز است. /م

مترجم باید بتواند معنی جدید خیلی از واژه‌های موجود را با در نظر گرفتن عامل قیاس و همسانی، که هم جنبه اجتماعی دارد (انطباق) و هم روان‌شناختی (ارتباط تجسمات) حدس بزند. مثلاً "Thankfully" بر مبنای کلمات hopefully و mercifully و غیره ساخته شده و به معنی «خوشبختانه» است. گاهی معنی تلویحی مذهبی دارد (خدا را شکر)؛ کلمه "sadly" هم‌اینگونه است؛ واژه sophisticated که مخصوص موجود غیرجاندار (ارتقاء یافته) است تغییر پیدا کرده و برای جاندار به کار می‌رود و معنی «ماهر»، «تیزبین» و «مبتکر» پیدا می‌کند.

نواژه‌های ناپایدار کابوس مترجم هستند. به منظور پیدا کردن معنی امروزی "Tory" شاید نیاز باشد از حالا به مدت ۵۰ سال بایگانی روزنامه‌ها را به دقت بگردیم تا به نتیجه برسیم که "wets" به معنی «بله، احمق و کسی که با یک گروه خاص همخوانی ندارد» برای اشاره به Tory^۱ Mps (محافظه‌کاران منتقد سیاست پول محور خانم تاچر به کار رفته است).

واژه‌های کهنه که در معانی جدید به کار می‌روند اغلب فقط در صورتی پیدا می‌شوند که مترجم آنقدر صبور باشد که تقریباً همه واژه‌های متن را بررسی کند چون واژه یا همانند (مانند morphology, play group, intercity, ploytechnic, high-speed train, activant, militant, coffee-table book, with it, juggernaut, meaningful) ممکن است با هر کدام از معناهای قدیمی یا نمادین و حتی با معنی جدیدش در متن معنای کاملاً مناسبی بدهد. معمولاً معنی سازمانی جدید واژه‌ها (مانند "listed building"، بنای ثبت شده) را باید از منابع مطلع گرفت یا آنکه منابع رسمی آن را تأیید کنند. معانی جدید بیشتر از جانب زبانورانی که به رسانه‌ها تسلط دارند و نیز از گرایش‌های «عامه‌گیر» و به ویژه فرهنگ قشر جوان به دست می‌آید.

علائم اختصاری که از حروف آغازین اصطلاحات سازمانی تشکیل شده‌اند بسیار بارورتر و تکرارگر از کوتاه‌نوشته‌ها (که ثابت هستند)، واژه‌های ادغامی (که محدود به حوزه اقتصاد و الکترونیک هستند) و برنامه‌ها که از سیلاب آغازین شکل گرفته‌اند و پس از انقلاب روسیه باب شدند (مانند sovkom, univermag و غیره) هستند. علائم اختصاری پیوسته در متن‌های مختلف یا برای آموزنده‌های رشته‌های مختلف (TME, CD, FSP) به صورت غیررسمی ابداع می‌شوند و مترجم برای پیدا کردن آنها وقت زیادی صرف می‌کند. با آنکه واژه‌نامه‌های تخصصی (مانند پزشکی) و عمومی متعددی در زمینه علائم اختصاری وجود دارد، روال برخی واژه‌نامه‌های استاندارد که علائم اختصاری و کوتاه‌نوشته‌ها را در بدنه اصلی کتاب قرار می‌دهند نه در ضمیمه‌های جداگانه، قابل تحسین است.



کلمه‌های محاوره‌ای، نوعی از نوواژه‌ها هستند که به سرعت تغییر و تحول پیدا می‌کنند و از نورواج می‌یابند. این دسته از نوواژه‌ها ناپایدار هستند، به ویژه واژه‌هایی که سابقاً زشت بوده‌اند، امروزه چون سیل همه جا را فرا می‌گیرند.

مترجم چگونه می‌تواند حدس بزند که فرضاً در یک داستان کوتاه "sod the British Council" می‌تواند به معنی «من به سازمان تبلیغ و فرهنگ زبان بریتانیا نمی‌روم، چون کار بهتری سراغ دارم که انجام دهم» باشد؟ در این خصوص، نظریه‌پرداز فقط می‌تواند هشدار بدهد.

من واژه‌های نام‌ساخته (مثلاً idiosyncratically (افکار و رفتار فردی) — که اصطلاح صحیح معادل آن antonomasia است) را به عنوان واژه‌هایی تعریف می‌کنم که از اسامی خاص تشکیل شده‌اند. این قبیل واژه‌ها که همواره در زبان فرانسه رایج هستند اخیراً در زبان انگلیسی زیاد شده‌اند (مانند Bennites ، Thatcherism ، Shavian ، Leavisite ، Laurentian ، Orwellian ، Hallidayan ، Audenseque (Personian ، Gramscian). این واژه‌های نام‌ساخته معمولاً به زبان مقصد انتقال داده نمی‌شوند و بنابراین به معنای صریح‌شان تغییر داده می‌شوند (مثلاً Bennites حامیان حزب کارگری تونی بن در جناح چپ اعضاء پارلمان). متذکر می‌شوم که Shavian ممکن است به معنی «مرتبط با برنارد شاو» و «مانند برنارد شاو»، «شوخی»، «شیطنت‌آمیز» و کنایه‌دار» باشد.

بسیاری از نام‌های تجاری تحت‌تأثیر افراد و تبلیغ‌گران ماهر به «واژه نام‌ساخته» تغییر پیدا می‌کنند و طولی نکشیده با حروف کوچک نوشته می‌شوند. در برخی متون ممکن است مترجم مجبور باشد یک نام تجاری را به سبب آنکه هیچ واژه معادلی برای آن در دسترس وجود ندارد حدس بزند (مانند biro ، bic ، Tesa ، sellotape و مانند اینها). این جمله را چگونه باید ترجمه کرد؟ "she watched her leg in Tubgrips". اگر "Tube-shaped bandages" (باندازهای لوله‌ای شکل) را برای آن انتخاب کنیم معادل بسیار ضعیفی است. نام تجاری معمولاً در ترجمه انتقال داده می‌شود، اما در برخی موارد می‌توان چیزی را به آنها افزود یا اگر در زبان مقصد معادلی برای آن وجود داشته باشد جایگزین آن می‌گردد. این قضیه به ویژه در مورد داروها صدق می‌کند.

برخی از معادل‌های شناخته شده زبان مبدأ (مانند "Dizzy" ، "Rab" ، "The Gunners" ، "The Sherardian professor" ، "The Maid of Orleans") را به سادگی نمی‌توان در کتاب‌های مرجع پیدا کرد. معادل‌های شناخته شده ممکن است معادل‌های زبانی یا اشاری، القاب، اسامی قدیمی، کوتاه نوشته‌ها یا کلمه‌های محاوره‌ای باشند که به عنوان جایگزین اسامی رسمی یا دقیق یک مدلول به کار می‌روند: در این کاربرد، چنین معادل‌هایی معنای تلویحی دیگری را دربردارند. به عنوان مثال با توجه به نکات مطرح شده اخیر نمی‌توان "Salisbury" را به عنوان جایگزین غیررسمی یا



شناخته شده "Harare" به کار برد اما Russian معمولاً یک معادل شناخته شده برای "Soviet" است. برای مترجم صرف قراردادن یک معادل شناخته شده کار دشواری نیست (چون کتاب‌های مرجع واژه‌های «دقیقی» را به کار می‌برند) بلکه مشکل در این است که بفهمد آیا این واژه‌ها با همین معنا به کار رفته است یا با معنای دیگری. اگر با معنای دیگری به کار رفته باشد می‌تواند تحت‌اللفظی (مانند a Gaul) یا کنایه‌دار و نمادین باشد (مانند Königsberg).

می‌توان از تکرارهای وسواس‌گونه، غیرعادی یا نقل‌قول‌های صمیمی و توضیحات و مانند آن به زبان شخصی یا زندگی شخصی پی برد. (من قبلاً در *Fremdsprachen* مقاله‌ای درباره نظریه ترجمه مطالعه کردم که تمام مثال‌های آن تقریباً «ضد - شوروی» به نظر می‌آمد - می‌توان گفت منحصر به فرد بود). گاهی مشکل می‌توان زبان شخصی را از نوواژه‌های غیرشخصی بازشناخت - چه کسی می‌داند اصطلاح "dowly days" (متضاد عبارت «روزهای خوب») که آدن^۱ آن را به کار برده است زبان شخصی است، یا مربوط به انگلیسی میانه یا گویش ("dull")؟ اگر این اصطلاح در یک متن «بیانی» به کار رود بسته به متن و قالب واژه‌ها می‌توان آن را با یک نوواژه ترجمه کرد. همین واژه در یک متن آگهانشی غیرعادی به نظر می‌رسد و در ترجمه شکل عادی به آن داده می‌شود.

اساساً مترجم باید مدلول تمامی اسامی خاص و واژه‌های فرهنگ لغتی را پیدا کند، حتی اگر در ترجمه‌اش از آن اطلاعات استفاده نکند. فرهنگ اسامی خاص *payton's proper names*، فرهنگ *Kessing's Contemporary Archives* و فرهنگ واژه‌های اندیشه مدرن *Fantana Dictionary of Modern Thought* برای اسامی خاص (و بسیاری از معادل‌های شناخته شده) سودمند نیستند. مخصوصاً در ترجمه زبان آلمانی بیشترین دشواری‌ها برای مترجم ایجاد می‌شود. چون همه اسم‌ها با حروف بزرگ نوشته می‌شوند حتی اسم داروها. مثلاً در قسمتی از *Four-power Treaty* درباره برلین غربی معنی *Steinstücken* با "cutting up stones" (سنگ‌های قطعه قطعه) اشتباه گرفته می‌شود و با مراجعه به دایرةالمعارف *Großes Brockhaus* می‌توان فهمید که جزیره کوچکی از برلین غربی است که در برلین شرقی واقع شده است.

مشکل می‌توان میان «واژه‌ها» و اسامی خاص تمییز قائل شد. مثلاً *Le Chêne Vert* می‌تواند به معانی «مزرعه»، «درخت» یا «دهکده کوچک» باشد. یا "a smith" ممکن است عضوی از خانواده اسمیت یا شخصی باشد که به اسمیت شباهت دارد. امروزه گرایش به ساختن صفت و کیفیت (isme و -ism) از اسم خاص به سرعت



از زبان فرانسه به انگلیسی اشاعه پیدا می‌کند.

واژه‌های عادی که معانی خاص فرهنگی دارند ممکن است برای همه شناخته شده و حتی بسیار فراگیر باشند. این واژه‌ها ممکن است منحصر به یک موضوع خاص باشند (مانند "peace" (رحمت)، "faith" (ایمان)، "hope" (امید) و غیره در متون مذهبی). حتی اگر معنی کاربردی آنها به راحتی قابل تعریف نباشد ممکن است معنی آنها پیدا نشود.

مترجم‌ها باید به این موارد دقت کنند: (الف) *Faux amis* [فازمی یا هم‌ریشه‌های غلط‌انداز] که عبارتند از واژه‌هایی از زبان مبدأ یا زبان سوم که اکنون عضو واژه‌های زبان مقصد هستند و معنای اصلی یا ثانویه دیگری (غیر از معنای زبان مبدأ) در زبان مقصد دارند (مانند *diletante*، *amateur* = مدعی)؛ (ب) *amis loyaux* [واژه‌های هم‌ریشه هم‌معنی] که در زبان مبدأ و مقصد یک معنی دارند؛ (ج) واژه‌هایی از زبان مقصد در متن زبان مبدأ که اکنون در زبان مبدأ با معنی دیگری به کار رفته‌اند – این دست واژه‌ها در زبان فرانسه بیشتر از زبان آلمانی رایج است!

واژه‌های لهجه‌ای (مربوط به مناطق مختلف یا طبقات اجتماعی) اغلب ممکن است با نوواژه‌ها و کلمات محاوره‌ای از جمله حرف‌های رکیک، خلط شوند یا با زبان خاص یک گروه شغلی آمیخته شوند. این واژه‌ها حتی ممکن است در داخل گیومه «مشخص» نشده باشند. این طیف کلمات در زبان انگلیسی اغلب تک سیلابی هستند و به نظر می‌آید صورت‌های اندکی تغییر یافته واژه‌های عادی باشند یا آنکه با معنای نمادین و کنایه‌دار جلوه کنند. می‌توان واژه‌های مربوط به لهجه را در واژه‌نامه *OED* و واژه‌نامه *English Dictionary Dialect* (۱۹۰۵-۱۸۹۸) نوشته رایت^۱ و واژه‌نامه کلمات عامیانه و غیررسمی *Dictionary of Slang and Unconventional English* اثر اریک پارتریج^۲ پیدا کرد. ترجمه واژه‌های لهجه‌ای جدا از متن بستگی به اهداف کاربردی و شناختی استفاده از آنها دارد.

مهاجرین گونه‌های جدیدی از انگلیسی بریتانیایی را گسترش می‌دهند، به ویژه انگلیسی پاکستانی و جامائیکائی (نگاه کنید به *Dictionary of Jamaican English* اثر اف. جی. کسیدی^۳ و آر. بی. لویژ^۴).

معنای تلویحی غیر رایج واژه‌ها یا اسامی خاص در متن زبان مبدأ ممکن است جنبه جهانی (موضوعات تولد، جنسیت، غذا، سرپناه) فرهنگی یا شخصی داشته باشند. زمانی که این کلمات در واژه‌نامه مدرنی چون *Collins* (۱۹۷۸) وجود نداشته باشند ممکن است در واژه‌نامه *The Dictionary of Subject and Symbols in Art* اثر

۱- مانند واژه «انقلاب» که از زبان عربی وارد فارسی گردیده است اما در عربی از آن به مفهوم انقلاب مورد نظر ما استفاده نمی‌شود، بلکه واژه معادل انقلاب در زبان عربی «ثوره» است. /م

2- Wright

3- F. G. Cassidy

4- R. B. Le page



جیمز هال^۱ (میوری)^۲ یا دایرةالمعارف *Illustrated Encyclopida of Traditional Symbols* اثر جی. سی. کوپر^۳ (تیمز و هودسن)^۴ یا *Dictionary of Symbols* اثر جی. ائی. سیرلوت^۵، آثار ئی لهنر^۶ یا *Man and his Symbols* زیر نظر سی. جی. یونگ^۷. پیدا شوند. نمادهایی را که جنبه جهانی یا فردی دارند می‌توان مستقیماً ترجمه کرد. اما نمادهای خاص فرهنگ‌ها معمولاً هم باید تفسیر و هم ترجمه گردند.

فرایند ترجمه

واژه‌ای از زبان سوم یا زبان مقصد که وارد متن زبان مبدأ شده باشد بسته به این که با اهداف بیانی یا آگاهانشی به کار رفته باشد به ترتیب «منتقل» یا «ترجمه» می‌شود! واژه‌ای از زبان مقصد که با معنای درست در زبان مبدأ به کار رفته باشد معمولاً به همان صورت به زبان مقصد «برگردانده» می‌شود.

اگر اثبات شود که واژه «نیافتنی» اشتباه چاپی یا غلط املایی دارد یا نادرست و یا با املای نامعمول به کار رفته باشد، معمولاً این هنجارگریزی نادیده گرفته می‌شود و شکل درست آن واژه ترجمه می‌گردد.

اگر واژه نیافتنی یک اسم خاص کم اهمیت باشد – مانند نام یک شخص یا مکان جغرافیایی – معمولاً انتقال داده می‌شود (یا با استفاده از حروف الفبایی زبان مقصد نوشته می‌شود) به اضافه اینکه اطلاعات کلی یا عامی درباره آن داده می‌شود (مثلاً شهر کوچکی در ناحیه ایرکوتسک^۸، USSR؛ رودخانه ایجین^۹، در منطقه دریاچه لیک‌بایکال^{۱۰}، اسنویلسکی^{۱۱} شاعری از قرن نوزدهم اهل سوئد)

اگر اثبات شود که کلمه‌ای نوواژه است، مترجم می‌تواند، بسته به مقتضیات (مانند اهمیت مدلول مورد اشاره، نوع متن، طیف خوانندگان) از میان فرایندهای مختلف ترجمه (ابداع واژه جدید، ترجمه تحت‌اللفظی، جایگزین کردن معادل فرهنگی یا معادل عام، ترجمه موقت) یکی را انتخاب کند – پیش از این درباره همه این شرایط و مقتضیات در فصل ۱۳ بحث کرده‌ایم؛ همچنین نگاه کنید به کتاب دیگر من با عنوان *Approaches to Translation* (۱۹۸۱).

زمانی که تشخیص داده شود که واژه‌ای، نام یک مؤسسه جدید یا کم اهمیت است، یا به همراه افزودن جمله‌ای درباره کاربرد و موقعیت آن «انتقال» داده می‌شود یا آنکه یک اسم عام مانند «حزب»، «انجمن»، «کمسیون»، «شرکت» و از این قبیل اسامی به علاوه

1- James Hall

2- Murray

3- J. C. cooper

4- Thames and Hudson

5- C. E. Cirlot

6- E. Lehner

7- C. G. Jung

8- Irkutsk

9- Egyn

10- Lake Baikal

11- Snoilsky



جمله‌ای درباره کاربرد آن، جایگزینش می‌شود.

یک واژه «زبانی» کهنه با معنی جدید (مانند "kicks" [ضربه، شوت در فوتبال])، و "jogging" (دویدن آرام) ممکن است پیش از ترجمه نیاز به تحلیل محتوا داشته باشد و از اینرو با دو واژه یا بیشتر از آن ترجمه گردد. برای یک واژه «سازمانی» کهنه که معنی جدید پیدا کرده است (مانند IUT، "polytechnic") می‌توان یک معادل نزدیک فرهنگی (مانند بالا) را در ترجمه آن آورد. یا در یک متن تخصصی می‌توان آن را به علاوه یک تعریف کارکردی انتقال داد. (تعریف کارکردی هدف مدلول مورد اشاره را بیان می‌کند، و تعریف توصیفی، اندازه رنگ و ترکیب آن را توضیح می‌دهد).

مترجم هرگز نباید یک واژه نایافتنی را «نادیده بگیرد» و به صرف آنکه واژه‌ای بی‌معنی به نظر رسد (یعنی یک واژه ناموجود یا یک واژه موجود که به نظر می‌آید کاملاً بی‌ربط به کار برده شده باشد) نباید تصور کنیم که بی‌منظور بوده و می‌توان از آن رد شد. برعکس، باید معنی واژه‌ای را که نمی‌توان پیدا کرد به نوعی حدس زد و میان محتمل‌ترین معنای یک واژه (و نیز با شگرد پرکردن جای خالی متن) و معنایی که از ساخت یا ظاهر واژه به نظر می‌رسد تطابق ایجاد کند، البته اگر چنین موردی وجود داشته باشد. روشن است که وی باید توضیحی را اضافه کند مبنی بر اینکه «معنای آن پیدا نشد» و دلایل تفسیر خویش را از آن واژه ذکر کند، که محتمل‌ترین خلاء بافتی و معنایی برون متنی واژه که از تکواژهای تشکیل دهنده آن ساخته شده را نشان دهد. اگر مترجم فکر می‌کند تایپیست واژه‌ای را اشتباه حروف‌چینی کرده است، باید در یادداشتی به این موضوع اشاره کند.

در پیدا کردن و تفسیر واژه‌های «نایافتنی» مترجم بیش از درایت و تدبیر به درک و تخصص، تخیل و ابتکار و «ارتباط قوی» نیاز دارد. گشتن به دنبال واژه‌ها، و دست یافتن به آرامش یا رضایت خاطر در هنگام پیدا کردن واژه‌های نایافتنی از بهترین جذبه‌های کار مترجمی است.

فصل هفدهم

نقد ترجمه

مقدمه

نقد ترجمه اصلی‌ترین حلقه اتصال میان نظریه ترجمه و عمل ترجمه است؛ همچنین یک تمرین لذت‌بخش و آموزنده است، به ویژه زمانی که ترجمه شخص دیگری یا حتی از این بهتر، دو یا چند ترجمه از یک متن را نقد می‌کنید. با این کار، به زودی نه تنها به گستره وسیع سلیقه پی می‌برید بلکه متوجه می‌شوید که متفاوت بودن ترجمه بستگی به روش انتخابی مترجم دارد. به عنوان مثال به متن زیر که توسط ان. دنی^۱ به انگلیسی ترجمه شده است توجه کنید:

Cette rue, cette palace ressemblent à la rue, à la place d'alors: elles ne sont pas les mêmes, et, les autres, je puis avoir l'impression qu'elles existent encore.

از کتاب *L'Adoration* نوشته ژاک بورل^۲

Those places look as they then, but they are not the same; and as for the others, I have the feeling that they still exist.

(این مکان‌ها مثل سابق به نظر می‌رسند، اما واقعاً خود آنها نیستند؛ و در مورد بقیه احساس می‌کنم که هنوز وجود دارند). نکته این نیست که این مطلب چگونه ترجمه‌ای است یا چرا مانند ترجمه زیر، دقیق ترجمه نشده است:

"This street, this square are like the street, the square of those times; they are not the same, and a for those others, I may feel that they still exist ..."

(این خیابان، این میدان مانند همان خیابان، همان میدان آن موقع هستند؛ اما خود آنها نیستند، در مورد بقیه فکر می‌کنم هنوز وجود دارند...)، بلکه نکته این است که چرا آقای دنی خواسته است یک بیان احساسی نمایش‌گونه را به یک جمله عادی تبدیل کند. بنابراین نقد ترجمه جنبه‌های مختلفی دارد: شما می‌توانید ترجمه را با معیار دقت در اشارت‌گری و کاربرد بررسی کنید. اما اگر این روش مناسب نباشد و حتی بیهوده باشد، یا حتی اگر آن قدر چیزی وجود ندارد که اصلاح شود، می‌توانید بررسی کنید که چرا



مترجم آشکارا تا این قدر لحن را تغییر داده است. مترجم تا چه حد اجازه دارد از واژه‌ها فاصله بگیرد، تا چه حد در بند پیام، معنا و مفهوم باشد؟

به نظر من معیارهای دقت و اختصار هم مطلقند هم نسبی، اما معیارهای مطلق (مانند ترجمه) در مورد بافت‌های فرهنگی مختلف باید تجدیدنظر شوند و مورد بررسی قرار گیرند و نمی‌توان بی‌تفاوت از کنار آنها گذشت. (چنین مطلقیتی به بحث پیرامون خداوند می‌ماند). تاکنون ترجمه از انگاره‌های همه‌گیر و رایج زمانه و گاه از ایده‌های مخالف آنها تبعیت کرده است: مثلاً کلاسیسیزم^۱ (تناسب، بیان اشرافی، پاپ)، رمانتیسیم^۲ (استفاده فراوان از زبان عامیانه، رنگ و بوی محلی، تیک^۳، شلگل^۴) هنر برای هنر^۵ (بازآفرینی، داسون^۶) واقع‌گرایی علمی (انتقال، جیمز استراچی^۷) همه به نحوی در ترجمه بازتاب *Niederschlag* پیدا کرده‌اند. چالش نقد ترجمه در آن است که باید از طرفی اصول خود را به صورت مقوله‌ای بیان کنیم و در عین حال باید اصول مترجمی و حتی اصولی را که ممکن است با آنها مخالف باشیم تصریح کنیم. با این تعبیر، نقد ترجمه خوب جنبه تاریخی، جدلی و مارکسیستی دارد. در باب دو روش ترجمه خودم، یعنی ترجمه «معنایی» و ترجمه «ارتباطی» تصور می‌کنم که ترجمه معنایی، مطلق است و ترجمه ارتباطی نسبی است اما متأسفانه می‌دانم که هر دو روش تا حدودی عکس‌العمل‌هایی خلاف انگاره‌های نایدا، ناباکوف ریو^۸ و دیگرانند. با این حال به نظر من امروزه عامل جدیدی در ترجمه وجود دارد طوری که به یک حرفه تبدیل شده است. مطرح کردن یک روش «علمی»، آزمودن هر فرضیه یا اصلی کلی (که خود آن از مثال‌های ترجمه ناشی می‌شود) با استفاده از یک سری اطلاعات یا مثال‌های بیشتر، انتخاب‌ها را حذف نمی‌کند اما دست کم دامنه انتخاب‌ها، حدود نظریه‌پردازی ترجمه را کاهش می‌دهد. «عامل وفاداری گروهی» و بارزترین شکل، که ایوارس آلکسنیس^۹ در شماره‌های متعددی از نشریه *parallèles* (چاپ ژنو) با ظرافت آن را بررسی کرده است، اشکال مختلف تعصبات ملی و جنسیتی را در بسیاری از ترجمه رمان‌های منتشره نشان می‌دهد، اگر در سطح وسیع‌تری انتشار می‌یافت غایت‌های ایدئولوژی، سیاست و حتی ادبیات را مشکل‌تر می‌ساخت. عنوانی که نایدا در سال ۱۹۶۴ برای کتاب خود "*Towards a science of Translation*" انتخاب کرد پیشگویانه بود: ترجمه (نه عمل ترجمه کردن) علم نیست و هرگز نخواهد بود. اما چون رشته‌ای که به آن می‌پردازد (*beheadelt*) پیشروی می‌کند، معیار علمی برای ترجمه بیشتر مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

نقد ترجمه در رشته درسی ترجمه یک عنصر اساسی است: اولاً به خاطر آن که

1- Classicism

2- Romanticism

3- Tieck

4- Schlegel

5- Art of Art's sake

6- Dowson

7- James strachey

8- Nida, Nabakov, Rieu

9- Ivars Alksnis



توان شما را در ترجمه افزایش می‌دهد؛ دوماً دانش و فهم شما از زبان خود و زبان خارجی و نیز از موضوع را گسترش می‌دهد؛ سوماً چون انتخاب‌های متعددی در پیش روی شما می‌گذارد، به شما کمک می‌کند ایده‌های خود را درباره ترجمه سامان بخشید. نقد ترجمه به عنوان یک اصل دانشگاهی باید مبنای دروس ادبیات تطبیقی یا ادبیات در ترجمه باشد و نیز با انواع متون مناسب (مانند متون حقوقی، مهندسی و غیره) جزئی از ترجمه حرفه‌ای برای تمرین نقد و بررسی باشد.

ترجمه باید توسط صاحب‌نظران مختلف (*Instazen*) ارزیابی شود:

(الف) ویراستار مؤسسه یا شرکت ترجمه؛ (ب) مسئول بخش یا شرکت (می‌توان این اقدام را - اگر ترجمه‌ها الگو داشته باشند - «کنترل کیفیت»^۱ نامید؛ این اصطلاح در حال حاضر بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد و فراگیر شده است)؛ (ج) کاربر یا مراجعه کننده؛ (د) منتقد حرفه‌ای یک نوع ترجمه یا معلم ترجمه که در یک نوع متن نقد می‌کند؛ و (ه) در مرحله آخر خوانندگان کتاب منتشر شده. عجیب آنکه، همان طور که ناباکاف اظهار داشت، برخی از ویرایشگران ترجمه نه با متن اصلی آشنایی دارند و نه با زبان خارجی. این دسته بر مبنای یک دست بودن، طبیعی بودن، روان بودن، قابل فهم بودن و عاری بودن از تأثیر و دخالت زبان مبدأ در مورد ترجمه قضاوت می‌کنند، که البته معیارهای درستی نیستند. چرا باید ترجمه مانند متن اصلی نوشته نشود، حال آن که خواننده می‌داند متن همین است؟ اما فکر می‌کنم در این خصوص، بررسی چه به شکل نقدگری چه به شکل ارزیابی، از طریق مقایسه میان متن اصلی و ترجمه انجام می‌پذیرد. برای این کار لازم است ترجمه‌های متعددی که بر فرهنگ‌های بومی تأثیر گذاشته‌اند بازنگری شوند، قسمی بازنگری از نوعی که برونوبتلهایم^۲ به نحو بسیار روشنی در نقد ترجمه تأیید شده فروید به انگلیسی صورت داده است.

طرح نقد

به نظر من نقد جامع یک ترجمه باید پنج جستار داشته باشد: (۱) تحلیل مختصری از متن زبان مبدأ که به هدف اصلی و جنبه‌های کارکردی آن بپردازد؛ (۲) تفسیر مترجم از قصد متن زبان مبدأ، روش ترجمه‌ای او و خواننده احتمالی ترجمه؛ (۳) مقایسه بخش‌های انتخابی از متن اصلی و در عین حال به روش بازنمودگر و تفصیلی؛ (۴) بررسی متن ترجمه - (الف) از دیدگاه مترجم، (ب) از دیدگاه منتقد؛ (۵) هر جا نیاز باشد موقعیت ترجمه در فرهنگ یا قلمرو زبان مقصد ارزیابی شود.



تحلیل متن

می‌توانید در تحلیل متن زبان مبدأ جمله‌ای را که بیانگر قصد نویسنده (نگرش وی به موضوع) باشد جا دهید، و خوانندگان را برحسب ویژگی‌هایشان دسته‌بندی کنید، انواع و مقوله‌های متنی را مشخص نمایید. ویژگی زبان را مشخص کنید تا از این رهگذر میزان اختیار مترجم را معین کنید، در این کار مثلاً در نظر می‌گیرید که وی در متون آگهانشی می‌تواند عبارات کلیشه‌ای را به زبان عادی تغییر دهد اما در متون معتبر چنین اختیاری ندارد. به طور خلاصه موضوع یا درونمایه‌ها را بیان کنید نه آن که متن را مو به مو بازنویسی کنید یا «پیرنگ - تکراری»^۱ (یعنی بازگویی پیرنگ به صورت تفصیلی آزار دهنده) کنید.

پیشنهاد می‌کنم در نقد ترجمه، درباره زندگی نویسنده، آثار دیگر او و پیشینه‌اش بحث نکنید. مگر آنکه در متن به این موارد اشاره شده باشد - این جزئیات می‌توانند در فهم «متن» به شما کمک کند، اما امکان ندارد که بر چگونگی درک شما از «ترجمه» یا بررسی آن تأثیر داشته باشند.

هدف مترجم

موضوع دوم، یعنی دیدن متن از دیدگاه مترجم، گاهی در نقد ترجمه نادیده گرفته می‌شود. شما می‌توانید بررسی کنید که مترجم با حذف برخی از بخش‌های متن، مطالب نویسنده را بد تعبیر کرده است - ترجمه معروف کاپیتان ئی. اس. راگدیل^۲ از *Mein Kampf* اثر هیلتر، که نخستین ترجمه این کتاب است، فقط شامل یک سوم از متن اصلی است، و اکثر متن‌های تند و خصمانه یهود - ستیز^۳ او را حذف کرده است. مترجم شاید عمداً خواسته است، روایت و / یا مذاکرات ترجمه‌ایش را به شکل کهنه و قدیم درآورد. به عنوان مثال *allora torno* - را به "Eftsoons he turned" (بی‌درنگ او برگشت) ترجمه کرده است، یا آن که خواسته زبان نمادین متن اصلی را احیا کند یا حتی ممکن است جملات ساده را با استفاده از عبارات محاوره‌ای و اصطلاحی زیباتر کرده باشد. عموماً ترجمه‌ها به روش متن گاه ترجمه شده‌اند و به ندرت تفصیلی‌تر از متن اصلی هستند، این رویه مخصوصاً در متن‌های توصیفی نسبت به متن‌های نمایشی، و در متن‌های ذهنی نسبت به متن‌های جسم‌مند بیشتر دیده می‌شود؛ باید مشخص کنید که آیا مترجم با ترجمه متن افزا تأثیر متن را از بین برده است، طوری که به متن طولانی‌تری از متن اصلی انجامیده باشد. در نقد ترجمه باید بررسی کنید که تا چه حد ویژگی‌های



فرهنگی متن از آن گرفته شده است، یا به فرهنگ زبان مقصد منتقل شده است. در ارزیابی هدف و فرایندهای مترجم، نباید آنها را نقد کنید بلکه باید بفهمید چرا وی از این فرایندها استفاده کرده است. برای منتقد خیلی آسان است که اشتباهات فاحش ترجمه را برای نقد برگزیند و آنها را یکی پس از دیگری فهرست کند و نیز با موفقیت هم‌ریشه‌های غلط‌انداز (*faux amis*)، مترادف‌های نادرست و تحریف شده را که ممکن است در برخی موقعیت‌ها کاملاً طبیعی به نظر رسند مانند:

("Thus, by the hand of God and man, has the city emerged largely unblemished" - official guide to York)

کلمات و عبارات محاوره‌ای منسوخ و ترجمه تحت‌اللفظی استعاره‌های معیار را پیدا کند، و از این واقعیت که مترجم‌ها آسیب‌پذیر هستند بگذرد، که ترجمه‌های خوب می‌توانند برخی اشتباه‌ها را برتابند، و نیز آن که مترجم‌هایی که به یک سبک خشک، قدیمی، محاوره‌ای یا برانگیزنده ترجمه می‌کنند که منطبق با متن اصلی نیست، ممکن است کار آنان تعمدی باشد ولو اشتباه. اگر این گونه نقد می‌کنید، در جایگاه منتقد وظیفه دارید، دلایل خود را مطرح کنید. (در یک وضعیت ایده‌آل تمام اینها در مقدمه مترجم داده می‌شوند). در هر موردی، شما همسو با مترجم فکر می‌کنید و میان ناتوانی (دانش ناکافی در زبان مبدأ و / یا موضوع) و روش ترجمه که ممکن است بیش از حد شکل اصطلاحی به خود گرفته باشد و یا مطابق با سلیقه شما بیش از حد علمی و دانشگاهی باشد اما ترجمه‌ای کاملاً منسجم به نظر بیاید.

مقایسه ترجمه با متن اصلی

در مرحله سوم، بررسی کنید که مترجم چگونه مشکلات خاص متن زبان مبدأ را حل کرده است. در این کار مواردی را که ارزیابی می‌کنید پشت سرهم در نظر بگیرید؛ بلکه به صورت انتخابی و تحت عناوین کلی گروه‌بندی کنید: عنوان؛ ساختار، شامل پاراگراف‌گذاری و ربط جملات؛ تغییرات؛ استعاره‌ها، واژه‌های فرهنگی؛ ترجمه گونگی؛ اسامی خاص؛ نوآژه‌ها؛ «واژه‌های ترجمه‌ناپذیر»؛ ابهام؛ سطح زبان؛ و هر جا مناسب باشد «فرانزبانی»؛ ابهام و بازی با واژه‌ها؛ تأثیر آوایی.

در این مرحله سوم نقد باید به مشکلات ترجمه بپردازد نه آن که برای ترجمه «درست» یا بهتر، دستورالعمل دقیق بی‌چون و چرا صادر کنید. مثلاً بررسی کنید که به چه دلیل و چرا مترجم در متنی "less intensely" را به عنوان معادل *vivre avec mois d'acuite* بر "Less acutely" یا "with less intensity" ترجیح می‌دهد؟ یا مثلاً چرا "drastic statement" (بیان جدی) به عنوان معادل *jugement sévère* بر "severe judgement" ترجیح داده شده است؟ (با این دلیل که در زبان



فرانسه هیچ معادل دقیق کلمه به کلمه‌ای برای "drastic" یا "statement" وجود نداشته، و از این طریق مترجم صرفاً خلاءهای واژگانی را پر کرده است می‌توان معادل بالا را توجیح کرد؛ به علاوه *jugement* (در زبان فرانسه) از "judgement" (در انگلیسی) دامنه معنایی وسیع‌تری دارد و در این متن ثقیل خواهد بود).

این بخش سوم مهم‌ترین قسمت نقد است؛ عموماً باید انتخابی باشد چون اساساً هر متنی که در دستور، واژگان یا آرایش مشخص واژگان (و هر نوع تأثیر آوایی سنجیده) از ترجمه تحت‌اللفظی فاصله می‌گیرد، در ترجمه آن مشکلاتی پیش می‌آید و گزینه‌های متعددی پیش روی مترجم می‌گذارد و لازم است برای راه حل منتخب خود دلیل موجه داشته باشید. چرا جمله

un historien contemporain écrivait, il ya quelques années, qu...

به این جمله تغییر پیدا کرده است:

Some years ago it was remarked by a contemporary historian that...

در حالی که می‌بایست به این صورت ترجمه می‌شد:

A contemporary historian stated, a few years ago, that

قطعاً اگر "some years ago" در ابتدای جمله قرار داده شود طبیعی‌تر است و تأکید جمله آن و ترتیب آرایش واژگان هنجارمندتر است از اینکه داخل دو کاما قرار گیرد. اما دلیلی وجود ندارد که جمله به حالت مجهول درآید و فعل "remarked" به جای *écrivait* گذاشته شود.

ارزیابی ترجمه

در مرحله چهارم باید صحت ارجاعی و کاربردی ترجمه را با توجه به معیارهای مترجم بررسی کنید. اگر ترجمه بیان واضحی از متن اصلی نباشد، نخست باید ببینید آیا عامل «ثابت» و بنیادی متن که معمولاً (نه همیشه) شامل حقایق یا انگاره‌های آن است، به درستی بیان شده است. مثلاً اگر هدف متن فروش کالائی است یا برانگیختن به چیزی یا منع از آن، یا بیان احساسات از طریق حقایق و ایده‌ها یا برای خشنود کردن دیگران یا با هدف آموزش تألیف شده است، آنگاه این هدف مبنای تغییرناپذیری متن است. این تغییرناپذیری در متون مختلف، متفاوت است؛ به همین دلیل، مطرح کردن هر نوع نظریه کلی برای تغییرناپذیری ترجمه بیهوده است، و حداقل با اصل منسوب به تایتلر^۱ «رونوشت کامل انگاره‌های متن اصلی بر سبک و حالت نوشتن تقدم دارد» یا با گفته نایدا «فرم فرع بر محتوا است» موافق نیستم (اگر چه قبول دارم که در ترجمه باید فرم تغییر



داده شود تا با معنا تطابق داشته باشد) و معتقدم که مبنای تغییرناپذیری را هم می‌توان از طریق واژه‌های کیفیتی (صفات، واژه‌های مفهومی و جایگاه واژه) و هم از طریق واژه‌های مربوط به شیء و عمل بیان کرد.

پس از آن که بررسی کردید آیا ترجمه براساس معیارهای خاص آن نوع متن موفق بوده است یا خیر، ترجمه را با معیارهایی که خودتان برای دقت ارجاعی و کاربردی در نظر دارید، ارزیابی کنید. شما باید از نقدکردن مترجم در نادیده گرفتن اصول ترجمه که نه تثبیت شده هستند و نه در حینی که او در حال ترجمه بوده، مطرح بوده‌اند اجتناب کنید. مهم‌ترین مسأله‌ای که در این خصوص وجود دارد کیفیت یا میزان نقص معنایی ترجمه است و اینکه این نقص اجتناب‌ناپذیر است یا به ناتوانی مترجم برمی‌گردد. به علاوه، ترجمه را به عنوان یک نوشتار مستقل از متن اصلی بررسی کنید: اگر یک متن بی‌نام، غیرفردی باشد، چه آگه‌انشی باشد چه انگیزشی، انتظار می‌رود که با یک نثر طبیعی و روان نوشته شود - یعنی منظم، زیبا و مورد قبول. اگر متن شخصی و معتبر باشد باید بررسی کنید که مترجم چقدر سبک شخصی متن اصلی را حفظ کرده است، چه کلیشه‌ای باشد چه عادی یا نوآورانه.

آینده ترجمه

در آخر، برای متون جدی مانند رمان، شعر، یا کتب مهم باید اهمیت ذاتی اثر را در فرهنگ زبان مقصد بررسی کنید. آیا واقعاً ارزش ترجمه داشته است؟ ترجمه آن چه تأثیری بر زبان خواهد داشت، بر ادبیات و انگاره‌های محیط جدیدش چه تأثیری خواهد نهاد؟ به نظر من، این سؤال‌ها باید در مقدمه مترجم پاسخ داده شوند، اما قاعده ناشناخته ماندن مترجم به آسانی از میان نمی‌رود. این تلاش منتقد ترجمه است که ترجمه را در یک محیط ناآشنا «جای» می‌دهد.

نمره‌دادن به ترجمه

این فصل را با پرداختن به چند اصل درباره مشکلات بررسی متن ترجمه شده پایان می‌دهم. در طرح بالا دو نگرش ممکن ترسیم شده است: نگرش کارکردی، نگرش تحلیلی. نگرش کارکردی کلی است، و بررسی می‌کند که آیا مترجم به آنچه برایش تلاش کرده دست یافته و در چه جایی ناتوان مانده است. پاسخ این سؤال به انگاره‌های متن بستگی دارد. جزئیات معمولاً از قلم می‌افتند. این نگرش تا حدودی جنبه فردی دارد و در مورد معلمی که به ورقه‌ای نمره می‌دهد، مانند نمره دادن، سلیقه‌ای است و بنابراین قابل اعتماد نیست.



نگرش تحلیلی، جزئی‌نگر است. به نظر من، نگرش تحلیلی بر این فرض قرار دارد که می‌توان متن را جزء جزء بررسی کرد و همان طور که ترجمه خوب قابل تشخیص است از اینرو اشتباه‌ها راحت‌تر از پاسخ‌های درست یا مناسب قابل شناختند. به نظر من بخشی از ترجمه، علم است بخشی مهارت است، بخشی هنر و بخشی هم به سلیقه مربوط می‌شود. نخست «جنبه علمی» ترجمه را شرح می‌دهم. جنبه علمی ترجمه بیشتر به نادرستی‌ها می‌پردازد تا درستی‌ها، و از نظر علمی دو نوع نادرستی علمی وجود دارد: ارجاعی یا زبانی. نادرستی‌های ارجاعی به حقایق و واقعیت‌ها، جهان واقعی، ایده‌ها و واژه‌ها مربوط می‌شود. عباراتی مانند: "water is air"، "water is black"، "water breathes" و مانند آن، اشتباه‌های ارجاعی هستند (اگر چه در شکل استعاری ممکن است کاملاً درست باشند). اشتباه‌های ارجاعی در «ادبیات داستانی» (ادبیات نوآورانه) وجود دارند یعنی اشتباهاتی که جهان واقعی کنونی یا جهان تاریخی را به دروغ به تصویر می‌کشند. این قسم اشتباهات غفلت مترجم و بدتر از آن غفلت نویسنده را نشان می‌دهند که مترجم هم آن را «رونویسی» کرده است. اشتباه‌های زبانی بی‌سوادی مترجم در زبان خارجی را نشان می‌دهد. این قسم اشتباه‌ها ممکن است دستوری یا واژگانی منجمله کلمات، هماینها یا اصطلاحات باشند.

به اشتباه‌های زبانی یا / ارجاعی نمره منفی داده می‌شود (یا منفی در نظر گرفته می‌شوند) — طوری که در ازای یک جمله یا پاراگراف یا بخشی از یک کل ناقص، یک نمره از کل نمره کسر می‌شود. اشتباه‌هایی که به جهان واقعی مربوط می‌شوند هم مهم‌تر و هم بالقوه خطرتر از اشتباه‌های زبانی هستند، اگر چه هر دو نوع این اشتباه‌ها در نظام آموزشی (خیلی از معلمان) و در میان افراد عادی اغلب نادیده گرفته می‌شوند یا بخشوده می‌شوند — مثلاً اظهار می‌کنند که «در کل این همان چیزی است که متن اصلی می‌گوید، کار مترجم آن است که با امانت‌داری آن را بازآفرینی کند». این تلقی اشتباه است. یکبار یک مترجم هلندی به من گفت که سه برابر مبلغ معمول را در ازای ترجمه‌ای که کاملاً درست انجام نداده بود دریافت کرده بود — وی با صداقت به کاربر خود گفته بود که متن (که متن مالی بود) پر از اشتباه‌های مهم است.

دوماً، ترجمه یک تخصص یا مهارت است. عامل تخصص به معنی متابعت یا انحراف از کاربرد طبیعی واژگان و دستور در متون مختلف است: در متون خطابی طبیعی بودن آن در جنبه کاربردی و انگیزشی است، و در متون آگهانشی منظم بودن، و در متون بیانی و معتبر کاربرد طبیعی واژگان و دستور به معنی پا به پای متن اصلی حرکت کردن است — شما باید کاربرد «درست» را از کاربرد «غیرطبیعی» و نادرست بازشناسید، و درجات فهم‌پذیری متن را ارزیابی کنید. مثلاً اگر چنین جمله‌ای را بگوئید: "at present the railways are working on improving their computer links" و در حالی که اصلاً در زبان مقصد نتوانید به عین غیررسمی بودن و استمرار بودن

که در "working on" وجود دارد دست یابید معادل تناسب‌تری چون "trying to improve" را جایگزین کنید. اما در جمله‌ای چون:

"Contemporarily/for the nonce the railroads are operating/
functioning/labouring on bettering/bettering/beautifying/
embellishing their computer/liaisons / relations."

این قبیل اشتباه‌ها، اشتباه‌های مربوط به کاربرد هستند، که از این عوامل ناشی می‌گردند: (۱) ناتوانی در خوب نوشتن؛ (۲) احتمالاً استفاده نادرست از واژه‌نامه؛ (۳) در نظر نگرفتن *faux amis* (هم‌ریشه‌های غلط‌انداز)؛ (۴) جستجوی مستمر به دنبال معادل‌های دقیق کلمه به کلمه؛ (۵) عدم درک، که در واقع اصلی‌ترین عامل است. زمانی که مترجم بومی زبان مبدأ به صورت ترجمه گون، ترجمه کند هیچ کس را شگفت زده نمی‌کند، اما زمانی که توسط مترجم بومی زبان مقصد صورت گیرد بی‌معنی به نظر می‌رسد و توجیهی ندارد. البته این ترجمه گونگی ناشی از بی‌دقتی و جذب شدن در واژه‌های زبان مبدأ در سطح متن است. این ایده که مترجم‌ها، مخصوصاً مترجم‌های متون غیرادبی (متون آگه‌انشی) باید خوب بنویسند به ندرت مورد پذیرش عموم قرار می‌گیرد – برخی اعتقاد دارند، زمانی که پای اطلاعات در میان باشد، سبک در درجه دوم اهمیت قرار دارد. اما حقیقت آن است که سبک نوشتار است که نشان می‌دهد اطلاعات به درستی بیان شده‌اند – متذکر می‌شوم که زمانی که من از سبک صحبت می‌کنم منظورم «زیبایی» نوشتار نیست، بلکه منظور من ایستادگی و تقابل در برابر عباراتی چون "at the end of the day" (منسوب به یک اتحادیه تجاری) و کلمات سخت اصطلاحی و تخصصی مانند integrality, translationality, intentionality است. چنان «صراحت» اطمینان بخشی (یک واژه منحصر به فرد، «ترجمه‌ناپذیر» با دامنه معنایی فوق‌العاده وسیع مانند "clear unadorned, simple, smooth, direct, honest") درباره کاربرد خوب وجود دارد که مشکل می‌توان آن را به عنوان یک نمره مثبت در ترجمه در نظر گرفت. با آن که اشتباه‌های مربوط به حقیقت و زبان مهم‌تر از اشتباه‌های کاربرد هستند، کاربرد ماهرانه است که انتقال موفق را تضمین می‌کند.

تا اینجا عوامل منفی را در بررسی ترجمه شرح دادم. حیطه سوم، یعنی ترجمه به عنوان یک هنر، یک عامل مثبت در نظر گرفته می‌شود. ژان دلیسل، آن را «بازآفرینی متنی» می‌نامد یعنی زمانی که مترجم در تفسیر باید از معنای نهفته، یعنی آنچه منظور نویسنده است نه آنچه منظور نویسنده است نه آنچه که می‌گوید، فراتر رود؛ یا برای توضیح قسمتی از متن، شرح مختصری را بیان کند. یعنی موقعی که *Entgleisung* با معنای مجازی‌اش به کار رفته باشد به *complication* (اشکال و گرفتاری) ترجمه می‌شود یا زمانی که *Artefakt* در متنی درباره برق نگاره قلبی، با استفاده از معادل فنی آن یعنی "artefact" ترجمه می‌شود و به معنی اشعه برق نگاشته‌ای است که از منابعی



غیر از قلب برمی‌خیزد و مفهوم آن نقص مکانیکی است. در این حیطه مترجم برداشت یا معنی ضمنی شفاف‌تری از متن اصلی به دست می‌دهد (مثلاً استفاده از معنای نمادین یا استعاره‌ای به جای معنی تحت‌اللفظی)؛ مثلاً هنگامی که لازم است *participation* (لفظ فرانسوی) به نقش ("involvement") غدد درون ریز ترجمه شود نه وابسته حالتی یک اسم فعل یا اسم مصدر. هنگامی که یک واژه فرهنگی به درستی توضیح داده می‌شود جنبه‌ای از این هنر ترجمه است. از نمونه‌های دیگر آن موقعی است که تأثیر آوایی یا یک کلمه محاوره‌ای از عبارتی را در عبارت دیگری جبران می‌کنیم. تمام این اقدام‌ها را می‌توان ترجمه خلاق تعریف کرد که یک راه حل تشخیصی مناسب و ظریف است. ترجمه خلاق معمولاً دارای ویژگی‌های ذیل است: (الف) ترجمه «سطحی» امکان‌پذیر نیست؛ (ب) راه حل‌های مختلفی دارد و اگر از متنی ده ترجمه خوب صورت گیرد این تنوع را نشان خواهد داد؛ (ج) ترجمه همان چیزی خواهد شد که منظور نویسنده بوده تا آنچه نوشته است. راه حلی (ترجمه‌ای) که از لحاظ کاربردی به متن اصلی نزدیک‌تر است، باید بر دقت ارجاعی تقدم دهد و هیچ جنبه‌ای که در وضوح به آن برتری داشته باشد وجود ندارد.

در کتابی درباره‌ی او. ون هومبولت که به این صورت آغاز می‌شود:

Alexander von Humboldt – j, warum denn?

اگر این جمله را به این صورت ترجمه کنیم نادرست خواهد بود:

Why write a book about Alexander von Humboldt of all people?

اما چون سبک متن اصلی خیلی پیشرفته است باید اینگونه ترجمه شود:

It may appear strange to be writing a book about Alexander von Humboldt

یا حتی می‌توانیم بگوئیم

Alexander von Humboldt yes, but why?

ترجمه اول از لحاظ ارجاعی و ترجمه دوم از لحاظ کاربردی به متن اصلی نزدیکند. ترجمه سوم مختصرتر و از هر دو ترجمه دیگر به متن اصلی نزدیک‌تر است. ترجمه خلاق اینگونه است.

حیطه چهارم ترجمه، یعنی سلیقه را باید یک عامل وابسته به برداشت اشخاص دانست. این حیطه از انتخاب میان مترادف‌های واژگانی تا جملات یا پاراگراف‌ها وسعت می‌یابد که در جاهای مختلف ترجمه به روش متن افزا و متن کاه ترجمه می‌شوند مثلاً برای ترجمه

Sa compagne offrait l'image d'une figure admirablement harmonieuse

می‌توان میان این دو ترجمه، هر کدام را انتخاب کرد:

"His companion's face presented a picture of admirable harmony"



و "His companion's face was a picture of admirable harmony" در این حیطة منتقد باید سلیقه خود را چه در جهت موافقت و چه در جهت مخالفت با ترجمه «تحت اللفظی» یا «آزاد» اعمال کند. حیطة سلیقه، دربارهٔ محدودهٔ مبهم و نامشخص ترجمه (با حضور علوم در مرکزیت آن) مفهوم ایده‌ای را ارائه می‌دهد که صحبت از ترجمه کامل و صحیح کردن فکری عبث است و خود این مسأله یک مفهوم مهم و اساسی است؛ در نتیجه حاصل کار این است که یک ارزشیابی دقیق از ترجمه همواره باید با احتیاط و غیرمتعصبانه باشد — معمولاً این چنین است!

خواهید دید که در نگرش تحلیلی من به نقد ترجمه، عوامل منفی اشتباه‌های مربوط به حقیقت، زبان و کاربرد بیشتر از عوامل مثبت ترجمهٔ خلاق — یعنی معانی فصیحی که نه تنها ترجمه را دقیق می‌سازند بلکه معنادار می‌کنند — اهمیت دارند. این مطلب چه در بررسی یک آگهی تبلیغی و چه یک داستان کوتاه یکسان است. به هر حال دقت را هم می‌توان به عنوان یک عامل مثبت ارزیابی کرد، طوری که به معانی دقیق جملات یا پاراگراف‌ها نمرده داده می‌شود و بابت هر اشتباه نمره‌ای کسر می‌گردد. این رویه «نمرده‌ی مثبت» نام دارد و اغلب مورد پسند هیئت امتحانات است. با آن که عکس نمرده‌ی منفی است، اغلب به نتیجه مشابه آن می‌انجامد. تناقضی که در اینجا وجود دارد آن است که موارد «ترجمه خلاق» در نمرده‌ی مثبت کمتر از نمرده‌ی منفی اعتبار دارند؛ چون ترجمه قابل قبول از یک جمله بیشترین نمره را می‌گیرد، چیزی برای ترجمه «آزاد» باقی نمی‌ماند.

کیفیت در ترجمه

سؤال اصلی هنوز باقی است: ترجمه خوب کدام است؟ ترجمه ناموفق چیست؟ (مترجم بد یا *sans emploi* به تعبیر لوئیس ژوت^۱ در کتاب بی‌نظیرش "Quai des Brumes" چه کسی است؟) ترجمه ممتاز کدام است؟ نوبرت گفته است: «اغلب نمی‌توانیم توافق داشته باشیم که ترجمه یک متن چگونه باید باشد. اما آیا چیزی را که نمی‌دانیم می‌توانیم بیاموزیم؟» (نوبرت ۱۹۸۴ صفحه ۶۹). سؤال‌های بلاغی مانند: آیا این فرد را استخدام می‌کنید تا ترجمه‌هایتان را انجام دهد؟ تنها به این دلیل مفید هستند که عکس‌العمل‌های غیرارادی و آنی ایجاد می‌کنند.

بالاخره معیارها نسبی هستند، اگر چه سعی می‌شود آنها را بر مبنای مقیاس‌ها قرار دهند نه اصول. ترجمه خوب هدفش را برآورده می‌سازد. مثلاً در یک متن آگهانشی اطلاعات را به روش قابل قبولی انتقال می‌دهد؛ در متون خطابی، موفق شدن و به نتیجه



رسیدن آن، دست کم از لحاظ نظری، ارزیابی می‌شود. مثلاً مفید بودن مترجم یک آژانس تبلیغاتی را می‌توان بر مبنای نتایج فعالیتش نشان داد، در متون معتبر یا بیانی فرم به اندازه محتوا اهمیت دارد، میان کارکردهای بیانی و زیباشناختی تنش وجود دارد و اگر چه یک ترجمه مناسب ممکن است برای بیان موضوع متن مفید باشد (نگاه کنید به برخی از ترجمه‌های نثری از شعر، چاپ پنگوئن) اما ترجمه خوب باید ممتاز باشد و مترجم آن هم باید کاملاً آگاه و کار کشته باشد — به نظر من نمونه این ترجمه، ترجمه‌ای است که اندریس می‌یر از *Le Tensps retrauvé* با نام "Times Regained" انجام داده است. اساساً بررسی ترجمه از متن اصلی راحت‌تر است چون ترجمه تقلید آن است. شناخت یا تشخیص ترجمه خوب مشکل نیست، بلکه تعمیم تعاریف پیش‌پا افتاده‌ای که حقیقت ندارند دشوار است چون به تعداد متن‌ها، ترجمه وجود دارد. اما این واقعیت که در قضاوت درباره ترجمه عامل فردی بودن یا عدم قطعیت وجود دارد، نه نیاز به نقد ترجمه را از بین می‌برد و نه سودمندی آن را. نقد ترجمه به مطرح کردن معیارهای ترجمه و رسیدن به توافق بیشتر درباره ماهیت ترجمه کمک می‌کند.

فصل هجدهم

اجزاء کوتاhtتر

کلمه‌ها و بافت

بسیاری از مترجم‌ها بر این باورند که نباید کلمه را ترجمه کرد، بلکه باید جملات یا انگاره‌ها یا پیام‌ها را ترجمه کرد. به نظر من این گروه خود را فریب می‌دهند. متن زبان مبدأ از کلمات شکل گرفته است. روی صفحه فقط کلمه‌ها وجود دارند. در نهایت تنها چیزی که شما باید ترجمه کنید همین کلمه‌ها هستند، و باید برای تک‌تک آنها در جایی از متن زبان مقصد اقدام مقتضی صورت دهید، طوری که گاهی تعمداً آنها را ترجمه نمی‌کنید یا نبود آنها را جبران می‌کنید، چون اگر نادقیق و ناگویا ترجمه شوند الزاماً سعی می‌کنید در ترجمه آنها متن افزایی کنید تا [این نقیصه را جبران کنید].

من پیشنهاد نمی‌کنم که کلمات را به صورت مجزا ترجمه کنید. چون کلماتی که ترجمه می‌کنید کم و بیش معنی آنها از جنبه‌های زبانی، فرهنگی، ارجاعی و فردی تأثیر گرفته است. به عبارتی یک بافت مشخص زبانی، ارجاعی، فرهنگی و فردی معنی آنها را تعیین می‌کند. بافت زبانی می‌تواند در حد یک همایند باشد (۹۰ درصد اوقات این گونه است، نه بیشتر): *un hiver blanc* — مانند "a white winter" (*blanc*) معانی متعدد دیگری هم دارد)؛ یا در مورد یک استعاره مبسوط یا یک ضرب‌المثل می‌تواند به بلندی یک جمله باشد. گاهی ممکن است کلمه از لحاظ زبانی تحت تأثیر کاربرد فرازبانی‌اش قرار گیرد، یعنی هنگامی که یک کلمه مفهومی باشد که به طرق مختلف تکرار شود یا تغییر داده شود یا آنکه با کاربردش در جملات و پاراگراف‌های دیگر مغایرت داشته باشد، گاهی نیز که در طول متن به عنوان نشان سبکی یا ترجیع‌بند پدیدار می‌شود از کاربرد فرازبانی‌اش تأثیر می‌گیرد.

دوم، بافت ارجاعی. که به موضوع متن مربوط می‌شود. اغلب، تنها موضوع است که معنی هزاران واژه تخصصی را تعیین می‌کند. با وجود این، تعداد این قبیل کلمات حتی در متون فنی غامض، یعنی متونی که فقط کارشناسان و متخصصین مرتبط آن را می‌فهمند، از ۱۰ الی ۱۰۰ درصد فزاتر نمی‌رود.

سوم، بافت فرهنگی. کلمه‌هایی که به روش تفکر و رفتار در یک جامعه زبانی خاص مربوطند، و کلمه‌هایی که فرهنگی هستند (مانند *kuffiah*، روسری عربی) یا جهانی (مانند چای) و به اشیاء فرهنگی خاص دلالت دارند.

در آخر، بافت فردی را داریم، یعنی لهجه فردی نویسنده. در عمل همه ما بعضی



کلمه‌ها و ترکیباتی را به کار می‌بریم که به طریقی مختص به ما هستند. معنی همه کلمات کم و بیش وابسته به بافت است. تنها کلماتی که اینگونه نیستند، کلمات فنی‌اند مانند «خون‌شناسی» که ماهیتاً مستقل از بافت است، مگر آنکه نمادین باشد. چنین کلماتی همراه بافت خود هستند.

اما بیشتر واژه‌های مربوط به اشیاء و اعمال عادی، در صورتی که معنای خاصی برای آنها در نظر گرفته نشده باشد، به ندرت پای‌بست بافت هستند مانند درخت، میز و صندلی. اما زمانی که آنها «نشاندار» هستند یعنی با معنای تخصصی استفاده شده باشند مانند *arbre* (شفت)، *chaîne* (کانال رادیویی)، عملاً می‌توان آنها را وابسته به بافت تعریف کرد.

یکی از اشتباه‌های رایج، نادیده گرفتن بافت است. اشتباه رایج دیگر این است که بافت را بهانه‌ای برای ترجمه نادرست قرار دهیم.

ترجمه لهجه

عموماً قبول دارند که گونه‌های ادبی که به ناچار در ترجمه به صورت‌های مختلف معنا و مفهوم خود را از دست می‌دهند عبارتند از: شعر، نثر مطمئن^۱، متن‌هایی که خیلی بازی با کلمات یا مضمون فرهنگی دارند و متن‌هایی که دارای ویژگی لهجه‌ای هستند. این گفته به این معنی نیست که انواع ادبی مذکور برای ترجمه نامناسبند. شعر به نحو خود، در زمان‌های مختلف به اشکال دقیق و درخشانی ترجمه شده است و به تلفیقی از زبان شاعر و «مترجم – شاعر» انجامیده است و اغلب دال بر صنایع و جلوه‌های آوایی ظریف و ماهرانه‌ای است که مترجم جایگزین ساخته است:

The expense of spirit in a waste of shame
Is lust in action; and till action, lust
Is perjured, murd'rous, bloody, full of blame,
Savage, extreme, rude, cruel, not to trust.

(غزل ۱۲۹ شکسپیر)

*Verbrauch von geist in schändlicher verzehr
Ist lust in tat, und bis zur tat, ist lust
Meineidig, mörderisch, blutig, voll unehr,
Wild, tierisch, grausam, roh, des lugs bewusst.*

(ترجمه استفان جورج^۲)



برخی از تأثیرات و جلوه‌های آوایی نثر، آگهی‌های تبلیغی، اشعار روح‌وضی^۱ را می‌توان در نظر گرفت و جایگزین ساخت، جناس‌ها و بازی با واژه‌ها را هم به صورت جزئی می‌توان جایگزین کرد. در تمامی این موارد مترجم باید آگاهانه با قضیه برخورد کند نه اینکه مانند قداما فکر کند در حال انجام یک کار غیرممکن است. «شعر در ترجمه از بین می‌رود» (رابرت فراست^۲)؛ در شعر حتی "bread" و "pain" معانی کاملاً متفاوتی دارند (مثلاً آنگونه که چوکوفسکی^۳ (۱۹۸۴) خاطر نشان کرده است رابرت گریوز^۴ اشعار هومر را قلب و تحریف کرد) - بلکه مترجم می‌تواند به موفقیت نسبی دست یابد، و نیز اگر بخواهد تمام تأثیرات آوایی متن اصلی را بازآفرینی کند یا جایگزین نماید در ترجمه متن افزایشی خواهد کرد و ناگزیر مفهوم را تحریف می‌کند. او طبیعتاً در حد جزئی و به صورت پراکنده تأثیرات آوایی را باز می‌آفریند طوری که بازتاب ضعیفی از اصل آن است. زیرا آنچه در شعر جدی تأثیرات اصلی را ایجاد می‌کند ضرباهنگ‌ها، معنی مجازی و تحت‌اللفظی و وزن آن هستند.

اکنون به ترجمه لهجه می‌پردازم و اگر این مبحث را مطرح می‌کنم به خاطر آن نیست که الزاماً با ترجمه آن روبرو هستید بلکه به آن سبب که گاهی اوقات از آن به عنوان یک کار ناممکن در ترجمه یاد می‌شود که البته این گونه نیست.

اگر لهجه، با کاربرد فرازبانی ظاهر شود، یا به عبارتی به عنوان نمونه‌ای از زبان، طبیعتاً آن را انتقال می‌دهید و آن را به زبان عادی ترجمه می‌کنید و دلایل روشن خود را برای علت چنین انتقالی ارائه می‌نمائید.

اما زمانی که لهجه در داستان یا نمایش وجود داشته باشد، مسأله فرق می‌کند. به نظر من هیچ ضرورتی وجود ندارد که لهجه یک معدن‌چی اهل ویلز را به جای یک معدن‌چی زولایی بگذاریم و این زمانی مناسب خواهد بود که شما کاملاً با گویش ولشی^۵ آشنایی داشته باشید. مترجم باید کارکردهای اصلی را مشخص کند. که معمولاً چنین خواهد بود: (الف) نشان دادن استفاده از اصطلاحات زبان عامیانه؛ (ب) تأکید بر اختلاف طبقات اجتماعی؛ و در معدود مواردی (ج) نشان دادن مشخصات فرهنگی محلی. با توجه به این که امروزه لهجه‌ها در زبان انگلیسی بریتانیایی رو به کاهش هستند ترجمه لهجه‌ای خطر کهنه‌شدگی دارد. برای مترجم انگلیسی زبان، مهم‌ترین چیز توان استفاده و نو کردن افعال و اسامی مرکب است. به عنوان مثال جایگزین کردن گویش طبقه کارگری به جای چنین جمله در هم ریخته‌ای کفایت می‌کند:

Wenn ich bloß wüßte, was du meenst - "Wish I know what you meant"

(کاشکی می‌دونستم منظورت چیه)؛ اما اگر آن را به لهجه‌ای مانند "that meant" تغییر

1- Jingles

2- Robert Frost

3- Chukovski

4- Robert Graves

5- Welsh



دهیم معادل مناسب و رسایی نخواهد بود. در ترجمه لهجه‌هایی که بیانگر یک طبقه اجتماعی هستند اگر جملات عامیانه تا جای ممکن به صورت گفتاری بدون نشان داشتن از طبقه اجتماعی ترجمه شوند بهتر است. مثلاً در یک متن آلمانی برای نشان دادن لهجه یک دهقان عامی نیازی به حذف حروف (h) نیست. نشان دادن لهجه در یک متن فقط باید با پردازش بخش کوچکی از کلمات لهجه زبان مبدأ صورت گیرد.

شما و کامپیوتر

- اگر با کامپیوتر سروکار دارید، با یک یا چند مورد از کارهای زیر درگیر هستید:
 - (۱) پیش-ویرایش
 - (۲) غنی کردن حافظه کامپیوتر با استفاده از اطلاعات دستوری و واژگانی مربوط - قبل از شروع به کار ترجمه.
 - (۳) کار با صفحه کلید: به عبارتی خود شما در حین ترجمه با کامپیوتر کار می‌کنید.
 - (۴) پس-ویرایش
 - (۵) ذخیره و استفاده از بانک‌های اطلاعاتی واژگان
 - (۶) تحقیق درباره ترجمه ماشینی (MT)
 - (۷) کنترل پایگاه داده‌های واژگانی، خارج از زمینه ترجمه ماشینی. واژه‌شناسان عملاً در حال تشکیل یک حرفه جداگانه و مستقل هستند.
 - (۸) استفاده عمومی از کامپیوتر برای واژه‌پردازی (WPs) در ویرایش، تحقیق، جایگزینی و غیره، بنابراین در این کار، کامپیوتر در ترجمه عادی و «دستی» شما، نقش کمکی یا دستیار را بازی می‌کند. دقت داشته باشید که شرکت‌ها و کارفرمایانی که کادر مترجمی استخدام می‌کنند، از جمله سازمان ملل (UN) و دولت کانادا، توان استفاده از واژه‌پرداز را از شرایط اساسی برای استخدام مترجم می‌دانند.
- بنابراین اگر کارشناس کامپیوتر نیستید خود را درگیر شرح و تفصیل‌های پیرامون تاریخ ترجمه ماشینی، ترجمه به کمک کامپیوتر،^۱ ترجمه خودکار^۲، تکامل و آینده آن نکنید - خود شما واقف هستید که کامپیوتر برای ترجمه مفید است، به ویژه برای «زبان دارای کاربرد خاص» که امروزه فقط می‌تواند متون «آگهانشی» و اداری را به دست دهد. و برون داد آن نیاز به ویرایش دارد. ترجمه ماشینی، نه تنها مانند ترجمه عادی امکان‌پذیر است بلکه عملاً انجام می‌شود. نیازی نمی‌بینم که برای خودنمایی، جدیدترین مدل‌های کامپیوتر را نام ببرم.

1- CAT (Computer-aided Translation)

2- AT (Automatic Translation)



اگر روی سیستم‌تان^۱ و ویدنر^۲ کار می‌کنید، لازم است پس - ویرایش زیادی صورت دهید؛ ای. ام. لافلر لوریان^۳ (۱۹۸۵) نمونه‌های زیادی ذکر می‌کند، برای مثال، به متن فرانسوی زیر توجه کنید:

Les travailleurs ont intérêt à ce que... که ترجمه کامپیوتری آن به این صورت بوده است: "The workers had interest with.." (کارگران با... منافع داشتند) و پس ویراسته آن به این صورت است "It was in the worker's interest that ..." (به نفع کارگران بود که...)

با کار بر روی ترجمه کامپیوتری باید بدانید که دو نوع ترجمه انجام می‌دهید: (۱) ترجمه آگهی‌بخش سریع (*Rohübersetzung*) یعنی زبانی که ممکن است ناشیانه و کاربرد دستوری آن غیرطبیعی باشد. و علائم ترجمه‌گونگی در آن مشهود باشد. اما در مقایسه با ترجمه‌ای که توسط انسان انجام شده، واضح و مناسب «مصرف داخلی» است و به صرفه‌تر است.

(۲) ترجمه کتاب و نشریه، که با خطر غیراقتصادی بودن مواجه است، زیرا ممکن است زود متوجه شوید که خودتان می‌توانستید همه چیز را بهتر و سریع‌تر انجام دهید.

روشن است که هر چه زبان خاص‌تر و سهم واژه‌های تخصصی و معیار در آن بیشتر باشد، امکان اینکه ترجمه ماشینی قابل قبولی انجام‌پذیرد بیشتر است. در واقع تفاوت مهم بین ترجمه ماشینی و ترجمه انجام شده به وسیله انسان این است که استفاده کننده از «ترجمه ماشینی» (برخلاف مترجم) صرفاً به اطلاعات و داده‌های واضح موجود در متن زبان مبدأ نیاز دارد و نه لزوماً به ترجمه‌ای به سبک روز. اصل مطلب این است که چنین ترجمه‌ای مختصر، خلاصه شده، و یا چکیده مطلب یا «ترجمه‌ای خام» خواهد بود. در صورتی که از محتوای دستوری و واژگانی موجود در حافظه کامپیوتر با خبر باشید انجام پیش - ترجمه مفید است. اساساً کار شما آن است که «ابهام‌زدایی» کنید. یعنی برگردان متن به یک زبان ساده و قابل فهم کردن استعاره‌ها، جایگزین کردن واژه‌های اساسی «زبان دارای کاربرد خاص» به جای واژه‌های دشوار متن، چرایی و چگونگی انجام آن بستگی به مدت زمانی دارد که برای آن صرف می‌کنید - متذکر می‌شوم که ترجمه ماشینی انحصاراً یک کار تجاری است، به این مفهوم که ترجمه توسط انسان هرگز نمی‌تواند آن‌گونه باشد. در صورتی که ترجمه ماشین مقرون به صرفه نباشد، یعنی اگر در پول و وقت صرفه‌جویی نکند، اصلاً و ابداً نباید انجام شود. هزینه‌های سرسام‌آور ترجمه که اظهار نظر معروف ALPAC^۴ را در دهه ۶۰ مبنی بر اینکه ترجمه ماشینی آینده‌ای ندارد، «معکوس» ساخت.

برای سازمانی که سال‌ها در شکل دادن سبک زبانی خود کوشیده است و سبک

1- Systran

2- Weidner

3- A.M. Loffler lorian

4- Automatic Language Processing Advisory Committee (انجمن راهنمایی پردازش خودکار زبان)



سازمانی خود را از طریق نشریات و جلسات و صورت جلسه‌ها و گزارشاتش مبسوط ساخته است، داشتن متن پیش ویرایش شده راحت‌تر و بی‌دردس‌تر از یک سبک حساب نشده است. مثلاً اگر عبارتی چون "The Council sees advantage in..." را در بانک اطلاعات کامپیوتری خود قرار دهد با ظرافت به بسیاری از پیشنهادها و دستورالعمل‌ها وحدت می‌بخشد.

در کار با کامپیوتر، می‌توانید روی سیستم مستقل یا دوسویه ALPS کار کنید یعنی زمانی که کامپیوتر از شما سؤال می‌کند و شما پاسخ‌های آن را می‌دهید. تردید ندارم که غیر از سیستم پیش‌بینی هوا در کانادا (Meteo) زبان کامپیوتر از عبارات استاندارد شکل گرفته و مهم‌ترین و جالب‌ترین کار ترجمه ماشینی، پس ویرایش است. چرا که برای تصحیح ترجمه‌هایی مثل بروشورهای توریستی (یا پدیده «دوزبانی» در کلاس درس آموزش زبان) که باید نمونه‌ای از بیان نظریه ترجمه باشد، یک نوع آماده‌سازی ارزشمند است. اما معمولاً شما به احتمال قوی روی یک متن آگهانشی عادی که به سبک معمولی نوشته شده است کار می‌کنید تا متنی که مشخصاً خواننده را مخاطب قرار می‌دهد (یعنی متن «خطابی») یا حتی متنی که فرایند یا رویه جدیدی را شرح می‌دهد و دارای واژه‌های جدید یا زبان ابتکاری است.

پیدایش ترجمه ماشینی در دهه ۵۰ منفک از پدیده رفتارگرایی زبان‌شناسی نبود. توسعه ترجمه ماشینی به تحقیق زبان‌شناسی در برخی زبان‌ها به ویژه به تداول و رایج بودن شاخص‌های مختلف بستگی دارد از جمله، ساختارهای دستوری، اصطلاحات، هماینها، استعاره‌ها و واژه‌ها؛ خود این اقدام نیز مستلزم استفاده از کامپیوتر به عنوان تحقیق در توسعه سیستم‌های دوسویه کامپیوتری - تا جای ممکن - است.

در کل، می‌توانید ترجمه ماشینی را به عنوان یک روش ترجمه بپذیرید. ترجمه ماشینی در متون خاص «زبان دارای کاربرد خاص» (LSP) امتیازات بدیهی دارد و به قول رابین ترو^۱ «راحتی تغییر در واژه‌ها و عبارات روی صفحه واژه‌پرداز کامپیوتر» شما را تشویق می‌کند که انعطاف‌پذیرتر باشید و از اعمال تغییرات و تطبیق‌ها زده نشوید، اما در ماشین تایپ و ورق کاغذ چنین آسایشی وجود ندارد، (اگر چه در این دو مورد اهمیت فاصله‌گذاری دو برابر) مشخص است. یکی از ایرادهای آشکار و شایع کامپیوتر ترویج و القای زبان اصطلاحی مشاغل تخصصی به هر دو معنای آن است یعنی ترکیب‌های چند اسمی و زبان سنجیده‌ای که از پاسخ سریع یک ماشین برخاسته است، زبانی که از مغز تفکرگر برنیامده است.

۱- من از رابین ترو (Robin Trew) به خاطر نظراتش در این فصل سپاسگزاری می‌کنم. / مؤلف



کارکرد و توصیف

از آن جا که تعریف یک واژه بدون ذکر کارکرد آن بی‌معنی است (مانند تعاریف واژه‌نامه^۱ COD از «نوشابه گازدار» (سودا)) و این که در بسیاری موارد، به ویژه در ترجمه کارکرد بر توصیف تقدم دارد — برای اکثر افراد دانستن کارکرد مجلس عوام، خانه هنر، CLC و NCAA مهم‌تر از آن است که بدانند این کلمات متشکل از چه چیزهایی هستند، و به این دلیل این تأکید مهم باید در هر ترجمه‌ای به کار بسته شود — با وجود این قائل شدن نظریه کاملاً کارکردی برای ترجمه نابجا است. اظهار نظر رفتارگرایانه^۲ کت فورده مبنی بر این که «متون یا اجزاء زبان مبدأ و زبان مقصد هنگامی که در یک موقعیت مفروض بتوانند به جای هم به کار روند معادل ترجمه‌ای یکدیگر هستند» نکته‌ای اغوا کننده و در عین حال غلط است، چرا که بسیاری از مترادف‌ها، تعبیرها و شکل‌های دستوری را مجاز می‌داند که اگر چه می‌توان آنها را در یک موقعیت مفروض به کار برد اما استفاده از آنها در این موقعیت نادرست خواهد بود. هوینگ و کیوسمال^۳ نظریه کارکردی ترجمه را به افراط کشیده‌اند، طوری که عبارت "Those double-barrelled names" (آن اسم‌های اشرفی دویخشی) را به "those proud names" (آن اسم‌های غرورآمیز) ترجمه کرده‌اند و جمله «مادرش دیگر از پس هزینه‌ها بر نمی‌آمد که او را به مدرسه^۳ ایتان^۳ بفرستد» را به این صورت ترجمه کرده‌اند: «مادرش دیگر از پس هزینه‌ها بر نمی‌آمد که او را به گران‌ترین مدرسه بفرستد». آنها در فرض اینکه برای خواننده زبان مقصد کارکرد واژه‌های «نام دویخشی» و «ایتان» از توصیف آنها مهم‌تر است درست بوده‌اند اما نباید خواننده زبان مقصد را از دانستن آنها محروم کرد.

معمولاً کارکرد ساده‌تر، کوتاه‌تر و نافذتر از محتوا است و مترجم وسوسه می‌شود که آن را جایگزین محتوا سازد و گاهی عملاً این کار را می‌کند، اما تنها به عنوان آخرین راه چاره. معمولاً ترجمه‌ای که درست و دقیق باشد هر دو عنصر مذکور را دارد حتی اگر توصیفات به کار برده شده، فقط اطلاعات جزئی را مطرح کرده باشند. اره ابزاری برای برش است اما یک توصیف ماهیتی برای مشخص کردن آن از سایر ابزاری که دارای چنین کاربردی هستند لازم است. در گذشته، نادیده گرفتن کارکرد (هدف، قصد، دلیل) با استناد به واژه‌نامه‌ها صورت می‌پذیرفته است، اما اکنون هم چنین دلیلی نمی‌تواند نادیده گرفتن محتوا را توجیه کند. کارکرد جامع و ساده است و به ترجمه ارتباطی اختصاص دارد. توصیف با استفاده از جزئیات توضیحی کارکرد را تخصیصی‌تر و مشخص‌تر می‌کند، و مشخصه ترجمه معنایی است. اگر جایی تطبیق برای اختصار متن لازم باشد، معمولاً باید توصیف را کنار گذاشت، اما حتی

1- Concise Oxford Dictionary

2- Hönig and kussmal

3- Eton



"double-barrelled names" را می‌توان به *die vornehmen zweiwörtigen* (zweiteiligen) *zunamen* یعنی "the fashionable two-worded bipartite surnames" (نام خانوادگی دو کلمه‌ای اشرافی و باب روز) تبدیل کرد.

ترجمه واژه‌های نام ساخته و علائم اختصاری

من اصطلاح «نام ساخته» را به هر کلمه‌ای شبیه اسم خاص یا برگرفته از آن که دارای مفهوم مرتبط با آن باشد، اطلاق می‌کنم. این تعریف، عملیاتی است و با تعاریف واژه‌نامه‌های استاندارد مطابقت ندارد. تعاریف آن واژه‌نامه‌ها بسیار متفاوت است. نوآغازترین «واژه نام ساخته» کلمه "academic" است که از دانشگاه نامگذاری شده به اسم "Academos" گرفته شده است. افلاطون در این دانشگاه تدریس می‌کرد. این یکی از هزاران «واژه نام ساخته» است که دیگر در آن اسم خاصی احساس نمی‌گردد و عمدتاً در برخی زبان‌های اروپایی هنگام ترجمه، اسم خاص موجود در آن نادیده گرفته می‌شود. کلمه‌ای "limoger" (عزل کردن) و "boycott" (بایکوت، تحریم) نیز این گونه‌اند.

ترجمه اسامی خاص

اشخاص

نخستین گروه «واژه‌های نام ساخته» که بر اشیاء دلالت دارند از نام کاشفان یا مخترعین خود گرفته شده‌اند؛ مشکلی که در ترجمه این طیف واژگان وجود دارد آن است که احتمال دارد اسم دیگری نیز داشته باشند (مثلاً آیا باید "Humboldt current" را انتخاب کرد یا "Pera current")، یا ممکن است صحت کاشف آنها مورد سؤال و تردید باشد (مانند "Arnold's fold - valule de Krause"؛ "Desnon's disease" - *maladie de Grancher*) یا حتی ممکن است اصطلاح فنی جایگزین این کلمه‌ها شده باشد (مانند radiography - *Röntgenographie*) معمولاً اصطلاحات توصیفی جایگزین این دسته از «واژه‌های نام ساخته» می‌شوند مانند "Davy lamp" - *Grubensicherheitslampe lamp de securite (de mineur)*.

شایع‌ترین حد رشد «واژه‌های نام ساخته» در بسیاری از زبان‌های اروپایی، تغییر اسامی اشخاص به صفت (-ist) و اسامی انتزاعی است که هم حاکی از دنباله‌روی از شخص و هم بیانگر تأثیر او یا یک ویژگی از وی یا ایده مشهوری است که منتسب به آنهاست. این رویه همیشه در مورد سیاستمداران و نویسندگان فرانسوی (نه هنرمندان یا آهنگسازان) رواج داشته است. امروزه این رویه به دولتمردان تسری پیدا کرده است و

به راحتی به اسامی آنها پسوند اضافه می‌شود - غالباً «واژه‌های نام ساخته» با افول شهرت اشخاص رفته رفته از بین می‌روند (مانند "Bennite"). به همین ترتیب کلمه‌های چون "Thatcherism"، "Scargillism"، "livingstonian" را داریم - مثلاً Reagan با "Reaganomics" (یعنی سیاست اقتصادی) مرتبط است اما اسامی برخی مانع این رویهٔ واژه‌سازی بوده‌اند مانند Kinnock. گاهی اوقات مخصوصاً در زبان فرانسه (gaullien, gaulliste) و اغلب هم در زبان انگلیسی (marxist, marxian) بین «واژه‌های نام ساخته» مستقل از ارزش و کلمه‌هایی به ترتیب به واسطهٔ پسوندهای -ian و -ist که ارزشی را به عاریه گرفته‌اند تمایز قائل می‌شوند (واژه‌های ایتالیایی *Marxista* و *Marxiano*، نیز این گونه هستند). گاهی واژه‌های نام ساخته مانند "Shakespearean" و "Churchilian"، معانی ضمنی بالقوه‌ای دارند که با در نظر گرفتن همایند و بافت آنها می‌توان معانی‌شان را به یک معنی تقلیل داد.

مسئله اصلی در ترجمهٔ واژه‌های نام ساخته این است که آیا کلمه‌ای که انتقال داده می‌شود، درک خواهد شد؟ مثلاً اسم یا صفت "Leavisite" در زبان انگلیسی برای خلاصه کردن اصول مشخص نقد ادبی مفید است، اما در اکثر زبان‌های مقصد معنی گویایی نخواهد داشت مگر آن که مفهوم آن توضیح داده شود یا به اف آر لی ویزا ربط داده شود. معانی ضمنی از این قبیل، (از جمله برای "Shavian"، ذکاوت، کنایه و نقد اجتماعی) نیاز به شرح دارند. در برخی موارد دیگر از جمله Casanova، Judas که از شخصیت‌های آنها چیزی نمی‌دانیم، کلمه برگرفته از نام آنها دارای معنی ضمنی است و غالباً انتقال داده می‌شود. در این قبیل موارد که خواننده موفق به درک «نام ساخته» نمی‌گردد، معمولاً آوردن پاورقی ضرورتی ندارد، اما بسته به مطلوبیت فرهنگی و احتمال رواج یافتن یا همیشگی شدن در زبان مقصد را باید سنجید که آیا در کنار ذکر مفهوم ارزش آن را دارد که انتقال داده شود. در مواردی که مطلوبیت یک اسم خاص کاملاً محلی و احتمالاً موقتی است صرفاً باید مفهوم آن در بافت مورد نظر را ترجمه کرد؛ در برخی موارد (همچون دانت، شکسپیر و گوته) واژه‌های نام ساخته وارد زبان مقصد می‌شوند، البته ممکن است تا حدودی معنی ضمنی این کلمه‌ها در زبان مبدأ و مقصد فرق کند.

اشیاء

در دسته دوم، که به اشیاء مربوط می‌شود، ابتدا نام‌های تجاری را بررسی می‌کنیم که مدلول مورد اشاره را نخست در کشور اصلی خود و سپس در گسترهٔ بین‌المللی در



انحصار خود قرار می‌دهند مانند آسپیرین، فورمیکا، واکمن. اگر نام تجاری برای خواننده ناشناخته باشد، در ترجمه نیاز است اصطلاحات توصیفی افزوده شود. ثانیاً باید آگاهانه در برابر تبلیغات نهانی کارخانجات تولیدی محصولاتی چون "Pernod"، "Frigidaire"، "Durex" (در استرالیا به آن «نوار چسب» گفته می‌شود) "Tipp-Ex"، "Velcro"، "Jiffy bay"، "bic"، "biro"، "Tesa"، "sellotap" (دو جفت معادل فرهنگی) "Scotch" (نوار چسب و ویسکی) جلوگیری کنید و در ترجمه آنها، به جای انتقال، توضیحات کوتاهی (که همیشه چندان هم آسان نیست) بیاورید. و اغلب برای چنین اقدامی خیلی دیر می‌شود. باید واژه‌های استاندارد یا معیار زبان مقصد را بپذیرید چه برگرفته از نام خاص باشند چه معادل شناخته شده؛ جلوی زبان نامفهوم را بگیرید، چه با حذف آنها چه با محدود کردنشان.

نام‌های جغرافیائی

سوم، نام‌های جغرافیائی زمانی به عنوان «واژه‌های نام ساخته» استفاده می‌شوند که معناهای ضمنی واضحی داشته باشند: نخست، شهرها یا روستاهای نازی^۱، که باید آنها را انتقال دهید (مانند Terezen، Drancy، Vel'drome، Dachau، Belsen، Oradour) و هر جا که نیاز باشد باید آنها را شرح دهید، چرا که این امر آموزش بنیادی است. دوم، به اصطلاحاتی چون "meet your Waterloo" (شکست خوردن)، "It's just tittle-tattle" (وراجی است، حرف خاله زنی است)، "From here to Timbuktu" (از اینجا تا آخر دنیا) توجه کنید. و بالاخره به کاربرد روزافزون مجاز، مخصوصاً در رسانه‌ها دقت کنید. که در آن با استفاده از نام پایتخت کشورها یا مکان‌ها به دولت آنها اشاره می‌کنند یا برای اشاره به مؤسسه‌ها و وزارت‌خانه‌ها از نام محل استقرار یا خیابان‌های آنها استفاده می‌کنند (مثلاً "Whitehall" — برای اشاره به دولت بریتانیا؛ The Pentagon — فرماندهی نظامی ایالات متحده؛ "Fleet Street" — مطبوعات بریتانیا).

علائم اختصاری

من علائم اختصاری را، برخلاف معمول، حروف آغازین کلمه‌هایی تعریف می‌کنم که به اتفاق هم گروهی از واژه‌ها را که به طور مبهمی برای اشاره به یک شیء، مؤسسه یا یک فرایند به کار می‌روند، شکل می‌دهند. اولین مطلبی که در این باره ذکر می‌کنم آن است که



دقت به خرج دهید تا اگر واژه‌ای مخصوصاً برای یک متن (مثلاً یک مقاله دانشگاهی) ابداع شده است وقت خود را برای پیدا کردن آن در کتب بیشمار مرجع صرف نکنید، چه بسا در همان متن پیدا شود. و معمولاً نباید با نظر شخصیتان علائم اختصاری را بازآفرینی کنید، جز به این ضرورت خاص. ثانیاً، دلایل فرهنگی بسیاری برای ارزش نداشتن انتقال علائم اختصاری وجود دارد (که به عوامل بافتی پذیرفته شده و متعارف بستگی دارد از جمله خواننده و توقع و چشمداشت کار بر ترجمه)، مگر آنکه کارکرد بیشتر از توصیف اهمیت داشته باشد؛ مثلاً علائم اختصاری احزاب سیاسی معمولاً انتقال داده می‌شوند، اما امروزه اگر بدانیم مثلاً RPR حزب صدیق و وفادار گلیست^۱ است بیشتر اهمیت دارد تا آنکه بدانیم این علامت اختصاری بیانگر کلمات *Rassemblement pour la République* است یا آن که حتی بدانیم به معنی "Rallying for the Republic" (اتحاد برای حکومت جمهوری) است، که البته این خود ترجمه نامفهومی است. برای مطالعه بیشتر در زمینه ترجمه علائم اختصاری به صفحه؟ مراجعه کنید.

معادل‌های شناخته شده هم‌تراز

(از لبرت اسپراشن^۲)

L'Armorique طبق واژه‌نامه هراب^۳ معادل *Armorica* است و *Lo slivale* معادل "The Boot"، *Hexagone* معادل "The Hexagon"، *Lusitanien* معادل *Lusitanien* و *helvétique* معادل "Helvetain" هستند و خیلی از اسم‌های دیگر (از جمله "the", "the Gunners", "Pompey", "Scouse", "Brum", "old Reekie", "Norma Jean" "Hammers")، غیرقابل ترجمه به زبان دیگر به نظر می‌رسند. در واقع در ترجمه این قسم واژه‌ها مشکلی وجود ندارد چون مردمی که غالباً با اسامی خاص حقیقی آشنایی کامل دارند از اسامی خاص شناخته شده به ویژه تملق‌آمیز استفاده می‌کنند. خواننده زبان مقصد با مدلول مورد اشاره این اسامی آشنایی ندارد و معمولاً ترجمه عادی این اسامی در اختیار وی قرار می‌گیرد. مانند بریتانیا، ایتالیا، فرانسه، پرتغال، سوئیس، ادینبرگ، بیرمینگهام، باشگاه فوتبال پورتنس ماوث، آرنسال (باشگاه فوتبال)، وست هام یونایتد (باشگاه فوتبال) مرلین مونرو. پیدا کردن این قبیل معادل‌های شناخته شده در کتاب‌های مرجع ممکن است دشوار باشد مثلاً "The Hardy Country" معادل *GBS*, *Dorset* معادل "The sage of Königsberg"، معادل *Kant*، "Winnie" که اکنون به دست فراموشی سپرده شده است معادل وینستون چرچیل، "The old Lady of Tread needle Street" معادل *Bank of England* هستند.

1- Gaulist

2- Lebende Sprachen

3- Harrap



دوم اینکه، بسیاری جفت‌های مترادف — مانند *liberty* و *freedom* (آزادی)؛ *ecology* و *enviornment* (محیط زیست)؛ *daring* و *audacity* (شجاعت)؛ *memoirs* (خاطرات)، *autobiography* (زندگی‌نامه خویشتن نوشته)؛ *aid* (کمک)؛ *assistance* (مساعت و معاونت) و غیره — به عنوان معادل شناخته شده هم‌تراز یک دیگر به کار می‌روند و مترجم باید هوشیار باشد که در چنین بافت‌هایی تفاوت ظریف معنایی این معادل‌ها را نشان ندهد. وی غالباً یکی از این جفت معادل‌ها را ناخودآگاه بر دیگری ترجیح می‌دهد صرفاً به این سبب که احساس می‌کند این معادل در یک جمله یا گروه مشخص، بهتر به نظر می‌رسد.

همچنان که افراد برای اعضای خانواده و دوستان صمیمی خود اسامی دیگری (نام مستعار) دارند، اشیاء و اعمال شناخته شده نیز با واژه‌های معادل دیگری هم شناخته می‌شوند که با اصطلاحات گمراه‌کننده‌ای چون «لفظ عامیانه»، «کلمات محاوره‌ای»، «اصطلاحات محاوره‌ای خیلی عامیانه»، «کلمات کوچکی بازاری» نامیده می‌شوند، چون این الفاظ مانند گذشته محدود به قشر دزد، دریوزه‌گر، کلاش، فاسق و طبقه کارگر و حمال نمی‌شود، بلکه کاربرد همگانی و اکثراً همراه با صمیمیت پیدا کرده‌اند. برخی از این الفاظ عامیانه از جمله *chaps* (مردها)، *bird* (دختر)، *tart* (روسی)، *cash* (پول)، *job* (شغل) را در صورتی که معادل شناخته شده همسان نداشته باشند باید با واژه‌های عادی ترجمه کرد. به نظر من، این قبیل کلمه‌ها را (به حساب من، در هر زبانی حدود ۲۰۰ واژه از آنها وجود دارد) باید وارد دوره‌های آموزشی زبان خارجی یا زبان دوم نمود، اما به ندرت چنین اقدامی صورت می‌گیرد. و به اعتقاد من از اصطلاح‌ها مهم‌تر هستند.

زبان استفاده‌کننده از معادل‌های شناخته شده بیشتر در حیطه روزنامه‌نگاری رایج است و امروزه مخصوصاً در زبان انگلیسی و فرانسه در بسیاری از نوشته‌ها و متون آگهانشی رسمی استفاده می‌شود و الفاظ سکسی و کلمه‌های زشت طبقه‌ای به صورت سطحی حذف می‌گردند. مثلاً استفاده روزنامه محلی در فرانسه از واژه *loubard* (دانشجوی انصرافی) که در سال ۱۹۷۳ ابداع گردید حتی بدون *soi-disant* حالت مدگونه و باب روزی دارد. در زبان فرانسه برخلاف انگلیسی و آلمانی برای نوواژه‌ها و الفاظ عامیانه که خارج از گونه سبکی قرار دارند از علامت گیومه یا مورب‌نویسی استفاده نمی‌شود. در زبان آلمانی که رسمی‌تر از زبان انگلیسی است نسبت به آن از معادل‌های شناخته شده هم‌تراز کمتری استفاده می‌شود، و این قبیل واژه‌ها بیشتر در زبان اتریشی استفاده می‌شوند تا آلمان غربی و شرقی.

تمیز میان الفاظ عامیانه و معادل‌های شناخته شده هم‌تراز همیشه آسان نیست. معادل‌های شناخته شده هم‌تراز اغلب جزء الفاظ عامیانه قلمداد می‌شوند در حالی که طبقه‌بندی جداگانه الفاظ عامیانه و زبان محاوره‌ای مبنای استواری ندارد.

مترجمان باید پیش از اقدام به ترجمه با دقت به دلایل استفاده از یک معادل شناخته شده همتراز توجه کنند. به عنوان مثال کلمه‌ای مانند "cash" (پول) یا "lolly" (پول) ممکن است به دلایل ذیل مورد استفاده قرار گیرد: (الف) اجتناب از تکرار تأکید غیرضروری آن (ب) به دلایل معاشرتی یا به خاطر آنکه صمیمیت با خواننده را نشان دهد. (ج) کنار گذاشتن گونه سبکی و حیرت زده کردن خواننده (د) خودنمایی و اظهار فضل، اشاره غیرمستقیم به اینکه نویسنده متن زبان مبدأ دانش فوق‌العاده دارد، یا به باند و گروه خاصی تعلق دارد.

در ضمن، اثبات دلیل تأثیری بر ترجمه نمی‌گذارد، به ویژه اگر زبان مقصد معادل شناخته شده قابل قبولی داشته باشد. ارتباط میان میزان دانش به کار گرفته در ترجمه و میزان پیش‌زمینه و آگاهی لازم، به مثابه ارتباط میان رأس و بقیه اجزاء کوه یخی است [که پیش از این به آن اشاره شد]. مثلاً مترجم باید به وجود تأثیرات آوایی مختلف — همه آواها معنی‌دار هستند — متن زبان مبدأ توجه داشته باشد (از جمله همگونی مصوت‌ها — نام آوایی — ضرباهنگ، سجع، تکرار مصوت‌های همگون — جناس محرف — بیش از آنچه تصور کنید در خارج از شعر و متون تبلیغی رایج هستند) اما معمولاً در این زمینه نمی‌تواند چندان کاری انجام دهد، زیرا به توضیحات و افزوده‌های فرازبانی نیاز دارد که خود اینها فرایندی از ترجمه محسوب می‌شوند. غالباً خواننده از میان انبوه اطلاعاتی که مترجم برای خلق ترجمه خود اندوخته است، تنها چیزی را که می‌بیند رأس کوه یخی است.

معادل‌های شناخته شده ممکن است ریشه در زبان نهفته (مانند *argot*) یا در واژه‌های قدیمی داشته باشند مانند *helvétique* (Helvetia) که فقط روی تمبر دیده می‌شود. چون این واژه نه سوییسی است، نه ایتالیایی و نه آلمانی — بنابراین این واژه نیز در تصاحب لاتین است! — که با معانی جدید مورد استفاده قرار می‌گیرند، مانند استعاره‌هایی (چون grub, lolly, bread) که به مجاز تبدیل شده‌اند؛ یا کوتاه نوشته‌ها و نیز نام‌های مستعار، به عنوان مثال کلمه‌های عجیب و احمقانه‌ای که اعضای ذکور طبقات بالای متوسط بریتانیا با بیان آنها سعی داشتند در مدارس و آموزشگاه‌های نفرت‌انگیز خود اثبات کنند که آنان نیز صاحب احساس هستند (مانند Smithy, Dizzy, Nobby, Sonny, (smith), FE, (Butter), Rab, Robbie, Plum)؛ یا واژه‌های مربوط به لهجه‌های محلی و منطقه‌ای؛ واژه‌های اصطلاحی فنی، و مترادف‌های صریح. نباید زبان استفاده‌کننده از معادل‌های شناخته شده را با شگرد زبان در جایگزین کردن کلمه‌ای به جای کلمه دیگر که به منظور روشن ساختن مفهوم یا تغییر واژه صورت می‌گیرد اشتباه گرفت. (مراجعه کنید به والدرون^۱، ۱۹۷۹)؛ مثلاً "car"



جایگزین "automobil" شد تا کلمه‌ای که برای اشاره به شی‌ای که پیوسته مورد استفاده قرار می‌گیرد، کوتاه باشد؛ و مثلاً برای حفظ حیثیت "haridresser" (آرایشگر)، جایگزین barber (سلمانی) و برای حفظ شئون اجتماعی عبارت "funeral director" (مأمور تدفین) جایگزین "undertaker" (مرده‌شور) شد. اما به تعریف من اینها معادل شناخته شده نیستند.

مناطق دوزبانه در گذشته و حال منبع مشخصی از معادل‌های شناخته شده همتراز هستند، به ویژه نام مکان‌ها. معمولاً در مناطق مخصوص گویشوران خاص یک منطقه (نگاه کنید به فرگوسن^۱، ۱۹۷۵) تنوع کم، منشأ این معادل‌ها است اما در متون پیشنهادی من، معادل‌های شناخته شده همتراز با اهداف و معانی که فرگوسن بیان می‌کند استفاده نمی‌شوند (مانند دستورالعمل‌هایی که به خدمتکاران، گارسون‌ها، کارگران، فروشندگان و غیره داده می‌شود - آیا فرگوسن در این دنیا زندگی می‌کرد؟). زمانی که به مناطق انضمام طلب اشاره می‌شود، مترجم باید میان معادل‌های شناخته شده همتراز و معادل‌هایی که در اشاره به شهرهایی چون Pola، Breslau، Brünn، Fiume و غیره که دارای اغراض سیاسی هستند تفاوت قائل شود (حتی امروزه، روزنامه‌های آلمان غربی از "Danzig" نام می‌برند. دلیل خوشبینانه این معادل عجیب آن است که این کلمه صرفاً به عنوان معادل شناخته شده همتراز "Gdansk" به کار می‌رود، اما زمانی که کشوری نام جدیدی پیدا می‌کند مترجمان و حتی دیگران نیز باید آن را به عنوان کلمه تغییر یافته بپذیرند به ویژه اگر در یک منطقه سیاسی حساس واقع شده باشد). حتی امروزه بسیاری از مارکسیست‌ها "Russian" (روسیه) را به عنوان معادل شناخته شده همتراز برای "Soviet" (شوروی) قبول ندارند (نمی‌توان گفت "Soveitian" (اهل شوروی) بلکه صرفاً آن را اصطلاح خصمانه‌ای به جای اتحاد جماهیر شوروی (USSR) تلقی می‌کنند^۲). * به همین ترتیب بلوک شرق، بلوک شوروی، گُمِکون (Comecon) به جای کشورهای CMEA^۳ (شورای مشترک همکاری اقتصادی). این موضوع مهمی است: بعضی تصور می‌کنند «معادل‌های شناخته شده» به مثابه برگ انجیری^۴ است که هر نوع استثماری را می‌پوشاند؛ برخی هم فکر می‌کنند این معادل‌ها ترجمان احساسات دوستانه‌ای هستند که ناشی از بی‌اطلاعی و در عین حال

1- Ferguson

* اگر چه نام "a soviet" (اهل شوروی) آرام آرام رواج می‌یابد. همچنین به فقدان یک اسم یا صفت برای «ایالات متحده» سوای از کلمه American در زبان‌های انگلیسی و فرانسوی و آلمانی توجه کنید. اما در مورد Italian (statounitense) یا spanish (estadounidense) اینگونه نیست. / مؤلف

3- Council For Mutual Economic Assistance

۴- fig-leaf: برگ انجیر که آدم‌های نخستین برای پوشاندن بخش «فرو دین» خود از آن استفاده می‌کردند. / م

صداقت استفاده کننده‌اند. وقتی یک تاریخ‌شناس اهل «آلمان شرقی» (که یک معادل شناخته شده است) صحبت می‌کردم، من بی‌آنکه منظوری داشته باشم به *die Tchechei* اشاره کردم و آن را به عنوان معادل شناخته شده استفاده کردم، اما وی مرا به خاطر استفاده از یک اصطلاح ملی‌گرایانه و مرتجع سیاسی سرزنش کرد، چرا که این واژه بیانگر آن است که ملت چک اسلواکی ملت حقیری است.

اشاره می‌کنم که زبان استفاده کننده از معادل‌های شناخته شده، صرفاً جنبهٔ واژگانی ندارد؛ خانم ماثیوت^۱ (۱۹۷۹) میان روش‌های هنجار بنیاد (خنثی) و صمیمانه (معادل‌های شناخته شده) اشاره به اشیاء — که از طریق ضماری که صیغهٔ جنسیتی دارند — تمایز قائل می‌شود. مثلاً وی نقل می‌کند که "Yeah, I finally fixed her up" در این مثال "her" به «در» اشاره دارد؛ یا مثلاً در "He is just a spindly thing but she is lovely" (ضمیرهای "he" و "she" گیاه هستند) هر چیزی، از ماشین گرفته (naked women) تا بستنی قیفی و فرمول‌های ریاضی ممکن است به «مدلول‌های ارتقاء یافته» — البته عبارت داخل گیومه تعبیر خانم ماثیوت است نه من — اشاره داشته باشند، برعکس «دزد» هم می‌تواند به ضمیر بی‌جان "it" تبدیل شود.

مسئلهٔ این مورد یکی از مشکلات ترجمه است، اما حل‌شدنی است. (هیچ مشکلی در ترجمه حل‌ناشدنی نیست). مترجم می‌تواند: (الف) ضمائر شخصی را حفظ کند؛ (ب) در صورتی که «معادل شناخته شده» حائز اهمیت نباشد، جمله را عادی ترجمه کند؛ (ج) یک اسم معادل شناخته شده را جایگزین ضمیر کند — مثلاً *der kerl* را به جای گیاه، *die kleine* را به جای اتومبیل، *die schöne* را به جای فرمول ریاضی بگذارد؛ (د) توضیحات و تعبیرات توصیفی فرازبانی را اضافه کند. همهٔ این موارد به متن بستگی دارد.

به علاوه گمان می‌کنم بسیاری از افراد ساختارهای نحوی جایگزین برای معادل‌های شناخته شده دارند (ساختارهای جایگزین من، اسم مصدر و مصدر گسسته هستند) که تا حدودی با قالب‌های استاندارد بنیادگرایان زبان یا طرفداران زبان سره تفاوت دارند. مثلاً ضمائر "I"، "me"، "we"، "us"، "she"، "her" در زبان محاوره می‌توانند به جای هم به کار روند.

اگرما^۲، سرخک، آبله‌مرغان معادل‌های شناخته شدهٔ التهاب پوست، سرخچه و واریس هستند (اما یرقان^۳ معادل شناخته شدهٔ هپاتیت^۴ نیست) و حتی در مقالات علمی نیز می‌توانند به جای هم به کار روند اگر چه این کاربرد حالت خاص و رمزآلود پزشکی را زیر پا می‌گذارد. به همین ترتیب مناسب است که "neither are" را به جای "neither is" به کار ببریم که البته این نقش معیارهای مورد نظر بنیادگرایان زبان است،

1- Mathiot

2- Eczema

3- Jaundice

4- Hepatitis



اما حداقل بحث در مورد چنین موضوع جزئی را کنار می‌زنند. (برای مطالعه بیشتر پیرامون بحث‌هایی که راجع به مفهوم معادل شناخته شده مطرح شده به کریستال^۱ ۱۹۸۱ مراجعه کنید).

مهم‌ترین مطلبی که دربارهٔ معادل‌های شناخته شده وجود دارد آن است که نباید آنها را بی‌تناسب به کار برد: بافت‌های متعددی وجود دارد که در آنها صرفاً "neither is"، "I"، "dermatitis"، (التهاب پوست)، "Norman Jean" و مانند آنها مناسبند، در حالی که در متون دیگر به سلیقه بستگی دارد، یعنی به جنبه چهارم ترجمه (که پس از علم، مهارت و هنر وجود دارد)، و بحث پیرامون آن بی‌حاصل است.

زبان‌شناس، چه در مقام مترجم، مدرس یا فرهنگ‌نویس، باید در ذهن داشته باشد که اکثر کلماتی که معادل شناخته شده جایگزین هستند، با آن که به عنوان مترادف کلمات دیگر به کار می‌روند، خود آنها معانی دیگری نیز دارند که باید در واژه‌نامه درج شوند. مثلاً کلماتی چون "Pressburg"، "Stettin"، "Konigsberg" به دلایل سیاسی دیگری نیز به کار می‌روند. در شعر فوق‌العادهٔ اریکان جانگ^۲ «سیلویا پلث^۳ در آرژانتین زنده است» نما ژان^۴ فقط مرلین مونرو^۵ نیست بلکه به کودک فقیری از یک خانواده در پدرا اشاره دارد که بعدها «مرلین مونرو» شد (مردان به آنها آزار می‌رسانند). *Armorique* می‌تواند به رومن بریتانی^۶ اشاره داشته باشد و «بادبادک»، «ابوطیار» و مانند آن ممکن است به نشان خودنمایی یا برای اثبات اینکه فرد به گروهی تعلق دارد، استفاده شده باشند. همه این موارد در یک فرهنگ لغت یا دایرةالمعارف خوب و قابل فهم درج می‌شوند — من میان این دو مرجع تفاوتی قائل نیستم.

بنابراین زبان استفاده‌کننده از معادل‌های شناخته شده هم‌تراز در نظریه ترجمه، آموزش زبان و فرهنگ‌نویسی کاربرد دارد؛ با نوسانات و تغییرات در شیوه‌های رایج این زبان نیز تغییر می‌کند، اما به نیاز مداوم انسان به زبان پاسخ می‌دهد. از ایرادهای آن، احتمال غیرقابل فهم بودن و احساسی مطرح کردن مسائل عمیق اجتماعی، نژادی و روابط جنسی است، اما عمدتاً روابط شخصی را دربرمی‌گیرد. و به ویژه در زبان فرانسوی و شکل‌های مختلف غیررسمی زبان، مشخصه تأثیرگذار و انسجام‌بخشی است.

چه وقت و چگونه متن را بهبود بخشیم

پیش از هر چیز یادآور می‌شوم که شما هیچ حقی در بهبود بخشیدن به یک متن معتبر ندارید، هر قدر هم که زبانش هنجارگیز، قالبی، منحصر به فرد و دارای ویژگی فردی، نامفهوم، پرحشو، ابتکاری و غیرطبیعی باشد، باید همان سبک را دنبال کنید و طبق

1- Crystal

2- Erican Jong

3- Sylvia Plath

4- Norma Jean

5- Marilyn monroe

6- Roman Brittany



معیارهای سبکی مختلف زبان مقصد تا حدی در آن تطبیق صورت دهید اما در کل در نظر داشته باشید که فردیت و منحصر به فرد بودن نویسنده از هر هنجاری از زبان مهم‌تر است. البته زمانی که متن غیرادبی (مانند دوگل De Gaulle) را ترجمه می‌کنید تطبیق‌های بیشتری برای خواننده صورت می‌دهید تا زمانی که نوشته نوآورانه و بدیع باشد. به نظر من در متون معتبر، هر نوع اظهار نظر و تفسیری (از جمله اصلاح داده‌ها و مانند آن) را صرفاً باید در قالب یادداشت جدای از متن و به صورت علامت‌گذاری شده [گیومه و کروشه] بیاورید.

اما در این قسمت، متون «بدون نام نویسنده» را بررسی می‌کنم: این دسته از متون عموماً آگه‌انشی (و نیز خطابی) هستند، که پیش از هر چیز باید به حقیقت یا داده‌های مطلب وفادار باشید و باید بدانید که نویسنده متن اصلی بسیار از شما سپاسگذار خواهد بود که (در صورت لزوم) داده‌های او را اصلاح کنید و با احتیاط و سنجیدگی سبک وی را بهبود بخشید، و همیشه تا کم‌ترین حد ممکن در متن تغییر حاصل کنید.

در این قسمت چند عنوان را ذکر خواهم کرد که طبق آنها می‌توان در ترجمه، متن اصلی را اصلاح کرد و از اینرو آن را بهبود بخشید. اما این فقط در صورتی است که نوشتار متن اصلی معیوب باشد یا از حیث اطلاعاتی که برای خواننده فرضی لازم است، ناقص باشد.

توالی منطقی

۱) توالی منطقی به معنی تسلسل منظم در ابعاد زمان، مکان و مطالب است. مثالی از ترجمه گاورس و فریزر^۱ (۱۹۷۷) را ذکر می‌کنم.

A deduction of tax may be claimed in respect of any person whom the individual maintains at his own expense, and who is (i) a relative of his or his wife and incapacitated by old age or infirmity from maintaining himself or herself or (ii) his or his wife's widowed mother, whether incapacitated or not or (iii) his daughter who is resident with him and upon whose services he is compelled to depend by reasons of old age or infirmity.

آن را مقایسه کنید با ترجمه زیر:

If you maintain a relative of yours or your wife's who is unable



to work because of old age or infirmity, you can claim a tax deduction. You can also claim a deduction if you maintain your wife's or your old widowed mother, whether she is unable to work or not. If you maintain a daughter who lives with you and has to look after you because you are old or infirm, you can also claim an allowance.

در این مثال ملاحظه می‌کنید که اولاً یک متن آگهانشی به متن خطابی تبدیل شده و تأثیر خود را به طور مستقیم متوجه خواننده می‌سازد، دوم اینکه منطق علت و معلول یا شرط/مقدمه و نتیجه سه بار از یک جمله غیرشخصی طولانی استنباط شده است. اینکه نسخه دوم به عنوان نمونه ترجمه نسخه اصلی موجه باشد، به هدف مترجم بستگی دارد. اصلی‌ترین معیار بهبود ترجمه، اعتقاد مترجم است به این که به نویسنده کمک می‌کند پیام یا اطلاعاتش را بدون تحریف انتقال دهد.

جملاتی که نحو ضعیف دارند

مشکل می‌توان متن آگهانشی پیدا کرد که از لحاظ نحوی ضعیف نباشد:

Nous avons été frappé également par le fait qu' aucun de ces enfants ne présentait de difficultés scolaires isolées ou qui auraient pu ére rattachées à des causes simples, par exemple un absentéisme dû à la fréquence plus on moins grande des crises d'asthme ou par exemple des troubles instrumentaux comme une dyslexie ou une dysorthographe.

We were also impressed by the fact that none of these children had difficulties at school which were isolated or could have been ascribed to simple causes such as absenteeism due to more or less frequent asthma attacks or merely instrumental disorders such as dyslexia or poor spelling.

نقص نحوی این مثال عدم تأکید یکسان روی *isolées* و *rattachées* است و نیز مثال‌هایی که برای کارگریزی^۱ آورده شده تضاد بین جنبه منفی موجود در این پاراگراف و جنبه مثبتی که به دنبال آن می‌آید را تضعیف می‌کند.

1- Absenteeism

لهجه فردی

در کل مترجم ویژگی‌های فردی و غیرمعمول لهجه فردی را هنجارمند می‌سازد: به ویژه استعاره‌های مبالغه‌گر و افراط‌آمیز و صفت‌های توصیفی اغراق‌آمیز و نامعقول. به نظر من محدود افرادی وجود دارند که بتوانند ۵۰۰ کلمه بنویسند بدون آنکه از کلمه‌های خاص و منحصر به فرد خود استفاده کرده باشند.

در برخی موارد، تشخیص نوشته ضعیف از لهجه فردی آسان نیست.

Les signes et présence d'un asthmatique attirent vers La notion d'allergie microbienne

اما لازم نیست که مترجم میان این دو تمیز قائل شود بلکه باید آن را عادی و هنجارمند سازد: "The signs suggest that the patient has a bacterial allergy" (علائم حاکی از آن است که بیمار حساسیت باکتریایی دارد).

نیز ممکن است متخصصی به این صورت به روان درمانی اشاره کند *une arme à drivers volts*؛ چنین استعاره تلفیقی کهنه‌ای، حتی اگر منسوخ باشد، باید به معنای صریح‌اش برگردانده شود، مثلاً به این طریق "a treatment which can be put to various uses" (روشی درمانی که می‌توان به طرق مختلف آن را به کار بست).

ابهام

ابهام ممکن است تعمدی یا غیرتعمدی باشد. در صورت امکان باید در ترجمه ابهام عمدی را حفظ کرد. گاهی باید هر دو معنی کلمه‌های همانند را تفکیک کرد.

معمولاً ابهام غیرتعمدی در بافت متن مشخص می‌گردد. اما مترجم باید از هر گونه ایجاد سوءتفاهم اجتناب کند:

"I did not write that letter because of what you told me" ممکن است به این صورت ترجمه شود:

En vue de ce que tu m'a dit, je n'ai pas écrit cett lettre.

(به همان دلیلی که گفتید، من آن نامه را ننوشتم)

استعاره

از لحاظ نظری، استعاره فقط در متون آگهانشی عامه‌پسند یا روزنامه‌نگاری که لازم است علاقه خواننده برانگیخته شود توجیه‌پذیر است. در واقع همان طور که



لک آف و جانسون^۱ (۱۹۸۰) نشان داده‌اند، تفکر مفهومی از استعاره‌های ساده و جهان‌شمول کم و بیش مرده بارور می‌گردند و با وجود آنکه مترجم به ندرت با تصاویر آنها آشنایی دارد به صورت تحت‌اللفظی ترجمه می‌شوند (این استعاره‌ها «همسان» هستند) تمام دنیای ذهن، استعاری است، چون عینی است نه واقعی. مع‌هذا، طبیعتاً می‌توان فرض کرد که یک استعاره نابجا و نمایشی در هر نوع متن آگهانشی، زائد است. مثلاً در متن ایتالیایی زیر که دربارهٔ اتومبیل است مترجم باید با تردید به جملات آغازین آن نگاه کند.

Le culte de l'esprit critique, qui n'est ni un éveilleur d'idées ni un stimulateur de grandes choses; il a toujours le dernier mot.

The entire world of the mind is metaphorical, since it is neither concrete nor literal.

Gli sceicchi obbediscono al volere di Allah. Il volere di Allah nom può essere altro che buono. Dunque la stretta nell'erogazione del greggio dai pozzi del Golfo Persico non può essere altro che un bene.

Sheikhs obey the will of Allah. The will of Allah can only be good. Therefore the scarcity in the supply of crude oil from the wells in the Persian Gulf can only be a blessing.

(شیخ‌ها از امر خداوند اطاعت می‌کنند. ارادهٔ الله است که فقط می‌تواند خوب باشد. بنابراین کمبود ذخائر نفت خام در چاه‌های خلیج فارس می‌تواند فقط یک موهبت الهی باشد).

مبنایی‌ترین مسأله در مورد استعاره در متون آگهانشی آن است که چه وقت می‌توان استعاره را به معنای صریح آن و بالعکس برگرداند و آیا اصلاً اجازهٔ چنین کاری برای مترجم وجود دارد. مثلاً در مقاله‌ای دربارهٔ گردهمایی پارلمان شورای اروپا در (پیک سیاسی) آن، آیا می‌توان جمله:

L'Assemblée ne doit pas craindre de s'affirmer si elle veut renforcer son influence

را به این صورت ترجمه کرد؟

"It has to stick its neck out if it wants to heighten its impact"



در این رابطه چند اصل کلی را مطرح می‌کنم: (۱) در متون آگهانشی ضرورتی ندارد که معانی صریح به صورت استعاری ترجمه شوند؛ (۲) استعاره‌های محاوره‌ای و ابتکاری جایی ندارند؛ (۳) استفاده از استعاره‌های قالبی، به کلی اهمیت و مزیت استفاده از استعاره را از بین می‌برد؛ (۴) جایی که استعاره زائد نباشد و با گونه سبکی متن همخوانی داشته باشد (ولی نه استعاره‌ای چون "sticks its neck out" (ریسک کردن) مخصوصاً اگر اصطلاح شبه فنی باشد (مانند Pool) استفاده از آن موجه و منطقی است، به ویژه اگر زبان تحت‌اللفظی متن اصلی یکنواخت و خسته کننده باشد. بالاخره اگر متن حائز اهمیت نباشد، سؤال فقط در صورتی جنبه «دانشگاهی» دارد که با مفهوم تحت‌اللفظی‌اش مطرح شود، یعنی مثلاً در یک امتحان. اگر متن مربوط به روزنامه‌نگاری ترجمه می‌کنید راه‌های پیشنهاد شده در پاراگراف قبل چندان اهمیت ندارد. برعکس درست‌تر آن است که اگر استعاره نامعمول یا قدیمی باشد به معنای صریح‌اش تغییر داده شود. اما استعاره‌هایی چون *jeter les bases de* (راه‌اندازی)،

sturm in wasserglas (جر و بحث تند بر سر مسائل جزئی)، *adorer la veau d'or* (عاشق ثروت مالی) اکثراً به صورت تحت‌اللفظی ترجمه می‌شوند تا احساسی، در حالی که استعاره‌های عجیب و غریبی چون

se tremper hâtivement dans Les eaux européennes à strasbourg baptismales

باید تا حدودی تغییر داده شود (آنها به سرعت برای نشست استراسبورگ اقدام کردند) نه این که به این صورت ترجمه شود (تعمید شتابزده در استراسبورگ، سرچشمه آب‌های اروپا) که ترجمه اداری آن است.

در زبان انگلیسی استعاره‌ها مخصوصاً در ورزش، هنر، نقد، موسیقی پاپ، روزنامه‌نگاری و اقتصاد و دارایی نامتعارف هستند. در زمینه استعاره‌های بازار بورس، برخی از «مجازها» از جمله (bull سهام‌خر، bear سود سهام، glits اوراق بهادار، equities سهام عادی، black بازار سیاه، اوضاع پرسود، red اوضاع پرضرر) غالباً در زبان‌های دیگر به اصطلاحات تبدیل می‌شوند. در موضوعات دیگر، روزنامه‌نگاران انگلیسی زبان بر مبنای سبک‌های پرهیجان، زیبا یا کنایی که معمولاً همگی مبنای استعاری دارند به شهرت می‌رسند. مترجم باید تمام متن را بخش به بخش بخواند تا ارتباط تصویر استعاری با متن، ابتکاری بودن و تأثیر آن را ارزیابی کند و مناسب بودن آن برای متن زبان مبدأ را مورد بررسی قرار دهد. در مهندسی مکانیک و علوم کامپیوتر مجازها و استعاره‌های رایج (استعاره‌های خشک و بی‌روح) بیشتر مشکلات ترجمه را در پیش روی می‌گذارند تا مشکلات نظریه ترجمه.



حشو و کلیشه‌ها

داف (۱۹۷۱) موضوع حذف حشو و زوائد متن زبان مبدأ را در ترجمه با ارائه مثال‌های متعدد مطرح کرده است که در مقایسه با زبان سخت و کهنه نظریه ترجمه، جریان تازه‌ای است. او با سنجیدگی و تناسب متون خود را از آگهی‌های تبلیغی، کتاب‌های راهنما و درسی، بروشور شرکت‌ها، اطلاعیه‌ها، مجلات تجاری و غیره گرد آورده است نه از بیانات معتبر (که حشو آن را «باید» بازآفرینی کرد). حشو و زوائد حول موارد ذیل وجود دارند: عبارات کلیشه‌ای، عبارات معاشرتی (اصطلاحات کلیشه‌ای در معاشرت) – مانند طبیعتاً، البته، روشن است که – صفت‌هایی که به صورت تلویحی مفهوم برترین دارند و مکرراً در زبان تکرار می‌شوند (مانند basically (اساساً)، fundamentally (اصولاً) گروه حرف اضافه (مانند in view of the fact that، نظر به این حقیقت که) عبارات بلاغی (مانند in the long morch of history، در گذرگاه تاریخ) واژه‌های ذهنی انتزاعی (development، پیشرفت و evolution، تکامل) و عبارات مطمئن و دشواری که برای ایجاد تأثیر آوایی به کار می‌روند (نظیر might and main، means and ways).

معمولاً مترجم باید برای مؤلفه‌های زائد موجود در متن مرزی قائل شود و به حذف گهگاهی آنها بسنده کند، چون اگر در این کار زیاده‌روی کند، احتمال دارد گاهی کل متن را زائد تلقی کند.

خطاهای سطحی، غلط‌های چاپی و اشتباه‌های اساسی، اغلاط املائی

معمولاً زمانی که مترجم به اطمینان برسد که نویسنده زبان مبدأ اشتباه ارجاعی، زبانی، دستوری یا واژگانی دارد، باید در ترجمه اشتباه او را (بدون توضیح) اصلاح کند. همچنین اگر در متن زبان مبدأ غلط چاپی وجود داشته باشد (مثلاً *in vitro* به جای *in vivo*) یا کلمه‌هایی جابه‌جا شده باشند، مترجم غلط‌های آن را اصلاح می‌کند. مثلاً در جمله زیر بین دو قسمت جابه‌جایی صورت گرفته است و مترجم باید آن را اصلاح کند: "The Taganka theatre was to death with a private evening to mark the anniversary of his songs"

اصلاح آن به این صورت است:

"The Taganka was to mark the anniversary of his death with a private evening devoted to his songs"

البته این مسأله به طور خودکار انجام می‌شود و امری الزامی است و نیازی به قدردانی هم ندارد. همچنین به مواردی که تایپیست قادر نبوده نوشته نویسنده را بخواند (یا

مطلب او را از کاسیت متوجه شود) و اشتباه همچنان باقی مانده است، دقت کنید. اگر نویسنده زبان مبدأ اشتباه فاحشی کرده باشد، مترجم آن را اصلاح می‌کند مگر آنکه اشتباهش آنقدر صریح باشد که در حد خطایی سطحی دانسته شود. سپس مترجم یادداشتی نوشته و در آن اشتباهی را که رخ داده بوده ذکر می‌کند و در صورت لزوم دلایل تغییراتی را که در آن داده بیان می‌کند.

مترجم همواره باید با دقت به اسامی خاص همانند کلمه‌های «فرهنگ لغتی» توجه کند. مثلاً در ترجمه سخنان والرئ^۱ (هر چند که متن «خاص» است نه متنی که فاقد نام نویسنده باشد) که به یاد گوته ذکر شده است (واریته^۲ جلد ۵، صفحه ۱۰۲):

ce n'est plus la guerre de louis XV de Monsieur de Thorane

اصلاً درست نیست که بگوئیم «دیگر نبود لوئی پانزدهم و موسیو دو ثوران وجود ندارد» چون موسیو دو ثوران اصلاً وجود خارجی نداشته است. از این گذشته عبارت *ce n'est plus la guerre* لازم است که به صورت سبکی‌تری ترجمه گردد مثلاً: «جنگ میان لوئی پانزدهم و موسیو دو ثوران مدتها پیش تمام شده است». گوته اشتباهش را نماینده شاه در - گراس^۳، یعنی *comte de Théas Thoranc* را با نام موسیو دو ثوران خطاب کرده است و والرئ هم ناسنجیده اشتباه او را جاودانه ساخته است. مترجم باید در قالب یک پانویس به چنین نکته‌ای اشاره کند و می‌تواند اشتباه گوته و والرئ را حفظ کند اما در پانویس آن را توضیح دهد.

اساساً مترجم وظیفه دارد که داده‌های اشتباه موجود در متن اصلی را اصلاح کند و به طور جداگانه در مورد تمام آنچه که نادرست و غیرمنطقی‌اند اظهار نظر کند، مخصوصاً در مورد موضوعاتی که نتیجه منطقی دارند از جمله آمار و کارهای آزمایشگاهی و غیره، و نیز تعصب و پیشداوری. در متون آگهانشی مترجم باید فقط به حقیقت وفادار باشد.

زبان اصطلاحی نامفهوم (زبان اصطلاحی صنفی)

به نظر من مترجم می‌تواند زبان اصطلاحی تخصصی را حذف کند یا تغییر دهد. منظور من از زبان اصطلاحی صنفی کلمات کم و بیش زائد یا کلماتی است که دامنه معنایی آنها برای مؤلفه‌هایی که توضیح می‌دهند بسیار گسترده و کلی است؛ مخصوصاً اسم‌های فعلی و اسم‌های توصیف‌گر. زمانی که این کلمه‌ها مفهوم فنی دارند (مانند "city development"، توسعه شهری) نمی‌توانم با آنها مقابله کنم. اما به قسمت ترجمه‌ناپذیری از متن گاورس و فریزر دقت کنید، البته اشاره می‌کنم که مترجم



نمی‌تواند خود را آسوده کرده و هر بریده متنی را که بخواهد ترجمه‌ناپذیر، غیرقابل قبول و نابهنجار یا غیرمعمول فرض کند):

To reduce the risk of war requires the closest co-ordination in the employment of their joint resources to underpin these countries' economies in such a manner as to permit the full maintenance of their living standards as well as the adequate development of the necessary measures.

این متن، هر «زبانی» که داشته باشد می‌توان با دلیل موجه آن را تغییر داد و خلاصه نمود مگر آنکه متن، بیان معتبری باشد پس متن بالا به این صورت خلاصه می‌شود:

To reduce the risk of war, resources have to be adequately co-ordinated whilst ensuring that these countries' living standards are secured.

اینکه مترجم تا چه حد می‌تواند زبان اصطلاحی صنفی را تغییر دهد به دو عامل بستگی دارد: (الف) به میزان اعتبار (authoritativeness) جمله زبان مبدأ (طوری که هر چه کم‌اعتبارتر باشد می‌توان تغییرات بیشتری در زبان آن صورت داد)؛ (ب) معیارهای زبان مبدأ و زبان مقصد. در مورد افعال تهی و کلمات مرکب (که بسیاری از آنها ریشه در آستانه قرن ۱۹ دارند) که در زبان اصطلاحی صنفی، فراوان وجود دارند – مثلاً "in the contemplated eventuality" (در صورت وقوع) که به معنی "if so" (در چنین صورتی) است یا کلمه مرکب ابتکاری مانند baissicalization – اگر زبان دست نخورده باشد و به سادگی چنین کلماتی را به خود راه نمی‌دهد بهتر است حذف شوند. نوشته خوب یا بد در هر زبانی به همان صورت خواهد بود و هیچ چیز جز ترجمه خوبی یا بدی آن را نشان نمی‌دهد. زبان اصطلاحی صنفی با معنای مورد نظر من اندیشه غلط‌انداز و کلیشه‌ای است که یا در لفافه زبان دیوان سالاری (فن مدارانه، زبان دفترخانه‌ها، مارکسیسم و اداری) وجود دارد یا در سنت ملی / ادبی یک ملت، مثلاً دشواری فلسفه آلمان یا لذت‌پرستی و دین‌داری اواخر قرن نوزدهم.

اگر با ترجمه دقیق پوسته محلی، فرهنگی یا زبانی نوشته‌ای کنار زده شود متن آسیب‌پذیر خواهد بود. متن زیر در زبان انگلیسی پر از حشو و زوائد است:

One of the main objects of a theory is obviously to enable systematic and exhaustive description and explanation of each and every phenomenon regarded as belonging to the sphere it covers; and when a theory does not make it possible to account for all the phenomena recurring in the research field, and considered part of it, the fault is with the

theory - and not with the phenomena; and the thing to be done is to revise the theory, not discard the facts which resist being accounted for by its terms.

(Gideon Toury, *In Search of a Theory of Translation*)

علیرغم آن که نمی‌توانم بگویم که این متن ترجمه‌گون است، اتفاقاً وجود عبارت: "enable an explanation" نشان می‌دهد که هست. آنچه روشن است این است که عبارت‌هایی که در متن دیده می‌شوند (از جمله "regarded as belonging to the sphere it covers", "which resist", "considered part of it", obviously, "being accounted for by its terms") در زبان‌های دیگر عجیب‌تر و نامعمول‌تر خواهند بود.

اثر چارلز مورگان^۱، که دیگر به زبان انگلیسی مطالعه نمی‌شود، از لحاظ نظری آنقدر دشوار است که در زبان فرانسه نیز بهتر از این نخواهد بود، اما داف (۱۹۸۰) نشان داده است که ترجمه می‌تواند اعتبار و اهمیت نویسنده را نابود کند:

"Bourgeois ideology can spread over everything. It can without resistance subsume bourgeois theatre, art and humanity under their eternal analogues; it can ex-nominate itself without restraint when there is only one single human nature left."

(Barthes, *Mythologies*)

داف می‌پرسد چرا این ترجمه «نادرست به نظر می‌رسد» با آن که واژه‌های دشوار آن معنی‌دار هستند. اما به نظر من چیز نادرستی در این ترجمه وجود ندارد؛ بلکه آنچه نادرست است خود متن اصلی است، که به هر طریق در زبان فرانسه ملموس‌تر به نظر می‌رسد. اما چیز بی‌معنی و مهم‌ل در هر زبانی بی‌معنی است حتی اگر تحت تأثیر فرهنگ خاصی باشد.

داف همچنین از انتشارات مارکسیست مطالبی را نقل می‌کند تا نشان دهد که بسیاری از مطالبی که از MOSCOW یا CMEA منبعت می‌شوند یا در رسانه‌های بلوک شوروی و دنباله‌روان آنها در سایر کشورها انتشار یافته‌اند هم زبان اصطلاحی صنفی دارند و هم ترجمه‌گون‌اند - اگر چه می‌توان ترجمه‌گونگی آن را تقلیل داد مثلاً:

"The measures adopted to promote science and technology are designed to ensure high and steady growth rates in the economy, especially as regards labour productivity, this being in the best interest of the people."

1- Charles Morgan



اما حتمیتی وجود ندارد که حتی ترجمه کامل و درست آن برای خواننده بیشتر (یا کمتر) از متن اصلی معنا داشته باشد. اما گورباچوف اعلام کرده است که مبارزه‌ای علیه کلیشه‌های شوروی راه خواهد انداخت. (من کلمه Sic (حمله کردن) را که تردیدآمیز است به آن می‌افزایم).

تعصب و مسئولیت‌های اخلاقی مترجم

همان طور که بیش از این گفته‌ام، محدوده متون آگهانشی محدوده‌ای خاص است از آن جهت که به نظر من مسئولیت (نهایی) مترجم نه در برابر خواننده است و نه نویسنده، بلکه او در برابر حقیقت مسئول است. با وجود اشتباهات مهمی که مترجمان داشته‌اند مثلاً در بمباران هیروشیما (اینگونه گفته می‌شد)، تلگرام اضطراری نی ام اس (او باید روی صحبت‌های بیسمارک^۱ تحقیق می‌کرد)، سانسوری که در ترجمه *Mein Kampf* وجود دارد، اشتباهاتی که مترجمان همزمان کارتر رئیس جمهور سابق امریکا و ملکه انگلیس داشتند — در برابر هر اشتباهی که از ترجمه مشخص می‌گردد معمولاً تعداد بیشتری نیز پوشیده می‌مانند — ما باید دقیق‌تر ترجمه کنیم. مسئولیت مترجم فقط به واقعیت فیزیکی نیست، بلکه به حقیقت اخلاقی هم هست و اگر از این واقعیت که مردم به یک اندازه با ارزشند و قابلیت‌های برابر دارند، عدول شده باشد باید در ترجمه در قالب یادداشت به این برابری اشاره شود. مترجم بین دو گروه میانجی‌گری می‌کند و سؤ تفاهم‌های آنها را برطرف می‌کند. به نظر من مطالبی که هر هفته با عنوان «میمون برهنه»^۲ در نشریه گاردین نقل می‌شد درست به اندازه هر نوع تبلیغات نژادپرستانه، طبقاتی، مذهبی، مربوط به سن یا تبعیض محوری توهین به شأن بشریت بود، اما از میان این گرایش‌ها، تبعیض جنسی مستقیماً قابل تشخیص نیست. پرواضح است متنی چون «آشپزخانه مکانی است که زن آن را قلمرو خود می‌داند و به آن افتخار می‌کند و از کار کردن در آن لذت می‌برد» یا «هر دختری که کارمند باشد می‌تواند این کار را انجام دهد» باید کامل و دقیق ترجمه شود، اما به نظر من هر متنی نیاز به پانویس و اشاره به تعصب موجود در متن دارد. در نهایت این موضوع به اصول اخلاقی مترجم برمی‌گردد. شما همواره وظیفه دارید با ظرافت و سنجیدگی مشخصه‌های «جنسیتی» زبان را از آن کنار بزنید (مثلاً با قرار دادن ضمیر "they" به جای "he" و "humanity" (انسانیت) به جای "man"^۳، البته نباید نتیجه معکوس ایجاد کنید.

1- Bismark

2- Naked Ape

۳- که انسان را با نام مرد می‌نامند.

نتیجه گیری

نمی‌گویم که در متون آگهانشی آزادی عمل مطلق دارید. اما اگر متن اصلی شگرد سبکی نداشته باشد یا نوشتار آن بد باشد، «می‌توانید سبک مناسب خود را انتخاب کنید و واضح‌ترین و قابل فهم‌ترین نوشته را گرد آورید.» اگر نویسندگان متون اصلی، اصول صحیح تفکر را رعایت کنند، شما را در ایجاد یک سبک واضح و قابل فهم کمک می‌کند. اما در صورتی که این اصول را نادیده بگیرند، مترجم باید برای بهتر شدن متن تلاش کند.» متن داخل گیومه بالا توصیه وزارت اطلاع رسانی کبک^۱ به مترجمین است. این محدوده به ترجمه متونی مربوط می‌شود که سبک‌های زبانی مشخصی برای آنها منظور شده است، در متون رسمی کتب درسی نسبت به سبک نوشتاری نمادین روزنامه‌نگاری دقیق‌تر و درست‌تر است.

این حقیقت به قوت خود باقی است که مترجم باید تمام مؤلفه‌های متن از جمله واژه‌ها، اصطلاحات، ساختارها، تأکیدها را جایگزین سازد. طوری که اگر به سوال کشیده شد، بتواند برای انتقال، ترجمه مستقیم یا غیرمستقیم یا حذف موارد مذکور دلیل آورد. هیچ دلیلی وجود ندارد که نویسنده یا خواننده به نفع یک واقعیت یا حقیقت برتر کنار زده شوند. مترجم باید گونه سبکی نویسنده را بپذیرد، مگر آنکه وی برای خوانندگان متفاوت در بافت یا موقعیت متفاوت ترجمه کند. وی باید تغییرات را بر مبنای نادرستی متن از جنبه‌هایی که توضیح دادم، صورت دهد و برای این تغییرات توجیه داشته باشد.

هماینها

در زبان‌شناسی معمولاً همایند به «با هم آیی همیشگی واژه‌های منفرد» تعریف می‌شود (این تعریف کریستال است). از دید مترجمی که همایند را مهم‌ترین عامل بافتی می‌داند، تا آنجا که به نحو مؤثری بر ترجمه تأثیرگذار باشد، همایند باید دقیق‌تر ترجمه شود. همایند از اجزائی واژگانی تشکیل شده است که در زمره ساختارهای دستوری پرتکرار قرار می‌گیرند، این اجزاء عبارتند از:

۱- صفت + اسم

(الف) کار سنگین "heavy labour"

(ب) تورم سریع (غیرقابل کنترل) "runaway inflation"

(ج) موقعیت اقتصادی "economic situation"



(د) فشار تورم‌زا "inflating pressure"

۲- اسم + اسم (ترکیب دو اسمی)

(الف) سلول عصبی "nerve cell"

(ب) اسناد دولتی "government securities"

(ج) کره چشم "eye ball"

۳- فعل + مفعول، که معمولاً اسمی است که مفهوم عملی را دربردارد، مانند مقاله‌ای را

خواندن "read a paper"

(الف) به دیدار کسی رفتن "pay visit"

(ب) به پیروزی رسیدن "score a victory"

(ج) مقاله دانشگاهی خواندن "read (an academic) paper"

(د) در سخنرانی حضور یافتن "attend a lecture"

نمونه‌هایی که در بالا ذکر شد، رایج‌ترین نوع هماینها هستند. هر سه نوع آنها اسم را در محوریت خود دارند، و اسم دومین جزء (ترکیب) این هماینها است: مثلاً در زبان فرانسه همایند *travail musculaire* وجود دارد، آیا می‌توان در انگلیسی به عنوان معادل آن گفت "muscular work" (کار عضلانی)؟ در زبان آلمانی گفته می‌شود "hold a paper" اما آیا در زبان انگلیسی ترکیب کاغذ «نگهداشتن» داریم؟ یا چه فعل‌هایی با واژه «در» (door) همنشین می‌شوند؟ اینکه همایندی شناخته شده و رایج باشد، تا آنکه صرفاً قابل قبول باشد یکی از مهم‌ترین مسائل ترجمه است. در این زمینه هم همواره نکات مبهم و گزینه‌های متعددی وجود دارد (مثلاً هم می‌توانید بگویید "go on a visit" و هم "pay a visit" «به دیدار کسی رفتن»). در زبان فرانسوی از صفت‌هایی که نشانگر اشیاء هستند و نه کیفیت، بیشتر استفاده می‌شود (به عنوان مثال صفت‌هایی که برای شهرها به کار می‌روند) و از ترکیب‌های دو اسمی استفاده نمی‌شود؛ در این مورد مخصوصاً در زبان فنی علمی؛ متون پزشکی به زبان رومیایی، مسلم می‌دانید که اسم + گروه وصفی زبان مبدأ، کلاً به اسم + ترکیب اسمی تبدیل می‌شود، به شرط آنکه صفت زبان مبدأ از یک اسم شیء تشکیل شده باشد.

راهبرد مفید دیگر برای ترجمه هماینها توجه به دامنه همایندی قابل قبول هر کلمه از واژگان است. این راهبرد مخصوصاً در مورد صفت‌های کیفیتی و افعالی که هم توصیفگر و هم بیانگر یک عمل هستند صدق می‌کند: به عنوان مثال *blème* با «رخساره» و «نور» همنشین می‌گردد، اما معمولاً با اشیاء هم‌آیی ندارد.

باید همایندهای غیرمعمول زبان مبدأ را تشخیص دهید. اگر می‌خواهید که آنها را به همایندهای غیرمعمول معادل آنها در زبان مقصد برگردانید (البته در آگهی‌ها و شعر

— نه در متون بی‌نام و عادی).

البته حساسیت به همایندها زمانی مفید است که با در نظر داشتن همایندهای زبان مبدأ آنها را به همایندهای کاملاً واضح موجود در زبان مقصد ربط دهیم. مثلاً *Maladie grave* به معنای بیماری سخت و جدی است و نه خطرناک.

ترجمه گاهی تلاش مداومی است برای پیدا کردن هم‌آیندهای مناسب، یعنی جریانی برای ربط اسم‌های مناسب به افعال و نیز افعال به اسم‌ها و در حالت دوم همنشین کردن صفت‌های مناسب با اسم‌ها و قیدها یا هم‌آیند کردن گروه قیدی با افعال؛ در حالت سوم هم‌آیند کردن کلمات و حروف ربط مناسب (حروف اضافه جزو گروه قیدی هستند). اگر دستور زبان به مثابه استخوان‌بندی متن باشد، همایندها اعصاب آنند، که در رساندن معنا بسیار ظریف، چند جانبه و خاص هستند و واژگان نیز در حکم گوشت متن است.

من پر بسامدترین نوع همایندها را مورد بررسی قرار داده‌ام. زمانی که واژه صرفاً یک جزء ترکیبی داشته باشد، گزینه‌های محدودی وجود دارد (از جمله صداهایی که توسط حیواناتی تولید می‌گردند که در همه جا وجود دارند، یا صداهایی که از ادوات موسیقی و ابزار آلات تولید می‌گردند) و بنابراین این قضیه به متفاوت بودن زبان‌ها ربط پیدا می‌کند. نه آنکه مشکلی در ترجمه باشد، حتی اگر مفاهیم مجازی این صداها، که عموماً نام‌آوا هستند، تعبیر دیگری داشته باشند.

زمانی که به دنبال یک جزء واحد برای یک اسم غیر قابل شمارش هستید دامنه همایندها بسیار محدودتر است: مانند «قالب (تکه) صابون»، «قطعه زمین»، «قالب کره»، «تکه کره»، حتی برای اسم جمع خیلی از اسامی قابل شمارش نیز این گونه است، مانند: (گله گوسفند) "flock of sheep" (گله گاو) "herd of cattle"، (مجموعه ابزار) "set of tools"، (بسته کارت) "pack of kards".

در این قسمت صرفاً رایج‌ترین همایندها ذکر گردید. برخی افعال مانند *assouvir* («رفع کردن»، «برطرف کردن») طبیعتاً با موجودات جاندار (از قبیل شخص، مریض، گرگ گرسنه) و تلویحاً با امور معنا (منجمله آرزوها و امیال، هوس‌ها، طمع، عصبانیت و مانند آن) همانند می‌گردند. برخی افعال مانند "work hard" (سخت کار کردن)، "deeply regret" (تاثر عمیق)، "devoutly hope" (آروزی صمیمانه) و صفات مانند "profundly unnecessary" (کاملاً غیر ضروری)، "immensely disturbing"، (بسیار اضطراب‌آور)، "totally wrong" (کاملاً اشتباه)، "desperately unhappy" (جداً ناراحت) و مانند آن با قیدها هم‌آیند می‌گردند و بیشتر این ترکیب‌ها به همایندهای کلیشه‌ای یک بار مصرفی تبدیل شده‌اند. برخی اسم‌ها مانند *Couvercle* را میتوان اشیائی دانست که ماهیتاً دامنه محدودی از افعال را می‌طلبند و غیر مستقیم حاکی از این افعالند مثلاً *coûter* با فعل‌های *cher* و *peu* به کار می‌روند. برخی از واژه‌ها نیز طبیعتاً



با اصطلاحات به کار می‌روند.

هماینها را باید از واژه‌های یک حوزه معنایی (مانند رنگ‌ها، رده‌ها و غیره) یا از چارچوب یک موضوع متمایز دانست، و اینکه واژه‌ها در یک سطح مشابه باشند دلیل نمی‌شود که ضرورتاً با هم همایند گردند.

تنها واژه‌نامه‌های جامعی که من در زمینه هماینها سراغ دارم دو اثر ریوم (نگاه کنید به فصل ۱۶) هستند. این واژه‌نامه‌ها، مترادف و متضادها و بسیاری اطلاعات دیگر را در خود جا داده‌اند.

همایندی درجات مختلف دارد. برخی کلمات از جمله "bandy" (چنبری) و "rancid" (بوگرفته) ممکن است به لحاظ مادی فقط یک همایند داشته باشند مثلاً به ترتیب «پا»، «کره»، اما اگر با معنای تلویحی به کار روند، گزینه‌های بیشتری را در پیش روی ما می‌گذارند (مانند ظاهر، سلیقه). این دسته هماینها همواره با مفهوم «طبیعی بودن» و «کاربرد در زبان» مرتبط هستند، و در مرحله بازبینی ترجمه بیشتر اهمیت پیدا می‌کنند.

ترجمه اسامی خاص

اسامی اشخاص

معمولاً نام و نام خانوادگی اشخاص انتقال داده می‌شوند و با این اقدام ملیت آنها حفظ می‌گردد، البته این در صورتی است که این اسامی در متن هیچ معنای تلویحی و کنایی نداشته باشند.

در این زمینه استثناهایی وجود دارد، اسامی قدیسان و پادشاهان گاهی — که قابل فهم باشند ترجمه می‌شوند، اما نام برخی از پادشاهان فرانسوی (مانند لویی و فرانسوا) انتقال داده می‌شوند. اسامی پاپ‌ها ترجمه می‌شود. برخی از اشخاص جاودانه یونان باستان مانند *Platon* (لفظ فرانسوی)، *Thucydide* (لفظ فرانسوی)، آشیل (لفظ فرانسوی)، سوفوکل (لفظ فرانسوی) و چهره‌های ماندگار روم و چون هوراس، لیوی، تایت‌لیو، گاتول و رنسانس (مانند آریولت، لوتاس، لوگرگ) در زبان‌های اصلی اروپایی بومی می‌کردند. (مثال‌های دیگر را در نیومارک ۱۹۸۱ مطالعه کنید). در زبان‌های رومیایی در صورتی که اسامی مشهور خارجی، قابل فهم باشند ترجمه می‌شوند. برخی شخصیت‌های عصر رنسانس و قرن ۱۸ (مانند کوپرنیکوس^۱، اسپینوزا^۲، لینیس^۳، (وُن لنه)^۴، ملانگتن^۵، که به شوارزرد^۶، ترجمه می‌شود) نام‌های تاریخی برگزیده‌اند، از این رو گاهی بومی می‌شوند — مانند لنه *Linné* کوپرنیک (در زبان فرانسوی). در

1- Copernicus

2- Spinoza

3- Linnaeus

4- Von Linné

5- Melanchthon

6- Schwarzerd



برخی زبان‌ها، از جمله مجاری، نام خانوادگی پیش از نام کوچک می‌آید (مانند *Kàdar János*). حتی امروزه هم نظام استاندارد برای حرف‌نویسی^۱ از سیریلیک وجود ندارد و جای تأسف است که دولت شوروی (برخلاف چین) هیچ توصیه‌ای نکرده است.

حال مسئله اسامی‌ای که در ادبیات تحلیلی دارای معانی تلویحی و کنایی هستند باقی می‌ماند. در کمدی‌ها، تمثیل‌ها، داستان پریان و بعضی داستان‌های کودکان، اسامی موجود ترجمه می‌شوند (مانند *Cendrillon*)، مگر آنکه مانند قصه‌های قومی، ملیت آنها حائز اهمیت باشد.

زمانی که هم معانی ضمنی (که از طریق تأثیرات آوایی و آرائه اسامی ساده و عادی ایجاد شده‌اند) و هم ملیت اسم‌ها حائز اهمیت باشند، به نظر من که بهترین روش آن است که کلمه‌ای را که اسم خاص زبان مبدأ را به زبان مقصد انتقال می‌دهد، ترجمه کنیم و پس از آن دوباره کلمه ترجمه شده را با استفاده از یک اسم خاص جدید در زبان مبدأ به حالت طبیعی درآوریم. اما فقط در صورتی که هنوز نام شخصیت داستانی در میان خوانندگان تحصیلکرده زبان مقصد رایج نباشد. مثلاً "Miss Slowboy" را می‌توان در آلمانی به *Flaubub* ترجمه کرد و سپس به "Flowboob" تبدیل کرد؛ و به این ترتیب *Lentgarçon* در زبان فرانسوی به "Longarson" تبدیل نمود؛ توجه داشته باشید که این فرایند، به ویژه تأثیرات آوایی، در زبان آلمانی از فرانسوی ثمربخش‌تر و کارآمدتر است. مایکل هولمن^۲ (۱۹۸۳) عملاً با مهارت این رویه را در مورد شخصیت‌های «رستاخیز»^۳ اثر داستایوفسکی اعمال کرده است: مثلاً *Nabatov* ← "alarm" ← "Alarmov"، "Toksinsky"؛ "axe" Toporov ← "Hackitov"، "Hatchetinsky"، "Khoroshavka" ← "Belle" "pretty" ← "Chi-Chi".

در زیر دلایل ممکن برای ترجمه "Hrriet" نام جوجه‌ای در داستان «عشق میان جوجه‌ها» اثر پی.جی. وودهاوس^۴، به لورا^۵ در زبان سوئدی و نیز ملاحظات دیگر را ذکر می‌کنم.

(۱) از آنجایی که «عشق میان جوجه‌ها» رمان کم‌اهمیتی است، در مورد اسامی خاص آن هیچ چیز «خاص» و پراهمیتی وجود ندارد.

(۲) این نام تناسبی [با شخصیت داستانی] ندارد و صرفاً برای جذابیت آن است.

(۳) "Harriet" اساساً یک اسم انگلیسی است و تلویحاً به معنی وسواس دراز مدت است. (این خصلت را باید در شخصیت جوجه در رمان بررسی کرد).

(۴) ممکن است این مفهوم ضمنی در زبان مقصد از دست برود و بنابراین مناسب است که اسامی خاص انتخاب شود، مانند لورا، که به لحاظ فرهنگی با آن شباهت داشته باشد.

1- Transliteration

2- Michael Holman

3- Resurrection

4- P.G. Wodehouse

5- Laura



(۵) اغلب به نظر می‌آید «لورا» یک اسم رویایی، زیبا و ایده‌آل باشد (و با پترارک^۱ مرتبط است) و برای جوجه تناسبی ندارد).

(۶) باید برای انتخاب لورا (Laura) در زبان سوئدی تمام معانی ضمنی آن را در نظر گرفت. (گرچه برخلاف این برهان، اظهار شده بود که اسپری موی "Mist" که به معنی «آشغال» است، در آلمان غربی موفق از کار درآمده است!) (همچنین نگاه کنید به نیومارک ۱۹۸۱، ص ۷۱)

نام اشیاء

نام اشیاء هم مانند اسامی خاص از نام‌های بازرگانی، عناوین و القاب تجاری تشکیل شده است. این قبیل اسم‌ها معمولاً انتقال داده می‌شوند، و غالباً در صورتی که برای خواننده زبان مقصد شناخته شده نباشند با یک کلمه مشخص‌گر عام تلفیق می‌شوند: مانند *de lie quide conrrecteur Tipp - Ex*؛ *"Tipp-Ex"*؛ *"Tampax"* *un tampon Tampax*؛ باید به اطمینان برسید که تبدیل به ابزاری برای ترویج اهداف یک تبلیغ‌گر که نام محصول خود را به یک «واژه نام‌ساخته» مبدل کرده است، نشوید (مگر آنکه یک آگهی تبلیغی را ترجمه کنید). در زمینه ترجمه داروها باید از کتاب راهنمای دارویی کشورتان کمک بگیرید و مطمئن شوید که داروی مدنظر در زبان مقصد با نام دیگری به بازار عرضه شده یا خیر؛ عاقلانه‌تر است که اسم عام محصول را به آن اضافه کنید.

اصطلاحات جغرافیایی

باید در ترجمه اطلاعاتتان به روز باشد، همه اصطلاحات را در جدیدترین اطلس یا فهرست نام‌های جغرافیایی نگاه کنید و هرگاه لازم باشد با سفارت‌های مربوط تماس حاصل کنید. باید به خواست هر کشور در نام‌گذاری مشخصات جغرافیایی احترام بگذارید. بعضی از مشخصه‌های جغرافیایی به لحاظ سیاسی ایرادی ندارد که به همان صورتی که در انگلیسی بوده‌اند باقی بمانند: *Belgrade* (Beograd)، بلگراد، *Prague* (Praha)، پراگ، *Algiers* (Al-Djazair)، الجزایر، *Tunis* (Tanus)، تونس، *Trabulus* (Tripoli)، ترابلس، *Libya* (Lebanon)، لبنان؛ ترجمه اکثر شهرهای مصر اختیاری است و قاعده ثابتی ندارد. اشاره می‌کنم که اسامی شهرهای یوگسلاوی و آلمان به زبان ایتالیایی بسیار مهم و غیرقابل تشخیص هستند:



(Munich) Monaco مونیخ، Agosta (Augsbwg) آگسبرگ، Aia (Achen) آکن، Colonia (Cologne) کلن، Treviri (Trier) تریه، Trêves تروه (در زبان فرانسوی). همچنین به شهرهای فرانسوی *Lione* (Lyon) لیون و *Marsiglia* (Marseille) مارسل نیز دقت کنید. زمانی که برای شهری واژه مشخص و شناخته شده‌ای وجود نداشته باشد و یا حتی مثلاً فاقد فرودگاه باشد [که به آن شهرت ببخشند] (مانند Hannover, Brounschweig, Livorno) (اما آیا خطوط هوایی موجب شده‌اند نورمبرگ بر سر زبان‌ها باشد)، باید آن را به نام اصلی‌اش برگردانید و مثلاً انتخاب نام Romania را محترم شمرد (نه آنکه Rumania را به کار ببرید).

هر جا که اقتضا کند، باید اطلاعاتی راجع به آن در اختیار خواننده قرار دهید. Slovkv Austerlitz اسلاوکف است، که شهری در چک اسلاواکی است؛ Auschwitz زنده‌ترین واژه در هر زبانی است و Oswiecim گفته می‌شود.

اصطلاح جدید جغرافیایی ابداع نکنید: زالتال (Saaletal)، به معنی دره زاله (Saale) است، نه به معنای «زالتال» (Saaletal) یا «دره‌ای در زاله (Saale)». معادل *Fécampo*، *Fécampo* (فکمپ) است نه *Fecampein* (فکامپین) - همه شهرها و حتی روستاهای فرانسه شکل صفت‌گونه دارند و در ترجمه باید به جای - نام (اسم مکان) تغییر پیدا کنند.

متوجه باشید که عبارتی چون "The works of Mozart" مانند عبارت "The books of the boy" (مغلق است و) منسوخ شده است. حتی مترجمان حرفه‌ای مسحور حروف *di, von, de* و مانند آن می‌شوند و فراموش می‌کنند که در دستور (s) نشانه مالکیت انسان است نه «اسم + of» مگر آنکه راجع به مارکس^۱، هاجکیس^۲ و راموز^۳ صحبت کنیم.

و بالاخره، در روزگاری که غلط چاپی فراوان رخ می‌دهد، به هیچ اسم خاصی که با آن آشنایی ندارید اطمینان نکنید. از مقاله‌ای از لوموند به *université d'été* در sofia-Antipolis (آلپ - مارتایمز) اشاره می‌کند (مدرسه تابستانی حزب سیاسی؟ یا دانشگاه تابستانی آن؟) بلغارستان در فرانسه؟ در واقع Sophia Antipolis است که یک مجتمع صنعتی و فرهنگی است که به سختی روی نقشه دیده می‌شود. یا مثلاً، یک متن آلمانی به گروهی از مردم گایان^۴ با لفظ *Akkawau* اشاره کرده است. در حالی که در فرهنگ وبستر به صورت‌های ذیل درج شده است: "acawais"، "akawai"، "acawai" یا "akawais".

در آخر آنکه در میان دو دسته از جای - نام‌ها تمایز قائل شوید. جای نام‌هایی که به شکل اسم یا عنوانی از یک آدرس هستند، و می‌توان آنها را انتقال داد، و دسته‌ای که در

1- Marx

2- Hadgkiss

3- Ramoz

4- Guyana



یک بروشور تبلیغی به مثابه مشخصه‌های فرهنگی هستند، و دست‌کم می‌توان کلمه‌های عام مشخص‌گر آنها از جمله «رودخانه»، «دشت»، «کوه»، «کلیسا» و حتی «خیابان» را ترجمه کرد. در یک کتابچه راهنما می‌توان این دو فرایند ترجمه‌ای را در یک فرایند تلفیق دوگانه باهم آمیخت.

ترجمه جناس‌ها

جناس عبارت است از استفاده از یک کلمه (مانند "tit" که هم به معنی کشش است و هم آدم (احمق)، یا دو کلمه هم‌آوا (مانند *piece*، *peace*) یا گروهی از کلمات هم‌آوا (*personnalité* / *personnealiteé*) با هر دو معنای ممکن، که معمولاً برای جذابیت و جلب توجه و گاهی برای اهمیت دادن به معنا ایجاد می‌شود. جناس در زبان انگلیسی و چینی بیشتر وجود دارد، چون جناس از کلمات یک بخشی راحت‌تر ساخته می‌شود.

اگر مبنای جناس‌ها واژه‌های یونانی - لاتینی باشند که معادل‌های نزدیکی در زبان‌های مبدأ و مقصد داشته باشند، و مخصوصاً اگر میان معنای اصلی و معنای مجازی مقایسه ایجاد کنند، راحت‌تر ترجمه می‌شوند؛ به این ترتیب در ترجمه هر دو معنای کلمه‌هایی از قبیل *point*، *animal*، *infernail* مشکلی وجود ندارد، اگر در زبان فرانسه جناسی از آنها ساخته شود، باز هم معنای اصلی و مجازی با معادل‌های کلمه به کلمه‌ای از قبیل "sleep"، "die"، "be born" مطابقت دارد. به علاوه، حیوانات (*pig* (خوک)، *ape* (میمون)، *mouse* (موش) و (فقط گاهی) رنگ‌ها هر دو معنی مشابه را دربردارند.

اگر هدف جناس صرفاً جذابیت باشد، می‌توان با ایجاد جناس در واژه دیگری که معنی متفاوت ولی مرتبط با آن دارد، جایگزین نمود. این کار در ترجمه *Asterix* در بسیاری از زبان‌ها انجام می‌شود و به ابتکار فوق‌العاده‌ای نیاز دارد.

ترجمه جناس‌هایی که توسط شعرای جناس‌ساز ساخته می‌شود، بسیار دشوار است. اغلب ناگزیر باید از جناس گذشت.

به هر حال زمانی که هر دو معنی یک جناس مهم‌تر از شیوه بیان آن باشند، گاهی می‌توان با بازآفرینی هر دو معنی، با شیوه دیگری آن را ترجمه نمود. به عنوان مثال "*dans le panneau*" که به سیستم گمراه کننده علائم راهنما که داخل یک شهر گنجانده شده اشاره دارد به "*The sign board mess*" (آشفته‌گی علائم راهنما) ترجمه کرد (*panneau* - الف) به معنی تابلو علائم (*panneau indicateur*؛ ب) دام، (*tomber dans le panneau* است).

در آخر اینکه اگر جناس برای نشان دادن یک زبان خاص یا لغزش زبان به کار رفته باشد، یا معنای آن بیشتر از صرف «بازی با لغت» اهمیت داشته باشد، باید آن را



انتقال داد، (ھر دو معنی) آن را باید ترجمه کرد و معمولاً باید آن را شرح داد (نگاه کنید به نیومارک ۱۹۸۱، صص ۷-۱۰۶).

ترجمه جناس‌ها اهمیت چندانی ندارد، اما مفهوم آنها گریزناپذیر است.

ترجمه وزن‌ها، مقیاس‌ها، مقدارها و پول رایج کشورها

ترجمه واحدهای سیستم متریک و واحدهای دیگر (مانند *verst* در زبان روسی) به موقعیت و خوانندگان فرضی آنها بستگی دارد. از این رو معمولاً در ترجمه مقالات روزنامه‌ای و نشریه‌های ادواری به زبان انگلیسی، این واحدها به سیستم واحدهای (به اصطلاح) انگلیسی از جمله مایل، پانیت، پوند و غیره تبدیل می‌شوند. اما در ترجمه مقالات تخصصی، مجله‌های فنی و غیره، معمولاً انتقال داده می‌شوند (یعنی سیستم سنجشی آن به همان صورت حفظ می‌گردد) اما در مقالات آشپزی هم انتقال داده می‌شوند و به هم سیستم ملی تغییر داده می‌شوند.

در داستان، انتقال یا ترجمه این مقیاس‌ها بستگی به اهمیت حفظ رنگ و صیغه محلی آن دارد. در صورتی که دلایل محکمی (مثلاً زمان در یک رمان قدیمی، همچنین ناحیه آن) وجود نداشته باشد پیشنهاد می‌کنم که مقیاس‌ها را به مایل، پوند، آکر، گالن و مانند آنها تغییر دهید. باید مواظب باشید زمانی که دقت و صحت حائز اهمیت است تن‌های بلند^۱ و تن^۲ را با هم اشتباه نگیرید. توجه داشته باشید که «بیلیون» سابقاً^{۱۰۱۲} بوده است و اکنون معمولاً به معنی یک هزار میلیون (۱۰^۹) است؛ «میلیارد» (۱۰^۶) دیگر به کار نمی‌رود.

زمانی که در متن زبان مبدأ اعداد و ارقام تقریبی داده می‌شود، به ارقام تقریبی متناظر ترجمه می‌شوند (مثلاً ۱۰ کیلومتر ۶ مایل است، نه ۶/۲۱۴ مایل).

در تمام ترجمه‌های علمی و اضافه بر آن در مابقی متون، در هر جا که لازم باشد، باید از واحدهای سیستم استاندارد بین‌المللی واحدهای سنجشی (SI)^۳ استفاده شود.

معمولاً زمانی که زبان انگلیسی زبان مقصد باشد واحدهای پول غیرانگلیسی انتقال داده می‌شود. مثلاً "crown" (کراون) در زبان دانمارکی و نوروژی به *krone* یا در زبان چک اسلواکی به *kcs* تغییر داده می‌شود. پوند انگلیسی معمولاً ترجمه استاندارد دارد.

۱- long tone = ۱۰۱۶ کیلوگرم/م



ایهام

من ایهام را به معنی بخشی از متن زبان مبدأ که معمولاً یک کلمه است یا یک ساختار دستوری در نظر می‌گیریم که ظاهراً علیرغم بافتش، بیش از یک معنا داشته باشد؛ «ابهام» یا «گنگ بودن» معمولاً می‌تواند به ایهام تغییر یابد. در این بحث منظورم از ایهام، دوپهلویی یا چند معنایی جناس‌ها یا *double-entendres* نیست.

ایهام دستوری

اگر جمله‌ای در بافت زبانی‌اش به لحاظ دستوری ایهام داشته باشد. یقیناً ضعیف نوشته شده است. تمام جملات یا گروه‌هایی که به نحو آشکار ایهام دارند (مانند "slow neutrons and protons"، "John's book"، "the shooting of the hunters"، "Flying planes can be dangerous" و جملاتی که ایهام آنها چندان آشکار نیست (مانند "considering my ignorance"، "modern language teaching"، "what he performed at first was of no interest" (یعنی مواردی که قیدها با ایهام به کار رفته‌اند). "The larger or largest towns".

(صفت‌های تفضیلی یا عالی نسبی یا مطلق)، The house was shut (حالت یا رخداد)، "Summer student's group" (هر نوع ترکیب چند اسمی) – در صورتی که با دلایل روشن بدانیم متن از نوع آگهانشی است، می‌توان ایهام را از تمام این موارد زدود. باید عمیقاً و به دقت با ایهام‌های نحوی رایج در زبان‌هایی که از آنها ترجمه می‌کنید، توجه کنید. این دست ابهامات در زبان انگلیسی معمول‌تر از، به عنوان مثال، زبان‌های رومیایی است، چون زبان انگلیسی ادات تصریفی (صرف) کمتری دارد. همچنین به شگرد همه زبان‌هایی که از وجه وصفی معلوم و مجهول به عنوان صفات مستقل با معنی حالتی متفاوت استفاده می‌کنند و از این طریق ایهام ایجاد می‌کنند توجه نمایید (به عنوان مثال *perdu* به معنی "lost" (گم شده) و "ruined" (تخریب شده)؛ *désolé* به معنی "sorry" (متأسف) و "distressed" (متألم)؛ *striking* جالب توجه (دو معنی)؛ و بسیاری از صفات فعلی مجهول (وجه وصفی مجهول) در زبان آلمانی که معانی مستقل دارند).

توجه داشته باشید که واژه‌های دستوری یا کارکردی خود منشأ رایجی در ایجاد ایهام هستند. حروف اضافه متداول معانی متعددی دارند (مانند *unter*، *à*، *dans*، *um*، *gegen*). گاهی شناخت مرجع حروف اضافه فوق‌العاده دشوار است. حروف ربطی معمولاً معانی کاملاً متفاوتی دارند (مانند *aber*). اکثر افعال مرکب اصطلاحی دست کم دو معنی دارند اما اکثر اسامی مرکب این وضعیت را ندارند.

ایهام واژگانی

ایهام واژگانی هم از ایهام دستوری معمول تر است و هم نسبت به آن مشکل تر می توان از آن رفع ایهام کرد. واژه ها ممکن است بین ۱ تا ۳۰ معنی داشته باشند (مانند *Anlage*) و احتمال دارد این معانی نزدیک به هم یا متفاوت (مثلاً در جناس ها) باشند. گاهی واژه ای دو معنی دارد که هر دوی آنها در متن زبانی مربوطه به یک اندازه (از لحاظ کاربردی و ارجاعی) مناسبند، مانند *contrôler*، *Verify*، به معنی تصدیق کردن، "direct" راهنمایی کردن؛ گاهی مثلاً در مورد مفهوم استعاره و تحت اللفظی یک کلمه می توانید در ذهن خود با هر دو معنی ترجمه کنید.

ایهام عملکردی

همه ما می دانیم که جمله "There is a bull in the field" می تواند به معنی «بریم بگردیم» باشد، اما چون این نوع پیام های عملکردی در همه زبان ها مشابه هستند، به شرط آنکه مختص به یک فرهنگ نباشند ترجمه تحت اللفظی از آنها مناسب و بجاست.

ایهام عملکردی قطعاً در زبان نوشتار بیشتر از زبان گفتار وجود دارد، چون ایهام زمانی حادث می شود که لحن یا تأکید زبان مبدأ مشخص نباشد. مثلاً در جمله:

On conçoit bien le nombre élevé des protéines différentes qui peuvent être finalement produits par de telles combinaisons,

به نظر من معنی *on conçoit bien* بسته به لحن متن می تواند از «به راحتی می توان فهمید» به «نمی توان تصور کرد» تغییر یابد. همچنین تأکید جمله ای چون "I'm working here today" را صرفاً از طریق بافت متنی، در صورتی که وجود داشته باشد، می توان فهمید، اگر چه در صورتی که کلمه ای با حروف مورب نوشته شده باشد می تواند به تشخیص تأکید جمله کمک کند. در مسابقه آواز یوروویژن^۱ ۱۹۸۵، عموماً از *Good night* به معنای «سلام» یا «خدا حافظ» برداشت شد، بدون آنکه به ساعت روز توجه شود.

ایهام فرهنگی

اساساً اصطلاحات فرهنگی نباید ایهام داشته باشند، چون به شاخص های خاص یک فرهنگ اشاره دارند. با این حال، هرگاه کارکرد یا ماهیت یک مشخصه فرهنگی در

برهه‌ای از زمان تغییر کند و با آن که پس‌زمینه آن مقطع زمانی در متن زبان مبدأ مشخص نیست، واژه مربوط به آن باقی بماند، ایهام به وجود می‌آید. به علاوه، بسیاری از واژه‌های فرهنگی و مفهومی که در بسیاری از زبان‌ها تقریباً جهانشمول هستند، اجزای معنایی متفاوت و نیز مشترکی دارند و روشن نیست که با معنای عادی زبان مبدأ به کار رفته‌اند یا با معانی موجود در زبان‌های دیگر: مانند queen (ملکه)، "prime minster" (نخست‌وزیر)، "senate" (مجلس سنا)، "province" (داستان)، "region" (ناحیه)، یا باز هم «لیبرالیسم»، «آنارشیسم»، «فقر»، «ایدئالیسم».

ایهام در لهجه فردی

باید به خاطر داشته باشید که اکثر افراد برخی واژه‌ها را به کار می‌برند که مختص به خود آنهاست، دلیل این امر اغلب به خاطر آن است که آنها استفاده از این واژه‌ها را در موقعیت‌های متعدد شنیده‌اند، اما هیچ‌گاه به معنی آنها در واژه‌نامه نگاه نکرده‌اند، یا به سبب آنکه نوعی شکاف واژگانی را در زبان یا اندیشه خود احساس می‌کنند و از این رو این شکاف را با یک واژه نامناسب پرمی‌کنند (برخی تصور می‌کنند مغلطه‌گری به معنی «انتقادی را به نفع خود شکل دادن است»، حال آنکه به معنی سفسطه‌گری است). اظهار ویتگنشتاین مبنی بر اینکه «معنی یک واژه در استفاده از آن در زبان است» گاهی درست است و گاهی نادرست، اما برای مترجمی که بتواند از واژه‌ای که در متنی نادرست به کار رفته به معنای درستی برسد و بر مبنای آن ترجمه کند، توصیه خوبی است (اگر متن معتبر باشد باید برای توضیح اصلاحی که انجام داده است، یک پانویس به متن بیفزاید).



ایهام در ارجاع

به طریقی همهٔ ایهام‌ها ارجاعی هستند، چون از واقعیتی که مترجم در صدد ترجمه آن است دو تصویر یا حتی بیش از آن را ایجاد می‌کند. با این حال، در این مبحث منظورم استفاده چند پهلوی از اسامی در متن زبان مبدأ است، مثلاً اگر از یک شخص، یک شهر یا یک محصول ثبت شده به طور شفاف نام برده نشده باشد.

ایهام استعاره‌ای

اگر به قدر کافی و به دقت سعی کنید، می‌توانید در اکثر جمله‌ها ایهام بیابید – چون ماهیت زبان این گونه است، یعنی پوشش نادقیقی برای اندیشه است. واضح‌ترین پیشنهادی که می‌توانم به شما بدهم آن است که محتمل‌ترین مفهوم را ترجمه کنید و در صورتی که فکر می‌کنید معنای کم احتمال‌تر هم اهمیت دارد، آن را در قالب یک پانویس بیاورید. در غیراین صورت، باید به معمول‌ترین ایهام‌های زبان خود، آگاهی بیابید – در ترجمه، به ندرت اتفاق می‌افتد که دوبار یک اشتباه را تکرار کنید، به ویژه اگر اشتباه فاحشی باشد.



فصل نوزدهم

نکاتی در مورد بازیابی ترجمه

برای امتحان ترجمه و ترجمه‌های مهلت‌دار

- (۱) فرض می‌کنم که در امتحان تخصصی ترجمه، می‌توانید کتب مرجع را با خود سر جلسه ببرید، و کتاب‌های مرجع برای شما فراهم باشد. این امر تردیدناپذیر و واقع‌نگرانه است و در صورتی که این امکان برای شما فراهم نشده باشد، باید اعتراض کنید. از اینرو باید واژه‌نامه‌های ذیل را با خود ببرید: *Collins English Dictionary*، بهترین واژه‌نامه تک زبانه مبدأ، یک واژه‌نامه دوزبانه و واژه‌نامه *Roget*.
- (۲) فرض کنیم برای یک امتحان سه ساعت وقت داشته باشید: باید شگردی را برای خود ترسیم کنید که ۱۵ دقیقه آن به تحلیل ترجمه، ۲ ساعت و ۱۰ دقیقه آن برای ترجمه و ۳۵ دقیقه آن را به بازیابی ترجمه اختصاص یابد، و هر نیم ساعت یک بار وقت خود را کنترل کنید.
- (۳) یک سطر در میان بنویسید و میان پاراگراف‌ها فاصله بگذارید. با این کار برای اصلاح فضای بیشتری در اختیار دارید. در برگه پیش‌نویس ترجمه نکنید مگر آنکه متن دشوار باشد.
- (۴) تمام واژه‌هایی را که قصد دارید در واژه‌نامه نگاه کنید مشخص کنید و آنها را همراه با هم پیدا کنید.
- (۵) تمام واژه‌هایی را که با آنها آشنایی ندارید و همچنین واژه‌هایی را که شبیه واژه‌های انگلیسی هستند در واژه‌نامه‌های تک‌زبانه زبان مبدأ نگاه کنید.
- (۶) باید هر واژه‌ای را که در فرهنگ دوزبانه نگاه می‌کنید، حداقل در یک واژه‌نامه زبان مبدأ و یک واژه‌نامه تک‌زبانه نگاه کنید. همچنین، همه واژه‌ها یا همایندهای تخصصی (زبان مبدأ یا مقصد) را در واژه‌نامه‌های *Collins* و *Webster* نگاه کنید چون در این واژه‌نامه‌ها کلمه‌هایی را می‌توان پیدا کرد که در واژه‌نامه‌های دوزبانه نمی‌توان پیدا کرد مانند واژه *kermès*.
- (۷) تمام اسامی خاص را در واژه‌نامه نگاه کنید. شاید مجبور شوید واژه‌ها و اصطلاحات جغرافیایی و نام‌های تاریخی را «در زمره» بخشی از ترجمه‌تان «قرار دهید». اما معمولاً پیدا کردن واژه‌ها به مثابه «پیکره کوه یخی» است نه «رأس» آن.
- (۸) وقت زیادی روی واژه‌هایی که زمان شما را تباه می‌کنند صرف نکنید. این قبیل واژه‌ها را موقتاً مطابق با معنای اشتقاقی و یا قیاسی آنها ترجمه کنید. سپس معنی آنها را به



معنادارترین مفهوم آنها در متن نزدیک کنید.

(۹) ابتدا جملات و پاراگراف‌های ساده‌تر و از جمله در صورت مناسب بودن، پاراگراف آخر را ترجمه کنید. برگه خود را به صورت ناتمام رها نکنید.

(۱۰) به نسبت، بیشترین وقت خود را روی جمله‌هایی بگذارید که فکر می‌کنید با احتمال بیشتر با ترجمه آنها به امتیاز مطلوب خود می‌رسید، و بنابراین باید روی آنها کار کنید. (۱۱) معنی‌دار بنویسید، یا دست‌کم بی‌معنی ننویسید، مگر آنکه بدانید که متن کنایه‌دار است و تعمداً گنگ نوشته است. ترجمه‌های لغت‌نامه‌ای را که به وضوح در متن اشتباه به نظر می‌رسند رونویسی نکنید. مسحور و مقهور متن زبان مبدأ نشوید.

(۱۲) دو روش اساسی برای بیان معنا وجود دارد - معانی واژه‌ها و معانی جملات. معمولاً معانی واژه‌ها از محدوده‌های مشخصی نمی‌تواند فراتر رود. اما زمانی که یک فرهنگ دید متفاوتی به یک شی دارد (*Water tower* = *château d'eau*) "برج منبع آب"، به جای آنکه ترجمه شود باید واژه‌ای جایگزین آن شود. معنی جملات باید با معنی جملات پیشین و پسین آنها، سپس با پاراگراف و پس از آن با کل متن انسجام و وحدت داشته باشد.

(۱۳) ترجمه شما باید هم از لحاظ ارجاعی و هم از لحاظ کاربردی دقیق باشد. فقط در صورتی که احتمال دارد در جنبه‌های مذکور دقت مطلب از دست برود، باید از ترجمه تحت‌اللفظی دست بکشید.

(۱۴) دستور زبان از واژگان انعطاف‌پذیرتر است. گاهی می‌توان با به کار بردن یک ساختار متفاوت مانند تغییر یک عبارت به گروه واژگان و تغییر فعل به اسم ترجمه‌ای را طبیعی‌تر و روان‌تر سازید. واژه‌هایی از زبان مبدأ را که به یک واژه از زبان مقصد ترجمه نمی‌گردند می‌توان به دو واژه ترجمه نمود.

(۱۵) از تمام وقتی که در اختیار دارید استفاده کنید. در صورتی که وقت دارید به صورت مراحل جداگانه متن را از جهات ذیل بازیابی کنید: دقیق بودن، طبیعی بودن (کاربرد طبیعی واژگان و دستور)، هماینها، حروف ربط میان جملات (ربط منطقی جملات)، علامت‌گذاری (تطابق با متن اصلی یا انحراف از آن) و آرایش واژگان.

(۱۶) لازم است که ترجمه خود را بدون نگاه به متن اصلی بخوانید، و به همایندهای صفت به اضافه اسم دقیقاً توجه کنید.

(۱۷) به طور تطبیقی، ترجمه خود را دقیقاً با متن اصلی مقایسه کنید تا حداقل مطمئن شوید که هیچ لغتی، جمله‌ای یا پاراگرافی را جانیانداخته‌اید. باید به نحوی معنی (کارکرد) تک‌تک واژه‌های زبان مبدأ را بیان کنید اما همیشه لازم نیست آنها را ترجمه کنید.

(۱۸) در واژگان با اطمینان عمل کنید اما در نحوهای پیچیده جسارت به خرج دهید.

(۱۹) دایرة‌المعارف را جایگزین واژه‌نامه نکنید. توضیحات دایرة‌المعارف زبان مقصد را جایگزین توضیحات متن زبان مقصد نکنید یا با توضیحات دایرة‌المعارف آنها را ترجمه



نکنید. یک اصطلاح فنی را با اصطلاح توصیفی (که معمولاً عام‌تر است) ترجمه نکنید، مگر آنکه آن اصطلاح در زبان مقصد وجود نداشته باشد. برعکس، یک اصطلاح توصیفی را با یک اصطلاح فنی ترجمه نکنید، اما با شرایط ذیل این کار توجیه‌پذیر است: الف) اصطلاح فنی در زبان مبدأ وجود نداشته باشد؛ ب) اصطلاح توصیفی برای انجام مقایسهٔ «زبانی» به کار برده نشده باشد؛ ج) یک فرد متخصص به شما اطمینان بدهد که اصطلاح فنی زبان مقصد قابل فهم‌تر است.

۲۰) همواره برای ترجمهٔ اصطلاحات سازمانی و فرهنگی و استعاره‌های تخصصی^۱ از ترجمه‌های تلفیقی استفاده کنید که هم مناسب متخصص خبره و هم خواننده بی‌اطلاع باشد. (مثلاً ممکن است لازم باشد برای متخصصین استعاره را انتقال دهیم و برای خواننده تحصیل‌کرده لازم باشد معادل کارکردی آن داده شود و اقتضای خوانندهٔ بی‌اطلاع دادن معادل فرهنگی باشد).

۲۱) هر چه واژه‌ای بیشتر «مستقل از متن» باشد، احتمال بیشتری وجود دارد که با معنای اصلی‌اش (یعنی معنایی که بیشترین استفاده از آن صورت می‌گیرد) به کار رود.

۲۲) خوب و روان بنویسید، مگر آنکه متن زبان مبدأ از طیف متون «خاص» باشد یا از لحاظ زبانی دارای ابتکار و یا حتی متنی پیش‌پا افتاده باشد. در این صورت، از ابتکار یا پیش‌پا افتادگی متن زبان مبدأ پیروی کنید.

۲۳) در آخر، همهٔ شکاف‌ها [ی واژگانی و فرهنگی] را با توجه به فهم خود از بافت متن پر کنید. برای ترجمه خود ترجمه‌های جایگزین ننویسید.

۲۴) معمولاً فقط با وجود شرایط زیر، یادداشت توضیحی خود را بنویسید.

الف) زمانی که واژه‌ای را ترجمه کرده باشید که نتوانسته‌اید آن را پیدا کنید. بنویسید «پیدا نشد» و در صورتی که نیاز باشد به طور مختصر دلیل ترجمه خود را بنویسید.

ب) اگر در متن اشتباه مربوط به واقعیت یا داده‌ها وجود داشته باشد و شما آن را اصلاح کرده باشید.

۲۵) در مورد متن‌هایی که (ظاهراً) آسان هستند با دقت و تردید برخورد کنید. ممتحن‌ها باید تمایز قائل شوند. نمره‌ای بارم‌بندی شده می‌تواند اشتباه‌ها را بزرگتر از آنچه هستند جلوه دهند.

۲۶) اگر از مداد بدتان نمی‌آید ابتدا از مداد استفاده کنید و بعد با خودکار روی آنها بنویسید.

۲۷) به خاطر داشته باشید که مصحح به اشتباه‌های مربوط به دقت ارجاعی و اشتباه‌های کاربردی توجه می‌کند. کاربرد تقریباً به اندازهٔ دقت اهمیت دارد.

۲۸) ترجمه درست، بدون نقص یا ایده‌آل از یک متن دشوار وجود ندارد. ده مترجم خبره

کارگشته و درجه یک، ممکن است از یک جمله پیچیده ده ترجمه متفاوت ارائه کنند که کم و بیش مثل هم خوب باشند. در ترجمه موضوع سلیقه پس از علم، مهارت و هنر به قوت خود باقی است. بنابراین شهادت به خرج دهید.

۲۹) اگر برای یک کارفرما یا یک مشتری (کاربر) ترجمه می‌کنید و تعیین مهلت آن به دست خود شماست، حداقل دو روز فاصله میان بازبینی اصلی و خواندن نهایی قرار دهید، به این طریق می‌توانید سراغ ترجمه خود بروید و با دید دیگری آن را بازبینی کنید. شاید لازم باشد برای یک واژه بیش از تمام متن وقت صرف کنید.

تمام این نکات پیشنهادهای من به شما هستند و نه عینی هستند و نه ذهنی و اگر بخواهید می‌توانید خلاف آنها عمل کنید.



فصل بیستم

من باب یک نتیجه گیری

چرا ترجمه می‌تواند بسیار هولناک باشد؟ نخست، به دلیل یکنواختی متون اصلی، طوری که دارای آمار مختلفی باشند که با قالب‌ها، سبک‌ها و گونه‌های سبکی مشابه آمیخته‌اند، شاید هم اگر آمار مهمی باشند، اما یکنواخت، کسل‌کننده، طولانی و خسته‌کننده، بی‌حد و حصر، تکراری و مایه عذاب مترجم هستند. ثانیاً، شما هم ضعف دارید - اشتباه‌های جزئی، اشتباه‌های مضحک، شکاف‌های عمیق مربوط به دانش، افسون واژه‌های زبان مبدأ، همگی زیانبار و تحقیرکننده هستند. دلگرمی: شما معمولاً در ترجمه یک اشتباه را دوباره تکرار نمی‌کنید: چه به آن دلیل که با تفکر زیاد درباره‌ی یک واژه تمام تلاش خود را می‌کنید، چه ترستان از ارتکاب به اشتباهاتی که حاصل بی‌دقتی هستند مانع تکرار این اشتباه می‌شوند. یا حتی اگر در امتحان مجاز به استفاده از کتب مرجع نباشید (که البته چنین امتحاناتی نباید وجود داشته باشند) پس از امتحان سعی کنید واژه‌ای را که نمی‌دانستید پیدا کنید - همیشه این واژه را به خاطر خواهید داشت. با این اقدام، چنین موردی مجدداً برای شما اتفاق نخواهد افتاد. در حقیقت از اشتباهاتتان درس می‌گیرید. این همان چیزی است که «نظریه ترجمه» من به آن می‌پردازد - یعنی پرداختن به مواردی که موجب اشتباه ترجمه کردن می‌شوند، و ارائه راهکارهایی برای ممانعت از تکرار مجدد آنها. سوماً، در ترجمه یک متن معتبر، یعنی متنی که تصور می‌کنید در توانتان هست که آن را بهتر ترجمه کنید، اما مجاز به این کار نیستید. در چنین متونی نباید واژه‌های زبان مبدأ را فراتر از معنای آنها به کار ببرید. چهارماً، گاهی سایه دیگران بودن، بی‌اعتباری، و تعلق داشتن به یک شغل جدید ناشناخته [= ترجمه] و شنیدن افتراهایی چون: «تمام آنچه را که برای شغل‌تان نیاز دارید یک واژه‌نامه است»؛ «روزی که همه دو یا سه زبان بدانند، رابط‌ها [= مترجم‌ها] ضرورت وجود شغلی خود را از دست می‌دهند»؛ «طفیلی‌ها»؛ «همیشه در درجه دوم اهمیت هستند»، «یعنی زمانی که کار انجام گرفته مترجم وارد عرصه می‌شود».

چرا ترجمه می‌تواند بسیار لذت‌بخش و مایه رضایت خاطر باشد؟ اولاً به دلیل آنکه چیزی را بیان می‌کنید که ممکن است خطاب به مردمان دیگر، یا برای ایجاد تفاهم میان مردمان مختلف، برای ایجاد روابط دوستانه و از بین بردن تشنج و کشمکش میان آنها یا درباره‌ی سلامت، آموزش یا پیشرفت اجتماعی باشد، بسته به این که منتان چه موضوعی داشته باشد. یا ممکن است برای لذت خودتان ترجمه کنید، یعنی زمانی که یاد می‌گیرید از طریق تأثیر کلمات شخصی مفاهیم او را بفهمید، یا زمانی که به دنبال انگاره‌ها و اندیشه‌های دشوار هستید یا با شخصی همفکری می‌کنید و برای شخص

خودتان، نه برای خواننده، ترجمه می‌کنید. ثانیاً چون ترجمه جستجوگری مداوم – اغلب غیرمستقیم و جانبی – به دنبال واژه‌ها و اطلاعات است موفقیت در یافتن آن مطلوب‌ها به شما بستگی دارد که البته در دستیابی به آنها شانس هم مهم است. اگر به آن اطلاعات دست پیدا کنید آرامش خاطر بسیاری خواهید یافت – یعنی لذتی که در ترجمه کتاب در اثر یافتن واژه‌ای که ساعت‌ها در قفسه‌های کتابخانه و ذهن خود به دنبال آن گشته‌اید. سوماً، چون هیچوقت پایان‌پذیر نیست و همواره می‌توان آن را بهبود بخشید. هنگامی که جملات را برای خود می‌خوانید از خواندن آنها و ضرباهنگشان احساس شور و رغبت می‌کنید. چهارماً، هموارد خواهی، شرط‌بندی و کناره‌جویی – شما اغلب از جانب نویسندہ‌ای می‌نویسید که او را نمی‌شناسید و برای خوانندگانی می‌نویسید که هیچگاه آنها را نمی‌بینید، یعنی خوانندگان متبحر، خوانندگان تحصیلکرده متوسط و خوانندگان نامطلع؛ خواننده فرضی شما می‌تواند یک فرد یا کل بشریت باشند. پنجماً، لذتی که در دست یافتن به کاربرد درست بخشی از زبان حادث می‌شود یعنی آنگاه که حس می‌کنید دقیقاً همان چیزی را نوشته‌اید که نویسنده می‌خواسته بنویسد، اما ننوشته است. ششمماً، احساس و برداشت، یعنی زمانی که رمان یا زندگی‌نامه‌ای را ترجمه می‌کنید. در این موارد هم با شخصیت اصلی رمان و هم با نویسنده زندگی‌نامه هم ذات‌پنداری می‌کنید یا حتی برحسب اتفاق آنها را با شخصی که دوست دارید هم ذات‌می‌پندارید گویی نویسنده او را به تصویر کشیده است.

«عظمت‌ها و درماندگی‌های ترجمه»؛ این عبارتی توصیفی است که اورتگا وای گاست^۱ به تبعیت از بالزاک^۲ در توصیف معشوقه‌های درباری به کار برده است. کشمکش با متنی که ممکن است برای مثال مربوط به قوانین موضوعه جامعه اقتصادی اروپا (EEC) یا ابتکار ثبت شده یا نوسانات یک ذهن آشفته باشد، امری کاملاً فردی است. واضح است که علیرغم این که همواره برخی نقص‌های جزئی به این کشمکش راه می‌یابد، اساساً باید موفقیت‌آمیز باشد – توماس مان اشاره کرده است که خوندن متون کلاسیک روسی با وجود آنکه ترجمه آنها خیلی ضعیف بوده است در تحصیلات او عاملی اساسی بوده‌اند (نقل از چوکوفسکی ۱۹۸۴). از اینرو تمام اظهاراتی که در مورد امکان‌ناپذیر بودن ترجمه (فراولی^۳ و دنباله روانش راه کواین^۴ را ادامه داده‌اند و دریدا^۵ راه بنیامین و گراهام^۶ (۱۹۸۵) راه دریدا را ادامه داده‌اند) صورت گرفته است مهم هستند؛ چیزی که آنها انکار می‌کنند امکان ترجمه بی‌نقص است. ترجمه به عنوان فرایندی پویا لذت‌بخش است، به عنوان عملی تشریفاتی. کارهای تشریفاتی بی‌نقص انجام می‌شوند.

1- Ortega y Gasset

2- Balzac

3- Frawley

4- Quine

5- Derrida

6- Graham

واژه‌نامه
(فارسی به انگلیسی)

word order	آرایش واژگان	polysemy	اشتقاق معنایی
	آزمایش برگردان ترجمه به اصل	miscopy	اشکال چاپی
back-translation test		idiom	اصطلاح
informative	آگاهانسی، آگاهی‌بخش	colloquialism	اصطلاحات محاوره‌ای
	آوردن عبارت بدون استفاده از حروف ربط		اصطلاحات مفهومی
parataxis		conceptual terms	
euphonious	آهنگین	slang	اصطلاح عامیانه، زبان لاتی
	استعاره بکر، استعاره ابتکاری	additions	اضافات
original metaphor		information	اطلاعات
coinage	ابداع واژه، واژه‌سازی	rheme	اطلاعات جدید، گزاره
vagueness	ابهام		افعال دیرشی، افعالی که دیرش زمانی
disambiguate	ابهام‌زدایی	verbs of duration	دارند
bravity	اختصار	adaption	اقتباس
official	اداری	transference	انتقال
literary	ادبی	transfusion	انتقال
	ادبیات تخیلی جدی	consistency	انسجام
serious imaginative literature		cohesion	انسجام لغوی و نحوی
	ادبیات داستانی عامه‌پسند	coherence	انسجام مفهومی
popular fiction		mandatory	ایجابی
equation	ارتباط تعلق	ambiguity	ابهام
reference	ارجاع، بازبرد	quote	بازآوری، نقل قول
	ارجاعی، اشاری، بازپردی، معادل‌های	revision	بازخوانی، بازبینی، ویرایش
referencial	بازپردی	elucidate	بازکردن، توضیح و تفکیک
reconsideration	ارزیابی	representative	بازنمودگر
proper names	اسامی خاص	pun-prone	بازی با الفاظ
	استعاره فرهنگی	linguistic context	بافت زبانی
cultural metaphor		situational context	بافت موقعیتی
	استعاره اقتباسی	evaluation	بررسی
adabted metaphor		eponymous	برگرفته از نام شخص
	استعاره عادی شده، استعاره متداول	expansion	بسط
stock metaphor	استعاره معیار	naturalise	بومی کردن، طبیعی کردن
dead metaphor	استعاره مرده		بیانات معتبر
	استفاده از الفاظ غیرزنده، حسن تعبیر	authoritative statements	
euphemism		gesture	بیان حرکتی
collective noun	اسم جمع	expressive	بیانی
adjectival noun	اسم وصفی	equivalent response	پاسخ معادل
obscure persons	اشخاص گمنام		پرانتر، دو خط (در علامت‌گذاری)

parentheses		plain-prose translation	
tautologous	پرحشو	free-translation	ترجمه آزاد
cataphoric	پسایند		ترجمه اطلاع رسان
plot-monger	پیرنگ - تکراری	information translation	
plot	پیرنگ (داستان، نمایشنامه)		ترجمه برابرگذار
anaphoric	پیشایند	one-to-one translation	
pre-translation	پیش - ترجمه	literal translation	ترجمه تحت اللفظی
sound effect	تأثیر آوایی		ترجمه تقلیلی، ترجمه متن کاه
	تأثیر زبان مبدأ بر زبان مقصد	under-translation	
interference			ترجمه دانشگاهی
equivalent effect	تأثیر معادل	academic translation	
contrast	تباين		ترجمه اصطلاحاتی
nominalisation	تبدیل فعل به اسم	idiomatic translation	
literal	تحت اللفظی		ترجمه شناختی
discourse analysis	تحلیل گفتمان	cognitive translation	
text analysis	تحلیل متن	natural translation	ترجمه طبیعی
	تحلیل محتوا، تحلیل اجزاء ترکیبی	loan translation	ترجمه قرضی
componential analysis		machin translation	ترجمه ماشینی
recherché	تخصصی	faithful translation	ترجمه وفادار
synonymy	ترادف	interpretation	ترجمه همزمان
literary translation	ترجمه ادبی	inflection	تصریفی
	ترجمه ارتباطی	visual image	تصویر دیداری
comunicative translation		adaption	تطبیق، اقتباس
	ترجمه به کمک ماشین	loose-connective	تغییرپذیر
machin-aided translation		shift	تغییر دادن
translatable	ترجمه پذیر	fateful	تغییر ناپذیر
	ترجمه تخصصی	verbal force	توانش فعلی
specialised translation		glosses	توضیحات
couplet	ترجمه تلفیقی دوگانه	empty	تهی (فعل)
translatology	ترجمه شناسی	transposition	جابجایی
technical translation	ترجمه فنی	speech community	جامعه زبانی
translating	ترجمه کردن	transposition	جابگزینی، دگر نهاد
	ترجمه گون، ترجمه نادرست	topology	جای - نام شناسی، جایگاه
translationese		toponym	جای - نام، نام مکان
	ترجمه متن افزا، ترجمه تفصیلی	compensation	جبران
over-translation		relative clause	جملات موصولی
semantic translation	ترجمه معنایی	aliteration	جناس محرف
	ترجمه میان سطری		چند نقطه (در علامت گذاری)
interlinear translation		suspension points	
	ترجمه نثری از شعر	genitive case	حالت ملکی، اضافه ملکی

حرکت - گفتاری	۲۹۸	فعل دو تصریفه
Gestures	حرکت - گفتاری	linguistic زبانی
note	حواشی، توضیحی، یادداشت	superscript زبرنوشته، اندیس بالا
sacred	خاص (متون خاص)	house-style سبک خاص موسسه‌ای
representative	خبری	cohesive level سطح انسجامی
lexical-gap	خلاء واژگانی	Textual level سطح متن بنیاد
neutralise	خنثی کردن	jingle شعر روح‌وضی، شعر کم‌محتوا
euphony	خوش آوایی	شکاف حالتی ضمنی
equative	دارای ارتباط تعلق	implied case gap
pejorative	دارای بار منفی	case-gap شکاف حالتی
theme	درونمایه، نهاد	lexical gap شکاف واژگانی
case grammar	دستور حالتی	شگردهای انسجام‌بخش
opacque	دشوار، غامض	cohesive effects
variation	دگرگشت	cognitive شناختی، اندیشه‌گرانه
modulation	دگرگون‌سازی، وارونه	accidence صرف
	دوره‌های بازآموزی	metonymy صنعت مجاز
refresher courses	دیگر نویسی، باز نویسی، دیگر نوشت،	rhythm ضرباهنگ
paraphrase	توضیح	naturalness طبیعی بودن، سطح طبیعی
sememe	ذره معنایی	language purists طرفداران زبان سره
formal	رسمی	neutral عادی
easy flow	روان بودن کلمات	popular عامه‌پسند
refine	روزآمد کردن، اصلاح کردن	colloquial عامیانه
	روش‌های ترجمه	finite close عبارت پایان‌پذیر
translation methods	رونوشت با الفبای	infinite close عبارت پایان‌ناپذیر
transliteration	رونوشت با الفبای زبان	phaticism عبارت کلیشه‌ای معاشرتی
context-free	رها از متن	acronyms علائم اختصاری، سرواژه‌ها
	زبان تخصصی، زبان دارای کاربرد خاص	punctuation علامت‌گذاری
Jargon		عملیاتی، کارکنشی، قابل اجرا
jargonised	زبان دشوار، زبان	operational
linguistics	زبان‌شناسی	allusive titles عناوین اشارتگر
contrastive	زبان‌شناسی تطبیق	عناوین توصیفی، عناوین توصیف‌گر
linguistics		descriptive titles
text-linguistics	زبان‌شناسی متن	misspelling غلط املایی
slang	زبان عامیانه، زبان لاتی	misprint غلط در حروف چینی
jargon	زبان علمی، زبان فنی سخت	informal غیررسمی
Americanese	زبان لاتی	non-cognate غیرهم‌معنا
(source language) SL	زبان مبدأ	metalingual فرازبانی
standardized language	زبان معیار	extra-contextual فرامتنی
(target language) TL	زبان مقصد	فرهنگ‌نویس، لغت‌نامه‌نویس
		lexiographer
		supine فعل دو تصریفه

کاربرد	فرهنگی	۲۹۹
pragmatic language functions	کاربردی	معادل فرهنگی
officialese	کارکردهای زبان	معادل‌های ارجاعی
cover-to-cover reduction	کاملاً اداری	referential synonyms
square brackets	کامل، مو به مو (ترجمه)	phatic
deictic	کاهش	authoritative
taboo	کروشه	sub-text
cognates	کلمات اشاره	stock
dummy	کلمات رکیک	ablative
ironic	کلمات هم‌ریشه	text-categories
actant	کم‌محتوی (فعل)	stylistic scales
abbreviation	کنایه‌آمیز	persuasive writings
understatement	کنشگر	intralingual
through translation	کوتاه نوشته	onomatopia
obscurity	کوتاهی در بیان	stylistic marker
freudian slip	گرته‌برداری	translation theory
taboo	گنگ بودن	نظریه ترجمه کردن
idiolect	لغزش زبانی منسوب به فروید	translating theory
idiolect	لفظ یا اصطلاح رکیک	duplication
patios	لهجه فردی	virtual duplication
translation theory	لهجه فردی، سبک شخصی	critique
informative text	لهجه محلی	neologism
context-bound	مبانی نظری ترجمه	context-bound
sacred text	متن آگاهانشی	translation unit
vocative text	متن بنیاد، پای‌بست متن	seme
authoritative text	متن خاص	loan word
factual	متن خطابی	content-word
metonym	متن معتبر	monolingual
figurative	مبتنی بر واقعیت، واقعی	dictionary
referent	مجاز	bilingual
context-free	مجازی، دارای صنعت مجاز	dictionary
translation studies	مدلول، مورد اشاره، مرجع	phrasal words
familiar alternative words	مستقل از متن	transferred words
	مطالعات ترجمه	punwords
	معادل‌های شناخته شده هم‌تراز	code words
		واژه‌های فرهنگی لغتی
		dictionary words
		واژه‌های فرهنگی، واژه‌های دارای بار
		cultural words
		فرهنگی

واژه‌های مفهومی	۳۰۰	یکنواختی، یکدست بودن
concept-words	واژه‌های مفهومی	congruent همسان
unfindable words	واژه‌های نایافتنی	هم‌نشین، جزئی که با کلمات دیگر هم‌ایند
factual	واقعیت بنیاد	collocate می‌شود
mood	وجه	composit هم‌نهاد
edition	ویرایش	هم‌نه معنایی، جزء معنایی
brackets	هلالین	semantic primitives
round brackets	هلالین گرد، آکولاد	normative هنجار بنیاد
homonym	هم‌اند، کلمات هم‌اند	یکدست سازی، عادی کردن
analogy	هم‌اندی، هم‌اندسازی	standardization
collocation	هم‌ایند	smothness یکنواختی، یکدست بودن
	هم‌ایند شدن، درکنار هم آمدن	
collocate		

«مقالات و کتاب‌های منتشر شده مؤلف»

Author's Published Papers

- 1971 'Teaching Italian translation', *Incorporated Linguist*, April 1971.
- 1975 'European languages: some perspectives' Curriculum Development (10) 8-33, University of Sussex, Winter 1975.
- 1976 'A Layman's approach to medical translation, part 1', *Incorporated Linguist* 15(2) 41-43.
- 1976 'A Layman's approach to medical translation, part 11', *Incorporated Linguist* 15(3) 63-68.
- 1976 'A tentative preface to translation' *AVLA Journal* 14(3), Winter 1976.
- 1978 'Some problems of translation theory and methodology', *Fremdsprachen* (Leipzig) 1978.
- 1978 'Componential analysis and translation theory', *Papers in Traductology*, University of Ottawa.
- 1979 'A layman's view of medical translation' (1405-8) *British Medical Journal* No. 6202. 1st Dec.
- 1982 'The Translation of authoritative statements' pp. 283-303 in J-C. G  mar. *The Language of the Law and Translation*, Linguat  ch, Quebec. (Meta Vol. 27/4).
- 'Translation and the Vocative function of Language' pp. 29-37 *Incorporated Linguist*, Vol. 21/1 London.
- 'A further Note on Communicative and Semantic translation' 18-21 *Babel* Vol. XXVIII.
- 1983 'Introductory Survey' (1-21) in ed. C. Picken, *The Translator's Handbook*. (Aslib).
- 'Criteria for evaluating the translation of informative texts' *Fremdsprachen* Leipzig.
- 1984 'General Aspects of Italian - English Translation' pp. 381-404 in *La Traduzione nell' insegnamento delle lingue straniere* La Scuola. Brescia.
- 1985 'The translation of Metaphor' (295-327) in *The Ubiquity of Metaphor* ed. R. Dirven and W. Paprotte. John Benjamin, Amsterdam.
- 1986 'Criteria for evaluating the translation of informative texts' *Fremdsprachen*.
- 1986 'Translation studies: eight tentative directions for research, and some dead ducks'. (37-50) in ed. L. Wollen and H. Lindquist *Translation Studies in Scandinavia*. Lund.
- 'Translation in language teaching and for professional purposes' in *German in the United Kingdom* (129-131) (UK Conference on German) CILT.
- 'The Translation of political language' (43-65) in *Dimensioni linguistiche e distanze culturali*. Trieste.
- 1987 'How you Translate' in *Translation in the modern language degree* ed. H. Keith and J. Mason Heriot Watt, CILT.
- 1988 'Translation today' in *Translation Studies: State of the Art* Vol. 1 ed. Anderman and Rogers. University of Surrey Press.
- 1988 'Systemic Grammar and Translation' (M.A.K. Halliday. Festschrift) *Language Topics*. ed. Steele and Threadgold. Benjamins. Amsterdam.
- 'Translation and Mistranslation' (forthcoming) AILA. Hildesheim.
- 'Teaching Translation' Stockholm University in *Teaching Translation* ed. Magnusson and Wahlen.
- 'Modern Translation Theory' (forthcoming) *Lebende Sprachen*.
- 'The use and abuse of a text-bound approach to translation' FIT transactions (forthcoming).
- 'Translation and interpretation: retrospect and prospect' in *Applied Linguistics in Society* ed. P. Grunwell for BAAL. CILT. London.
- 'Pragmatic Translation and Literalism'. Canadian Association for Translation Studies. Windsor, Ontario.
- 'The Word and its degree of context in translation'. (forthcoming) University of Surrey Press.
- 'Word and Text: narrowing the gap between the two approaches to Translation'. BAAL Conference, Exeter.
- 'Translation as literary and linguistic criticism'. Belgian Association of Anglicists in Higher Education. Namur, Belgium.
- 'Teaching Translation Theory'. *International Journal of Translation*. University of Delhi. (forthcoming).
- 'The Virtues and Vices of Translationese' Festschrift for Albrecht Neubert, Leipzig. (forthcoming).

«ضمیمهٔ واژه‌های پزشکی»

Medical terminology

aden(o)-	gland
cephalo-	brain
dia-	apart, across, through, thorough
drom-	running
dys-	abnormal, faulty, bad
femur-	thigh
fus-	pouring
gnost-	know, perceive
-gram	graph
haemo-	blood
hepatic	liver
histo-	tissue
hyper-	excessive
hypo-	insufficient
-lysis	loosening
nox-/noc-	harmful
olig-	little
-oma	swelling
-osis	formation or increase of
-pathy	disease
peri-	around
poly-	several
pyr-	fire, fever
renal	kidney
sal-	salt, sodium
syn-	together
therap-	treatment
ton-/ten-	stretch
toxic	poisonous
ur(o)-	urine



GLOSSARY

- of formality, emotional tone, difficulty, dialect and social class; occasionally by other factors such as age and sex.
- ROMANCE LANGUAGES: Portuguese, Spanish (Catalan, Castilian), French, Italian, Romansh, Romanian.
- *'SACRED' TEXT: (contrast with 'anonymous' text): An authoritative or expressive text where the manner is as important as the matter.
- SCRAP EXAMPLE: A small example, illustrative rather than demonstrative.
- SEMANTIC TRANSLATION: Translation at the author's level.
- *SETTING: The place where the SL text appears and the TL text is likely to appear: i.e. name of periodical, publisher, type of client, etc. The setting dictates the HOUSE-STYLE (q.v.).
- SL (SOURCE LANGUAGE): The language of the text that is to be or has been translated.
- *STATUS (of a construction, idiom or word): A more comprehensive term than CURRENCY (q.v.); a complete statement for the translator, including frequency, acceptance, milieu, degree of formality, technicality, emotional tone, favourableness (positive/negative), likely future – in and outside the context!
- SUB-TEXT: The thought under the text, sometimes in contradiction to what is stated ('sub-text' appears to be an actor's term popularised by the translator and biographer of Ibsen and Chekhov, Michael Meyer). A dangerous concept. Every translator likes to think he has just occasionally translated what the author meant rather than what he wrote.
- TL (TARGET LANGUAGE): The language of the translated text.
- TOPIC: Always used in the sense of the subject-matter or area of knowledge of a text.
- TRANSFERENCE (called 'TRANSCRIPTION' in Newmark, 1981): The transfer of an SL word or lexical unit into the TL text, as a translation procedure.
- TRANSLATIONESE (sometimes called 'TRANSLATORESE'): A literal translation that does not produce the appropriate sense. Usually due to INTERFERENCE (q.v.) if the TL is not the translator's language of habitual use, or to automatic acceptance of dictionary meanings.
- *TRANSPARENT: An SL word whose meaning 'shines through' in the TL, owing to its form, etymology, etc. Therefore usually a non-*faux ami*, a faithful friend. Used also of SL compounds whose components translate literally into the TL, sometimes referred to as semantically motivated words.
- TRANSPOSITION (or SHIFT): A change of grammar in the translation from SL to TL.
- *UNDERLIFE: The personal qualities and private life of a writer that can be deduced from a close reading of the SL text.
- UNDER-TRANSLATION: Where the translation gives less detail and is more general than the original. Most translations are under-translations, but their degree of under-translation is too high.
- 'UNFINDABLE' WORD: A word that cannot be found in a reference book or be identified by an informant.
- UNIT OF TRANSLATION (UT): The smallest segment of an SL text which can be translated, as a whole, in isolation from other segments. It normally ranges from the word through the collocation to the clause. It could be described as 'as small as is possible and as large as is necessary' (this is my view), though some translators would say that it is a misleading concept, since the only UT is the whole text.
- VERBAL ADJECTIVE: An adjective derived from a verb, with the force of a verb: e.g. 'responsible', 'dependent', 'helping'.
- VERB-NOUN: ('VERBAL NOUN', 'DEVERBAL'): A noun formed from a verb, e.g. 'establishment', 'promotion', 'progress', 'cry', 'laugh'. Often collocated with an EMPTY VERB (q.v.). One verb-noun sometimes indicates state or process, active or passive, or a concrete object: thus five possible meanings. Animate verb-nouns (e.g. 'eater') may have no one-to-one equivalents in other languages.

GLOSSARY

- JARGON:** Here used in the sense of overblown and pretentious groups and words, e.g. Graeco-latinisms with double or triple suffixes or multi-noun compounds used unnecessarily to replace simple words – not in its other sense of 'technical Language'.
- LEXICAL WORD:** A descriptive word referring to objects, events or qualities, usually a noun, verb, adjective or adverb. Unlimited (an 'open' set) in number in any language.
- LEXIS:** The sum of 'lexical words' in a language.
- LINGUISTIC SYNONYMS:** Two or more words that resemble each other in meaning, e.g. unlawful, illicit, illegal.
- METALANGUAGE:** Language used to describe language about language, or to exemplify one of its features (cf. metalingual).
- METAPHOR:** A word or phrase applied to an object, action or quality which it does not literally denote, in order to describe it more accurately or vividly – a degree of resemblance is therefore implied.
- *MODULATION:** A translation procedure converting SL double negative to TL positive or vice versa, qualifying a verb, adjective or adverb (e.g. 'not unmindful' → 'mindful'). The procedure is available as an option for any clause, though 'in principle' (i.e. out of context) it produces either a stronger or a weaker TL equivalent.
- MONOSEMOUS:** Having only one sense. Also called 'univocal' or 'monosemantic'.
- MORPHEME:** A minimal unit of language that has meaning. Includes roots, prefixes, suffixes and inflections ('endings').
- NATURALIZE:** Means *either* 'convert to natural usage' or 'convert to normal TL spelling or pronunciation.'
- NEGATIVE:** Lexically, a word used in an unfavourable or pejorative or disparaging sense; a 'snarl' word.
- NEOLOGISM:** A newly formed word or an old word in a new sense.
- NO-EQUIVALENT WORD:** An SL word for which there is no clear one- (word) to one- (word) equivalent in the TL, that shows up a lexical gap in the TL. Often has no cognate in the TL. Often translated, after componential analysis, into two or more TL words.
- NOUN COMPOUND:** The combination of two or more nouns, usually unhyphenated, referring to one concept.
- NOUN GROUP:** See GROUP.
- ONE-TO-ONE:** One word translated by one word.
- OPAQUE:** SL form whose TL meaning is not apparent from its morphology, etymology etc.
- OVER-TRANSLATION:** A translation that gives more detail than its corresponding SL unit. Often a more specific word.
- PHATIC LANGUAGE:** Used to establish social contact and to express sociability with interlocutors or readers rather than referential meaning. All communication has a phatic element.
- *PHATICISM:** (neolog): A standard phatic phrase.
- POSITIVE:** Used in a favourable, approving 'ameliorative' sense (opposed to 'negative'). A 'purr' word.
- POTENTIAL:** Possible or latent, of meaning, only out of context, as opposed to 'actual' in context.
- PRAGMATIC:** Affecting the readership; the communicative, emotive element in language, as opposed to the referential, informative element (cf. the contrast between 'mind' and 'reality'). The two elements are always present in language, but in varying degree. (Note that 'pragmatic' has other senses.)
- *PRE-NOUN:** All the functional or grammatical words that are used to qualify a noun, e.g. articles, deictic and possessive adjectives, 'other', 'some', etc.
- REFERENT:** The object, event or quality that a word denotes in the context of an utterance.
- REFERENTIAL SYNONYMS:** Two or more words that refer to the same thing or person, e.g. Disraeli, the 19th Century Tory Prime Minister, the first Earl of Beaconsfield, he etc.
- REGISTER:** A variety of 'social' language at one period, characterised by a particular degree



GLOSSARY

- or TL), either within or outside the context, as exemplified first in its frequency of use, and also in its degree of novelty, validity and obsolescence. (A more comprehensive account is offered by STATUS (q.v.).)
- DEICTIC WORD:** A word indicating time or space like a pronoun: e.g. 'the', 'this', 'my', 'your', 'here', 'there'.
- *DELETE, *DELETION:** Means 'omit, don't translate'.
- *DICTIONARY WORD:** A word only found in (usually bilingual) dictionaries and therefore to be avoided by translators.
- *EMPTY VERB:** (a) A verb such as 'do', 'give' (an order), 'deliver' (a speech), 'take' (action), collocated with a verb-noun, to which it gives greater force; (b) any verb that can be deleted in translation (see 'HOUSE-ON-HILL' CONSTRUCTION).
- *EPONYM:** Any word derived from a proper name.
- EQUAL FREQUENCY RULE:** Any corresponding features of the SL and TL text should be approximately equally frequent in the appropriate language register. Features include words, metaphors, collocations, grammatical structure, word order, proverbs, institutional terms.
- EQUATIVE or EQUATIONAL VERB or COPULA:** A verb that expresses equivalence or change, such as 'be', 'seem', 'become', 'grow', 'turn', 'get', which has adjective or noun complements.
- FALSE FRIEND or FAUX AMI:** An SL word that has the same or similar form but another meaning in the TL; therefore a deceptive cognate.
- FREAK EXAMPLE:** An exceptional example, often inadequately offered as evidence.
- *FUNCTIONAL TRANSLATION:** A simple natural translation that clarifies the purpose and meaning of the SL passage (in the best sense, a 'paraphrase').
- GENERAL WORD:** A noun, verb, or adjective with a wide referential range, e.g., 'thing', 'do', 'good', 'development', 'affair', 'business', *phénomène*, *élément*. Also called 'hold-all words'.
- GRAECO-LATINISM:** A modern word derived from a combination of Latin and/or ancient Greek words.
- GRAMMATICAL (or FUNCTIONAL) WORD:** A word indicating relations, e.g. a preposition, pronoun, connective, a PRE-NOUN (q.v.), a DEICTIC WORD (q.v.). A component of a limited or 'closed' language system, that includes or excludes 'grey area' words such as 'in respect of', *dans le cadre de*, 'to the point that', etc.
- GROUP, also called PHRASE:** A constituent part of a clause or a sentence; there are noun groups ('a (nice) lad'), verb groups ('went to see', 'would have done'), adverbial groups ('extremely well', 'in the morning'). Groups initiated with a preposition, like the last example, are often called 'prepositional groups'.
- *'HOUSE-ON-HILL' CONSTRUCTION:** An SL structure that uses an EMPTY VERB (q.v.), usually a participle or an adjectival clause, or a preposition to qualify a noun, usually translated into English by 'noun plus preposition plus noun' (examples on p. 87).
- *HOUSE-STYLE or FORMAT:** The conventions of format peculiar to a publication or a publisher, including titling or sub-titling, punctuation, capitalisation, spelling, footnotes, length of paragraphs, dates, illustrations, arrangement.
- *'ICEBERG':** All the work involved in translating, of which only the 'tip' shows.
- *INTENSIFIERS:** Adverbs or adjectives used, usually in clichéd collocations, to intensify or stress meaning: e.g. 'totally', 'highly', 'incredible', 'deeply', 'immensely', 'profoundly'. Often deleted in natural usage.
- INTERFERENCE:** Literal translation from SL or a third language that does not give the right or required sense (see TRANSLATIONESE).
- INTERNATIONALISM:** Strictly a word that keeps the same meaning and the same form in many languages, therefore normally a technical term. (Concept-words such as 'liberalism' could be described as 'pseudo-internationalisms'.)

«واژه‌نامه مؤلف»

Glossary

In some cases, I give terms a special sense which is I think appropriate, transparent and operational for translation. These terms are indicated with an asterisk.

- *ACRONYM:** A word formed from the first letters or first syllables of its component words (e.g. UNO, BTT (q.v.), Komsomol).
- ACTUAL:** The sense used in the particular context, as opposed to 'potential'.
- ADJECTIVAL CLAUSE (or RELATIVE CLAUSE):** Subordinate clause qualifying or describing a noun or pronoun (e.g. 'the man who came in'; 'the house (that) I saw'; 'the man (who/whom) I saw').
- *ADJECTIVAL NOUN:** Noun formed from an adjective, (e.g. 'kindness', 'redness').
- *'ANONYMOUS' TEXT:** (Delisle's (1981) term). A text where the name and status of the author is not important. Usually a run-of-the-mill 'informative' text.
- *AUTHORITATIVE TEXT (or STATEMENT):** An official text, or a text where the status of the author carries authority.
- BACK-TRANSLATION TEST (BTT):** Translating a stretch or lexical unit of TL text back into the SL, for purposes of comparison and correction. A useful test for assessing the semantic range of the SL passage. If the retranslation doesn't correspond with the SL text, a translator can justify his version: (a) if it shows up a SL lexical gap; (b) the wider context supports a non-corresponding version. However, if the SL lexical unit has a clear one-to-one TL equivalent, a different version is usually hard to justify.
- BLEND (or 'PORTMANTEAU' WORD):** The fusion of two words into one (e.g. 'motel', 'brunch' and common technical language).
- CASE-GAP:** Where a 'CASE-PARTNER' (q.v.) is missing.
- CASE-PARTNER:** A noun GROUP (q.v.) or pronoun dependent on a verb, adjective or noun; it may be the subject, object, indirect object, etc., of a verb; in the possessive or genitive case (e.g. 'a row of books', 'a student group') or dependent on a VERB ADJECTIVE (q.v.) (e.g. 'responsible to me'). In translation, case-partners are sometimes added to fill SL 'case-gaps'.
- CLASSIFIER:** A generic or general or superordinate term sometimes supplied by the translator to qualify a specific term (e.g. 'the city of Brno').
- CLAUSE:** A complete stretch of words including a subject and a verb. A main clause can be used on its own in a sentence; a subordinate clause can only be used with a main clause and is often introduced by a subordinating conjunction or relative pronoun.
- COLLOCATION:** Two or more words ('collocates') that go 'happily' or naturally with each other (see pp. 212-3).
- COMMUNICATIVE TRANSLATION:** Translation at the readership's level.
- COMPENSATION:** Compensating for any semantic loss (e.g. undertranslation, metaphor, pun, sound effect) in one place at another place in the text.
- *CONFLATE or *COLLAPSE:** To bring two or more SL words together and translate by one TL word.
- CONNECTIVES:** Words used to connect two sentences to secure **cohesion**: conjunctions, pronouns, adverbs, such as 'further', 'yet', etc. Also called 'link(ing) words' or 'connectors'.
- CORRESPONDENT:** Corresponding stretch of text in SL and TL text.
- CULTURAL EQUIVALENT:** A cultural word translated by a cultural word, e.g. *bac* by "'A" level'. Always approximate.
- CULTURE:** Objects, processes, institutions, customs, ideas peculiar to one group of people.
- *CURRENCY:** The status of a word, idiom or syntactic structure at the period of writing (SL

stylistic scales	مقیاس‌های سبکی	transfusion	انتقال
sub-text	معنای نهفته	translatable	ترجمه‌پذیر
superscript	زبرنوشته، اندیس بالا، عنوان بالای مطلب	translating	ترجمه کردن
supine	فعل دو تصریفه	translation methods	روش‌های ترجمه
suspension points	چند نقطه (در علامت‌گذاری)	translation studies	مطالعات ترجمه
synonymy	ترادف	translation theory	نظریه ترجمه، مبانی نظری ترجمه
taboo	لفظ یا اصطلاح رکیک	translationese	ترجمه‌گون، ترجمه نادرست
technical translation	ترجمه فنی	translatology	ترجمه‌شناسی
textual level	سطح متن بنیاد	transliteration	رونوشت با الفبای زبان دیگر
topology	جای - نام‌شناسی، جایگاه‌شناسی	transposition	جابجایی
toponym	جای - نام، نام مکان	transposition	جابجایی، دگر نهاده
tautologous	پرحشو	under-translation	ترجمه متن کاه، ترجمه تقلیلی
(target language) TL	زبان مقصد	understatement	کوتهای در بیان، بیان ضعیف
terminology bureaux	گنجینه‌های لغات	unfindable words	واژه‌های نیافتنی
text analysis	تحلیل متن	vagueness	ابهام
text-categories	مقوله‌های متنی	variation	دگرگشت
text-linguistics	زبان‌شناسی متن	verbal force	توانش فعلی
theme	درونمایه، نهاد	verbs of duration	افعال دیرشی، افعالی که دیرش زمانی دارند
theory of translating, the	نظریه ترجمه کردن	virtual duplication	نظیر مجازی
through translation	گرته‌برداری، ترجمه فرضی	visual image	تصویر دیداری
transcribe	رونوشت، با الفبای زبان مقصد	vocative text	متن خطاب
transferred words	واژه‌های انتقال یافته	word order	آرایش واژگان
transference	انتقال	word-for-word translation	ترجمه لفظ به لفظ

parataxis	309	stylistic marker
توضیح دیگر نوشت، توضیح تفسیر	refine	روزآمد کردن، اصلاح کردن
آوردن عبارت بدون استفاده	refresher courses	
از حروف ربطی		دوره‌های بازآموزی
parentheses	relative clause	جملات موصولی، عبارات موصولی
(در علامت‌گذاری)		
patios	representative	خبری
لهجه محلی	representative	بازنمودگر
pejorative	revision	بازخوانی، بازبینی، ویرایش
دارای بار منفی	rheme	اطلاعات جدید، گزاره
personal correspondance	rhythm	ضرباهنگ
مکاتبات شخصی	round brackets	هلالین گرد، آکولاد
persuasive writings	sacred	خاص (متون خاص)
نوشته‌های انگیزشی	sacred text	متن خاص
phatic	semantic primitives	هم‌نه معنایی، جزء معنایی
معاشرتی	semantic translation	ترجمه معنایی
phaticism	seme	واحد معنایی
عبارت کلیشه‌ای معاشرتی	sememe	ذره معنایی
phrasal words	serious imaginative literature	ادبیات تخیلی جدی
واژه‌های اصطلاحی مرکب	shift	تغییر دادن
plain prose translation	situational context	بافت موقعیتی
ترجمه نثری از شعر	slang	اصطلاح عامیانه، زبان لاتی، زبان عامیانه
plot	smoothness	یکنواختی، یکدست بودن
پیرنگ (داستان، نمایشنامه)		واژه‌ها
plot-monger	sound effect	تأثیر آوایی
پیرنگ - تکراری	(source language) SL	زبان مبدأ
polysemy	specialized translation	ترجمه تخصصی
اشتقاق معنایی	speech community	جامعه زبانی
popular fiction	square brackets	کروشه
ادبیات داستانی عامه‌پسند	standardd metaphore	استعاره متداول، استعاره معیار
pragmatic	standardization	یکدست سازی، عادی کردن
کاربردی	standardized language	زبان معیار
pre-translation	stock	معیار، قراردادی
پیش - ترجمه	stock metaphore	استعاره معیار
process of translating, the	stylistic marker	نشان سبکی
فرایند عملی ترجمه		
proper names		
اسامی خاص		
pun-prone		
بازی با الفاظ		
punctuation		
علامت‌گذاری		
punwords		
واژه‌های ایهام‌دار		
quote		
بازآوری، نقل قول		
readability		
قابل فهم بودن		
recherché		
تخصصی		
reconsideration		
ارزیابی		
reduction		
کاهش		
reference		
ارجاع، بازبرد		
referencial		
ارجاعی، اشاری، بازبردی		
referent		
مدلول، مورد اشاره، مرجع		
referentail synonyms		
معادل‌های ارجاعی، معادل‌های بازبردی		

informal	310	paraphrase
informal	غیررسمی	ترجمه کامپیوتری
information	اطلاعات	ایجابی
information translation	ترجمه اطلاع‌رسان	فرازبانی
informative	آگاه‌بخشی، آگاهی‌بخش	مجاز
informative text	متن آگاه‌بخشی	صنعت مجاز
interference	تأثیر زبان مبدأ بر زبان مقصد، دخالت زبان مبدأ	اشکال چایی
interpretation	ترجمه همزمان	غلط در حروف چینی
jargon	زبان علمی، زبان فنی سخت، زبان تخصصی، زبان دارای کاربرد خاص	فعل محذوف
jargonised	زبان دشوار، زبان علمی محض	غلط املایی
jingle	شعر روح‌وضی، شعر کم‌محتوا	monolingual dictionary
language funcitons	کارکردهای زبان	واژه‌نامه تک‌زبانه
language purists	طرفداران زبان سره، بنیادگرایان زبان	mood
level of translating	سطح ترجمه	وجه
lexical gap	شکاف واژگانی، خلاء واژگانی	natural translation
lexiographer	فرهنگ‌نویس، لغت‌نامه‌نویس	ترجمه طبیعی
linguistic	زبانی	بومی کردن، طبیعی کردن
linguistic context	بافت زبانی	طبیعی بودن، سطح طبیعی
linguistics	زبان‌شناسی	بودن
literal	تحت‌اللفظی	neologism
literal translation	ترجمه تحت‌اللفظی	نواژه
literary	ادبی	neutralise
literary translation	ترجمه ادبی	خنثی کردن
loan word	واژه قرضی	nominalisation
loose-connective	تغییرپذیر، انعطاف‌پذیر	تبدیل فعل به اسم
Modulation	دگرگون‌سازی، وارونه‌سازی، پادنهش، پادنهشته	nominalization
machin aided translation	ترجمه به کمک ماشین، ترجمه به کمک کامپیوتر	تبدیل فعل به اسم، نامواره
machin translation	ترجمه ماشینی	non-cognate
		غیرهم‌معنا
		normative
		هنجار بنیاد
		note
		حواشی توضیحی، یادداشت
		nutral
		عادی
		obscure persons
		اشخاص گمنام
		obscurity
		گنگ بودن
		official
		اداری
		officialese
		کاملاً اداری
		one-to-one translation
		ترجمه برابرگذار
		onomatopia
		نام‌آوایی
		opacque
		دشوار، غامض
		operational
		عملیاتی، کارکنشی، قابل استفاده، کاربردی
		original metapaplore
		استعاره ابتکاری، استعاره بکر
		over-translation
		ترجمه متن‌افزا، ترجمه تفصیلی
		paraphrase
		دیگرنویسی، بازنویسی

contrast	311	inflection
contrast	تباين	euphemism استفاده از بيان خوش،
contrastive linguistics	زبان‌شناسی تطبیقی	استفاده از الفاظ غیرزننده، حسن تعبیر
couplet	ترجمه تلفیقی دوگانه،	euphonious آهنگین
	ترجمه تلفیقی	euphony خوش آوایی
cover-to-cover	(ترجمه) کامل، مو به مو	evaluation بررسی
critique	نقد، نقدگری	expansion بسط
cultural equivalent	معادل فرهنگی	expressive بیانی
cultural metaphore	استعاره فرهنگی، استعاره‌ای که دارای جنبه فرهنگی است	extra-contextual فرامتنی
cultural words	واژه‌های فرهنگی،	factual مبتنی بر واقعیت، واقعی،
dead metaphore	واژه‌های دارای بار فرهنگی	واقعییت بنیاد
	استعاره مرده،	faithful translation ترجمه وفادار
deictic	کلمات اشاره	familiar alternative معادل شناخته شده
descriptive titles	عناوین توصیفی،	familiar alternative words واژه‌های شناخته شده هم‌تراز
	عناوین توصیف‌گر	fateful تغییرناپذیر
dictionary words	واژه‌های فرهنگ	figurative مجازی، دارای صنعت مجاز
	لغتی، واژه‌هایی که فقط در فرهنگ لغت‌ها پیدا می‌شوند و استعمال ندارند.	finite close عبارت پایان‌پذیر
disambiguate	ابهام‌زدایی	formal رسمی
discourse analysis	تحلیل گفتمان	free-translation ترجمه آزاد
dummy	(فعل) کم‌محتوی	freudian slip لغزش زبانی منسوب به فروید
duplication	نظیر	gestures حرکت - گفتاری،
easy flow	روان بودن کلمات	بیان حرکتی
edition	ویرایش	genitive case حالت ملکی، اضافه ملکی
elucidate	بازکردن، توضیح و تفکیک،	glossess توضیحات
	توضیح از راه تفکیک اجزاء واژه	homonym همانند، کلمات همانند
empty	(فعل) تهی	house-style سبک خاص موسسه‌ای
ephemeral neologism	نواژه ناپایدار	hypotaxis وابستگی نحوی عبارتی به
eponymous	برگرفته از نام شخص،	idiomatic translation ترجمه سبکی
	نام - ساخته	interlinear translation ترجمه میان سطری
equation	ارتباط تعلق	intralingual میان زبانی
equative	دارای ارتباط تعلق	idiolect لهجه فردی، سبک شخصی
equivalent effect	تأثیر معادل	idiom اصطلاح
equivalent response	پاسخ معادل	implied case-gap شکاف حالتی ضمنی
		infinite close عبارت پایان‌ناپذیر
		inflection تصریفی

واژه‌نامه
(انگلیسی به فارسی)

abbreviation	کوتاه نوشته	cognitive	شناختی، اندیشه‌گرانه
academic translation		cognitive translation	ترجمه شناختی
	ترجمه دانشگاهی	coherence	انسجام مفهومی
adapted metaphore	استعاره اقتباسی	cohesive effects	شگردهای
adaption	اقتباس، تطبیق		انسجام بخش، شگردهای انسجامی
americanese	زبان لاتنی	cohesive level	سطح انسجامی
authoritative statements	بیانات معتبر		سطح انسجام لغوی و نحوی
	مفعول عنه	cohesive collocation	همایند همبسته
ablative	صرف	coinage	ابداع واژه، واژه‌سازی
accidence	علائم اختصاری، سرواژه‌ها	collective noun	اسم جمع
acronyms	کنشگر	collocate (v)	همایند شدن،
actant	اضافات		در کنار هم آمدن کلمات
additions	اسم وصفی،	collocate (n)	هم‌نشین،
adjectival noun	اسم توصیفگر		جزئی که با کلمات دیگر همایند می‌شود
aliteration	جناس مخرف	collocation	همایند
allusive titles	عناوین اشارتگر یا	colloquial	عامیانه
	کنایه آمیز	colloquialism	اصطلاحات محاوره‌ای
ambiguity	ایهام	communicative dynamism	قدرت تأثیر
analogy	هماندی، همانندسازی	communicative translation	ترجمه ارتباطی
anaphoric	پیشایند	compensation	جبران
authoritative	معتبر	componential analysis	تحلیل محتوا، تحلیل اجزاء ترکیبی
authoritative text	متن معتبر	composit	هم‌نهاد
back-translation test	آزمایش برگردان ترجمه به اصل	concept-words	واژه‌های مفهومی
bilingual dictionary	واژه‌نامه دوزبانه	conceptual terms	اصطلاحات مفهومی
brackets	هلالین		
bravity	اختصار	congruent	همسان
case grammar	دستور حالتی	consistency	انسجام
case-gap	شکاف حالتی، عدم وجود یکی	content-word	واژه محتوی - محور
	از وابسته‌های حالتی	context-bound	متن بنیاد،
cataphoric	پسایند		پای بست متن، وابسته به متن،
code words	واژه‌های رمزی،		وابسته به بافت
	واژه‌های رمزدار، واژه‌های نمادین	context-free	مستقل از متن، رها از متن
cognates	کلمات هم‌ریشه		

Newmark, Peter

نیومارک، پیتر، ۱۹۱۶

دوره آموزش فنون ترجمه ویژه مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد / پیتر نیومارک؛ مترجمان: منصور فهیم، سعید سبزیان مرادآبادی. - تهران: رهنما، ۱۳۸۲.
خ، ۳۱۱ ص: جدول.

ISBN 964-367-091-0

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

A textbook of translation

عنوان اصلی:

واژه نامه

۱. ترجمه. الف. فهیم، منصور، ۱۳۲۵ - مترجم. ب. سبزیان مرادآبادی، سعید، ۱۳۵۲ - مترجم. ج. عنوان.

۴۱۸/۰۲

P ۳۰۶/ن۹۰۹

۱۳۸۲

م۸۲-۱۱۷۳۷

کتابخانه ملی ایران

Copyright © 2003

Published by RAHNAMA PUBLICATIONS

No. 220, Shohadaye Zhandarmeri St. (Moshtagh St.), Between Fravardin
& Fakhre Razi, Oppo. Tehran University, Enghelab Ave., Tehran, Iran.

P.O. Box: 13145/1845

Tel: (021) 6416604 & 6400927

Fax: (021) 6468194

رهنما

دوره آموزش فنون ترجمه ویژه مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد مؤلف: پیتر نیومارک، مترجمان: دکتر منصور فهیم و سعید سبزیان مرادآبادی، چاپ: چاپخانه گوهر اندیشه، تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول: تابستان ۱۳۸۲، حروفچینی: س. نیرومند راد، ناشر: انتشارات رهنما، مقابل دانشگاه تهران خیابان فروردین، نبش خیابان شهدای ژاندارمری، پلاک ۲۲۰، تلفن: ۶۴۰۰۹۲۷-۶۴۱۶۶۰۴، فروشگاه رهنما، سعادت آباد، خیابان علامه طباطبائی پلاک ۸، تلفن: ۲۰۹۴۱۰۲، نمایشگاه کتاب رهنما، مقابل دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده تلفن: ۶۹۵۰۹۵۷

شابک: ۹۶۴-۳۶۷-۰۹۱-۰

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

قیمت ۲۵۰۰۰ ریال

A TEXTBOOK OF TRANSLATION

Peter Newmark



Translator

Mansoor fahim Ph.D

Saeed Sabzian

